

آثار استاد حسین انصاریان

بر بال اندیشه





استاد حسین انصاریان

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، 1323 -

عنوان و نام پدیدآور:بر بال اندیشه/حسین انصاریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، 1383.

مشخصات ظاهری:710 ص.:جدول.

فروست:آثار استاد حسین انصاریان؛ 5.

شابک:47000 ریال:964-94738-5-8

وضعیت فهرست نویسی:فهرست نویسی توصیفی

یادداشت:نمایه.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

شماره کتابشناسی ملی:1180322

ص: 1

اشاره

پیشگفتار

اندیشمندان اسلامی برای پاسداشت فرهنگ اهل بیت و علوم آن انوار هدایت از ابتدای عصر امامت امیر مؤمنان علیه السلام در حدّ توان و در خور زمان با وجود مشکلات و سختی های فراوان به هر نحوی که توانستند خدمتی بکنند در این راه فرو گذار نکردند.

عده ای با حفظ احادیث عده ای با تدریس عده ای با سخنرانی عده ای با تفسیر و تبیین آثار اهل بیت بصورت تألیف و گروهی تنها با گردآوری کلمات آنها به استحکام و بقاء این مکتب خدمات فراوانی نمودند.

یکی از فعالیتهای بسیار زیبای اندیشمندان اسلامی از دیر باز تنظیم مقالات در تبیین فرهنگ آل اللّٰه بوده است.

این حرکت که در عصر اخیر گسترش بسیار و موازن این گسترش به جهت نوع کار تناسخ مبحثی در جوامع علمی و دانشگاهی و حوزوی در تبیین و گسترش فرهنگ اهل بیت حتی در خارج از مرزهای ممالک اسلامی داشته است.

اکنون که قلمرو علم و گستردگی بسیاری پیدا کرده است و حرکتهای ضد

ص:23

دینی در سه قرن اخیر بخصوص در جامعه غربی بیشتر شده است.

طرح علوم و فرهنگ اهل بیت:و تبیین آن ضروری تر می نماید.

به هر وسیله و به هر دستاویز و در هر قالب باید این حرکت گسترش پیدا کند.

در این رهگذر اندیشمند فرزانه حضرت استاد حسین انصاریان که در زمینه های گوناگون برای این هدف از هیچ تلاشی فرو گذار نفرموده اند در این زمینه نیز قلم را«بر بال اندیشه»های اسلامی چرخانده و مقالاتی چند با موضوعاتی متنوع به رشته تحریر در آورده اند مقالاتی متقن عمیق و عالمانه که در نوع خود تبیینی روشن از بخششی از فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است.

این مجموعه توسط توسعه تحقیقاتی دار العرفان جمع آوری سپس تنظیم و ویرایش گردید ناگفته نماند که پاورقی های این مجموعه مربوط به ویراستار می باشد.

این اثر با توجه به این که برگرفته شده از قلم عالمانه استاد می باشد در نوع خود اثری قابل استفاده برای بیین موضوعات مطروحه در هر مقاله خواهد بود.

امید است برای اهل تحقیق درسی برای ورود به علوم اهل بیت و برای اهل حال و عمل شرابی از زمزم معارف آن اللّه باشد.

1 جستاری در مسئله خودشناسی

اشاره

ص:25

جستاری در مسئله خودشناسی بنا بر نقل قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام،ریشه و اساس بسیاری از فضایل و برجسته گی های اخلاقی«خودشناسی»است.

اگر انسان خود را بشناسد و به موقعیت عالی خود پی ببرد و بداند که کیست و در کجاست و به کجا می رود،به بسیاری از حقایق پی برده و در ساختن شخصیت خود،نهایت کوشش و فعالیت را خواهد نمود.

انسان با شناخت خویش به این نتیجه می رسد که باید دارای چه آراستگی هایی باشد و از چه برنامه هایی دوری نماید؛و نیز به این معنی پی خواهد برد که کمالش در چیست و سقوطش بسته به چه عواملی است.

انسان با خودشناسی می تواند به کمبودهای خویش آگاه شده و به امراض روحی و فکری خود علم پیدا کند،و می فهمد که دارای چه خلأهایی است؛ بنابراین به دنبال جبران کمبودها،علاج امراض و پر کردن خلأهای درونی خود برخواهد آمد.

مسئله خودشناسی آن قدر مهم است که امیر مؤمنان علیه السلام آنان که در مقام خودشناسی هستند را ستوده و می فرماید:

رَحِمَ اللّٰهُ امْرءً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَهُ (1).

1- (1) -غرر الحکم:233،حدیث 4666؛شرح نهج البلاغه:118/16.

«خدا مشمول رحمت قرار دهد کسی را که اندازه و قدرش را بشناسد و قدم از مرزش فراتر ننهد».

و در روایت دیگر فرموده است:

رَحِمَ اللّٰهُ امْرِءً اعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ ایْنَ وَفِی ایْنَ وَ الی ایْنَ (1).

«خدا رحمت کند کسی را که برای خود عوامل سعادت ابدی فراهم می کند و برای زندگی عالم بعد مهیا می شود و رحمت خدا باد بر انسانی که بداند از کجا آمده و در کجا آمده و به کجا خواهد رفت».

ارزیابی ارزش انسان

اشاره

برتری و والایی،اعتبار و قیمت،ارزش و اهمیّت انسان مسئله ای نیست که اثباتش احتیاج به استدلال و برهان داشته باشد.

موقعیّت و جایگاهی که این مخلوق شگفت انگیز در میان موجودات جهان دارد،محلّ ایراد نیست و وضوح و روشنی اش مانند نور خورشید بر همگان آشکار است.

تصوّر نکنید که این ارزش و برتری،قیمت و اعتبار،و عظمت و والایی،در ارتباط با شکل و یا جسم اوست ! !

زیباتر و پرقدرت تر از انسان از نظر جسمی در میان مخلوقات فراوان است اتفاقاً از نظر صورت ظاهر،اسکلت استخوانی و بدن مادی،انسان یکی از معمولی ترین مهمانان خانه شگفت انگیز آفرینش است.

1- (1) -اسفار:21/1.

ساختمان جسمی انسان در قرآن

قرآن مجید که بیان کننده واقعیّات مادّی و معنوی است می فرماید:

«فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنٰا إِنّٰا خَلَقْنٰاهُمْ مِنْ طِينٍ لاٰزِبٍ» (1).

«پس از منکران معاد بپرس:آیا آفرینش آنان سخت تر و دشوارتر است یا آنچه [مانند فرشتگان،آسمان ها،زمین،کوه ها و...] آفریده ایم ؟ [به یقین آفرینش آنان کاری ناچیز است چون] ما آنان را از گِلی چسبنده آفریده ایم».

و در جای دیگر می فرماید:

«أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ بَنٰاهٰا* رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا» (2).

«آیا آفریدن شما [پس از مرگ] دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد ؟ سقفش را برافراشت،پس آن را درست و نیکو قرار داد ؟»

شگفتی های انسان از دیدگاه دانشمندان

«کاپیتن»یکی از بزرگترین دانشمندان علم هیئت،پس از اندازه گیری های دقیق به این نتیجه رسیده است که 40 بیلیون ستاره منظومه کهکشانی،در فضای عدسی شکل (سمکها) پراکنده است که قطر آن مساوی با صد هزار،و ضخامت آن مساوی با ده هزار سال نوری است...خورشید،ماه و منظومه سیارات وابسته به آن،در قسمت محیطی این فضای عدسی شکل و نزدیک به سطح استوا و در فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن جا دارد...

1- (1) -صافات (37):11.
2- (2) -نازعات (79):27-28.

فاصله«شعری»تا زمین 52/000 بیلیون میل است،و نور که در ثانیه ای 186/000 میل راه پیمایی می کند،برای طی کردن این فاصله هشت سال وقت لازم دارد،ولی شعری از ستارگانی است که به طور نسبی نزدیک به زمین قرار گرفته است (1).

و نیز نوشته اند:کهکشان ما نسبت به دیگر کهکشان ها،چون لکّه ابر کوچکی است.نزدیکترین کهکشان ها به آن سحابی«المرئه المسلسله»است که ضخامت آن 70/000 سال نوری و دارای صد میلیارد ستاره است.

سحابی«الجبار»را که با دوربین های نجومی توانسته اند مشاهده کنند،قطر ستاره درون آن 160/000/000/000/000 کیلومتر است.

در فراخنای فضا،سحابی هایی پراکنده شده اند که تاکنون دورترین آنها به ما 500 سال نوری تخمین زده شده و به وسیله تلسکوپ«مونت ویلسون»که از قوی ترین دورنماهای کنونی است عکس برداری شده،و در فاصله این سحابی و ما 100 میلیون کهکشان دیده شده است.

از آنجا که وسایل تحقیقات کیهانی،جدید و ابتدایی است و از جهت دیگر زمین و منظومه شمسی و کهکشان ها و همه اجرام سماوی با سرعت های مختلف و گوناگون در حرکتند و با محدودیت ذهن بشر که خود و منظومه شمسی و کهکشانی که در آن به سر می برد،به اندازه ذره ای هم نیست؛این محاسبات نمی تواند مبیّن وضع واقعی آسمان ها باشد.

شنیدستم که هر کوکب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است

زمین در جنب این افلاک مینا چو خشخاشی بود در قعر دریا

تو خود بنگر کزین خشخاش چندی سزد تا بر غرور خود بخندی

ص:30

1- (1)) -پیدایش و مرگ خورشید:203.

برتری روحانی انسان

آری ! عظمت،موقعیّت،برتری و ارزش انسان را در ناحیه جسم و شکل ظاهر نمی توان محاسبه کرد،و از قدرت جسمی و مادّی او در برابر عظمت خلقت به هیچ عنوان نمی توان سخنی به میان آورد،که در این ناحیه انسان بسیار ضعیف و بسیار کوچک است و آن قدر نیست که بتوان برایش حسابی باز کرد، و اگر انسان از تماشای عظمت خلقت چشم بپوشد و جهان،این دریای شگفت انگیز و پر از عجایب را نادیده گرفته و به تعبیر بهتر فراموش کند و به صورت ظاهر و جسم مادّی،و به قدرت مالی و رزمی ناچیز خود مغرور شود و دچار خودبینی گردد،به بدترین رذایل آلوده گشته و تا میدان کفر انا رَبَّکُمُ الْاَعْلائی پیش خواهد رفت.و آن وقت است که با وزش بادی،یا جرعه آبی،یا پشّه ناتوانی،باد دماغش را خالی می کنند و پوزه اش را آن چنان به خاک می مالند که تا ابد از جای برنخیزد،و گند بی آبرویی و افتضاحش جویبار تاریخ را رها نکند ! !

والایی و ارزش این موجود و عزت و فضیلت این مخلوق را باید در ناحیه معنی و خطّ روح و روان و بُعد الهی اش جستجو کرد.

نیاز بشر به راهنمای الهی

استعدادهای خدا دادی،فطرت،عقل،وجدان،روح الهی،میل به کمال، عشق به عظمت و...مایه های ارزش انسانند؛ولی باید توجه داشت،که هیچ انسانی به تنهایی قدرت به کار گرفتن این مایه ها و شکوفا کردن این استعدادها را ندارد،و این بر حسب مقتضای آفرینش انسان است.

اگر بخواهد به تنهایی از این مایه ها استفاده کند،یا ناقص استفاده خواهد کرد،یا همان ها را در فاسدترین راه و رذیلانه ترین برنامه ها به کار خواهد گرفت ! !

ص:31

برای صحیح به کار گرفته شدن استعدادها و اصولی خرج کردن مایه های کمال و فضیلت،خداوند مهربان انبیای بزرگوارش را همراه با کتب پر ارج آسمانی،به کمک انسان فرستاد و از آدمیان خواست،تا برای رسیدن به مقصود و دریافت سعادت و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت و اقامه عدل و قسط و به چنگ آوردن همای خوشبختی و شکوفا شدن تمام مایه های فضیلت،از آن مردان الهی پیروی کرده و دستوراتشان را هم چون چراغ فرا راه حیات خود قرار دهند.

تعلیم و تزکیه

اشاره

پیامبران الهی در مرحله اوّل به اعلام تعالیم بلند آسمانی و فرامین معنوی الهی اقدام کرده و در این زمینه به تعلیم بشر و یاد دادن دستورات پر قیمت حق همّت گماشتند.سپس از انسان،عمل به برنامه های خداوند را طلب کردند.

به عبارت دیگر:این طبیبان دلسوز،در ابتدا به تشریح نسخه الهی پرداخته و سپس از انسان خواستند،برای رفع همه دردهای فکری و روحی و حلّ تمام مشکلاتی که بشر با آن روبروست،به نسخه خداوند مهربانش عمل کند.

انبیای الهی منشأ تمام آلودگی ها،و علّت همه مشکلات،و منبع تمام ناپاکی ها،و مایه همه گناهان و تجاوزات انسان را،آلودگی نفس می دانستند و عقیده داشتند:اعضا و جوارح انسان ابزار نفس اویند و پاکی و ناپاکی اعضا و جوارح،یا درستی و نادرستی عمل و سلامت و مرض انسان،و خوش خلقی و بد خلقی او،بستگی به وضع نفس دارد،و عقیده داشتند:اگر نفس در مملکت وجود انسان،تابع عقل،و عقل،تابع انبیا و کتب آسمانی باشد و انسان به وسیله عقل دستورات مولا را فرا گرفته به قلب و نفس برساند و نفس حقایق الهی را بر ابزارهای خود حاکم کند،از خیر و صلاح انسان و پاکی عمل و اخلاقش جهان گلستان خواهد شد.

آثار شوم هوسرانی

اما اگر عقل را از دریافت حقایق تنها بگذارد و میدان حیات را مرکز تاخت و تاز نفس قرار بدهد،به طور طبیعی نفس،او را با سر سختی غیر قابل توصیف، به بدی ها امر کرده و برای ارضای خود،با کمک سایر اعضا و جوارح دست به ننگین ترین عمل زده و از انسان درنده خویی عجیب و متجاوزی خطرناک و غارتگری بی نظیر و ظالمی خانمان برانداز و آلوده ای پست و مفسدی پلید و محاربی شرور و گنهکار و متخلّفی درنده خو خواهد ساخت که به تعبیر قرآن از حیوان نیز پست تر می شود.

تزکیه در نگاه قرآن

چه نیکوست که در این مسئله به بیان پروردگار بزرگ عالم در قرآن مجید توجه کنید:

«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحٰاهٰا* وَ الْقَمَرِ إِذٰا تَلاٰهٰا* وَ النَّهٰارِ إِذٰا جَلاّٰهٰا* وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَغْشٰاهٰا* وَ السَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا* وَ الْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا* وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا* فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا* وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا» (1).

«سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش،و به ماه هنگامی که از پی آن برآید،و به روز چون خورشید را به خوبی آشکار کند،و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد،و به آسمان و آنکه آن را بنا کرد،و به زمین و آنکه آن را گستراند،و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود،پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.بی تردید کسی که نفس را] از آلودگی پاک

1- (1) -شمس (91):1-10.

کرد و] رشد داد،رستگار شد.و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد».

کلمه«الهام»در آیه شریفه،هم به معنای آگاهی ها و معلومات فطری،و هم به معنای وحی است،و«فجور»به معنای دروغ که ریشه گناهان و به معنای معصیت و مخالفت حق و عدول از آن و فساد و کفر و زنا و خلاصه هر معصیتی است.

تقوا و پرهیز از گناه

«تقوا»به معنای اختیار نفس را در دست داشتن و در برابر هر گناه و فسادی خویشتن دار بودن است،و البته بدون آگاهی و به اجرا گذاشتن مسائلی که در ارتباط با پاکی نفس و کمال انسان است تقوا معنی ندارد.

آنچه از معنای آیه قبل استفاده می شود چنین است:خداوند بزرگ هر کس را از طریق معلومات فطری و نور وحی که انبیا اعلام کننده آن هستند،عالم و شناسای تقوا ساخت،و طریق اجتناب از هر گناهی را پس از بازشناساندن گناه به او آموخت،و این انسان است که هر یک از دو راه خیر و شر را از طریق الهام شناخته و هر کدام را که بخواهد می تواند انتخاب کند؛ولی باید بداند که سعادت و رستگاری و فلاح و پیروزی در سایه پاکی نفس و محرومیت از بهره های الهی معلول آلودگی اوست.

دورنمایی از وضع نفس

اشاره

در زمینه زیبایی،زشتی،یا پاکی و آلودگی نفس،یا روشنی و تاریکی اش سخن بسیار است.باید گفت از هنگام شروع زندگی آدمی در زمین به وسیله نوع انسان،بحث در پاکی و آلودگی نفس و علل و عوامل سلامت و مرض آن شروع شده و تاکنون ادامه دارد و باز هم ادامه خواهد یافت.

ص:34

این همه،برای این است که انسان به پاکی گراییده،از آلودگی ها دور بماند؛ زیرا انسان تربیت شده،نه اینکه مشکلی ایجاد نمی کند،به علاوه بر تجارت معنوی برای خودش،حلّال مشکلات دیگران نیز خواهد بود؛امّا انسان آلوده و ناپاک نه اینکه از تجارت اخروی محروم است؛بلکه مزاحم زندگی دیگران است،و به خاطر گناه و معصیتی که از او سر می زند،برای دیگران انواع مشکلات را به بار خواهد آورد ! !

«غزالی»در کتاب«کیمیای سعادت»می گوید:

«بعضی از آن اخلاق بد باشد که وی را هلاک کند و بعضی نیکو باشد که وی را به سعادت رساند.و جمله آن اخلاق اگر چه بسیار است؛اما چهار جنس اند:

اخلاق بهایم،اخلاق سباع،اخلاق شیاطین و اخلاق ملائکه.چه به سبب آن که در وی شهوت و آز نهاده اند کار بهایم کند،و به سبب آن که در وی خشم نهاده اند کار سگ و گرگ و شیر کند،چون زدن و کشتن و با دست و زبان در خلق افتادن، و به سبب آن که قدرت بر مکر و حیله و تلبیس و تخلیط و فتنه انگیختن دارد کار دیوان کند،و به سبب آن که در وی عقل نهاده اند کار فرشتگان کند،چون دوست داشتن علم و صلاح و پرهیز از کارهای زشت و صلاح جستن میان خلق و خودداری از کارهای خسیس و شاد بودن به معرفت کارها و عیب و ننگ داشتن از جهل و نادانی.به عبارت دیگر گویی در جلد آدمی چهار چیز است:سگی، خوکی،دیوی،فرشته ای،که سگ که نکوهیده و مذموم است،نه برای صورت و دست و پای و پوست؛بل بدان صفتی که در وی است،که به آن صفت در مردم افتد.خوک نه به خاطر صورت مذموم است؛بلکه به خاطر آز و حرص بر پلیدی، و مسئله شیطان و فرشته هم مسئله اوصاف است نه صورت و شکل».

قدرت عقل

این عقل فرشته صفت اوست که باید با اتصال به وحی اوصاف نفس را به حرارت عشق به خدا و رسیدن به مقام قرب،از حیوان صفتی پاک کرده و هر یک را به نور الهی روشن نموده و صفحه تمام اوصاف و یا آیینه نفس کمک گیری از الهامات الهی،مرکز تجلی صفات حق کند و زمینه بروز وصف خلیفه اللهی و انعکاس عَلَّمَ الْأَسْمٰایی را در انسان فراهم کند،و انسان را به ارزش واقعی اش، که خمیر مایه اش با خود اوست آراسته نماید.

ثمرات ارتباط معنوی

انسان با اتصال به نور نبوت و بهره گیری از فرامین حق،مراقب و مواظب حرکات و رفتارهای خود خواهد شد و به این واقعیت پی خواهد برد که اگر مطیع شهوت شود،در وی صفت پلیدِ بی شرمی،حرص،چاپلوسی،نفاق،خسّت، حسد،شماتت و غیر آن پدید آید،اما اگر شهوت مطیع عقل گردد،عقلی که مطیع وحی است،در انسان صفت قناعت،خویشتن داری،شرم،ظرافت، آرامی،پارسایی،کوتاه دستی،و بی طمعی پدید آید.

و اگر مطیع حالت غضب شود،در وی کبر و تهوّر،ناپاکی و لاف زدن،بزرگی فروختن،مکر و حیله و جنگجویی،خودبزرگ بینی و ظلم کردن به وجود آید، و اگر غضب را تابع عقل کند،البته عقل تابع وحی در وی صبر و بردباری و عفو و ثبات و شجاعت و سکون و شهامت و کرم آشکار گردد.

و اگر مطیع حالت شیطانی نفس گردد،حیله گر و مکّار،خائن و یاوه سرا و بددرون و منافق،از کار درآید،و اگر آن حالت را وصل به عقل الهی کند،در وی زیرکی و معرفت،علم و حکمت،صلاح و سداد پیدا شود.این حالاتی است

که چهره مثبت و منفی اش تابع پاکی و آلودگی نفس است و پاکی و آلودگی نفس، تابع پیروی یا نافرمانی او از دستورات خداست.

تعلیمات معنوی

انسان اگر منبع تمام علوم و فضایل مادی شود،ولی در زیر چتر تعلیمات الهی نباشد،راهی برای تزکیه نفس ندارد و با داشتن آن همه علوم،از وحشیگری،عصیان،تخلّف و فساد در امان نخواهد بود.

مگر دنیای به اصطلاح متمدن غرب و قسمتی از شرق از علم بی بهره اند ؟ اینان گسترده ترین دانشگاه ها و کتابخانه ها را در اختیار دارند و کثرت عالم و دانشمند در کشورهایشان مثل آب دریا موج می زند؛ولی می بیند که اکثر آنان که از دانش و علم سهم دارند و یا در راه تحصیل اند از فاسدترین مفسدان و آلوده ترین موجودات روی زمین اند ! !

گوشه ای به مدعیان تمدن

شما آمار هر نوع گناه،فحشا،منکرات،تجاوزات،ظلم ها،غارتگری ها، دزدی ها،آدم کشی ها،جیب بری ها،مسائل خلاف عفت،و...را که بخواهید (در هر ثانیه چند گناه و جرم) در روزنامه ها و کتاب های خود آنان یافت می شود.و بیشتر گناهان و تخلّفات کشورهای مسلمان نشین هم معلول ارتباط با آنها و سیاست های استعماری و تهاجم فرهنگ ابتذال آن آلودگان بدتر از حیوان است ! !

تعجّب است که این وحشیان دور از تمدن واقعی و این درنده خویان بدتر از حیوان و این تاریک دلان از خدا بی خبر،از قیمت و ارزش بیشتر کالاهای زمین و از مسائل مادی باخبرند،امّا کمترین خبری از حیثیت و ارزش انسانی خود

نداشته و نمی دانند راه کمال و فضیلت چیست و به قول حکیم،فیلسوف و عارف آگاه مولوی معنوی:

صد هزاران فضل داند از علوم جان خود را می نداند آن ظلوم

داند او خاصیت هر جوهری در بیان جوهر خود چون خری

تو همی دانی یجوز و لا یجوز خود ندانی که یجوزی یا عجوز

این رواوان ناروا دانی ولیک خود روا یا ناروایی بین تو نیک

قیمت هر کاله می دانی که چیست قیمت خود را ندانی ز احمقی است

سعدها و نحس ها دانسته ای ننگری سعدی تو یا ناشسته ای

جان جمله علم ها این است این که بدانی من کیم در یوم دین

آن اصول دین ندانستی ولیک بنگر اندر اصل خود کوهست نیک

از اصولیّت اصول خویش به که بدانی اصل خود ای مرد به

در هر صورت انسان هر قدر از امور محسوسه و مادی و جنبه های حیوانی، البته در آن مرز و حدّی که خدا نمی پسندد،پا بر شهوات حاد و هوی و هوس گذارد،مصفّاتر و بر درک حقایق عالیه علوم و وصول به سعادت و آرامش خاطر توانا می شود،و هر اندازه به طرف امور مادی و حیوانی تمایل کند،به عالم حیوانیت نزدیک تر و بلکه چون اسباب کارش آماده تر از حیوان است،پست تر از حیوان خواهد شد !

بنابراین باید کوشش کرد،که با کمک وحی،نفس را از حالت اماره و سرکشی نجات داد،و به حالت مطمئنّه شدن و راضیه و مرضیه گشتن رساند.

تقوا مهم ترین عامل تزکیه نفس

اشاره

انسان وقتی با مکتب وحی آشنا شد و تنها راه رسیدن به مقصود را راه انبیا دانست و به درک این حقیقت دست یافت که تنها نسخه

شفابخش،قرآن

ص:38

و توضیح و تفسیر آن از زبان امامان و بیداران راه است،در مرحله اوّل باید به یادگیری دستورات حق برخیزد،و در مرحله بعد با کمک گیری از اراده به اجرای دستورات الهی اقدام نماید،و در این راه قاطعانه از سستی،کسالت،تنبلی و فرار از مسئولیّت بپرهیزد.

اجرای فرامین خداوند،مبارزه با خواهش های نفس امّاره،خودداری از آلودگی و به عبارت دیگر عبادت و اجتناب از معصیت،به تدریج روح تقوا را در انسان پدید آورده و در مسیر حرکت به سوی اللّٰه این روح تقویت می شود؛تا جایی که انسان به تمام حسنات آراسته و از همه آلودگی ها در امان خواهد ماند و از هر گناهی که دارای دو کیفر دنیایی و آخرتی است حفظ خواهد شد.

نفس در کلام امیر عارفان

از امیر مؤمنان علیه السلام برای نجات نفس از آلودگی ها،مسائل مهمی نقل شده است که به گوشه ای از آن توجه کنید:

نَفْسُکَ اقْرَبُ اعدٰائِکَ الَیْکَ (1).

«نزدیک ترین دشمنانت نفس توست».

نفسی که آراسته به تربیت الهی نباشد،البته نزدیک ترین دشمن است.

نَزِّهْ نَفْسَکَ عَنْ کُلّ دَنِیَّهٍ،وَ انْ سٰاقَتْکَ الَی الْرغٰائِبِ (2).

«نفست را از هر پستی پاک ساز،اگر چه تو را بسوی امیال (باطل) سوق دهد».

1- ((1)) -غرر الحکم:234،حدیث 4684.
2- ((2)) -غرر الحکم:240،حدیث 4860.

نَزِّهُوْا انْفُسَکُمْ عَنْ دَنَسِ اللَّذّٰاتِ وَ تَبَعٰاتِ الشَّهَوٰاتِ (1) .

«نفوس خود را از لذت های به دور از مرزهای الهی و گرفتاری های شهوات پاک کنید».

نَفْسُکَ عَدّوٌّ مُحٰارِبٌ وَ ضدٌّ مُوٰائِبٌ انْ غَفَلْتَ عَنْهٰا قَتَلْتَکَ (2) .

«نفست دشمنی است جنگجو،و خصمی است حمله کننده،از وی غافل مشو که هلاکت می کند».

نَزِّهْ عَنْ کُلَّ دَنیَّهٍ نَفْسَکَ وَ ابْذِلْ فی الْمَکٰارِمِ جُهْدَکَ تَخْلُصُ مِنَ الْمَآثِمِ وَ تَحْرُزُ الْمَکٰارِمِ (3) .

«نفس را از هر زشتی پاک کن،کوششت را در به دست آوردن مکارم به کار انداز،تا از نتیجه بدی ها برهی،و خوبی ها را در آغوش گیری».

عَوِّدْ نَفْسَکَ فِعْلَ الْمَکٰارِمِ وَ تَحَمُّلِ اعباءِ الْمَغٰارِمِ تَشْرَفُ نَفْسُکَ وَ تَعْمُرُ آخِرَتُکَ وَ یَکْثُرُ حٰامِدُوْکَ (4) .

«نفس را به انجام مکارم و تحمّل بار گران عادت ده،تا شرف نفس پیدا کرده، آخرتت آباد،و ستایش کنندگانت زیاد شوند».

چند روایت دیگر

1-هشام بن حکم می گوید:امام صادق علیه السلام فرمود:

«روز قیامت دسته ای از مردم برخیزند و پشت در بهشت آیند و آن را بکوبند،

1- ((1)) -غرر الحکم:240،حدیث 4861.
2- ((2)) -غرر الحکم:234،حدیث 4685.
3- ((3)) -غرر الحکم:240،حدیث 4862.
4- ((4)) -غرر الحکم:231،حدیث 4618.

می پرسند شما کیستید ؟ می گویند:اهل صبر و استقامت هستیم،گویند:بر چه صبر کردید ؟ پاسخ می دهند بر اطاعت خدا و دوری از معصیت؛پس خداوند می فرماید:راست می گویند آنان را به بهشت برید».

این ایت معنای قول خدای عز و جل که می فرماید:

«مزد صابران،بی حساب پرداخت شود» (1).

2-عمرو بن سعید بن هلال ثقفی می گوید:به حضرت صادق گفتم:من چند سال یک بار شما را می بینم چیزی به من بگویید که به آن کار کنم.فرمود:

«سفارش می کنم تو را به تقوای خدا،پاک دامنی،کوشش و بدان که کوشش بدون ورع سودی ندارد» (2).

3-در روایتی دیگر از قول امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

لاٰ یَنْفَعُ اجْتِهٰادٌ لاٰ وَرَعَ فیْهِ (3).

«کوشش بی ورع بی سود است».

4-و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

انَّ اشَدَّ الْعِباٰدَهِ الْوَرَعُ (4).

«سخت ترین عبادات پاکدامنی است».

1- ((1)) - «إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ» [زمر (39):10].کافی:75/2،باب الطاعه و التقوی،حدیث 4؛وسائل الشیعه:236/15،باب 19،حدیث 20368.
2- ((2)) -کافی:76/2،باب الورع،حدیث 1؛وسائل الشیعه:14/16،باب 62،حدیث 20836.
3- ((3)) -کافی:76/2،باب الورع،حدیث 3؛وسائل الشیعه:243/15،باب 19،حدیث 20392.

4- (4)) -کافی:76/2،باب الورع،حدیث 3؛وسائل الشیعه:343/15،باب 21،حدیث 20392.

5-و هم چنین حضرت صادق علیه السلام به ابن اسامه فرمود:بر تو باد به رعایت تقوای الهی،و به پارسایی و کوشش در راه حق،و راستگویی و امانت پردازی، خوش اخلاقی و خوش همسایگی.با عمل خود مردم را به اسلام دعوت کنید نه با زبانِ تنها،و زیور مذهب باشید نه ننگ آن،بر شما باد به طولانی کردن رکوع و سجود؛زیرا در طولانی کردن رکوع و سجود شما،شیطان فریاد می زند:

وای بر من ! آدمی فرمان برد و من نافرمانی کردم،او سجده کرد و من سرباز زدم (1).

خودفراموشی،خدافراموشی

اشاره

عدم شناخت و خود فراموشی از بلاهای بزرگ و ریشه های بسیاری از بدبختی ها و مفاسد است.قرآن مجید،جهل به خویش و خودفراموشی را از بلاهای بزرگ می داند که به عنوان عذاب خدا در دنیا نصیب بدکاران می گردد، آنجا که می فرماید:

«وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ» (2).

«و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند،پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛اینان همان فاسقان اند».

گرچه خود فراموشان به بسیاری از امور آگاهاند؛ولی نسبت به خودآگاهی ندارند.خودفراموشان بسیاری از مردم را مریض می بینند؛اما امراض روحی، قلبی و فکری خود را درک نمی کنند،آنان که جاهل به خویشند،عده ای از مردم را دارای عیب می بینند؛ولی از عیوبی که سر تا پای خود آنان را گرفته غافلند.

1- ((1)) -کافی:77/2،باب الورع،حدیث 9؛بحار الانوار:299/67،باب 57،حدیث 9.
2- ((2)) -حشر (59):19.

بسیاری از امور را حلال یا حرام می دانند؛ولی غافلند که رحمت خدا بر خودشان حرام است و عذاب حق بر آنان امری واجب و ضروری است.

آنان که از خود آگاه نیستند بر بسیاری از برنامه ها،جایز است و جایز نیست می گویند؛ولی خود را در معرض مسائلی که از طرف خدای متعال حکم جایز است دارد قرار نداده و از افتادن در برنامه هایی که از طرف حق جایز نیست نگاه نمی دارند.

آثار شوم خودفراموشی

کسی که خود را نشناخته و یا خود را فراموش کرده باشد؛حتی اگر معدن همه عیوب شود که هر یک از این عیوب در خانواده و جامعه مشکلاتی را به بار آورد،حس نمی کند.کسی که آگاه به مقام خود نیست،کسی که دچار عذاب خودفراموشی است،کسی که گرفتار مرض غفلت از خویش است چگونه عیب مرضی را که عارض اوست حس کند،و درد آن را بفهمد ؟

خودفراموشی علت بسیاری از رذایل اخلاقی و مفاسد عملی است که در صورت گسترده شدن رذایل و مفاسد،رابطه انسان با خدا قطع شده و دچار هلاکت ابدی می گردد.گرفتاران بند غفلت،از حقایق دورند و ابواب رحمت حق به روی آنان بسته است،این بیچاره ها در همه چیز غور می کنند؛ولی به فکر خود نیستند،و در مقام علاج هر دردی هستند؛ولی به علاج دردهای خویش برنمی خیزند.

امیر مؤمنان علیه السلام در روایتی می فرماید:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَنْشُدُ ضٰالَّتَهُ وَ قَدْ اضَلَّ نَفْسَهُ فَلاٰ یَطْلُبُهٰا (1).

1- (1) -غرر الحکم:233،حدیث 4658.

«در شگفتم از کسی که گمشده خود را می جوید؛امّا خویشتن را گم کرده و آن را نمی جوید».

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَیْرِ نَفْسِهِ تَحَیَّرَ فِی الظُّلُمٰاتِ وَ ارْتَبَکَ فِی الهَلَکاٰت (1).

«هر که خود را به غیر خود مشغول کند در تاریکی ها سرگردان شود و در ورطه هلاکت ها فرو رود».

خودشناسی روحی

همان گونه که پیشتر اشاره کردیم منظور از«خودشناسی»شناخت ظاهری نیست؛گر چه شناخت ظاهر انسان نیز،دارای برکات و مایه تحریک انسان به سوی فضایل اخلاقی می شود؛امّا آنچه مورد نظر مربیان حقیقی بشر یعنی رسول گرامی اسلام و اهل بیت علیهم السلام است،معرفت و شناخت به مقام و موقعیت خویش است.

کسی که قدر و منزلت خویش را شناخت و از جایگاه و موقعیت خویش آگاه شد،با صدور فاکتورهای عملی به دنبال فتح قلّه های موفقیّت خویش،راه صد ساله را یک شبه می پیماید.

با توجه به آنچه ذکر شد«زندگی»یکی از واژه های مقدسی است که در پرتو «خودشناسی»قداست و احترام دو چندانی می یابد.با این وجود آلوده کردن این نعمت مقدس از محرمات قطعی است که شدیداً از آن نهی شده است.تمام آیات و روایاتی که پیرامون عذاب و مجازات انسان مطرح شده است دلیل بر قداست زندگی است.

1- (1) -غرر الحکم:234،حدیث 4708؛و شرح نهج البلاغه:209/9.

قداست زندگی تنها در پرتو«خودشناسی»محقق می شود.کسی که خود را نشناخت ارزشمندترین سرمایه خود را که همان زندگی است،خرج امور نامقدس می کند و برای درک لذّت چند ساعته دنیا،عمر خویش را به حراج می گذارد.کسانی که از مقام و موقعیت خود غافل باشند،در اصل جنس خود ضرر می کنند؛ضرری که هرگز قابل جبران نیست.

بارکشان بی مزد

اینان در این جهان که جای کاشت برای برداشت در آخرت است،حمّال و عمله بدون مزدند،عمری بار گران زندگی را بدوش کشیده و دچار زحمات طاقت فرسا گشته اند؛ولی بهره ای از زحمت و رنج خود نخواهند برد؛بلکه تمام زحمات آنان به فرموده قرآن مجید «هَباءً مَنْثُوراً» (1)است (2).

اینان به خاطر خودفراموشی،تنها برای شکم و شهوتی زحمت کشیده اند که قدرت پرداخت مزد به آنان را ندارد،در حقیقت همه رنج ها و زحماتشان در راه قطعه ای از معده و مقداری از شهوت بوده که این دو هم پس از پایان عمر در خانه گور،خوراک کرم های خاکی اند و برای صاحب خود چیزی برنمی گرداند؛ این است معنای «هَباءً مَنْثُوراً» شدن عمل.

انسان اگر با کمک وحی و یاری روایات و اخبار و با به کار گرفتن اندیشه،به شناخت خود اقدام کند،قدم در صراط مستقیم حق گذاشته و موفق به تماشای تمام نواحی وجود خود گشته و چون به تماشای خود موفق شود،خواهد دانست از آنچه باید داشته باشد چه دارد و چه ندارد،و از آنچه نباید به آن آلوده

1- (1) -فرقان (25):23.

2- (2) -کافی:81/2،باب اجتناب المحارم،حدیث 5؛وسائل الشیعه:252/15،باب 22،حدیث 20429.

باشد،آلوده یا مبرا و دور است.در صورت داشتن واقعیات با زیاد و ثابت کردن آن می کوشد و در صورت دچار بودن به رذایل در صدد علاج خود برمی آید.

شادی و غم

اینجاست که خوشحالی و غم واقعی به انسان دست می دهد،خوشحالی از داشتن آنچه مولا بر او می پسندد و غم به خاطر گرفتار بودن به برنامه هایی که دوست از او متنفر است.آنان که بدون شناخت خویش خوشحالی دارند خواه ناخواه دچار عجب و غرور و خودبینی می شوند؛بنابراین بدون شناخت خویش خوشحالی و یا غم معنا ندارد،به طور قطع کسی که دچار آلودگی باشد ولی خود را خوشحال نشان دهد،انسان بدبختی است.

بیرون گرایان

اینان همان افرادی هستند که با داشتن علم و دانش و آگاهی و اطلاع از بسیاری از امور،و با نفس آلوده به رذایلشان کتاب کیش شخصیت می نویسند و در آن کتاب با تکیه بر آیات قرآن علل سقوط فرعون و طاغوت ها را به رشته تحریر می کشند؛ولی از خویشتن خود به کلی غافل و بی خبرند.بدبخت ها نمی دانند همان عواملی که باعث هلاکت فرعون و هامان شد در خودشان در حد بالاتری وجود دارد.اینان خود را اندیشه قرن،و عالم به چند علم می دانند؛ولی از علم لازم که علم خودشناسی است کمترین بهره را ندارند،به همین خاطر است که حاضرند مردمی را اسیر خود کرده و از اسارت ملت به ارضای هواهای نفسانی برخیزند.

این گونه افراد،از ضربه زدن به یک ملت،ریختن خون هزاران بی گناه،به اسارت کشیدن و سلب آزادی انسان ها،به خاطر آلوده بودنشان به رذایل اخلاقی

ص:46

امتناع ندارند.اینان جاهل قرنند؛ولی به خاطر خودفراموشی خود را عالم و اندیشمند قرن می دانند.

روایتی دراین باره

در اخبار آمده است که خداوند به موسی علیه السلام فرمود:به فلان کس بگو تو را به عذاب سختی مبتلا کرده ام،موسی عرضه داشت:من با توجه به مال و منال و خانه و ثروت و سلامت بدنی که دارد،او را دچار بلا نمی بینم،پروردگارا !چگونه آن مرد اکنون دچار بلاست ؟

خطاب می رسد:او را دچار خودفراموشی کرده ام،بلایی که بلای خدافراموشی به دنبالش آمده و در حقیقت دچار استدراج شده است؛یعنی به سرعت بسوی سراشیبی سقوط در حرکت است و غرق در عوامل عذاب روز قیامت شده است؛ولی بیچاره از این همه بدبختی بی خبر است و همانند کسی که هیچ گونه گرفتاری ندارد زندگی می کند.

در هر صورت خودشناسی از اهم امور و از مهمترین عامل سعادت و بالاترین تکلیف برای انسان است.

محصول خودشناسی

انسان چون خود را بشناسد بر خود لازم و حتم می بیند که به صفات الهی آراسته شده و از رذایل و اوصاف شیطانی دور گردد؛ولی اگر خود را نشناسد، آراستگی به اوصاف حمیده را حتم ندانسته و دوری از زشتی ها را لازم نمی بیند و بدون تردید در میدان جهل به خود از خوبی ها دور مانده و مصون از بدی ها نخواهد بود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ص:47

مَنْ لَمْ یَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعُدَ عَنْ سَبیْلِ النَّجٰاهِ وَ خَبَطَ فِی الضَّلاٰلِ و الْجَهالاٰتِ (1).

«هر که خود را نشناخت از راه نجات دور ماند و در وادی گمراهی و نادانی ها قدم نهاد».

کسی که دارای دانش و فضل است و در حد استعداد خود از علوم مختلفی آگاه است؛ولی خود را نمی شناسد،نباید از او توقع خیر و پاکی و سلامت داشت.

خود را بشناس

می گویند در هزاران سال پیش در یکی از مناطق یونان،معبدی بود که به «معبد دلف»معروف بود.بر سر آن معبد سنگی در برابر دیدگان نهاده بودند که روی آن سنگ با خط درشت زیبا نوشته بود:«خود را بشناس».

ای خسته درون تو نهالی است کز هستی آن ترا کمالی است

ای سایه نشین هر درختی بنشین به کنار خویش لختی

و به فرموده حضرت علی علیه السلام:أَ تَزْعَمُ انَّکَ جِرْمٌ صَغْیِرٌ وَ فیْکَ انْطَویَ الْعٰالَمُ الْاَکْبَر وَ انْتَ الْکِتٰابُ الْمُبِیْنُ الَّذِی بِاَحْرُفِهِ یَظْهَرُ الْمضْمَرُ (2)«گمان برده ای که موجود ناچیز هستی،نه این گمان غلط است،تو کسی هستی که عالم بزرگ و جهان آفرینش در تو خلاصه شده،تو آن کتاب آشکاری هستی که به آراسته شدن به حقایق تمام استعدادها و هنرهایت شکوفا می گردد».

1- (1) -غرر الحکم:233،حدیث 4664.
2- (2) -دیوان (امیر مؤمنان) علی علیه السلام:175.

خودشناس،در راه آراستن خویش به حسنات و زدودن رذایل از صفحه الهی نفس است.اگر انسان خود را نشناسد،از کجا خواهد دانست در دنیای عقل و روحش چه می گذرد و چه خطوط آلوده در تاریکی،بر صفحه جهان و ورق نفس،نقش بسته است ؟

قال علی علیه السلام:

افْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَهُ الْاِنْسٰانِ نَفْسَهُ فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقَلَ وَ مَنْ جَهِلَهٰا ضَلَّ.(1)

ص:49

1- (1)) -غرر الحکم:52،حدیث 373. نکته: یکی از مهمترین علل و عوامل خودفراموشی و فرار از خودشناسی این است که:انسان با چهره حقیقی خود روبرو می شود و از ترس دیدن ملکوت خویش که دارای پلیدی و زشتی باطن است تن به آن نمی دهد. به عبارت دیگر انسان هنگام تولد موجودی پاک و به دور از هرگونه زشتی و پلیدی است.هر قدر که از عمرش می گذرد به تناسب خلقیات زشت و یا نیکوی او،روح و روانش شکل می گیرد.این نکته شاهد قرآنی نیز دارد؛آنجا که می فرماید:روز قیامت هر کسی به شکلی محشور می شود [اسراء (17):97].و آیه دیگر اینکه قرآن می فرماید:برخی از انسان ها از حیوان نیز پست ترند [اعراف (7):179].پستی انسان نه از نظر اوضاع و احوال ظاهری است؛چرا که بسیاری از مصادیقی که مورد نظر قرآن است از نظر ظاهری دارای قیافه های زیبا و از نظر جسمی از ممتازترین انسان هایند؛بنابراین منظور از قرآن کریم پستی روحی و روانی است که مربوط به«ملکوت»انسان است نه«مُلک»او. با توجه به نکته فوق اگر معیار،میزان و وسیله ای باشد که قدرت نمایش چهره های حقیقی و ملکوتی آدمی را داشته باشد،کدام شخص حاضر است خود را در معرض آن قرار دهد ؟ کسی که اضافه بر«غفلت»به بیماری«ترس»نیز مبتلا است و از واقع گریزان،هرگز موفق به خودشناسی نمی شود؛بنابراین می توان گفت:اولین راه و عامل خودشناسی«ذکر»و«شجاعت»است.انسان ذاکر و کسی که شجاعت روبرو شدن با واقعیت را دارد،کلید درب بسته شده خودشناسی را در دست دارد. کوتاه سخن اینکه:برخی از انسان ها چنان در رذایل نفسانی و زشتی های اخلاقی گرفتار شده اند که چهره ای هولناک پیدا کرده اند و از ترس اینکه مبادا چهره واقعی خود را ببینند حاضر بر کلاس خودشناسی

نمی شوند.اینان فراموش کرده اند که خود را بیشتر از دیگران دوست دارند و این خود فراموشی آنان را به رکود و انحطاط کشیده است،امیر بیان،مولای عارفان علی علیه السلام می فرماید: «ای انسان ! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده است ؟...تو که هرگاه کسی را در دل آفتاب سوزان بیابی بر او سایه می افکنی و هرگاه بیماری را ببینی که سخت ناتوان است از روی رحم بر او می گریی،پس چه چیز تو را بر این بیماریت شکیبا کرده و بر این بلاها صبور نموده و چه چیز تو را از گریه بر خود تسلی داده است؛در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از خودت نیست... (نهج البلاغه:خطبه 223).

«برترین خرد،خودشناسی انسان است؛پس هر کس خود را شناخت خردمند و هر کس خود را نشناخت گمراه شد».

از خودهراسان

می گویند:فیلی را برای سیراب کردن به کنار چشمه ای که آب زلال داشت آوردند.فیل چون عکس خود را در میان چشمه می دید به شدت می ترسید و از نوشیدن آب امتناع می ورزید،باز او را کنار چشمه آوردند و با عصا به سرش می کوفتند ولی وقتی خود را می دید باز پس می زد.

این قطعه شرح حال انسانی است که با کمک قرآن و روایات به شناخت خویش اقدام کرده و چون بر احوالات غلط و خلأها و عیب های نفس خود آگاه شد در مقام پس زدن خویش از آن آلودگی ها خواهد بود.

آری ! انسان،اول باید خود را بشناسد و به آنچه برای شخصیتش حلال و حرام است آگاه گردد،سپس به حلال و حرام چیزهای دیگر بپردازد.

راستی زیباترین و گرانبهاترین کلمات،کلمات اخلاق است،اخلاقی که داروی شفابخش نفس از آلودگی ها است،دارویی که طبیب تمام دردها؛یعنی خدای بزرگ در اختیار انسان قرار داده است.

ص:50

وجوب تذکر مسائل اخلاقی

هر مسلمانی می داند که امر به معروف و نهی از منکر،دو فریضه از فرایض مهم الهی است،ادای این دو فریضه بر هر مسلمانی از واجبات،و ترک آن از محرمات است،که مهمترین علت برای سقوط یک ملت،در بدبختی است.

مردم مؤمن باید همیشه یک دیگر را به آراسته شدن به حق و دور ماندن از برنامه های شیطانی دعوت کرده،و استقامت در راه خدا را به یک دیگر سفارش کنند.

«معروف»مجموعه خوبی ها و حقایق و واقعیاتی است که خداوند در قرآن و پیامبران و امامان در روایات برای انسان بیان کرده و آراسته شدن هر مسلمانی را به حسنات اخلاقی که از اهم مصادیق آن است دعوت نموده اند.

کسی که آراسته به حسنات اخلاقی گردد،و از رذایل و صفات ناپسند دور بماند،به مقام احسن تقویمی و خلیفه الهی نایل آمده،و مصداق آیه شریفه «وَ لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ» (1) شده است.خلیفه و نایب خدا،آن انسانی است که در خور استعدادش،آثار کسی که نایب او شده است را در خود ظهور داده باشد و در حقیقت،تجلی گاه صفات«منوب عنه»گردیده است.

اگر انسان از فروغ پر بهای حسنات اخلاقی محروم بماند،نه اینکه خلیفه خدا نیست؛بلکه از میدان آدمیت دور مانده و جز حیوان شرور و جنبنده ای پلید چیز دیگر نیست.

1- (1) -اسراء (17):70.

حسنات اخلاقی و رذایل نفسانی

به حق باید گفت:حسنات اخلاقی زیبایی های باطن،و رذایل اخلاقی زشتی درون است.

شما در برابر زیبایی های طبیعت و زشتی ها چه موضعی دارید ؟ غیر از این است که همیشه در صدد جلب زیبایی ها و دفع زشتی ها هستید ؟ شما سعی نمی کنید زیباترین گل را در باغچه خانه بکارید ؟ زیباترین تابلو را برای نصب در خانه فراهم آورید ؟ سعی نمی کنید از زشتی ها و پلیدی ها فرار کرده و تنفر خود را نسبت به آنها اعلام دارید ؟

بیایید به تماشای زیبایی های درون،که در قرآن تحت عنوان توکل، صبر،استقامت،خضوع،خشوع،ادب،شوق به حق و...آمده برخیزیم تا با این تماشا کردن،عاشق زیبایی ها شده و خطوط آن را بر صفحه نفس نقش بزنیم.

بیایید از زشتی ها آگاه شویم،تا نسبت به آن تنفر پیدا کرده و در نتیجه از خود دفع کنیم و یا نگذاریم نقش پلید آن بر صفحه روان قرار بگیرد.

به زیبایی های ظاهر دلباخته نشویم و از زیبایی های باطن غافل نمانیم، موجودی نباشیم که از زشتی ها و پلیدی های ظاهر بگریزیم؛اما خود آلوده به انواع پلیدی ها و زشتی ها باشیم.

از نجاسات ظاهر فرار کنیم؛ولی درون ما مصون از نجاسات نباشد.آه که چه معامله زیانباری است،معامله با بدی ها و دور ماندن از خوبی ها.

ص:52

اهمیت دوری از رذایل

اشاره

آن قدر که در اسلام به بخش اخلاق و آراستگی روان،به خوبی ها و پیراستگی اش از رذایل اهمیت داده شده است،به عبادات اهمیت داده نشده است.

نکته ای لطیف

شما می دانید که در نمازهای واجب روزانه،لازم است که انسان از شروع تکبیرهالاحرام تا پایان نماز حضور قلب داشته باشد؛ولی اکثر مردم در هنگام ادای نماز،حواسشان به بسیاری از امور پیوند می خورد و گاهی آن چنان دچار حواس پرتی می شوند که در عدد رکعات نماز شک می کنند.با این وجود در عین اینکه ساختمان نماز آن طوری که باید،ساخته نمی شود؛ خداوند بهم زدن نماز را اجازه نداده؛بلکه ادامه همان نماز ناقص و معیوب را واجب دانسته است.

چیزی که هست برای رفع نقص و عیب نماز،مقرراتی تحت عنوان «شکیات»قرار داده است که با اجرای موضوع شکیات،نقص نماز برطرف می گردد.چنین نمازی در پیشگاه خدای بزرگ مقبول است؛ولی به ذره ای حسد،به اندکی کبر در نماز رضایت نداده و نمی دهد.

اگر انسان به اجرای وضو،یا غسل،یا نماز واجب با رعایت کردن تمام شرایط موفق گردد،و یا با اجرای روزه،با آن همه سختی و مشقتش موفق شود، و یا حجی مانند حج ابراهیم بجای آورد؛ولی ذره ای ریا و خودنمایی در آن نماز،روزه یا حج راه پیدا کند،تمام عبادت باطل و مردود خواهد بود،چرا ؟ برای اینکه ذره ای از یکی از رذایل اخلاقی که ریا می باشد،هم چون آفت به خرمن عبادت هجوم کرده و آن عبادت را از ارزش و بها می اندازد.حواس پرتی

و عیب در عمل و یا ورود بعضی از نواقص بخشیده شده است؛اما به اندازه یک ارزن آلوده کردن عبادت به ریا اجازه داده نشده است.

«فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ» «ویل»علیه کسانی است که در نماز،آلوده به ریا هستند،گرفتار آمدن به شک در نماز،آلوده شدن به حواس پرتی،رعایت نکردن برخی از شرایط غیر واجب،مبطل نماز نیست؛ولی راه پیدا کردن بعضی از عیوب اخلاقی مبطل نماز و باعث نفرین خدا بر آن نماز و نمازگزار است.

شش هزار سال عبادت بی ثمر

نوشته اند شیطان هزاران سال در کنار ملائکه به عبادت حق مشغول بود (1)،عبادتی که بالاتر از آن تصور نمی شد،چون خدای متعال آدم را آفرید به همه ملائکه فرمان داد:این مخلوق ارزشمند مرا سجده کنید،همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده ابا کرد و در برابر امر حق تکبر ورزید (2).

داستان شیطان در قرآن

خداوند در سوره«ص»داستان ابلیس را که دچار یکی از رذایل اخلاقی؛ یعنی تکبر در برابر حق شد،و در نتیجه اعمال عبادی چندین هزار ساله خود را در کاسه ای از شراب حسادت سرکشید،چنین شرح می دهد:

1- (1) -قال علی علیه السلام:فَاعْتَبِرُوا بما کانَ مِنْ فِعْلِ اللّٰهِ بِاِبْلِیسَ اذا احْبَطَ عَمَلَهُ الطَّویلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهیْدَ وَ کانَ قَدْ عَبَدَ اللّٰهَ سِتَّةَ آلافِ سَنَهٍ لا یُدْری أَ مِنْ سِنَیِ الدُّنْیا امْ مِن سِنَیِ الْاخِرَهِ [نهج البلاغه:خطبه 192].
2- (2) - «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ» [بقره (2):34].

«[خدا] فرمود:ای ابلیس ! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم،بازداشت ؟ آیا تکبّر کردی یا از بلند مرتبه گانی ؟ * گفت:من از او بهترم،مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی.*خدا [گفت:از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای؛*و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.*گفت:پروردگارا ! مرا تا روزی که مردم برانگیخته می شوند،مهلت ده.*[خدا] گفت:تو از مهلت یافتگانی تا زمانی معین و معلوم.*گفت:به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می کنم،* مگر بندگان خالص شده ات را.*[خدا] گفت:سوگند به حق و فقط حق را می گویم*که:بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند،از همگی پر خواهم کرد» (1).

آری ! شیطان در درجه اول کمر به آلوده کردن انسان به تکبر و نخوت و خودبینی و خودفراموشی بسته و می خواهد دیگران را هم مانند خود،در همه زمینه های زندگی،حتی در خط عبادت،آلوده به کبر و ریا و خودبینی و خودفراموشی کند (2).

1- (1)) - «إِذْ قٰالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ* فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ* فَسَجَدَ الْمَلاٰئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلاّٰ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکٰافِرِینَ* قٰالَ یٰا إِبْلِیسُ مٰا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعٰالِینَ* قٰالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ* قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ* وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلیٰ یَوْمِ الدِّینِ* قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ* قٰالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ* إِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ* قٰالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ* إِلاّٰ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ* قٰالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ* لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ» [ص (38):70-85].

2- (2)) -نکته دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست این است که شیطان با استفاده از انواع راه ها و ابزارها انسان را به رذایل نفسانی و زشتی های اخلاقی می کشاند.هر لحظه به شکلی و هر آن در قالبی با وسوسه ها و دعوت های ماهرانه خود،در پی انحراف انسان می کوشد. «انسان»ناخواسته در جنگ نابرابری قرار گرفته است که چاره ای جز مقابله و دفاع از حریم قداست خویش ندارد.نابرابری این جنگ از آن جهت است که: الف:دشمن به چشم دیده نمی شود: معمولاً در جنگ های فیزیکی دشمن مقابل انسان قرار می گیرد،در این حال با دیدن

دشمن،انسان می تواند در دفع ضربات او خود را حفظ نماید و حتی مقابله کند؛اما در جنگ میان انسان و شیطان دید و نگاه یک طرفه است و تنها شیطان است که مسلط بر انسان شده و در حالی که پنهان است به فکر حمله کردن و از پای درآوردن آدمی است.خدای متعال در قرآن می فرماید: «إِنَّهُ يَرٰاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ تَرَوْنَهُمْ» [اعراف (7):27]. «او و دار و دسته اش شما را از آنجا که شما آنان را نمی بینید می بینند».
ب:انسان تنها است و دشمن،دارای یاران سواره و پیاده است: قرآن دراین باره می فرماید: «أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِى وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» [کهف (18):50]. «آیا او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید در حالی که آنها دشمن شما هستند ؟» با توجه به مطالب فوق اگر انسان بخواهد در این جنگ نابرابر پیروز شود،ابتدا باید در سنگر و دژ محکمی قرار گیرد و پس از مسلح شدن به سلاح های«اخلاص»،«توکل»و«صبر»به مبارزه با او برخیزد.آن سنگر و دژ محکم چیزی جز تمسک به ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السلام نیست.تولی و تبری و پذیرش ولایت و محبّت آن بزرگواران سند پیروزی انسان و حصن حصین نجات انسان است.

به هر روی،باید دانست که شناخت حسنات و سیئات اخلاقی و آراسته شدن به آن تنها از راه ارتباط و اتصال به قرآن و اهل بیت علیهم السلام امکان پذیر است؛زیرا تنها دین خداست که همه فضایل و رذایل را برشمرده و به انسان نیروی جلب حسنانت و دفع سیئات را در پرتو اتصال عنایت کرده است؛بنابراین پی جویی از قواعد پاک اخلاقی در مکتبی غیر از مکتب اهل بیت علیهم السلام،پی جویی از آب در کویر بی آب است.

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمیدیدش و از دور خدایا می کرد

ص:56

2 عبودیت و بندگی

اشاره

ص:57

عبودیت و بندگی

بی تردید انسان از خط بندگی نمی تواند گریز داشته باشد،و در هیچ لحظه ای از لحظات زندگی،از مسئله بندگی و عبودیت آزاد نیست.چیزی که هست این است که بندگی انسان ممکن است به دو صورت شکل بگیرد:یکی بندگی صحیح و دیگر بندگی و عبادت غلط.

در صورتی که عبودیت انسان صحیح صورت بگیرد،یعنی انسان به حقیقت،تابع برنامه های سعادت بخش پروردگار مهربان عالم باشد،تمام استعدادها،هنرها و مایه های اصالت و معرفت انسان شکوفا خواهد شد،و از این موجود محدود خاکی،وجودی الهی و ملکوتی و بنده ای متصل به خدای متعال که صفاتش نامحدود است ساخته خواهد گشت (1).

ص:59

1- (1)) -یَا ابْنَ آدَمَ انَا غَنِیّاً لاٰ افْتَقِرُ اطِعْنِی فِیما امَرْتُکَ اجْعَلُکَ غَنِیّاً لاٰ تَفْتَقِر یا ابْنَ آدَمَ انَا حیٌّ لاٰ امُوتُ اطِعْنِی فِیما امَرْتُکَ اجْعَلُکَ حیّاً لاٰ تَمُوتُ،یا ابْنَ آدَمَ انَا اقُولُ لِلشَّیء کُنْ فَیَکُونُ اطِعْنِی فِیما امَرْتُکَ اجْعَلُکَ تَقُولُ لِلشَّیءٍ کُنْ فَیَکُونُ (بحار الانوار:376/90،باب 24.) «بنده من ! مرا اطاعت کن تا تو را همانند خود قرار دهم،من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم،تو را نیز زنده ای قرار می دهم که هرگز نمیری،من بی نیازی هستم که هرگز محتاج نمی شوم،تو را نیز بی نیازی قرار دهم که هرگز محتاج نشوی،من هرگاه به چیزی بگویم باش پس می باشد،تو را نیز چنان قرار دهم که هرگاه به چیزی بگویی باش می باشد».

آثار شوم بندگی غلط

انسان در صورت دچار شدن به بندگی غلط،یعنی گرفتار آمدن به بند طاغوت ها و هوای نفس،تمام استعدادها و حقایق عالی وجودیش بسته خواهد ماند،و در این رشته،انسان تبدیل به شرورترین موجود زمین خواهد شد،قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ» (1) .

«بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند».

در این حال انسان منبعی از شر و پلیدی و ظرفی از پستی و شقاوت می شود، به طوری که جنبندگان دیگر از او جز شر و ضرر،چیزی نخواهند دید.

انسان هنگام دچار شدن به بندگی غلط،حتی به نزدیکترین افرادش،که زن و فرزندان هستند،رحم نخواهد کرد،عدم ترحم او به معنای نپرداختن نفقه آنان نیست،ممکن است از نظر مادی به بهترین صورت خانواده خود را اداره کند؛اما از نظر تربیت و معنویت،بزرگترین لطمه را به آنان خواهد زد؛زیرا وقتی سرپرست خانواده،دارای مسیری غلط و راهی شیطانی باشد،به ناچار افراد تحت تکفّلش به راه او کشیده می شوند و در گمراهی و ضلالت خواهند افتاد.

البته هر کدام از افراد خانواده،خودشان انسان های مسئولی هستند و باید تکالیف الهی خود را به طور شایسته ای انجام دهند؛ولی این طور نیست که اثرپذیر از سرپرست خود نباشند،قطعاً پدر در شکل دادن شخصیتی آنان اثر دارد،و بیشتر اوقات،زن و فرزند تصور می کنند راه پدر خانواده راه صحیحی است و این گونه پدران خائن همانانی هستند که قرآن مجید در سوره«احزاب»

1- (1) -انفال (8):22.

درباره آنان و شکایت زن و فرزند از جنایات آنان می فرماید:

«وَ قٰالُوا رَبَّنٰا إِنّٰا أَطَعْنٰا سٰادَتَنٰا وَ کُبَرٰاءَنٰا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ* رَبَّنٰا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذٰابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً» (1).

«ما از فرمانروایان و بزرگانمان اطاعت کردیم،در نتیجه گمراهمان کردند.

*پروردگارا ! آنان را از عذاب دو چندان ده،و کاملاً از رحمتت دورشان ساز».

گناه گمراه کردن دیگران به اندازه ای سنگین است که در تأویل آیه 32 سوره «مائده»گفته اند گمراه کردن یک انسان،یا به یادگار گذاشتن یک روش غلط که دیگران دچار آن شوند،مساوی با کشتن تمام مردم است (2).

در روایات آمده است که مراد از«قتل»در آیه مورد نظر فقط کشتن نیست؛ بلکه قتل عقل،فطرت،روح و روان،و به تعبیر دیگر پیشگیری از رشد و کمال دیگران است.

در هر صورت در عبودیت غلط،هم نابودی واقعیات اصیل انسانی خود انسان و هم تباه شدن مایه های تربیتی دیگران مطرح است،و انسان در طول تاریخ گناهی بزرگتر و پر خطرتر از این گناه به خود ندیده است.

1- (1)) -احزاب (33):67-68.
2- (2)) - «مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیٰاهٰا فَکَأَنَّمٰا أَحْیَا النّٰاسَ جَمِیعاً» . «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد،چنان است که گویی همه انسان ها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است».

مهمترین نوع بندگی

راویان احادیث از امام باقر علیه السلام نقل می کنند،که حضرت در ترجمه بندگی فرموده است:

«هر کس سخن گوینده ای را بشنود و به آن عمل کند او را بندگی کرده است،اگر سخن را از منبع صحیح شنید و به اجرا گذاشت بندگی صحیح ورنه دچار عبودیت غلط شده است» (1).

بندگی گویندگان

گویندگان را در یک تقسیم می توان به دو گروه تقسیم نمود:

1-گوینده صادق،حکیم،عادل،خیرخواه،عالم،بینا و دلسوز.

2-گوینده کاذب،خائن،غارتگر،شقی و گمراه.

خداوند بزرگ متکلمی است که مستجمع جمیع صفات کمال است،و همانند او کسی طالب خیر دنیا و آخرت بشر نیست،البته برای رسیدن به کمالات و حقیقت گفتار او،باید دست به دامن سه نفر زد:پیامبر،امام معصوم،فقیه جامع الشرایط.پیامبر و امام با تفسیر و توضیحشان بر قرآن،و فقیه با اجتهادش در روایات و عرضه اجتهاد از مسائل الهی خبر می دهند.

انسان با شنیدن سخن پیامبر،امام و فقیه و به اجرا گذاشتن آن،در حقیقت خدا را عبادت کرده؛زیرا پیامبر،امام و فقیه فقط مبلّغ فرهنگ حقند،و در این خط،انسان جز عبادت خدا عبادت دیگری ندارد؛زیرا در قرآن مجید اطاعت از

1- (1)) -قال الباقر علیه السلام:«مَنْ اصْغیٰ الیٰ ناطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَاِنْ کانَ النّاٰطِقُ یُؤَدی عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّٰهَ وَ ان کاٰنَ النّاٰطِقُ یُؤَدّی عَنِ الشَّیطانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّیطانَ»(کافی:434/6،باب الغناء،حدیث 24).

پیامبر و امام و عالم ربانی،در حقیقت اطاعت از خدا شناخته شده چنانچه در قرآن آمده است:

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاٰعَ اللّٰهَ» (1).

«هر که از پیامبر اطاعت کند،در حقیقت از خدا اطاعت کرده».

و نیز قرآن دستور داده از«أُولِی الْأَمْر»که عبارت از امام معصوم و فقیه عادل است اطاعت کنید؛چرا که اطاعت از اینان اطاعت از خداست.

اما اگر انسان از اطاعت خدا،پیروی از پیامبر،امام و فقیه جامع الشرایط سر باز زند،این طور نیست که از بندگی و فرمان بری آزاد شود و به خیال خود راحت گردد؛بلکه در این زمینه،مطیع غیر خدا خواهد شد،حال این غیر یا طاغوت های بیرونی و یا طاغوت درون که هوای نفس است می باشد.

مطیع خدا و تسلیم حق،راهی برای فرمان دادن غیر خدا در شئون حیاتش باقی نمی گذارد،و مطیع و فرمانبر غیر،راهی برای برنامه های الهی در زندگیش قرار نمی دهند،و در صورت دو شکل اطاعت،هم اطاعت از خدا و هم اطاعت از غیر خدا،انسان را به پلیدی شرک دچار می کند.

در صورت نشنیدن فرمان خدا که باعث رشد و کمال انسان است،آدمی دچار شنیدن خواسته های خود و خواسته های دیگران شده و متّصف به صفت بندگی غیر می گردد.تعبیراتی از قبیل عبد هوی،عبد دنیا،عبد شکم،عبد مال،عبد طاغوت در قرآن و روایات زیاد آمده و خلاصه باید گفت:بیرون آمدن از خط نورانی بندگی حق،انسان را به ناچار دچار بندگی ذلت بار شیطانی،در همه چهره هایش و بندگی هوای نفس می کند و نقطه شروع خسارت انسان هم از همین جاست.قرآن می گوید:کسی که خود را از حق محروم کند،در قید ولایت طاغوت خواهد رفت:

1- (1) -نساء (4):80.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيٰاؤُهُمُ الطّٰاغُوتُ» (1) .

«و کسانی که کافر شدند،سرپرستان آنان طغیان گرانند».

یا جای دیگر می فرماید:

«أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ» (2) .

«پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی ؟».

همرنگ با حق

در شنیدن کلام خدا،از طریق قرآن و سخنان پیامبر و گفتار امامان و فقیهان جامع الشرایط،آدمی آیینه منعکس کننده صفات حق گشته و به قول قرآن به رنگ حق در خواهد آمد:

«صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عٰابِدُونَ» (3) .

«[به یهود و نصاری بگویید:] رنگ خدا را [که اسلام است،انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟ و ما فقط پرستش کنندگان اوییم».

انسان در صورتی که مستمع کلام حق باشد،اهل حق و عدل،نور و روشنایی،حقیقت و واقعیت،اصالت و معرفت و اهل شرف و وجدان گشته و مصداق واقعی خلیفه اللّٰه خواهد شد.

انسان در صورت فرمان بردن از فرامین خدا،منبعی از برکت،ظرفی از

1- ((1)) -بقره (2):257.
2- ((2)) -جاثیه (45):23.
3- ((3)) -بقره (2):138.

فضیلت،موجودی وارسته،بشری پیراسته و شخصیتی الهی خواهد شد.

ولی در صورت مستمع غیر شدن،اعم از اینکه مستمع خواسته های خود و یا خواسته های غیر خود گردد،منبعی از شر،موجودی پست،انسانی رذل، و ظرفی پر از زشتی ها خواهد شد.

زمانی که انسان از کلام حق جدا شود،حرکت انتقالی؛یعنی حرکت انسانی و اینکه هر روز او از روز دیگر بهتر شود نخواهد داشت؛بلکه مانند اسب عصارخانه،تنها حرکت وضعی،یعنی حرکت به دور شکم و شهوت خود خواهد داشت،و با این حرکت است که به خوشبختی خود پشت پا زده و پس از هفتاد یا هشتاد سال فعالیت و حرکت،برایش روشن خواهد شد که نه تنها چیزی به دست نیاورده؛بلکه تمام سرمایه های عالی انسانی و الهی خود را نیز از دست داده است.

حرکات صعودی

با توجه به فرامین خداست که انسان دارای حرکت انتقالی می گردد؛یعنی از ذلت به عزت،از پستی به بلندی،از شقاوت به سعادت،از جهل به علم،از ظلمت به نور،از کبر به تواضع و از بخل به جود،منتقل خواهد شد؛اما در حرکت وضعی که فقط گشتن و گردیدن به دور خود است،انسان جز به بدن عنصری خود نمی افزاید،بدنی که پس از سال ها با مرگ متلاشی می گردد و چون قیامت به انسان برگردد فقط درخور عذاب خدا خواهد بود،چه خیانتی بالاتر از این است که انسان اصل عالم را که خداست بگذارد و از او جدایی کند و به فروعاتی که مایه ای برای رشد انسان در آنها نیست متصل گردد.

راستی اگر شاخه وجود انسان از ریشه عالم قطع گردد و به جای دیگر بپیوندد،راهی برای شکوفا شدن انسان و به کمال رسیدن‌ش هست ؟

شنوندگان سخن غیر حق

انسان وقتی مستمع کلام اللّٰه نباشد،ناچار است مستمع خود یا غیر گردد،در این مسیر است که تمام زحمت انسان صرف ساختن یک خانه،فراهم آوردن چند قطعه زمین،بپا کردن چند تجارت خانه،جمع کردن مقداری اثاث شده و در پایان باید همه را بگذارد و برود.چه قبیح است که همه همت انسان صرف مواد بی جان گردد و نسبت به مقام و موقعیّت خود و سایر انسان ها،به مملکت و ملت و حوادثی که بر آن می گذرد،و به خیانت خائنین و استعمار و استبداد و یورش های ظالمانه ستمگران به دین و فرهنگ و حقوق انسان ها بی تفاوت باشد،و به جز بلوغ جنسی به بلوغ دیگر که بلوغ انسانی و اخلاقی و عملی است نرسد،و در سن هفتاد یا هشتاد سالگی،همان طفل چند ساله باشد که سرگرمی او جز تعدادی اسباب بازی چیز دیگری نیست و به قول نظامی گنجوی:

به شصت آمد اندازه سال من نگشت از خود اندازه احوال من

همانم که بودم به ده سالگی همان دیو با من به دلالگی

گذشته چنان شد که بادی به دشت فرو مانده ام زود خواهم گذشت

از منظر قرآن

قرآن مجید درباره این گونه مردم که عبادتی به جز عبادت هوا و پرستش شکم و شهوت و پیروی از خواسته های شیطانی خود و دیگران نداشتند می فرماید:

«آیا خبر حادثه هولناکی که [همه انسان ها را از هر سو] فرا می گیرد،به تو رسیده است ؟*در آن روز چهره هایی زبون و شرمسارند؛*[آنان که همواره در دنیا] کوشیده اند و خسته شده اند [و سرانجام سودی نیافته اند]*در آتشی سوزان درآیند.*آنان را از چشمه ای بسیار داغ می نوشانند؛ *برای آنان

طعامی جز خار خشک و زهرآگین وجود ندارد*که نه فربه می کند و نه از گرسنگی بی نیاز می نماید» (1).

راستی چه بدبختی خطرناکی است،که انسان عمری بکوشد و نتیجه کوشش و محصول زحماتش عذاب خدا شود.

خدای متعال در مقابل،از گروهی نام می برد که در خط بندگی اللّٰه بودند و کلامی جز کلام حق نشنیدند،گروهی که در قیامت به خوشحالی غیر قابل وصفی می رسند.درباره آنان می گوید:

«در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت اند*از تلاش و کوشش خود خشنودند*در بهشتی برین اند*در آنجا سخن لغو و بیهوده نشنوند*در آن چشمه ای روان است*[و] در آنجا تخت هایی بلند و با ارزش قرار دارد* و [در کنار چشمه هایش] قدح ها نهاده شده است*و [دیگر از نعمت هایش] بالش هایی پهلوی هم چیده [برای تکیه زدن بهشتی ها] است*و فرش هایی زربفت و گسترده [که روی آن می نشینند.]» (2).

عبادت واقعی در قرآن

عبادت صحیح در قرآن مجید به دو صورت مطرح شده است:عبادت ظاهری،عبادت باطنی.

1- (1)) - «هَلْ أَتٰاکَ حَدِیثُ الْغٰاشِیَهِ* وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خٰاشِعَهٌ* عٰامِلَهٌ نٰاصِبَهٌ* تَصْلیٰ نٰاراً حٰامِیَهً* تُسْقیٰ مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ* لَیْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَرِیعٍ* لاٰ یُسْمِنُ وَ لاٰ یُغْنِی مِنْ جُوعٍ» [غاشیه (88):1-7].
2- (2)) - «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاعِمَهٌ* لِسَعْیِهٰا رٰاضِیَهٌ* فِی جَنَّهٍ عٰالِیَهٍ* لاٰ تَسْمَعُ فِیهٰا لاٰغِیَهً* فِیهٰا عَیْنٌ جٰارِیَهٌ* فِیهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَهٌ* وَ أَکْوٰابٌ مَوْضُوعَهٌ* وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَهٌ* وَ زَرٰابِیُّ مَبْثُوثَهٌ» [غاشیه (88):8-16].

اول: عبادت ظاهری،که البته باید نیت خالص باطن،آن را همراهی کند،تا مورد قبول قرار گیرد،و شامل تکالیف اعضای ظاهر انسان است که خدای متعال در قرآن به آن امر کرده است:

«أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلیٰ غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» (1).

«نماز را از ابتدای تمایل خورشید به جانب مغرب [که شروعِ ظهرِ شرعی است] تا نهایت تاریکی شب بر پا دار،و [نیز] نماز صبح را [اقامه کن]».

«وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکاٰةَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّٰاکِعِینَ» (2).

«و نماز را بر پا دارید،و زکات بپردازید،و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست]».

«وَ لِلّٰهِ عَلَی النّٰاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً» (3).

«و خدا را حقّی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند،[البته] کسانی که [از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر] بتوانند به سوی آن راه یابند».

«کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیٰامُ کَمٰا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» (4).

«ای اهل ایمان ! روزه بر شما مقرّر و لازم شده،همان گونه که بر پیشینیان شما مقرّر و لازم شد،تا پرهیزکار شوید».

«اِتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جٰاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ» (5).

1- ((1)) -اسراء (17):78.
2- ((2)) -بقره (2):43.
3- ((3)) -آل عمران (3):97.
4- ((4)) -بقره (2):183.
5- ((5)) -مائده (5):35.

«ای اهل ایمان ! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای [از ایمان،عمل صالح و آبروی مقرّبان درگاهش] برای تقرّب به سوی او بجویید؛و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید».

«جٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ» (1).

«با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید که اگر دانا [یِ به حقایق] باشید این برای شما بهتر است».

و نمونه های دیگری از این اوامر که مربوط به اعضا و جوارح و موضوع علم فقه و یا علم شریعت است که در صورت رعایت تقوا،این اوامر به اجرا گذاشته خواهد شد.اگر اعضای انسان میدان بازیگری های شیطان و طاغوت،هوای نفس و غرائز و شهوات سرکش باشند،تسلیم اوامر حق نخواهند شد.

علم شریعت معمولاً نزدیک به هشتاد و چند کتاب از قبیل کتاب نماز، طهارت،زکات،اعتکاف،مزارعه،مضاربه،مساقات،ازدواج،طلاق،رضاع، لقطه (گمشده) سبق و رمایه،شفعه،صید و ذباحه،وکالت،ضمان،حواله، جعاله،حدود،دیات،قصاص و...را تشکیل می دهد.

دوم: عبادت باطن یا عبادت سرّ است که مربوط به نفس،روان،روح و جان انسان است و منشأ قبول آن تقوای قلب،یا تقوای باطن است.

صبر،توکل،حلم،فتوّت،بصیرت،تواضع،جود،سخا،اخلاص،معرفت و...عبادت های باطنی است و نسبت به همه آنها در قرآن مجید و روایات با امر تأکید شده و هر انسان مکلفی به این گونه عبادت،که بدون شک ضامن حفظ عبادات ظاهری است،مکلف است،و این خط نورانی است که انسان را در میدان تزکیه قرار داده و از انسان موجودی والا و خدایی می سازد.

1- (1) -توبه (9):41.

عهده دار بیان خطوط این عبادت،علم سرّ یا علم اخلاق است و ریشه این علم،و عمل به آن نیز تقوا است.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرماید:

التُّقیٰ رِئیسُ الْأَخْلاٰقِ (1).

«نیروی خود نگهداری رأس اخلاق است».

چون معرفت حاصل شود،خوف آید و چون خوف آمد نیروی تقوا و خود نگهداری می آید و چون تقوا آمد زمینه قبول حسنات اخلاقی که بهترین عبادت است در انسان آماده می گردد.

فضایل اخلاقی در قرآن

«یاٰ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صاٰبِرُوا وَ راٰبِطُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» (2).

«ای اهل ایمان ! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید،و دیگران را هم به شکیبایی وادارید،و با یکدیگر [چه در حال آسایش چه در بلا و گرفتاری] پیوند و ارتباط برقرار کنید و از خدا پروا نمایید تا رستگار شوید».

«قاٰلَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِینُوا بِاللّٰهِ وَ اصْبِرُوا» (3).

«موسی به قومش گفت:از خدا یاری بخواهید،و شکیبایی ورزید».

«وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» (4).

1- ((1)) -بحار الانوار:284/67،باب 56،حدیث 6؛شرح نهج البلاغه:418/47/20.
2- ((2)) -آل عمران (3):200.
3- ((3)) -اعراف (7):128.
4- ((4)) -هود (11):115.

«و شكيبايى كن كه يقيناً خدا پاداش نيكوكاران را تباه نمى كند».

«وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (1).

«و [همه] توكل كنندگان بايد به خدا توكل كنند».

«فَإِذٰا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (2).

«و چون تصميم گرفتى بر خدا توكل كن؛زيرا خدا توكل كنندگان را دوست دارد».

«وَ الْكٰاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعٰافِينَ عَنِ النّٰاسِ وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (3).

«و خشم خود را فرو مى برند،و از [خطاهاىِ] مردم در مى گذرند؛و خدا نيكوكاران را دوست دارد».

1- (1) -يوسف (12):67.
2- (2) -آل عمران (3):159.
3- (3) -آل عمران (3):134.

3 اخلاق و زیبایی هایش

اشاره

ص:73

اخلاق و زیبایی هایش اخلاق در فرهنگ الهی،از موقعیت بسیار مهمی برخوردار است،قواعد عالی اخلاق،بهترین راهنما برای تزکیه نفس از آلودگی ها است.

مایه های مهمی که برای رشد و کمال انسان،در اعماق وجود قرار دارد،به وسیله حسنات اخلاقی شکوفا می گردد.حرکت و سیر این خط پر برکت است که آدمی را آراسته به ارزش ها نموده و از انسان موجودی والا و وجودی برتر به وجود می آورد.

قرآن مجید در باب اخلاق دارای آیات زیادی است که در آن آیات به ارزش هایی که از طریق اخلاق نصیب انسان می گردد اشاره شده است.

قرآن کریم برای حسنات اخلاقی،که تنها راه تزکیه نفس از آلودگی هاست اهمیت زیادی قائل شده و معصومین بزرگوار،نزدیک ترین مسلمان را در قیامت به خود، خوش اخلاق ترین آنان معرفی کرده اند:

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

اقْرَبُکُمْ غَداً مِنّی فِی الْمَوْقَفِ اصْدَقَکُمْ لِلْحَدِیْثِ وَ اداکُمْ لِلْاَمانَهِ وَ اوْفاکُم بِالْعَهْدِ وَ احْسَنُکُمْ خُلْقَاً وَ اقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ (1).

1- ((1)) -بحار الانوار:302/7،باب 15،حدیث 65؛امالی طوسی:229،مجلس 8،حدیث 403-53.

«نزدیک ترین شما به من در روز قیامت،راستگوترین شما و اداء کننده امانت، و وفادارترین شما و به پیمان و خوش اخلاق ترین شما،نزدیک ترین شما به مردم است».

خیال باطل

عده ای تصور می کنند خوش اخلاق بودن،خوش رو بودن به هنگام برخورد با دیگران است،اما این تصور بدون شک تصور بی جایی است؛زیرا خنده رویی یک جزء بسیار کوچک از مسئله خوش خلقی است،اخلاق در اصطلاح بزرگان، آراسته بودن به تمام حسنات اخلاقی و دور ماندن از رذایل است.

هنگامی که رذایل از قبیل:کبر،ریا،بخل،حسد،نفاق،نمامی،دروغگویی، غرور،عجب و...از صفحه روان زدوده شد و نفس به سخا،مروت،مردانگی، فتوت،شرف،غیرت،خشوع،خضوع و...آراسته گشت،انسان،خوش اخلاق شده و به اخلاق پاک آراسته گشته است.

قرآن مجید،حسنات اخلاقی را«نور»دانسته،و آراسته به آن حسنات را منور به نور حق قلمداد کرده است:

«أَ وَ مَنْ كٰانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكٰافِرِينَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» (1).

«آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم،و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند،مانند کسی است که در تاریکی ها [یِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟ ! این گونه برای کافران

1- ((1)) -انعام (6):122.

[به خاطر لجاجت و عنادشان] آنچه انجام می دادند،آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می دهند نیکوست».

معیار و میزان الهی

آری ! به فرموده قرآن،که معیار و میزان الهی برای تشخیص حق از باطل است،حسنات اخلاقی در زندگی بشر،همچون چراغ فروزان،فرا راه آدمی است،و دارندگان این نور،برای مردم منبعی از خیر و موجودی پربرکت اند.

فاقدین اخلاق حسنه،در حقیقت محروم از روشنایی لازم اند،و از کسی که محروم از نور است جز شر و پلیدی،ظلم و تجاوز،خیانت و ناجوانمردی توقع نمی رود.

برکات اخلاق

تنها برنامه ای که روابط انسان را با سایر انسان ها،بر اساس حق و عدل بر پا می کند«اخلاق»است،و کسی که از حسنات اخلاقی دور مانده،دچار ظلمت و تاریکی است و هرگز نخواهد توانست با مردم به نیکی زندگی کند.

شما از روان آلوده به رذایل و انسان دچار ظلمت و از مردم فرورفته در جهل، جز زیان و ضرر چه توقعی دارید ؟.

نمی توان باور کرد که انسان فاقد اخلاق،شر و زیان نداشته باشد.تجربه نشان داده که بیشترین درصد مظالم بشر و تجاوزات و جنایاتش،معلول نبود حسنات اخلاقی در وجود اوست.

چگونه می توان قبول کرد کسی که خود را از آلودگی ها پاک نکرده در روابط و برخوردهایش جانب حق را رعایت کند ؟

همچنان که انسان فاقد ایمان،متجاوز به حق است،انسان فاقد اخلاق هم

متجاوز به حقوق خلق است.گرچه می توان گفت فاقد ایمان،به حقوق خلق هم تجاوز می کند،و فاقد اخلاق،حقوق حق را پایمال می نماید.

امام سجاد علیه السلام از خدای بزرگ تقاضا می کند:«برایم نوری قرار ده تا در پرتو آن در بین مردم سرافراز باشم» (1).نوری که حضرت از خدا می خواهد،همان چراغ پر نور حسنات روحی است.

در اینجا تذکر یک نکته لازم است که:هر مسلمانی برای قبول حسنات اخلاقی و شستشوی روان از رذایل،نیازمند به ایجاد زمینه در صفحه با عظمت نفس است.

بدون شک،بدون ایجاد زمینه لازم،دور کردن رذایل،مشکل،و آراسته شدن به حسنات اخلاقی غیر ممکن به نظر می رسد.

گریز از دنیاگرایی

از آثار گرانبهای اسلامی چنین برمی آید که:برقرار کردن رابطه با دنیا،به عنوان وسیله رسیدن به حق،علل ایجاد زمینه برای قبول حسنات و معالجه روان از پلیدی هاست.

باید بدون اراده و نظر کردن به دنیا به عنوان هدف،و تکبر ورزیدن در برابر حق،روان گرفتار سوء خلق،معالجه گردد،و مشکل است انسان دنیاییِ تاریک نفس،به نور اخلاق منور شود.

کسی که از موقعیت دنیا،یعنی مجموع برنامه های مادی و جسمی بی خبر باشد،کسی که از شناخت دنیا به معنای حقیقی اش دور مانده است،کسی که تصور کند ابتدا تا انتهای حیات،روابط مادی و رسیدن به لذت های جسمی

1- (1) -صحیفه سجادیه:106 دعای شماره 22 (دعائه علیه السلام لشده و الجهد...).

است،چگونه می تواند خود را تبدیل به انسانی الهی و موجودی والا کند ؟

آنان که به دنیا به عنوان اولین و آخرین منزل نگریستند،و به خیال خام خود، فقط امروز را صحنه زندگی حساب کردند،از هیچ رذیلتی در امان نماندند.

چنین مردمی با این گونه رابطه چنان سست اراده شدند که در برابر مقام مادی،مراحل شهوانی،و برخورد با درهم و دینار پاک باخته گشته و برای رسیدن به هر یک از این برنامه ها دامن به هر رذیلتی آلوده کردند و در تمام زمینه ها از تواضع در برابر حق اباء نمودند.

ولی آنان که دنیا را به عنوان وسیله ای برای ادامه حیات،و کشتزاری برای پاشیدن بذر عمل،و خانه ای برای ایجاد نور ایمان و فروغ اخلاق در نفس و جان،و محلی برای آماده کردن زمینه رشد و کمال به حساب آوردند،دارای اراده ای پولادین گشته و از برکت آن دید صحیح و آن اراده و عزم سخت،به تواضع در برابر حق در تمام زمینه ها نائل آمده و به حسنات آراسته و از رذایل پاک شدند.

اگر انسان متوجه این معنا باشد که دنیا گذرگاهی بیش نیست،و خلود در آن محال است،و آنچه انسان از آن به دست می آورد جز به اندازه پوشاک و خوراک، خرج اهل و عیال،مسکن،مغازه و مرکب بهره دیگری ندارد،صحبت دلبستگی اش به دنیا به اندازه ضرورت خواهد شد،و چون از این اندازه فراتر نمی رود،جایی برای رذایل نخواهد ماند و نفس و روان خالی از حسنات نخواهد شد.

وقتی انسان به دنیا به عنوان هدف بنگرد،به خیال خودش برای محکم کردن جای پا،به تکاپویی سخت خواهد افتاد و به ناچار همه فکر و ذکر،همت و اراده و نیت و عزمش را برای برقرار کردن رابطه محکم تر،با مقداری مواد معامله خواهد کرد.

نقطه شروع رذایل

اینان تصور می کنند راه محکم تر کردن رابطه با دنیا،زحمت کشیدن بیشتر در جنب آن و زیادتر به دست آوردن مواد آن است.به ناچار بر اثر این شناخت غلط و رابطه ناصحیح،روح قناعت را از دست داده و هرگز به حق خود قانع نشده و سرانجام در خط تجاوز به حقوق دیگران خواهند افتاد.این نقطه،همان نقطه شروع پدید شدن رذایل در نفس و جان است،و این نقطه همان نقطه تکبر ورزیدن در برابر حق و سست شدن اراده و عزم است.

راستی با این عمر کوتاه و وقت کم و با این همه تکالیفی که از حق و مردم بر عهده انسان است،چه جایی برای این گونه معامله های غلط در دنیا باقی می ماند؟

عجیب تر اینکه با گذشت شب و روز و هفته و ماه و سال،خود به خود ارتباط دنیا با انسان به سستی می گراید و لحظه ای خواهد رسید که با پایان گرفتن نَفَس و جدا شدن روح حیات از جسم،تمام روابط انسان با دنیا قطع شده و آنچه را که انسان به دست آورده به وارثان رسیده و جز کفن و مشتی خاک از دنیا نصیب دیگری برای او نخواهد ماند؛با این حساب عاقلانه نیست که انسان بر خلاف قواعد الهی،با دنیا در رابطه باشد؛چرا که از این رابطه جز آلوده شدن به رذایل نصیبی نبرده و نخواهد برد.

چه نیکوست که چشم انداز ما نسبت به دنیا،چشم انداز انبیا،امامان،عارفان و عاشقان باشد،تا از این رهگذر به قبول حضرت حق برخیزیم و دارای اراده ای سخت برای حفظ ارزش ها در نفس و جان گشته و در برابر فرامین پاک مولا و آقای خود که ما را آفریده و غرق انواع نعمت های مادی و معنوی نموده تواضع کنیم.

ص:80

ای قطره منی سر بیچارگی بنه کابلیس را غرور منی خاکسار کرد

پرهیزکار باش که دادار آسمان فردوس جای مردم پرهیزکار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

دنیا که جسر آخرتش خواند مصطفی جای نشست نیست بباید گذار کرد

ظالم بمرد و قاعده زشت او بماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

در هر صورت،ساختمان دنیا ساختمانی است که از پذیرایی انسان در حد دلخواه ابا دارد و دستگیره ای برای پیوند خوردن با او،و پیدا کردن یک زندگی جاوید یا حد اقل بر وفق مراد،و یا بر اساس هوی و هوس ندارد.

آنان که دنیا را به عنوان هدف می بینند،به ناچار برای بیشتر به دست آوردنش از جاده پاکی منحرف و به راه شیطانی حرص و طمع و پس از آن به زشتی های دیگر دچار خواهد شد.

اینان تصور نکنند که با گستردن بساط مادی،به هدف اصلی دست یافته اند؛ بلکه از هدف دور افتاده،و به چاه پر خطر غفلت و گمراهی سقوط کرده اند.

اینان به خاطر مغرور شدن به نمودهای ظاهر،عقل و وجدان را رها کرده و به پذیرفتن حکومت شهوت و هوی پرستی تن می دهند،و برای رسیدن به لذات جسمی،به هرگونه انحرافی آلوده شده و از قبول واقعیات خودداری می کنند.

دنیا از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

بهترین راه برای شناخت چهره واقعی دنیا،آن چهره ای که به عنوان بهترین عامل برای رشد و کمال است،آن چهره ای که به عنوان نعمت الهی فرا راه آدمی است،مراجعه به آثار پر بهای اسلامی است.

با شناخت دنیا از دیدگاه معارف الهی که سرچشمه اش عقل پر بهای اولیای

خداست،انسان در خط حسنات قرار گرفته و از رذایل گریزان می گردد.

علی علیه السلام در برابر مردی که از دنیا نکوهش می کرد فرمود:

انَّ الدُّنْیٰا دٰارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهٰا وَ دٰارُ عٰافِیَهٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهٰا وَ دٰارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهٰا وَ دٰارُ مَوْعِظَهٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهٰا مَسْجِدُ احِبّٰاءِ اللّٰهِ وَ مُصَلّٰی مَلاٰئِکَهِ اللّٰهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِ اللّٰهِ وَ مَتْجَرُ اوْلِیٰاءِ اللّٰهِ،اکْتَسَبُوا فِیهَا الْرَّحْمَهَ وَ رَبِحُوا فِیْهٰا الْجَنَّهَ (1).

«این دنیا جای صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کسی که از آن چیزی بفهمد،و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه برگیرد،و محل اندرز است برای آن کس که از آن اندرز گیرد.مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی خدا و تجارت خانه اولیای حق است.آنها در اینجا رحمت حق را به دست آوردند و بهشت را سود خود قرار دهند».

نکات مورد نظر در این روایت

1- دنیا،برای کسی که با چشم حقیقت بین آن را بنگرد،و در آن دقت کند که تمام جزء جزء بنایش درست بنا شده،و به درستی باعث این نظام متقن گشته و عقل،علم و حکمت از همه جوانبش آشکار است،سرای راستی است.

دنیا برای کسی که ملاحظه کند،که این عدل و حکمت معلول حکومت قوانین تکوینی است و اگر این حکومت نبود محصولی جز هرج و مرج از دنیا توقع نمی رفت،سرای راستی است.

انسان باید از این نظام درست و وجود عدل و حکمت در آن،به آن نتیجه برسد:که این راستی و درستی،جز اراده و رهنمودهای حق چیزی نبوده

1- ((1)) -نهج البلاغه:حکمت 131؛خصایص الأئمه:102؛غرر الحکم:133،حدیث 2275.

و رهنمودهای الهی به غیر از ایمان و عمل صالح و صفات پسندیده اخلاقی برنامه دیگری نیست.

2- دنیا،برای کسی که بفهمد،سرای ایمنی از عذاب فردا و نجات از ذلّت امروز است.فراهم کردن زمینه ایمنی در سایه دو برنامه محقق است:

الف-قبول تمام برنامه های الهی،اعم از آنچه در کتب آسمانی و فرهنگ پر بهای انبیا و امامان است.

ب-به اجرا گذاردن آن برنامه ها.

و به تعبیر دیگر ایمنی از ذلّت دنیا و عذاب آخرت،در سایه حکمت نظری و عملی است.

3- دنیا،سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد.

آری! بهترین سرمایه ها و مایه های توانگری که عبارت از قوانین خدا، برنامه های پیامبران،دستورات امامان،پند ناصحان،حکمت حکیمان و عرفان عارفان است،در همین دنیاست،و این انسان فقیر است که باید برای رفع نیاز و جبران فقر روحی از این سرمایه ها برداشت کرده و به منافع آن برسد.

4- دنیا،سرای پند است برای کسی که از آن پند بگیرد.راستی بر هر ورق دفتر دنیا هزاران پند و نصیحت قرار دارد،دیده بینا و قلب توانا و اندیشه تابناک می خواهد که از پندهای دنیا سرمشق گرفته و به راه کرامت قدم بگذارد. بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

****** مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

****** برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

******

جوانی گفت با پیری دل آگاه که خم گشتی چه می جویی در این راه

جوابش گفت پیر خوش تکلم که ایام جوانی کرده ام گم

******

ذلیل شدن شاهان،فرو افتادن تاجداران از تخت،خوار شدن مستکبران،آقا شدن مستمندان،خالی شدن کاخ ها و آمدن زاغ ها،به چنگال عدالت افتادن ظالمان،نابود شدن ستمگران،پشیمان شدن گناهکاران،از جای برخاستن افتادگان و فروافتادن متکبران همه و همه درس عبرت،برای پندگیران است. تمام کاخ شهان جایگاه جغد شود بساز قصر محبت که خالی از خلل است

5- دنیا،مسجد عاشقان خداست.

آری ! معامله مردمان با ایمان و پاک نیت و پاکیزه طینت با دنیا،نشان می دهد که آنان این سرای دو در را همچون مسجدی می دانستند و همان معامله ای که با مساجد داشته اند با دنیا می نمودند.

همان گونه که در فقه آمده،رعایت اموری نسبت به مسجد واجب و اجرای پاره ای از آنها حرام است،عاشقان حق با دنیا همان معامله را داشتند.

عاشقان در خانه دنیا که در حقیقت مسجد است،بستر حرام نیاندازند،مال حرام نخورند،سخن خلاف نگویند،به خرابی آن برنخیزند و در حفظ آن بکوشند.مؤمن در این خانه،در حالت خوف و رجا به سر برده و جز به کسب فضیلت و مبارزه با رذیلت به چیزی نمی اندیشد.

6- دنیا،خانه نماز گذاردن ملائکه خدا و مرکز نزول وحی و ظرف کتب ثمر بخش آسمانی است.

7- دنیا،محل تجارت اولیای الهی است،در همین دنیا بود که افرادی همانند حر بن یزید ریاحی دست از کسب رذایل شسته و برای به دست آوردن منفعت همیشگی،به تجارت در تجارت خانه توبه برخاستند،دهاتی ایرانی،بیایان

نشین ربذه ای،سیاه چهره حبشی،در خط این تجارت تبدیل به سلمان و ابو ذر و بلال شدند.

این بینایان راه،آشنایان اللّٰه و رهروان آگاه،در همین دنیا به کسب رحمت حق موفق شده و در همین جا برای خویش در بهشت،جای ابدی به دست آوردند.

بدون شک با این نوع شناخت به دنیا،نقطه مبارزه با رذایل و کسب حسنات و فضایل شروع شده و انسان به قول علی علیه السلام همانند یک تاجر سعی خواهد کرد، هر چه بتواند از دنیا برای زیاد کردن شخصیت الهی و آباد کردن خانه فردایش بهره بگیرد.

معرّفی نمونه

«آسیه»همسر فرعون که در شب های قدر میلیون ها نفر،در دعای به سر گرفتن قرآن،خدا را به شخصیت او قسم می دهند،با چنین دیدی نسبت به دنیا، به آن همه مقام رسید.

«حبیب نجار»که در سوره«یس»از او به عنوان یکی از مبلغین فرهنگ حق یاد شده است،با این گونه نظر نسبت به دنیا،به آن همه واقعیت دست یافت.

هرگاه نسبت به زندگی مردان و زنانی که در قرآن مجید به عنوان یک شخصیت ارزنده الهی یاد شده می نگریم می بینیم در سایه چنین شناختی از دنیا به آن مقامات ارزنده رسیدند.

توجه کنید

از مقدمات گذشته روشن شد که انسان نباید خرج دنیا شود؛زیرا در این معامله،خسارت و ضرر متوجه انسان است و گاهی پس از بیدار شدن پشیمانی سود ندارد؛بلکه باید دنیا را خرج خویش کرد و از دنیا به نفع والایی خود بهره برد،و دنیا را کشتزار آخرت دانست و دنیا را سبب و مقدمه و وسیله ای برای

سعادت ابدی و رسیدن به نعمت جاودانی فردا به حساب آورد.

به تعبیر دیگر:دنیا جای آراسته شدن به مسئولیت است،آن مسئولیتی که در سایه آن می توان به مقصد اعلای جهان؛یعنی خدای بزرگ رسید.

از تمام دنیاهایی که قبل از این جهان داشتیم مانند:عالم خاک،صلب پدر، رحم مادر،و دنیاهایی که بعد داریم مانند:جهان برزخ،قیامت و محشر،این دنیا مهم تر است؛زیرا شخصیت و ارزش ما در این دنیا،در سایه تکالیف تحقق پیدا می کند و عظمت و بزرگی در این دنیا در سایه اجرای مسئولیت ها ساخته می شود.

با توجه به چنین شناختی از دنیا،زمینه قبول حسنات و رد رذایل در وجود فراهم می گردد،و پس از آماده شدن این زمینه،نوبت به میدان آوردن اراده و عزم و نشان دادن خضوع در برابر حق است.

بایدها

در اینجا باید با رجوع به قرآن و آثار اسلامی یا رجوع به عالم ربانی از وظایف و تکالیف مطلع شده و به تدریج آن وظایف را که عبارت از حلال و حرام، واجب و مباح،و خلاصه حقوق خدا و حقوق مردم است به کار برد.

در میان تکالیف و مسئولیت ها،قواعد اخلاقی و به تعبیر دیگر آنچه را باید به عنوان حسنات به آن آراسته شد،و آنچه را باید به عنوان رذایل از خود دور کرد، نقش عمده ای دارند؛و آن نقش عبارت از حفظ ایمان و عمل صالح و تصحیح روابط انسان با مردم است.

ما وقتی به قرآن و روایات مراجعه می کنیم،می بینیم مکرر به حفظ حسنات اخلاقی،یا آراسته شدن به آن سفارش شده و کنار ماندن از رذایل یا معالجه آن را از واجبات دانسته اند،و حتی رسیدن به مقام قرب و قبول اعمال و شکوفا شدن ایمان را در سایه رعایت قواعد پاک اخلاقی قلمداد کرده اند.

1- عن عمرو بن سعید بن هلال الثقفی عن ابی عبد اللّٰه علیه السلام قال:

قُلْتَ لَهُ انّی لاٰ الْقاٰکَ الاّ فِی السِّنِیْنَ فَاَخْبِرْنِی بِشَیءٍ آخَذَ بِهِ،فَقاٰلَ:

اوْصِیْکَ بِتَقْویَ اللّٰهِ وَ الْوَرَعِ وَ الْاِجْتِهاٰدِ وَ اعْلَمْ انَّهُ لاٰ یَنْفَعُ اجْتِهاٰدٌ لاٰ وَرَعَ فِیْهِ (1).

«عمرو بن سعید گوید:به حضرت صادق علیه السلام گفتم:من هر چند سال یک بار موفق به زیارت شما می شوم،به من برنامه ای بدهید تا آن را به کار بندم،فرمود:

«ترا به پرهیزکاری و پاکدامنی و کوشش در عبادت و خدمت به خلق سفارش می کنم و بدان که سعی و کوشش بدون خودداری از گناه سودی ندارد».

آری!کسی که ورع ندارد،از خوردن مال حرام و آلوده شدن به عمل حرام ترسی ندارد،در این صورت با داشتن نماز و روزه و حج و...مانند مریضی است که برای به دست آوردن سلامت دارو بخورد؛ولی از خوردن غذاهای فاسد یا مضر پرهیز نکند،آیا با عدم پرهیز،دارو اثر خود را می بخشد؟

2- باز در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید:

اتَّقُوا اللّٰهَ وَ صُونُوا دِیْنَکُمْ بِالْوَرَعِ (2).

«تقوای خدا را پیشه کنید و دین خود را با ورع حفظ نمایید».

در این روایت مهم می بینیم که حفظ دین در گرو یکی از مسائل مهم اخلاقی یعنی«ورع»است.جداً اگر ورع نباشد راهی برای پابرجا بودن دین،وجود نخواهد داشت.

3- وَعَظْناٰ ابُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فَاَمَرَ وَ زَهَّدَ ثُمَّ قاٰلَ:

1- (1) -کافی:78/2؛وسائل الشیعه:243/15،باب 21،حدیث 20392.

2- (2)) -کافی:76/2،باب الورع،حدیث 2؛بحار الانوار:308/67،باب 57،حدیث 35.

عَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ فَاِنَّهُ لاٰ یُنٰالُ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ الّا بِالْوَرَعِ (1).

«راوی می گوید:امام ششم علیه السلام ما را موعظه کرد و دستور لازم را به ما داد و ما را بر زهد واداشت و فرمود:

«بر شما باد به ورع و پاکدامنی؛زیرا به رحمت خدا و بهشت نمی رسد مگر به وسیله ورع».

در این روایت مهم هم ملاحظه می کنید که علت قرب به رحمت الهی،و به دست آوردن بهشت،یکی از حسنات اخلاقی یعنی ورع است.

4- قال الباقر علیه السلام:

انَّ أَشدَّ الْعِبٰادَهِ الْوَرَعَ (2).

«سخت ترین عبادت ورع و پاکدامنی است».

می بینید که یکی از حسنات اخلاقی را به عنوان شدیدترین عبادت معرفی کرده است.

5- عن ابی جعفر علیه السلام قال:

قٰالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَا ابْنَ آدَمَ اجْتَنِبْ مٰا حَرَّمْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ اوْرَع النّٰاسِ (3).

«خداوند می گوید:پسر آدم ! از آنچه بر تو حرام کردم دوری کن تا پارساترین مردم باشی».

1- ((1)) -کافی:76/2،باب الورع،حدیث 3؛وسائل الشیعه:244/15،باب 21،حدیث 20394.
2- ((2)) -کافی:77/2،باب الورع،حدیث 5؛بحار الانوار:297/67،باب 57،حدیث 5.
3- ((3)) -کافی:77/2،باب الورع،حدیث 7؛مستدرک:268/11،باب وجوب الورع،حدیث 1286-4.

6- عن ابی اسامه قال:سمعت ابا عبد اللّٰه علیه السلام یقول:

عَلَیْکَ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَ الْوَرَعِ وَ الْاِجْتِهٰادِ وَ صِدْقِ الْحَدِیْثِ وَ اداٰءِ الْاَمٰانَهِ وَ حُسْنِ الْخَلْقِ وَ حُسْنِ الْجَوٰارِ وَ کُونُوا دُعٰاهً الیٰ انْفُسِکُمْ بِغَیْرِ الْسِنَتِکُمْ وَ کُونُوا زَیْناً وَ لا تَکُونُوا شَیْناً وَ عَلَیْکُمْ بِطُولِ الْرَّکُوعِ وَ السُّجُودِ،فَاِنَّ احَدَکُمْ اذٰا طاٰلَ الرُّکُوعُ وَ السُّجُودُ هَتَفَ ابْلِیسُ مِنْ خَلْفِهِ وَ قاٰلَ:یاٰ وَیْلَهُ اطاٰعَ وَ عَصَیْتُ وَ سَجَدَ وَ ابَیْتُ (1).

«ابی اسامه می گوید:از امام ششم علیه السلام شنیدم فرمود:

«بر تو باد به تقوای الهی و پاکدامنی و کوشش (در عبادت)،و راستی در کلام، و اداء امانت و حسن خلق و خوش همسایگی و با عمل خود مردم را به اسلام دعوت کردن و زیور مذهب بودن نه ننگ آن،و بر شما باد به طول رکوع و سجود؛زیرا هر کدام از شما رکوع و سجود طولانی کند ابلیس از دنبالش فریاد می زند وای بر من انسان فرمان برد من سرپیچی کردم،او سجده نمود من سرباز زدم».

7- عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال:

کَثِیرَاً ماٰ کُنْتُ اسْمَعُ ابِی یَقُولُ:لَیْسَ مِنْ شِیْعَتِناٰ مَنْ لاٰ تَتَحَدَّثَ الْمُخَدَّرٰاتَ بِوَرَعِهِ فِی خُدُورِهِنَّ وَ لَیْسَ مَنْ اوْلِیاٰءِناٰ مَنْ هَوَ فِی قَرْیَهٍ فِیْهٰا عَشْرَهُ آلاٰفِ رَجُلٍ فِیْهِمْ مِنْ خَلَقِ اللّٰهِ اوْرَعُ مِنْهُ (2).

امام هفتم علیه السلام فرمود:

«من از پدرم بسیار شنیدم که می فرمود:شیعه ما نیست کسی که زنان از پارسایی او تعریف نکنند،و از دوستان ما نیست کسی که در یک شهر ده هزار

1- ((1)) -کافی:77/2،باب الورع،حدیث 9؛بحار الانوار:299/67،باب 57،حدیث 9.

2- ((2)) -کافی:79/2،باب الورع،حدیث 15؛مجموعه ورّام:186/2.

نفری،پارساتر از او وجود داشته باشد».

این روایات نمونه های کمی از روایات زیادی است که در باب اخلاق آمده که از متن این گونه روایات استفاده می شود که حالات اخلاقی و اوصاف انسانی، مهمترین عامل برای حفظ ایمان و مصون ماندن عمل از خطر،و وسیله ای برای قبولی ایمان و عمل انسان است.

ص:90

4 بازگشت به انسانیت

اشاره

ص:91

حقیقت انسان

اشاره

انسانی که خود را شناخته باشد و به موقعیت،مسئولیت و تکلیف خود آشنا شده باشد و رابطه بین خود و خدا و جهان را یافته باشد،در مسیر رشد و کمال قرار می گیرد.

همچنین با تکیه بر عقل تنها،انسان قدرت شناخت خویش را ندارد؛بلکه لازم است با مراجعه به منطق وحی و سنّت پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام،به شناخت خود اقدام کند.

نظریه مکتب های بشری

بدون شک فرهنگی که از انسان شناخت ندارد،قدرت راهنمایی او را نداشته و نمی تواند او را به آنچه خیر اوست،و به آنچه به ضرر و زیان اوست آگاه کند.

گرچه فرهنگ های مادّیِ تاریخ،ادعای شناخت انسان را داشتند و می گفتند:ما بشر را به آنچه خیر اوست هدایت کرده و از آنچه به ضرر اوست آگاه می کنیم؛اما گذر زمان ثابت کرد که ادعای آنان پوچ و فرهنگ آنان جز خسارت و ضرر برای بشر سودی ندارند.

اینان با جهل و عدم شناخت بشر و ندانستن جایگاه و موقعیت حقیقی او، دست به باز کردن راهی برای درمان دردهای روحی و روانی انسان زدند،و هر

ص:93

کس را در آن راه قرار دادند،غرق در گمراهی و بدبختی نمودند (1).

این نکته را نباید فراموش کرد که فرهنگ های زمینی به بُعد معنوی انسان یا اصلاً توجه نداشتند و یا اگر داشتند بسیار کم بوده و نظر آنان به بعد مادی انسان نیز نظر صحیحی نبوده است؛زیرا از میلیون ها سال قبل تاکنون نتوانسته اند به حل مشکلات دنیایی انسان موفق شوند.

دستورالعمل های باطل

1- مکتب های روحی ایران،یونان قدیم و هندوستان،به خیال خود،برای رشد بعد معنوی،انسان را به اعمال و ریاضت هایی دعوت کردند که منطبق با فطرت طبیعت این موجود پرقیمت نبوده و نیست،آنان می گفتند:ترک ازدواج، دشمنی با زن،نخوردن گوشت،معاشرت نداشتن با مردم،ترک آرایش زندگی، ترک کار و فعالیت،گوشه نشینی،چله گرفتن،روزه های طولانی داشتن و...

همه باعث رشد جنبه معنوی انسان است؛امّا نه تنها این دستورات نتیجه مثبتی نداشت؛بلکه بشر را از مواهب الهی که علت رشد و کمال او در صورت صحیح به کار گرفتن آن مواهب بود،محروم می نمود.

این مکتب های به اصطلاح معنوی و عرفانی،نه اینکه برای انسان به طور صحیح و منطقی کاری صورت نداد؛بلکه او را از خطوط روشن آدمیّت جدا

1- ((1)) -نمونه بارز تأسیس یکی از راه هایی که به شکست انجامید،تئوری«فروید»بود که تنها راه درمان دردهای روانی را در عدم سرکوب کردن غریزه جنسی دانست که سرانجام پس از جلب توجه بسیاری از شهوتران های هرزه،تمام سردمداران فرهنگ فرویدیسمی آثار مخرّب این نظریّه حیوانی را درک کردند و به بن بست عجیبی گرفتار آمدند و خود اعتراف کردند که: اکنون که 20 سال از طرح نظریّه فروید می گذرد آن قدر اوضاع زندگی ملت های عامل به این فرضیّه،نابسامان است که اگر بخواهیم به وضع 20 سال قبل برگردیم حد اقل باید 40 سال زحمت بکشیم و تلاش مستمری در برگرداندن روح انسانی مبذول داریم(گفتار فلسفی).

کرده و به عضو فلج و بیکار و سربار تبدیل نمود.

با توجه به اینکه دستورات این گونه مکاتب،رابطه ای با فطرت طبیعت انسان نداشت،اکثریت قریب به اتفاق انسان ها از پاسخ گفتن به دعوت اینان خودداری کردند؛امّا خود به خود این گونه تعلیمات در معدودی از افراد نفوذ کرده و پس از مدتی از ادامه راه باز می ماند و مجبور به عدم تسلیم نسبت به فرهنگ ها می شد.

2- در برابر اینان مکتب های مادی بودند که برای بشر در امور اقتصادی مانند درآمد،خرج،معاشرت،معامله،سیاست و ریاست،حکم به اباحه مطلق دادند، و حلال و حرامی برای بشر باقی نگذاشتند.قبول کنندگان این گونه مکاتب در نتیجه،سر از فساد و آلودگی درآوردند و از قدیم تاکنون لکّه های ننگی بر صفحات تاریخ بشر به جای گذاشتند.

آثار شوم این فرهنگ

خونریزی ها،تجاوزات،مظالم،جنایات،خودکشی ها،دزدی ها،غصب کردن ها،کژ خلقی ها،جنگ های خانمان سوز،به خصوص جنگ های اول و دوم جهانی در قرن اخیر،و از همه بدتر پیدایش استعمار و استثمار،محصول مکتب های مادی قدیم و جدید است،که حتّی با به کار گرفتن تمام ماشین حساب های جهان،نمی توان جنایات و مظالم هولناک شاگردان مکتب های مادی را برشمرد.

کدام شخص می تواند حدود فساد در تصور،فساد در عقل،فساد در علم، فساد در سیاست،فساد در نظام خانواده،فساد در اجتماع و فساد در اخلاق را اندازه گیری کند ؟

چه کسی می تواند جنایات بلژیک،پرتقال،هلند و فرانسه استعمارگر را از

سیصد سال قبل تاکنون،نسبت به ملت های مظلومی که دچار چنگال این گرگان مادی گرا بودند،برشمارد ؟

شما قدرت دارید مفاسد و مظالم گرگ پیر استعمار،انگلستان دزد و غارتگر و خائن را نسبت به صدها کشور در طول پنج قرن گذشته بازگو کنید ؟

شما توان دارید ضربه ها،ضررها،مفاسد،جنایات و خونریزی های آمریکای جهان خوار،این شیطان بزرگ را به ملل مسلمان،کشورهای خاورمیانه،آمریکای لاتین و آفریقای مظلوم محاسبه کنید ؟

شما می توانید مظالم شصت ساله حزب کمونیست شوروی (سابق) و شاگردان درنده خوی مکتب مادی ماتریالیستی را نسبت به کل جهان،عموماً و نسبت به کشورهایی که این هیولای خطرناک آنان را به بند استعمار کشیده، خصوصاً بازگو کنید؟ شوروی با تکیه بر مکتب مادی،ادعا می کند حامی کارگر، کشاورز و تکیه گاه انسان گرسنه و مستضعف است و با فئودال و سرمایه دار دشمن خونی است.

سؤال بی پاسخ

از این دیو بد سیرت بپرسید:از سال 1357 شمسی تا کنون که سال 1360 است در مدت این سه سال که یک میلیون از برادران مسلمان افغانی ما را به خاک و خون کشیده،برادرانی که با پای برهنه و شکم گرسنه و مشت خالی از دین و مکتبشان دفاع می کنند،دفاع از مستضعف و کارگر و کشاورز است ؟ زهی بی شرمی.از این یک میلیون کشته کدام یک فئودال و زمین خوار و سرمایه دار بودند؟

در این پنج قرنی که ما در ارتباط با شاگردان مکتب های مادی و زمینی در

شرق و غرب بوده ایم،برای نمونه یک حرف راست و یک پیمان و قرارداد با منفعت و یک وعده اجرا شده از این خائنان به انسان و انسانیت ندیده ایم.

انتظار مکتب های باطل

مکتب های روحی ساخته بشر،و مکتب های مادی قدیم و دو مکتب «کمونیسم»و«امپریالیسم»فعلی به خاطر جهلی که به جایگاه انسان دارند،از انسان وابسته به خود،حیوانی شرور و درنده ای خطرناک و موجودی ضد حقیقت و دشمن واقعیت ساخته اند.

مکتب های روحی در خط تفریط و مکتب های مادی در خط افراط،انسان را به بلاهای خانمان سوز و ریشه کن دچار کردند.

در این مکتب ها،انسان و علم و صنعت و تمدن و مدرسه و دانشگاه و کتاب و کتابخانه و سازمان های عریض و طویل از قبیل حقوق بشر و عفو بین الملل و...همه و همه ابزار حیات و وسیله پیشبرد اهداف شیطانی سردمداران این مکاتب است.

عقیده دانشمند مصری

اشاره

دانشمند شهید مصری در کتاب«الاسلام و مشکلات الحضاره»که تحت عنوان «فاجعه تمدن»ترجمه شده است می نویسد:

«عوامل مهم و اساسی انحراف بشر،و نابودی ویژگی های انسانی او،و دچار آمدنش به انواع مشکلات را باید در مسائل زیر جستجو کرد:

ص:97

1- جهل و غفلت

به رغم گسترش علوم مادی و صنایعی که بر اساس اصول فنی پیشرفته استوار است،جهل ما نسبت به انسان فوق العاده می باشد،و به همین علت هنوز نتوانسته ایم از پیش خود،نظامی که شامل همه جوانب زندگی انسان و متناسب با طبیعت و فطرت وی باشد ترسیم کنیم.بدون شک در آینده نیز از وضع چنین نظام متقن و بر اساس فطرت و طبیعت عاجز خواهیم بود.

البتّه نیاز به وضع چنین نظامی نداریم؛زیرا خالق انسان چنین نظام حکیمانه ای را تحت عنوان دین اسلام،برای هدایت همه جانبه انسان وضع کرده است.

«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلاٰمُ» (1).

«مسلماً دینِ [واقعی که همه پیامبرانْ مُبلّغ آن بودند] نزد خدا اسلام است».

الْاِسْلاٰمُ یَعْلُوا وَ لا یُعْلیٰ عَلَیْهِ (2).

«اسلام (دین) برتر است و هیچ (دینی) بر او برتری ندارد».

2-اشتباهات

اشتباهات در زندگی انسان،با توجه به اطلاعات محدود و نادانی فوق العاده وی،از آن وقت شروع شده است که راه خود را از راهی که پروردگار حکیم

1- ((1)) -آل عمران (3):19.
2- ((2)) -من لا یحضره الفقیه:334/4،باب میراث اهل الملل،حدیث 5719؛ وسائل الشیعه:14/26 باب 1،حدیث 32383.

و دانای به فطرت و طبیعت انسان به او نشان داده بود جدا کرد.راهی که جواب گوی همه نیازمندی های فطری و واقعی انسان است.راهی که ویژگی های خاص وی را می پروراند و به ثمر می رساند.و بالاخره راهی که انسان برای مقام خلیفه اللهی آماده می کند و استعدادهای درونی او را بارور می سازد.

3-عدم تناسب تمدن مادی با انسان

کاخ تمدن مادی بر اساس نیازمندی های واقعی انسان،بالا نرفته است و از این نظر به خصایص انسانی،ارزشی قائل نیست و انسان و همه چیزِ او را با معیارهای ماشینی و حیوانی می سنجد.

ظهور نتایج ناگواری از تمدن مادی،در میان ملت هایی که به آخرین درجه تمدن رسیده اند،آثار و نتایج شومی که از عدم توجه به انسانیت انسان،آغاز شده است،و جامعه بشریت را در پرتگاه سقوط و نابودی قرار داده نیز بر مشکلات افزوده است».

آری ! اینها همه از نتایج حکومت شوم مکتب های مادیگری بر انسان است.

بدون شک،جز با برگشت انسان به راهی که از همه جهت موافق با فطرت و نیازمندی های اوست،مشکلات انسان حل نخواهد شد و به خیر دنیا و خیر آخرت نخواهد رسید.

عقیده کارل

«کارل»که از دانشمندان بزرگ این قرن است،در کتاب«انسان موجود ناشناخته»عقیده دارد:

علم انسان درباره انسان بسیار ناچیز،و تقریباً مساوی با صفر است.

با این عقل محدود و دانش بسیار ناچیز،چگونه انسان می تواند پایه گذار

مکتبی باشد که در آن مکتب،بُعْد روحی و مادی انسان،آن چنان که شایسته اوست،رشد کند و به تمام نیازمندی های روحی و جسمی او پاسخ گوید.

اسلام آگاه به انسان

تنها مکتبی که به تمام زوایای حیات انسانی آگاه است،مکتب سعادت بخش اسلام است.

اسلام،در بعد معنوی اجازه تحمل ریاضت های غیر منطقی و سخت گیری های زیان بخش را نمی دهد.

اسلام،برای رشد بعد معنوی،سلسله مسائلی را به عنوان عبادات،و سلسله برنامه هایی را که تحت عنوان حسنات اخلاقی برای تزکیه نفس،ارائه کرده و در بعد مادی،انسان را به هر کار با منفعتی تشویق کرده است.

اسلام،در تمام امور مربوط به ترقّی و رشد انسان،از نظر شخصی و اجتماعی سخن دارد،به عنوان نمونه در فصل مسائل اقتصادی،ابوابی تحت عناوین باب الصناعه،باب التجاره،باب المزارعه دارد.

اسلام،به مسئله کشاورزی در درجه اول،و صنعت و تجارت در درجه بعد اهمیت داده است،و پیامبر بزرگ اسلام به نشانه احترام عمیقش به مسئله کار و کارگر،در بازگشت از یک سفر،دست کشاورزی را بوسید.

اسلام،طلب هر علمی که در جهت رشد معنویت و مادیّت انسان نقشی ایفا می کند را به عنوان فریضه اعلام کرده است.

اسلام،دست انسان را در آباد کردن زمین و استخدام نیروهای طبیعت و ذخایر آن باز گذاشته،و از طرفی در راه انتخاب چگونگی زندگی انسانی،او را به خود وانگذاشته؛بلکه در این مرحله او را مقیّد به پیمودن راه و روش معیّنی نموده است.راه و روشی که در آن انسان به خود حق هیچ گونه تجاوزی به حق

انسان دیگر را نمی دهد.

اسلام،پیمودن راه معنویت بر اساس راهنمایی های وحی،و تلاش برای به دست آوردن روزی،و ازدواج و تشکیل خانواده جهت به دست آوردن آرامش و تولید نسل،و بهره گیری از زندگی را بر انسان واجب نموده است.

روی گرداندن از ازدواج را روی گرداندن از هدف نبوت دانسته و فرموده:

النِّکاٰحُ سُنَّتِی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیْسَ مِنِّی (1).

«ازدواج سنّت من است؛کسی که از سنّت من سرپیچی کند از من نیست».

و محبت کردن به همسر و فرزندان را از بهترین عبادات به حساب آورده است.

دنبال زراعت و صنعت و تجارت رفتن را مطابق با جهاد فی سبیل اللّٰه دانسته، و برای کار و کارگر ارزشی بس والا قائل شده است.

اسلام،بدخلق و کسی که دچار سیّئات اخلاقی است را از خود ندانسته، و معاشرت با آلودگان به رذائل را به خاطر حفظ حدود انسانیت انسان،ممنوع اعلام کرده است.

اسلام،برای بُعْد تفکّر و تعقّل آن چنان ارزش قائل شده که در قرآن مجید نزدیک به هزار آیه در این زمینه نازل کرده و بابی در کتاب های روایی مستقل تحت عنوان«باب العقل و الجهل»که مستند بر هزاران روایت است را تنظیم نموده است.

اسلام می گوید:

تَفَکُّرُ سٰاعَهٍ خَیْرٌ مِنْ عِبٰادهِ سِتِّینَ سِنَهٍ (2).

ص:101

1- (1)) -بحار الانوار:220/100،باب 1،حديث 23؛جامع الاخبار:101،فصل 85.
2- (2)) -بحار الانوار:292/66،باب 37.

اندیشه در کار،دوربینی و تعقل،ارزشش با شصت سال یا بنا بر نقل روایات دیگر با یک سال عبادت برابر است.

اسلام،در بُعْد اخلاق،سفارش به عفو و گذشت از برادران دینی،رعایت توجه به یتیمان،دستگیری از مستمندان،رسیدگی به درد دردمندان،حفظ آبروی مسلمانان،رعایت حقوق پدر و مادر و همسایگان نموده است،و در این زمینه ها به خوشبختی خانواده و جامعه کمک شایانی کرده است.

و در بعد اندیشه و روح و جسم،انسان را از راهنمایی تنها نگذاشته،و همه جا به دنبال ایجاد سعادت برای انسان است.

اسلام،برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم آمده،و به طور مکرر پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله هدف از رسالت خود را چنین بیان می کند:

انّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِخَیْرِ الْدُّنْیا وَ الآخِرَهِ (1).

«من برای تأمین خیر دنیا و آخرت شما مبعوث به رسالت شده ام».

توجه فراگیر اسلام

کوتاه سخن اینکه:اسلام برای تأمین نیازهای انسان،چه در زمینه مادی و چه در زمینه معنوی،وظایف و مسئولیت های مهمی را معین کرده که با به کار گرفتن آن،مشکلات شخصی و اجتماعی قابل حل و در پرتو عمل به آن،سعادت نصیب انسان خواهد شد.

ص:102

1- (1) -بحار الانوار:191/18،باب 1،حدیث 27؛شرح نهج البلاغه:210/13.

5 آفات زبان

اشاره

ص:103

با تحقیقی جامع و با دقت نظر در کتاب حضرت حق به این حقیقت دست خواهیم یافت که:آیاتی که در قرآن مجید برای بیان احکام فقهی نازل شده نزدیک به پانصد آیه است که محققینی همچون«مقدس اردبیلی»مجموع آن آیات را در یک کتاب،تحت عنوان«آیات الاحکام»جمع آوری کرده است.

فقه اسلامی نزدیک به هشتاد و سه بخش است:باب طهارت،صلاه،صوم، زکات،اعتکاف،حج،امر به معروف و نهی از منکر،جهاد،قضاء،شهادات، یمین و عهد و قسم،کفارات،نذر،تجارت،مضاربه،مساقات،مزارعه، ازدواج،طلاق،رضاع و...هر یک ابوابی جداگانه و دارای فروعات فقهی زیادی است؛ولی برای تمام این ابواب در قرآن مجید بیش از پانصد آیه وجود ندارد.

درباره زبان در قرآن مجید نزدیک به دویست و هشتاد و سه آیه آمده است.

به عنوان نمونه به چند آیه توجه کنید:تنها در سوره های«صف» و«حجرات»که به سوره اخلاق معروف است چندین آیه وجود دارد،مانند:

1 - «يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ* كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ» (1).

ص:105

1- (1) -صف (61):2-3.

«ای مؤمنان !چرا چیزی را می گویید که خود عمل نمی کنید ؟*نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی کنید».

2 - «وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ» (1).

«و از یکدیگر غیبت ننمایید،آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد ؟ بی تردید [از این کار] نفرت دارید،و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است».

3 - «یاٰ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لاٰ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ» (2).

«ای مؤمنان ! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید،و آن گونه که با یکدیگر بلند سخن می گویید با او بلند سخن نگویید».

4 - «یاٰ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسیٰ أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لاٰ نِسٰاءٌ مِنْ نِسٰاءٍ عَسیٰ أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لاٰ تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لاٰ تَنٰابَزُوا بِالْأَلْقٰابِ» (3).

«ای اهل ایمان ! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند،شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند،و نباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند،و از یکدیگر عیب جویی نکنید و با لقب های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید».

1- (1) -حجرات (49):12.
2- (2) -حجرات (49):2.
3- (3) -حجرات (49):11.

اهمیت و ارزش زبان

اشاره

وقتی در قرآن مجید درباره زبان،به بیش از یک و نیم برابر آیات تمام ابواب فقه برخورد می کنیم،به این معنی می رسیم که زبان عضوی بزرگ و پاره گوشتی فوق العاده است.

می گویند:مالک«لقمان»یا خواجه او به او گفت:بهترین غذای دنیا را برایم تهیه کن،لقمان زبان پخته ای برای خواجه آورد.گفت:بدترین غذای عالم را برایم تهیه نما.لقمان زبان پخته ای تهیه کرد.از لقمان پرسید:زبان بهترین و بدترین غذاست؟ گفت:آری؛زیرا سعادت انسان در صلاح و تقوای زبان، و شقاوت،بدبختی و هلاکت بشر در کج روی این عضو است.

با یک فرمان ظالمانه زبان نزدیک به صد هزار نفر در«هیروشیما»و چندین هزار بی گناه در«ناکازاکی»زیر بمباران هواپیماهای آمریکایی تبدیل به خاکستر شدند.

با فرمانی که از زبان«هیتلر»در جنگ جهانی دوم صادر شد نزدیک به 17 میلیون لیتر خون از گلوی بشر بی گناه به زمین ریخت و 35 میلیون انسان بی پناه کشته شدند.

با یک فرمان از زبان خائن بدکار و جنایت پیشه ای در جمعه سیاه (17 شهریور) نزدیک به 5 هزار مرد و زن آزادی خواه و اسلام طلب،در میدان شهدای تهران به خاک و خون کشیده شدند.

با فرمان آتش از زبان ناپاکی چون صدام آمریکایی،هزاران جوان و سرمایه از مملکت اسلامی ایران،که هر یک برای خود می توانستند منشاء عالی ترین خدمات اسلامی و انسانی باشند،در جنوب و غرب کشور به خاک و خون

ص:107

غلطیدند (1).

با همان فرمان خائنانه از زبان خلف یزید،میلیون ها انسان بی گناه،آواره و از خانه و کاشانه به دامن صحرا و زیر چادرها کشیده شدند.

در مقابل با یک فرمان الهی از زبان رهبری بزرگ،اندیشمندی سترک،عارفی کم نظیر،موجودی بی نظیر،سالکی شب زنده دار،یعنی حضرت امام خمینی، مملکت ایران با سی و شش میلیون نفر جمعیت به طرف قرآن به حرکت درآمده، و از اسارت جهان خواران پلید به ساحل نجات رسید.

مگر می توان ضرر گفته های خائنانه دیو صفتانی که در لباس آدمیزاد بر پیکر انسانیت وارد کرده و می کنند را برشمرد ؟ و مگر می توان منافع سرشار گفته های اولیاء الهی را به دایره حساب کشید ؟

1- (1) -سرانجام«صدام حسین»این دیکتاتور ظالم که دست نشانده سردمداران آمریکا بود در سال 1382 با حمله نظامی خود آمریکا سقوط کرد و نظام حکومت مستبدانه اش برچیده شد.با سقوط صدام مردم مظلوم«عراق»جان تازه ای گرفتند و در پی هویّت خویش،دست به تحرکاتی زدند.آمریکا که بدنبال منافع خود خون هزاران غیر نظامی را به زمین ریخت،کشور عراق را تحت کنترل خود درآورد و اکنون که بیش از 6 ماه از حمله به عراق و تصرف آن می گذرد،سرنوشت مردم مظلوم این کشور را در دست گرفته است.اینان که هر روز دم از«دموکراسی»و حقوق بشر می زنند،امروز مانند صدام در چهره ای دیگر به جنایات خود ادامه می دهند. بزرگترین جنایت صدام،بر افروختن شعله جنگ هشت ساله ای بود که با تحریک مزدوران و حامیان آمریکایی،در آغازین روزهای تولّد انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام رحمه الله علیه ایران اسلامی صورت گرفت.وی آن قدر از حمایت و پشتیبانی قدرتمندان شرق و غرب بهره می برد که هنگام آغاز حمله ناجوانمردانه به ایران اعلام کرده بود:من در عرض سه روز تهران را فتح می کنم؛امّا این خواب پریشانی بود که هرگز تعبیر نشد و ملت غیور ایران با ایثار و از خودگذشتگی جوانان این مرز و بوم،او را در نقشه های خود ناکام کردند.

انسان از نظر گفتار و سخن،در میدان تکلیف موضوع مسائلی است مانند:

1- تلبیه گفتن به وقت مُحرم شدن برای زیارت خانه خدا (1). احرام بسته ام به کویت لبیک زنان به جستجویت

2- امر به معروف و نهی از منکر:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ» (2).

«شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید،به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید، و [از روی تحقیق،معرفت،صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید».

3- قرائت نمازهای واجب یومیه،و در صورت لزوم نماز عهد،نذر،طواف و میت.

4- شهادت به حق دادن در دادگاه اسلامی،جهت حل مشکل یک مسلمان.

5- اجرای شهادتین:اقرار به توحید و نبوت رسول اکرم به هنگام مسلمان شدن.

در میدان اخلاق نیز زبان،موضوع بسیاری از مسائل است که انسان با رعایت آن مسائل یا جدا ماندن از آن،فراهم آورنده سعادت یا شقاوت و هلاکت خویش است.

1- (1) -لَبَيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ،لَبَّيْكَ لاٰ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ،اِنَّ الْحَمْدَ و النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ لاٰ شَرِيْكَ لَكَ لَبَّيْكَ.
2- (2) -آل عمران (3):110.

کلامی از غزالی

«غزالی»در کتاب«احیاء علوم الدین»ضمن جمله پرمعنایی درباره زبان می گوید:

فَاِنَّهُ صَغِیْرٌ جِرْمُهُ وَ عَظْیِمٌ طاٰعَتُهُ وَ حَرَمُهُ.

«زبان عضویست که وزنش اندک و کم ولی عبادت و گناهش بسیار بزرگ است».

زبان با یک تهمت نابجا،یا یک دروغ،قدرت دارد آبروی پنجاه ساله انسان بی گناهی را بریزد،یا مال و جان بی تقصیری را بر باد دهد.

تمام جنایاتی که در طول برپا بودن سازمان امنیت طاغوت آمریکایی در ایران،بر آبرو و جان و مال مردم رفت،محصول زبان مزدوران ساواک کثیف بود، آری ! این است جرم عظیم و گناه بزرگ زبان.

و زبان می تواند با گفتار الهی بین دو نفر را اصلاح نموده،آبروی مسلمانی را حفظ کند،و مال و عرض مؤمنی را از خطر برهاند آری ! این است طاعت بزرگ او.

در حالی که هر یک از اعضای انسان می تواند وسیله ای برای شیطان و شیطان ها باشد؛ولی بزرگان دین درباره«زبان»فرموده اند:

وَ انَّهُ اعْظَمُ آلَهِ الشَّیْطاٰنِ فی اسْتِفْواٰءِ الْاِنْساٰنِ.

«زبان بزرگترین وسیله برای شیطان در گمراهی انسان است».

آری ! این مکتب انسان شناس اسلام است که منافع و زیان های زبان را به طور مفصل و مشروح بیان می کند و ایمان به خدا و قیامت را ضامن آراسته شدن زبان به حسنات،و پاک ماندنش از سیئات قرار می دهد.

ص:110

سرعت گیر تقوا

مؤمن در اسلام با کمربند تقوی و خوف از خدا و ایمان به روز جزا،زبانش را از آلودگی حفظ کرده و سعی می کند،این عضو حساس به طور دائم در راه خدا قرار گرفته،و جز اجرای مسائل ایمانی و گفتار خدایی و کلام نیکو با مردم برنامه ای نداشته باشد.

در کتاب پر قیمت«منهاج العابدین»در باب زبان چنین می خوانیم:

«بر تو باد ای برادر که زبان نگه داری و در ضبط و قیدآوری،که او سرکش ترین عضویست از اعضاء و طغیان و فساد و عدوان او بیشتر است» (1).

دو نکته

از«سفیان بن عبد اللّه»روایت است که گفت به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم:

ما اخوف ما تخافه علی فقال هذا و اخذ بلسان نفسه (2).

«ای رسول خدا ! از چه چیز بر من بیشتر می ترسی؟ فرمود:این و زبان خود با دست گرفت».

و از«یونس بن عبید»نقل کردند که گفت:نفس خود را این گونه یافتم که رنج روزه را در گرمای سخت می توانست کشید؛اما ترک کلمه ای که به کار نمی آید نمی توانست کرد.

1- (1) -منهاج العابدین:61.
2- (2) -شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید:27/10.

اول: آنچه«ابو سعید خُدْری»روایت کرده است که:چون بنی آدم بامداد برخیزد،تمام اعضای او به نزد زبان او بگریند و گویند به خدا تو را سوگند می دهم که راست باشی که اگر تو راست باشی ما همه راست شویم و اگر تو کژ روی ما کژ شویم،و معنای این نشانه آن است که نطق زبان در اعضای آدمی اثر می کند،چه به توفیق و چه به خذلان،و مؤکد این معنی حکایت«مالک بن دینار» است که گفت:چون در دل خود قساوتی و در تن سستی و در روزی حرمان بینی بدان که سخن بیهوده گفته باشی.

دوم: آنکه حفظ وقت خویش کنی،که بیشترین سخنی که آدمی بر زبان آورد، به غیر ذکر خدای تعالی،لغو باشد و وقت بدان ضایع گردد.

«حسان بن ابی سنان»به غرفه ای گذشت که نوساخته بودند،پرسید که چند روز است که این بنا نهاده اند؟ پس روی به نفس خود کرد و گفت:ای نفس مغرور ! تو را به این چکار،چرا سؤال بی معنا می کنی؟ و نفس را با یک سال روزه گرفتن عقوبت کرد.

می گویند:فقیه بزرگ،حضرت آیت الله العظمی بروجردی یک روز در هنگام بحث در یک مسئله فقهی درباره یکی از شاگردان خود عصبانی شد و سخن تندی به او گفت،پس از درس او را خواست و سخت از او دلجویی کرد،آنگاه با خدای خود پیمان بست که یک سال تمام روزه بگیرد تا با جریمه شدن نفس با یک سال روزه،از چنان عملی برای همیشه مصون بماند.

سوم: حفظ اعمال صالحه است که هر که زبان نگه ندارد و سخن بسیار گوید، به ناچار در غیبت مردمان افتد و سخن بیهوده و غیبت،خود صاعقه ای است هلاک کننده که گفته اند:مَثَل غیبت کننده،چون کسی است که با منجنیقی حسنات

خویش را به شرق و غرب دراندازد،و دیگر از حسنات تهی و خالی گردد.

نقل می کنند که به یکی از عرفا گفتند:فلان کس غیبت تو را کرد.آن عارف طبقی رطب نزد او فرستاد و گفت:شنیدم که تو حسنات خود را به هدیه نزد من فرستادی،خواستم که آن را تلافی کرده باشم.

چهارم: ترک سخن که ترک آن سلامت از آفت های دنیا است،و به تعبیر دیگر حفظ کردن زبان از گفتاری که خدایی نیست و ضربه از پی دارد.

بزرگان می گویند:با زبان سخن مگو تا دندان هایت نشکند.

و دیگری گفته:سفره زبان را پهن مکن،تا قدر و قیمتت از دست نرود. زبانا ز دستت به رنج اندرم ببرّم سرت تا بزی سرم

پنجم: ذکر آفات آخرت و عاقبت آن است و در این باب یک نکته بگویم:بدان که آنچه گویی یا سخن حرام باشد یا مباح،اگر حرام باشد و محظور،خود عذاب خدای در زیر آن است که طاقت آن نداری که در حدیث است که:رسول خدا صلوات اللّه و سلامه علیه فرمود که:

«آن شب که مرا به آسمان بردند،قومی را دیدم که مردار می خوردند گفتم:ای جبرئیل ایشان کیستند؟ گفت:کسانی هستند که گوشت مردگان خورند».

و«معاذ»را گفتند:زبان خود را از حمله به قرآن و طالبان علم بریده دار، و مردمان را به زبان خود مدر که سگان دوزخ تو را بدرند.

«ابو قلابه»می گوید:

«در غیبت کردن خرابی دل است از هدی،تا فرا راه راست نبیند این سخن است که حرام است».

ص:113

آثار سخنان مباح

اول: مشغول کردن کرام الکاتبین به چیزی که در آن فایده و خیری نباشد.حق مردم عاقل آن است که از ایشان شرم دارد و ایشان را نرنجاند:

«مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» (1).

دوم: فرستادن نامه نزد خدای تعالی،پر از لغو و هرز و بیهوده.پس بنده باید از این حذر کند و از خدای تعالی بترسد.

گفته اند:یکی به دیگری نگریست،و سخنی ناسزا گفت،او را گفت:ای مرد ! نوشته ای به نزد خدای تعالی می فرستی،بدان که چه می نویسی در آن.

سوم: خواندن آن در روز قیامت نزد خدای عز و جل در برابر مردمان با رنج، ترس،برهنگی،گرسنگی،تشنگی،از بهشت منقطع،از نعمت محبوس.

چهارم: ملامت و توبیخ بی حد،که:چرا گفتی ؟ و به چه سبب گفتی ؟ و حجت منقطع شد.گفته اند:

ایّاکَ وَ الْفُضُولَ فَاِنَّ حِسٰابُهُ یَطُولُ.

«سخن اضافه از حق مگو که حساب آن طولانی است».

آفات خطرناک زبان

کتاب های مهم اخلاقی آفات زبان را در بیست مورد شمرده اند،و در محور هر یک از آفات به شرح و بسط مسئله اقدام کرده اند.در این مقال به ذکر عناوین بیست گانه اکتفاء کرده و تفصیل آن را به مطالعه و تحقیق خوانندگان واگذار می کنیم:

ص:114

1- (1) -ق (50):18.«هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز اینکه نزد آن] برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است».

1- سخن گفتن،در چیزی که سود و منفعت برای شنونده ندارد.

2- اضافه و زیادی گفتن در حدی که،باعث رنج و زحمت دیگران شود.

3- باطل گفتن.

4- مراء و مجادله کردن.

5- پیچیده و مغلق گفتن،در حدی که مستمع نتواند از گفتار استفاده کند.به تعبیر دیگر:هنرنمایی کردن برای نشان دادن شخصیت علمی خویش.

6- فحش و ناسزا و بد گویی.

7- بی جا لعنت کردن مردم.

8- غنا.

9- شوخی.

10- مسخره و استهزاء کردن مردم.

11- سخن گفتن به صورتی که در مردم ایجاد دشمنی کند.

12- فاش کردن اسرار مردم.

13- وعده دروغ.

14- دروغ.

15- غیبت.

16- سخن چینی و نمامی.

17- دو زبانه بودن.

18- تعریف و تمجید و مدح بی جا یا تملق گویی.

19- سؤال بی مورد.

20- تهمت.

ص:115

روایاتی در باب زبان

اشاره

پس از ذکر فهرست موارد بیست گانه فوق اینک به چند روایت توجه کنید:

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«در انسان ده خصلت است که زبان آن را آشکار می کند:

1-شاهدی است که از درون خبر می دهد.2-حاکمی است که به دعواها فیصله می دهد.3-ناطقی است که به وسیله آن پاسخ داده می شود.4 - واسطه ای است که با آن مشکلی برطرف می شود.5-توصیف کننده ای است که با آن اشیاء شناخته می شوند.6-فرماندهی است که به نیکی فرمان می دهد.7 - اندرزگویی است که از زشتی بازمی دارد.8-تسلیت دهنده ای است که غم ها را تسکین می دهد.9-حاضری است که به وسیله آن کینه ها برطرف می شود.

10-دلربایی است که گوش ها به وسیله آن لذت می برد» (1).

زبان و ایمان

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

لاٰ یَسْتَقِیْمُ ایْمٰانُ عَبْدٍ حتّیٰ یَسْتَقِیْمَ قَلْبُهُ وَ لا یَسْتَقِیْمُ قَلْبُهُ حَتّیٰ یَسْتَقِیْمَ لِسٰانُهُ (2).

«ایمان هیچ بنده ای درست نشود تا آنکه دلش درست شود،و دلش درست نشود تا آنکه زبانش درست شود».

1- (1) -کافی:20/8،خطبه لأمیرالمؤمنین علیه السلام،حدیث 4؛تحف العقول:92؛بحار الانوار:282/74،باب 14 حدیث 1.
2- (2) -مستدرک الوسائل:31/9،باب 103،حدیث 13-10121؛بحار الانوار:299/68،باب 78،حدیث 71.

حق زبان

قال السجاد علیه السلام:

حَقُّ اللِّسٰانِ اکْرامُهُ عَنِ الْخَنٰا وَ تَعْویدُهُ الْخَیْرَ وَ تَرْکُ الْفُضُولِ الَّتی لاٰ فٰائدَةً لَهٰا وَ الْبِرُّ بِالنّٰاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِیهِمْ (1).

«حق زبان،منزّه داشتن آن از زشتگویی و عادت دادنش به خوبی و هر فروگذاشتن زیاده گویی های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان است».

حبس زبان

قال علی علیه السلام:

احْبِسْ لِسٰانَکَ قَبْلَ ان یُطیلَ حَبْسَکَ وَ یُردی نَفْسَکَ،فَلاٰ شَیْءَ اوْلیٰ بِطُولِ سِجْنٍ مِنْ لِسٰانٍ یَعْدِلُ عَنِ الصَّوٰابِ وَ یَتَسَرَّعُ الیَ الْجَوٰابِ (2).

«پیش از آن که زبانت تو را به زندان طولانی و هلاکت درافکند،او را زندانی کن؛زیرا هیچ چیز به اندزه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد،سزاوار زندان طولانی نیست».

ص:117

1- ((1)) -من لا یحضره الفقیه:618/2 باب الحقوق،حدیث 3214؛بحار الانوار:286/68،باب 78،حدیث 41.
2- ((2)) -غرر الحکم:2437،حدیث 4180.

6 کیفر گناهان

اشاره

ص:119

کیفر گناهان (1)

ص:121

1- ((1)) -اول:گناهان جنسی قبل از آنکه به کیفر گناهان سه گانه«زنا»و«لواط»و«مساحقه»اشاره شود توجه شما را به مقدمه ای جلب می نماییم: وجود مبارک حضرت حق در وجود انسان غرایزی قرار داده است که در چرخش چرخ زندگی شخصی و اجتماعی او نقش مهمی را ایفا می کند.از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است و زندگی روزمرّه اش بدون ارتباط با هم نوعان امکان پذیر نیست،این غرایز مورد نظر به طور معجزه آسایی او را در زندگی بهتر،یاری می کند.بدون تردید انسان بدون غریزه و تمایلات درونی در مسیر زندگی خود به مشکلات و معضلات سختی دچار می شود و هرگز به بهره وری صحیح از زندگی موفق نمی شود. یکی از نیرومندترین غرایز درونی انسان«غریزه جنسی»است که در نوع زندگی بشر و چگونگی آن دخالت مستقیمی دارد.از آنجا که انسان یک موجود لذّت گراست و به طور کلی نمی تواند از امور لذّت انگیز متنفر باشد،خدای متعال این غریزه را در وجود او به امانت گذاشت.از ثمرات مهم این غریزه بقای نسل بشر،آرامش و آسایش و بهره برداری از لذایذ صحیح انسانی است. با توجه به آنچه ذکر شد اگر این غریزه و غرایز دیگری که در وجود انسان نهفته شده است به تعدیل در نیاید؛به طور قطع او را دچار خسارت های جبران ناپذیری می نماید.تحریک یا تعطیل این غریزه و سایر غرایز درونی بشر،مایه رکود و سقوط حتمی او را فراهم می آورد و زندگی شخصی و اجتماعیش را به جهنمی از اضطراب و وحشت تبدیل می نماید.در روایات رسیده تصرح شده است که پیروی بی چون و چرای از غرایز درونی و نفس اماره،ارزش و قیمت انسان را از بین می برد.از وجود مبارک امیر عارفان حضرت علی علیه السلام پرسیدند که:آیا انسان بهتر است یا ملائکه ؟ حضرت فرمود:-

1-زنا

اشاره

در روایات آمده است،که هر گناهی که در قرآن به آن وعده عذاب داده شده «کبیره»است،و چون در کتاب خدا به گناه زنا صریحاً وعده عذاب داده شده،در کبیره بودن آن هیچ تردیدی نیست.

درباره این عمل خطرناک در قرآن می خوانیم:

«وَ الَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثٰاماً* یُضٰاعَفْ لَهُ الْعَذٰابُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهٰاناً» (1).

«و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند،و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است،جز به حق نمی کشند،و زنا نمی کنند؛و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.*روز قیامت عذابش دو چندان شود،و در آن با خواری و سرشکستگی جاودانه ماند».

1- (1)) -فرقان (25):68-69.

در تفسیر«منهج الصادقین»و برخی از تفاسیر دیگر آمده است که: «أَثٰاماً» در آیه شریفه،نام محلی در جهنم است که زناکاران را در آن کیفر می دهند و گفته اند:

چیزی است مانند چرک و خون که از بدن دوزخیان جاری شود.اما«اثم» و«اثام»در اصل به معنای اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می نماید و در اینجا منظور جزای گناه است (1).

ص:124

1- (1)) -نکته مهمی که در این آیه شریفه مطرح است این است که خدای متعال می فرماید:کسانی که مرتکب این گناهان من جمله«زنا»شوند،در قیامت عذاب و مجازاتشان مضاعف است.در اینجا دو سؤال پیش می آید:نخست اینکه چرا عذاب این گونه افراد مضاعف است ؟ و چرا به اندازه گناهشان مجازات نمی شوند ؟ و آیا این با عدالت سازگار است ؟ دوم اینکه در اینجا سخن از خلود و جاویدان ماندن در عذاب است،در حالی که می دانیم خلود تنها به کفار مربوط است و از سه گناهی که در آیه شریفه مطرح است تنها گناه اول کفر است؛اما درباره قتل نفس و زنا چرا خلود مطرح شده است ؟. مفسران در پاسخ سؤال اول می فرمایند:گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر است،مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد؛اما در مورد زنا مضاعف بودن مجازات و عذاب فردی که مرتکب آن شده است را می توان به آثار اجتماعی آن سوق داد.گرچه شخص زناکار یک گناه مرتکب شده است؛اما از آنجا که این گناه اثر مستقیمی در بروز آثار شوم و خطرناک اجتماعی دارد و زمینه بروز گناهان دیگر می شود،مجازاتش دو برابر است.شاهد نکته فوق آیه 31 سوره اسراء است که می فرماید: «وَ لاٰ تَقْرَبُوا الزِّنیٰ إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ سٰاءَ سَبِیلاً» . «نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بد بدراهی است». خدای متعال در این آیه نمی فرماید«زنا نکنید»بلکه می فرماید:«نزدیک زنا نشوید»این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود عمل نهفته شده است اشاره لطیفی دارد که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را به طور تدریجی به آن نزدیک می کند،به عنوان مثال: چشم چرانی یکی از مقدمات آن است و یا بدحجابی و برهنگی نیز مقدمه دیگر آن می باشد. نکته مورد نظر در آیه فوق این است که در جمله «إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ سٰاءَ سَبِیلاً». سه تأکید نهفته شده است که همه دلیل بر عظمت گناه است (انَّ،و استفاده از فعل ماضی،و تعبیر به فاحشه موارد تأکید

است.) و جمله «سٰاءَ سَبِیلاً» بیانگر این واقعیت است که عمل زنا راهی به مفاسد دیگر در جامعه می باشد. اما در پاسخ از سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود.در مورد زنا مخصوصاً اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد. این احتمال نیز وجود دارد که خلود در آیه مربوط به هر سه گناه (شرک،قتل و زنا) باشد. فلسفه تحریم زنا: 1- پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران. امیر مؤمنان علیه السلام در مورد فلسفه تحریم زنا فرموده است:«خدای متعال زنا را برای حفظ اصل و نسب و لواط را برای زیاد شدن نسل حرام کرده است». همچنین از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود:«علت تحریم زنا مفاسدی مانند:قتل نفس،از بین رفتن اصل و نسب،ترک تربیت کودکان،تباه شدن موضوع ارث و میراث،که در آن وجود دارد می باشد». 2- این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکش های فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است. 3- علم و تجربه نشان داده است که این عمل زشت سبب بیماری های فراوانی است. 4- شیوع عمل منافی با عفت مهمترین عامل و از موانع بزرگ ازدواج و تشکیل خانواده به شمار می رود.نباید فراموش کرد که تنها فلسفه ازدواج اشباع غریزه جنسی نیست؛ بلکه اشتراک در تشکیل زندگی،انس روحی و آرامش روانی و تربیت فرزندان و همکاری در تمام زمینه های زندگی از آثار ازدواج است که در صورت عدم تحریم زنا،انسان از این مواهب الهی محروم می ماند.

آثار زنا در روایات

1- در روایتی امام باقر علیه السلام برای زنا شش اثر ذکر کرده اند:سه در دنیا و سه در آخرت،اما آثار دنیایی:از بین رفتن آبرو،کم شدن رزق،نزدیک کردن مرگ.اما آثار آخرتی:غضب حق،سختی در حساب،دخول در جهنم و خلود در آن (1).

ص:125

1- (1) -کافی:541/5،باب الزانی،حدیث 3؛وسائل الشیعه 309/20،باب تحریم الزنا،حدیث 25692.

2- و نیز فرمود:

«کسی که با زن مسلمان،یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی،آزاد یا کنیز زنا کند و توبه نکرده،با اصرار بر این عمل از دنیا برود،خدای متعال در قبرش سیصد در از عذاب باز می کند که از هر در مارها و عقرب ها و افعی هایی از آتش بیرون می آید و تا روز قیامت می سوزد» (1) .

3- از قول امیر مؤمنان علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود:

«در قیامت به دستور خدا بوی متعفنی وزیده می شود که تمام اهل محشر ناراحت می شوند،در حدی که تنفس بر آنها سخت می گردد،منادی ندا می دهد:می دانید این بوی متعفن از چیست ؟ می گویند:نه،ولی سخت ناراحتیم؛می گوید:این بوی زناکاران است که بدون توبه از دنیا رفته اند،پس آنها را لعنت کنید که خدا لعنتشان کرده است،نمی ماند در محشر کسی،مگر اینکه آنان را نفرین کرده و از خدا می خواهند زناکاران را لعنت کند» (2) .

4- رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«ای علی ! زنا شش پیامد دارد:سه در دنیا و سه در آخرت.پیامدهای دنیایش این است که:1-آبرو را می برد.2-مرگ را شتاب می بخشد.3-روزی را قطع می کند.و پیامدهای آن در آخرت عبارت است از:1-سختی در حساب رسی 2-خشم خدای رحمان 3-جاودانگی در آتش» (3) .

1- ((1)) -وسائل الشیعه:321/20،باب 9،حدیث 25725؛بحار الانوار:389/72،باب 85،حدیث 6.
2- ((2)) -ثواب الاعمال:262؛وسائل الشیعه:322/20،باب 10،حدیث 25725.
3- ((3)) -من لا یحضره الفقیه:365/4،باب النوادر و هو آخر ابواب الکتاب؛ وسائل الشیعه:311/20،باب 1،حدیث 25700.

-5 قال الصادق علیه السلام:

الذُّنُوبُ الَّتِی تَحْبِسُ الرِّزْقَ الزِّناٰ (1) .

«از گناهانی که جلوی روزی را می گیرد زناست».

-6 قال علی علیه السلام:

الزِّنا یُورِثُ الْفَقْرَ (2) .

«زنا فقر را به بار می آورد».

-7 قال الصادق علیه السلام:

مَنْ وَطِیءَ فُرُشَ امْرِءٍ مُسْلِمٍ وُطِیءَ فِراٰشُهُ،کَماٰ تَدِینُ تُداٰنُ (3) .

«کسی که به همسر مرد مسلمانی خیانت کند به همسرش خیانت کنند،به هر دستی بدهی از همان دست پس می گیری».

2-لواط

همجنس گرایی (لواط و مساحقه) از گناهان بزرگ است و در اسلام برای هر دو حد شرعی قرار داده شده است.حد همجنس گرایی در مردان،خواه فاعل باشد یا مفعول رجم (سنگسار) است،البته اثبات این گناه باید از راه های معتبر و قاطعی که در فقه اسلامی و روایات معصومان علیهم السلام ذکر شده است صورت پذیرد.اما حدّ همجنس گرایی در زنان که در فقه اسلامی و روایات از آن به

-1 ((1)) -کافی:447/2،باب تفسیر الذنوب،حدیث 1؛بحار الانوار:374/70،باب 138،حدیث 11.

-2 ((2)) -من لا یحضره الفقیه:20/4،باب ما جاء فی الزنا،حدیث 4978؛الخصال:504/2،حدیث 2.

-3 ((3)) -کافی:553/5،باب من عف عن حرم الناس،حدیث 1؛روضه الواعظین:463/2.

«مساحقه»یاد شده است،پس از اثبات،صد تازیانه است.

روایاتی که در مذمت و زشتی همجنس گرایی از پیشوایان اسلام نقل شده آن قدر زیاد و تکان دهنده است که با مطالعه آن هر کس احساس می کند گناهی در قباحت و زشتی،به پای آن نمی رسد.به یک روایت توجه کنید:

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

لما عَمِلَ قَوْمِ لُوْطٍ مٰا عَمِلُوا بَکَتِ الْأَرْضُ الیٰ رَبِّهٰا حتیٰ بَلَغَتْ دُمُوعُهٰا الیَ السَّمٰاءِ وَ بَکَتِ السَّمٰاءُ حتیٰ بَلَغَتْ دُمُوعُهَا الْعَرْشَ،فَاَوحَی اللّٰهُ الیَ السَّمٰاءِ أَنْ احْصِبِیْهِمْ و اوْحِیٰ الَی الْاَرْضِ انْ اخْسِفیِ بِهِمْ (1).

«هنگامی که قوم لوط آن اعمال ننگین را انجام دادند،زمین آن چنان گریست که اشک هایش به آسمان رسید و آسمان آن چنان گریست که اشک هایش به عرش رسید،در این هنگام خدای متعال به آسمان وحی کرد که آنها را سنگباران کن و به زمین وحی کرد که آنها را فرو بر» (2).

1- (1) -ثواب الاعمال:264؛وسائل الشیعه:332/20،باب 17،حدیث 25753.

2- (2) -علت تحریم همجنس گرایی مهمترین علت تحریم این عمل ننگین این است که:انسان به صورت طبیعی و سالم تمایل جنسی به جنس مخالف دارد و این میل از ریشه دارترین غرایز انسان است که ضامن بقای نسل اوست؛بنابراین هر گونه کاری که این میل را از مسیر خود منحرف نماید،یک نوع بیماری و انحراف روانی در انسان ایجاد می کند. مردی که تمایل به جنس موافق دارد و یا مردی که تن به چنین عملی می زند هرگز مرد کاملی نیست.در کتابهای امور جنسی این میل زشت به عنوان یکی از مهمترین انحرافات انسانی شمرده شده است و ضمن آن به این نکته نیز توجه شده است که ادامه همجنس بازی،تمایلات جنسی را نسبت به جنس مخالف در انسان به صورت تدریجی از بین می برد و در مورد کسی که تن به این کار می دهد احساسات زنانه ای پیدا می شود و کم کم هر دو گرفتار بیماریهای جنسی می شوند. اسلام یکی از مجازاتهایی را که برای چنین افرادی برشمرده آنست که ازدواج خواهر،مادر و دختر شخص مفعول را بر فاعل حرام نموده است.

از قرآن مجید و روایت حضرت صادق علیه السلام و امام هشتم علیه السلام کبیره بودن آن استفاده می شود؛بلکه از آثار اسلامی برمی آید که عقوبت لواط از زنا سخت تر است.

چند روایت

1- امام صادق علیه السلام می فرماید:

«بدی گناه لواط از زنا بیشتر است،خداوند قومی را به خاطر این عمل،هلاک کرد؛ولی کسی را به زنا هلاک ننمود» (1).

2- پیامبر بزرگ می فرماید:

«لواطکار،در حال جنابت وارد محشر می شود،و آب دنیا او را پاک نمی کند، خدا بر او خشمگین و لعنتش کرده و دوزخ برایش آماده است و بد جایگاهی است» (2).

3- و نیز پیامبر عزیز اسلام فرمود:

«هرگاه کسی مرتکب لواط شود،عرش خدا به لرزه افتد،و خداوند او را لعنت کرده،بر او غضب نماید،و جهنم برایش آماده است،و شخصی که تن به این عمل داده و خودفروشی کرده،در کنار جهنم نگاهش می دارند تا حساب خلایق

1- (1)) -کافی:543/5،باب اللواط،حدیث 1؛وسائل الشیعه:329/20،باب 17،حدیث 25745.
2- (2)) -کافی:544/5،باب اللواط،حدیث 2؛وسائل الشیعه:329/20،باب 17،حدیث 25744.

تمام شود،آنگاه او را در عذاب انداخته و در طبقات دوزخ برای همیشه معذّب خواهد بود» (1) .

4- امام ششم علیه السلام فرمود:

«حلال داننده لواط یا مقرّ بر او نمی میرد مگر آن که به وقت مرگ،سنگی از همان سنگ هایی که بر قوم لوط،به عنوان عذاب،بارید بر او بخورد،مرگ وی با همان سنگ است و برای اینکه رسوا نشود،خدا آن سنگ را پنهان می دارد» (2) .

5- حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«بترس و زنا و لواط را ترک کن،لواط بدتر از زناست،این دو گناه موجب هفتاد و دو گونه درد در دنیا و آخرت است» (3) .

3 مساحقه

(4)

زنی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد،زنانی که با یک دیگر مساحقه می کنند حدّشان چیست ؟ امام فرمود:حدّ زنا،به راستی چون قیامت شود آنان را می آورند،و لباس هایی از آتش بریده شده بر آنها می پوشانند،و مقنعه های آتشین به سرشان می بندند،و زیرجامه های آتشین به بدنشان قرار می دهند و عمودهای آتش در جوفشان فرو کرده،و آنان را به جهنم می اندازند.اولین

ص:130

1- ((1)) -کافی:544/5،باب اللواط،حدیث 2.
2- ((2)) -کافی:548/5،باب اللواط،حدیث 9؛وسائل الشیعه:331/20،باب 17،حدیث 25750.
3- ((3)) -فقه الرضا علیه السلام:277،باب 44؛بحار الانوار:70/76،باب 71،حدیث 21.
4- ((4)) -همجنس بازی زنان.

ملتی که مساحقه در آنان رواج یافت،قوم لوط بود،که مردان به مردان سرگرم شدند و زنان بی شوهر به یکدیگر اکتفا کردند،و به وقت نزول عذاب مرد و زن یک جا هلاک شدند (1).

امام صادق علیه السلام در جواب زنی درباره زنان مساحقه گر فرمود:

«در جهنم اند،چون قیامت شود چادرهایی از آتش بر آنان پوشیده شود، و عمودهای آتشین در باطن و عورتشان داخل کنند،و آنها را در جهنم اندازند.

عرض کرد:در قرآن از این مسئله یاد شده ؟ فرمود:آری،عرض کرد:کجا ؟ فرمود اصحاب الرس» (2).

4 قیادت

قیادت،رساندن مرد و زن به یکدیگر برای زنا،یا مرد و مرد برای لواط است و در حرام بودن آن و به گفته بعضی کبیره بودنش شکی نیست.

دو روایت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس برای زنا بین مرد و زنی واسطه شود،خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایش در دوزخ است،که دوزخ بد جایی است،و دائم مورد خشم خداست تا بمیرد» (3).

ص:131

1- ((1)) -کافی:91/3،باب معرفه دم الحیض،حدیث؛وسائل الشیعه 344/20،باب 24،حدیث 25786.
2- ((2)) -تفسیر قمی:113/2؛وسائل الشیعه:347/20،باب 24،حدیث 25794.
3- ((3)) -ثواب الاعمال:286؛وسائل الشیعه:351/20،باب 27،حدیث 25803.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

«در قیامت خداوند با سه کس سخن نمی گوید،و به آنان نظر رحمت نمی کند، و ایشان را پاکیزه نمی نماید،و برای آنان عذاب دردناکی است:پیر زناکار، دیّوث،زن شوهرداری که زنا دهد» (1) .

5 قذف

اشاره

(2)

قذف از بدترین گناهان،و قاذف فردی فاسق و پلید و تبهکار است؛زیرا کسی که در یک جامعه،یا یک محل و منطقه به یک مرد و زن نسبت زنا یا لواط بدهد،و بدون سبب آبروی یک مسلمان را در بین مردم ببرد،انسان نیست.

ریختن آبروی مردم با زبان قابل مقایسه با شکم پاره کردن و زخم زدن با اسلحه نیست ! مردم در حریم حرمت آبرو،دارای یک زندگی آرام و با امنیت اند، کسی که حافظ زبان خود نیست و با آبروی مردم بازی می کند،از حیوان درنده بدتر است،و اینکه در بسیاری از روایات آمده،عده کثیری از مردم در قیامت به خاطر زبان معذب به بدترین عذابند جداً یک مسئله حقّی است !

1- (1) -کافی:537/5،باب الغیره،حدیث 7؛وسائل الشیعه:236/20،باب 133،حدیث 25522.

2- (2) -در کتاب«حدود»بابی تحت عنوان«حد قذف»مطرح شده است.«قذف»(بر وزن حذف) در لغت به معنای پرتاب کردن به سوی نقطه دور دستی است؛ولی در این گونه موارد،مانند کلمه رَمْی،کنایه از متهم کردن کسی به یک اتهام ناموسی است. هدف از قراردادن حدود قذف اولاً:حفظ آبروی انسان است و ثانیاً:جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که در این راستا دامان جامعه را لکه دار می کند؛چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند و هر نسبت ناروایی را به هر کس که بخواهند

بدهند،آبرو و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد.و کانون گرم خانواده به جهنمی سوزان تبدیل می شود.

رسول اکرم و امام صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا و امام جواد علیهم السلام قذف را از گناهان کبیره دانسته و قرآن مجید به این گناه وعده عذاب حتمی داده است،آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ الْغٰافِلاٰتِ الْمُؤْمِنٰاتِ لُعِنُوا فِى الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ* يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» (1).

«بی تردید کسانی که زنان عفیفه پاکدامن باایمان را [که از شدت ایمان از بی عفتی و گناه بی خبرند] متهم به زنا کنند،در دنیا و آخرت لعنت می شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است.*[در] روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آنان به گناهانی که همواره انجام می دادند،شهادت دهند».

نظر دیگران

یکی از دانشمندان اسلامی در یکی از مقالاتش می نویسد:

«منظور از تشریع حدّ قذف،و فاسق شمردن قاذف،و اینکه پس از ارتکاب این عمل خائنانه که بازی با آبروی مردم است نباید به هیچ وجه گواهی او را قبول کرد،حفظ عفت و عزت جامعه اسلامی و پرورش روح غیرت و بزرگواری در افراد مسلمان است؛زیرا در اجتماعی که چنین دشنام های زننده و تهمت های گزنده شایع و رایج و بدون کیفر بماند،روح عزت و غیرت خواهد مرد،و پرده عِرْض و آبرو دریده خواهد شد،و محتاج به توضیح نیست که چون قومی در چنین ورطه انحطاط سقوط کرد هیچگاه قادر بر حفظ کیان ملی و استقلال قومی و دفاع از وطن نخواهد بود».

1- ((1)) -نور (24):23-24.

و دیگری می گوید:

«برای جلوگیری از تهمت های ناروا و شیوع افترا،اسلام کسی که زنان پاکدامن را متهم سازد و نتواند چهار شاهد بیاورد را با حکم خوردن هشتاد تازیانه،محروم شدن از اطمینان مردم مسلمان به او،و عدم قبول شهادت او کیفر می دهد،و این برای این است که بازار تهمت و شایعه و دروغ گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه ها شایع نگردد و به جای اطمینان و اعتماد،شک و ترس در اجتماع رونق نیابد».

نباید فراموش شود که قذف به طور مطلق حرام و از گناهان کبیره است،خواه قذف کننده راستگو باشد،خواه دروغگو؛یعنی اگر با چشم خود زنا و لواط را ببیند حق گفتن ندارد مگر چهار شاهد عادل بیاورد،بنابراین بر فرض دیدن وقوع زنا یا لواط حق گفتن ندارد و اگر بگوید قذف کرده و به قول قرآن ملعون و مستحق کیفر دنیایی و عذاب آخرتی است ! !

امام پنجم علیه السلام می فرماید:

«کسی که به زن پاک دامنی نسبت زنا بدهد،خدای متعال کردار نیکش را نابود می کند و در قیامت هفتاد هزار ملک مأمور می شوند او را از پس و پیش تازیانه بزنند،آنگاه او را به آتش دوزخ دراندازند» (1).

1- (1) -وسائل الشیعه:431/18.

6 شراب خواری

اشاره

(1)

مضرات انسانی،اقتصادی،اجتماعی،اخلاقی،مادی و معنوی مسکرات احتیاج به توضیح ندارد.

کدام انسان در کره زمین،ضربه ها و خطرات هولناک مسکرات را انکار

1- (1)) -شراب خواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام بسیار رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی در آمده بود.آن قدر گرایش مردم عرب به شراب زیاد بود که برخی از مورخان می گویند:عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد:شعر،شراب و جنگ. هم چنین از روایات استفاده می شود که حتی بعد از تحریم شراب مسئله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان بسیار گران و مشکل بود،تا آنجا که می گفتند: مٰا حَرَّمَ عَلَیْنٰا شَیءٌ اشَدُّ مِنَ الْخَمْرِ «ما هیچ حکمی بر ما سنگین تر از تحریم شراب نبود». به هر تقدیر خدای متعال با این بلای عمومی به مبارزه برخواست و نخست با ذکر زشتی و قباحت و پلیدی شراب و سپس با یک حرکت قاطع حرمت آن را از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام و عمومی نمود. آثار شوم شراب خواری 1-به موجب آماری که در انگلستان درباره جنون الکی انتشار یافته است چنین به دست آمده که از 2249 دیوانه ای الکی تنها 53 نفر از آنها بر اثر حوادث دیگر به این درد مبتلا شده اند.(سمپوزیوم الکل:65) 2-به موجب آمار دیگری که از تیمارستان های آمریکا به دست آمده است 85%از بیماران روانی آنها را معتادان به الکل و شراب تشکیل می دهند.(سمپوزیوم الکل:65) 3-در فرانسه هر روز 440 نفر جان خود را براثر مصرف الکل از دست می دهند.(بلای اجتماعی قرن ما:205) 4-به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام«هوگر»به مناسبت بیستمین سالگرد جمله علوم ابراز شد 60%از قتل های عمدی،75%ضرب و جرح،30%جرایم ضد اخلاقی مانند زنا،20%از جرایمی مانند سرقت مربوط به کسانی بوده که شراب خواری می کردند.بنابر آمار همین مشخص 40%از کودکان مجرم،دارای سابقه شراب خواری بوده اند.(سمپوزیوم الکل:66)

می کند ؟ آیا مشروب خوار واقعاً نمی داند پس از مستی و تعطیل عقل و تخدیر اعصاب،منشأ چه جنایاتی است ؟ !

نکته ای از المیزان

صاحب«تفسیر المیزان»،رضوان اللّه علیه می فرماید:

«رجس و شیطانی بودن شراب و سایر محرّمات در آیه قرآن،از این جهت است که این کارها،آدمی را به ارتکاب عملیات زشتی که مخصوص شیطان است می کشانند،و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را در دل ها راه دهد و دل ها را گمراه کند،چنانچه در آیه 91 سوره مائده می فرماید:

«مسلماً شیطان می خواهد با شراب و قمار،میان شما دشمنی و کینه [سخت] اندازد،و از یاد خدا و نماز بازتان دارد؛آیا شما [از این امور با همه زیان ها و خطراتی که دارد] خودداری خواهید کرد» (1).

و این که در این آیه دشمنی و خشم را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که:این اثر در آن دو ظاهرتر است،چه معلوم است که نوشیدن شراب باعث تحریک سلسله اعصاب شده و عقل را تخدیر و عواطف عصبی را به هیجان می آورد،به طوری که این هیجان اعصاب،اگر در راه خشم و غضب به کار رود معلوم است چه ثمرات تلخی به بار می آورد».

مفاسد شراب خواری

شراب زمینه بزرگترین جنایت،حتی جنایتی که درندگان هم مرتکب آن

1- (1)) - «إِنَّمٰا يُرِيدُ الشَّيْطٰانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ عَنِ الصَّلاٰةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» [مائده (5):91].

نمی شوند را برای آدم مست فراهم می کند،و اگر در مسیر شهوت و بهیمیّت قرار گیرد معلوم است که به رسوایی کشیده می شود،هر فسق و فجوری را،چه درباره مال و عرض خود،و چه درباره دیگران باشد در نظرش زینت داده و او را به هتک جمیع مقدسات دینی و اجتماعی وا می دارد.

دزدی،خیانت،دریدن پرده محارم خود،فاش کردن اسرار،ورود به خطرناک ترین ورطه های هلاکت و امثال آن را در نظرش ناچیز جلوه می دهد.

چنان که آمار ممالک به ظاهر متمدن،که نوشیدن هر نوع مشروب در میانشان رواج دارد نشان می دهد که بزرگترین ارقام جنایت،حوادث ناگوار،فسق،فجور و اعمال ننگین و شرم آور محصول نوشیدن شراب است ! ! !

روایاتی در باب شراب خواری

اشاره

کافی است برای درک عظمت این گناه،که در کبیره بودنش شکی نیست،به روایاتی که از طریق پیامبر و اهل بیت علیهم السلام عذاب سخت مشروب خوار را در قیامت بازگو کرده اند دقت کنید:

1-عذاب شراب خوار در قیامت

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«فردای قیامت شراب خوار وارد محشر می شود،در حالی که رویش سیاه و دهانش کج،و زبانش بیرون آمده و فریاد تشنگی اش بلند است و به او از چاهی که در آن چرک زناکاران ریخته شده می آشامانند» (1) .

و نیز فرمود:

1- (1)) -وسائل الشیعه:297/25،باب 9،حدیث 31948.

«به خدا قسم کسی که نماز را سبک بشمارد،و مست کننده ای بیاشامد به شفاعت من نمی رسد».

2-لعنت شدگان

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«در مسئله شراب،خداوند ده نفر را لعنت کرده:کارنده درخت،نگهبان باغ انگور جهت شراب،فشار دهنده انگور،نوش کننده،ریزنده در جام،حمل کننده،تحویل گیرنده،خریدار،فروشنده و دریافت کننده پول» (1).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«شراب خوار با بت پرست مساوی است و در قیامت کافر محشور می شود، شراب ریشه هر گناهی است» (2).

عقوبت شراب خواری

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که یک جرعه شراب بخورد خدا و پیامبران و مؤمنان او را لعنت می کنند،اگر به مقداری بخورد که مست شود،روح ایمان از او دور و به جایش روح پلید شیطانی جایگزین می گردد،پس نماز را ترک می کند و ملائکه او را

1- ((1)) -کافی:429/6،باب النوادر،حدیث 4؛وسائل الشیعه:224/17،باب 55،حدیث 32163.
2- ((2)) -کافی:403/6،باب ان الخمر رأس کل اثم،حدیث 4؛وسائل الشیعه:315/25،باب 12،حدیث 31993.

سرزنش می کنند و خداوند به او خطاب می کند:ای بنده ! کافر شدی،بدا به حال تو،سپس امام فرمود:بدا به حالش،بدا به حالش،به خدا سوگند ! یک سرزنش الهی از هزار سال عذاب سخت تر است.لعنت کرده خدا هستند،هر جا بروند از پناه خدا بیرونند و هلاک می شوند،پس فرمود:ملعون است کسی که امر الهی را ترک می کند،اگر به صحرا رود صحرا هلاکش می کند،اگر به دریا رود،دریا غرقش می کند،پس او مغضوب به خشم خداوند بزرگ است» (1).

7 سرقت

اشاره

فضل بن شاذان که از بزرگان اصحاب ائمه و از دانشمندان مشهور شیعه است،نقل می کند که حضرت رضا علیه السلام سرقت را از گناهان کبیره شمرده است (2).

و در روایت اعمش آمده که حضرت صادق علیه السلام از قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:زنا نمی کند کسی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد و هم چنین دزدی نمی کند شخص دزد،در حالی که ایمان داشته باشد (3).

آری ! بنابراین روایت،زناکار و سارق،از ایمان به خدا و روز قیامت بهره ای ندارند.

روایات و حرام خواری

مسئله عذاب خوردن مال دزدی را باید در باب حرام خواری جستجو کرد،

1- ((1)) -کافی:399/6،باب شارب الخمر،حدیث 16؛تهذیب الاحکام:105/9،باب 2،حدیث 191.

2- ((2)) -عیون اخبار الرضا علیه السلام:126/2،باب 35 (باب ما کتبه الرضا للمامون...).

3- ((3)) -کافی:281/2 باب الکبائر،حدیث 16؛من لا یحضره الفقیه 23/4،باب ما جاء فی الزنا،حدیث 4978.

اتفاقاً در این زمینه روایاتی وارد شده که انسان از خواندن آنها بر خود می لرزد ! !

1-رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«خداوند را در بیت المقدس ملکی است که هر شب ندا می کند:هر کس حرام بخورد از او واجب و مستحبی پذیرفته نیست» (1).

2-و نیز فرمود:

«کسی که جامه ای را به ده درهم بخرد و در آن ده درهم،درهمی از حرام باشد،مادامی که بر تن اوست،نمازش قبول نیست» (2).

3-و نیز فرمود:

«هر کس از به دست آوردن مال از هر کجا و هر راهی پروا نداشته باشد، خداوند از درافکندن او در جهنم از هر راهی باشد پروا ندارد» (3).

4-همچنین فرمود:

«هر گوشتی که بر بدن انسان از حرام بروید،آتش به آن سزاوارتر است» (4).

5-و نیز حضرت فرمود:

«کسی که از راه گناه مال به دست آورد و با آن کمک به خویشاوند کند،یا صدقه داده و انفاق کند،خداوند همه را جمع کرده و با او به آتش جهنم افکند» (5).

1- ((1)) -بحار الانوار:16/100،باب 1،حدیث 72؛عده الداعی:153.
2- ((2)) -محجه البیضاء:204/3،کتاب الحلال و الحرام.
3- ((3)) -مستدرک الوسائل:22/13،باب 7،حدیث 6-14623؛ اختصاص:249.

4- (4)) -مستدرک الوسائل:332/13،باب 1،حدیث 15509-14؛مجموعه ورّام:61/1،باب العتاب.
5- (5)) -محجه البیضاء:205/3،کتاب الحلال و الحرام.

6-امام باقر علیه السلام می گوید:

«پیامبر فرمود:ترسناک ترین برنامه ای که بعد از خود بر امتم می ترسم سه چیز است:به دست آوردن مال از راه حرام،شهوت رانی و ربا» (1).

7-امام باقر علیه السلام فرمود:

«کسی که غیر از حلال مالی کسب کند،سپس حج برود وقتی تلبیه می گوید خطاب می رسد:لاَ لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیْکَ،اما اگر از حلال باشد خداوند به او خوش آمد می گوید» (2).

8-امام پنجم می فرماید:

«آثار مال حرام در نسل انسان آشکار می گردد» (3).

در روایاتی که آمده است:

«هیچ عبادتی از حرام خور قبول نمی شود،باز دقت کنید،

1- ((1)) -کافی:124/5،باب المکاسب الحرام،حدیث 1؛وسائل الشیعه:81/17،باب 1،حدیث 22041.
2- ((2)) -کافی:124/5،باب المکاسب الحرام،حدیث 4؛وسائل الشیعه:89/17،باب 4،حدیث 28597.
3- ((3)) -کافی:124/5،باب المکاسب الحرام،حدیث 4؛وسائل الشیعه:18/17،باب 1،حدیث 22043.

آنگاه به روایاتی که عذاب بی نماز،روزه خوار،بی حج،و...مراجعه کنید ببینید وقتی عبادات حرام خور قبول نشود،مثل کسی است که اصلاً عبادت نکرده،و چنین کسی در قیامت به چه عذاب هایی دچار خواهد شد ! !».

8 محارب و مفسد

اشاره

قرآن مجید شخص محارب و مفسد را علاوه بر وعده کیفر دنیایی،وعده کیفر سختی در قیامت داده است،بنابراین محاربه و افساد از گناهان کبیره است.

محارب کسی است که اسلحه بردارد،برای اینکه با ترساندن مسلمانان به مال و ناموس آنان دست درازی کند،و فرقی نمی کند که این اسلحه چه باشد:

شمشیر،نیزه،تفنگ،کارد،چوب،سنگ.

در این برنامه خواه تنها باشد یا دارای همدست و خواه بتواند مالی را ببرد یا به کسی لطمه وارد کند یا نه،در دریا باشد یا خشکی،شهر باشد یا ده،صحرا باشد یا سر گردنه،شب باشد یا روز،مسلمان باشد یا غیر مسلمان،مرد باشد یا زن،در بلاد اسلامی باشد یا کفر،و بالاخره محارب کسی است که با به کار بردن اسلحه و قصد حمله به مسلمانان از آنان سلب آسایش کرده و امنیّت جانی یا مالی یا عِرْضی آنان را به خطر اندازد.

در سوره مائده درباره محارب چنین می خوانیم:

«إِنَّمٰا جَزٰاءُ الَّذِینَ یُحٰارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیٰا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ* إِلاَّ الَّذِینَ تٰابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» (1).

1- (1) -مائده (5):33-34.

«کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند،و در زمین به فساد و تباهی می کوشند،فقط این است که کشته شوند،یا به دارشان آویزند،یا دست راست و پای چپشان بریده شود،یا از وطن خود تبعیدشان کنند.این برای آنان رسوایی و خواری در دنیاست،و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است.*مگر کسانی که پیش از دست یافتنتان بر آنان توبه کنند؛پس بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

جهت اینکه در آیه شریفه از محارب با مسلمانان،تعبیر به محارب با خدا و پیامبر کرده،برای تعظیم و تشریف شأن مسلمین است،به نحوی که هرگونه معامله با مردم مسلمان،در حقیقت معامله با خدا و پیامبر است؛ زیرا مؤمن وابسته به خدا و پیامبر است و خدا و رسول هر نوع دست درازی به مسلمان را مخالفت با خود دانسته است.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

«خداوند فرمود:باید به من اعلام جنگ کند هر که بنده مؤمن مرا آزار دهد، و باید از غضبم ایمن باشد هر کس مؤمن را گرامی بدارد».

و فرمود:

«هر کس دوست مرا اهانت کند،آشکارا به جنگ با من برخاسته است» (1).

کلامی از یک دانشمند مصری

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی«مصر»در این زمینه می نویسد:

«هدف کلیّه شرایع آسمانی در اجتماع بشری این است که پنج اصل مقدس

1- (1) -کافی:352/2،باب من آذی المسلمین،حدیث 7؛وسائل الشیعه 428/2،باب 19،حدیث 2549.

و موضوع مهم یعنی:جان،عقل،مال،نسل،و عِرْض مردم را از تجاوز و تباهی محفوظ بدارند؛زیرا تفریط و تعدی درباره هر یک از این پنج موضوع مهم،موجب پدید آمدن تنازع و خونریزی و انتشار مفاسد و شرور است،و حکمت تشریع کیفر در برابر جرایم،جلوگیری افراد متجرّی و جسور از این گونه افراط و تعدی است،و جای تردید نیست که صرف امر به معروف و نهی از منکر نمی تواند این منظور را تأمین کند؛بلکه تنها بیم از کیفر امروز و فرداست که می تواند ضامن اجرای اوامر و نواهی الهی باشد».

تزلزل پیوندها

با توجه به این حقایق معلوم می شود که چرا شریعت اسلام کیفر چند گناه از قبیل:قتل عمد،قذف،زنا،محاربه افساد،شرب خمر،ارتداد از دین،لواط و سرقت را به نص صریح تعیین کرده و در سایر موارد کیفر خاصی مقرّر نداشته و نوع و مقدار کیفر را به نظر حاکم شرع گذاشته است.

این همه به خاطر این است که به اقتضای اوضاع زمان و مکان جرم و احوال مجرم او را تعزیر کند؛زیرا ارتکاب و انتشار این گونه گناهان،موجب تزلزل پیوندهای اجتماعی و علت بدبختی و پریشانی امت هاست.

9 ارتداد

اسلام،منبع تمام خیرات و برکات،در دنیا و آخرت است.

تقوا،ورع،بیداری،علم،فضیلت،درستی،صلاح و سداد،جود و سخا، تواضع و خشیت و تمام اوصاف حمیده،در سایه ارتباط اسلام به دست آمده و کسی که در حدّ خودش از اسلام شناخت دارد و به آن عمل می کند،مؤمن است،و مؤمن تنها کسی است که از رضایت و خشنودی حق برخوردار است

و در آخرت از بهترین نعمت های الهی بهره مند است.

قرآن مجید بهشت را حق مؤمن دانسته و احترامی که برای مؤمن قائل است برای کسی قائل نیست.

کسی که روی به اسلام کند،در حقیقت روی به خیر دنیا و آخرت کرده،و در نتیجه،درهای رحمت الهی را به روی خود گشوده است.

با توجه به منافع دنیوی و آخرتی که در اسلام هست،حساب کنید اگر کسی روی از این دین جاوید برگرداند،که در حقیقت روی از خدا و انبیاء و کتب آسمانی و درهای رحمت الهی برگردانده،چه گناه بزرگی مرتکب شده است و علاوه بر کیفر در دنیا،در آخرت به چه عذابی مبتلا خواهد شد.

از آنجایی که مرتد،از نظر قرآن کافر است،بهتر این است که خوانندگان محترم برای آگاهی از وضع کافر به قرآن مجید مراجعه کنند،تا بر آنان معلوم شود که مرتد در قیامت دچار چه بلاهای خطرناک ابدی است:

«اَللّٰهِ الَّذِی لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ وَیْلٌ لِلْکٰافِرِینَ مِنْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ» (1).

«خدایی که آنچه در آسمان ها و زمین است،در سیطره مالکیّت و فرمانروایی اوست؛و وای بر کافران از عذابی سخت».

«وَ أَنَّ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً» (2).

«و برای آنان که به قیامت ایمان نمی آورند،عذابی دردناک آماده کرده ایم».

«وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَأُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ» (3).

1- ((1)) -ابراهیم (14):2.
2- ((2)) -اسراء (17):10.
3- ((3)) -حج (22):57.

«و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند،پس عذابی خوارکننده برای آنان است».

کمتر سوره ای در قرآن مجید می بینیم که به عذاب روگردانندگان از خدا اشاره نکرده باشد،و همچنین در روایات مهم،به عذاب مرتدین اشاره شده که خوانندگان محترم می توانند برای تفصیل بیشتر،به قرآن و کتب روایی مراجعه کنند.

ص:146

7 اوصاف قرآن

اشاره

ص:147

در آن زمانی که میدان حیات انسان از همه طرف،دستخوش حملات ویرانگر امیال و غرایز حیوانی و شیطانی شده بود،و بر اثر آن حملات و طوفان ها ساختمان کرامت و فضیلت از ریشه رو به ویرانی می نهاد؛در آن زمان که در تمام جهان عده ای زورگو و مفت خور و گروهی شکم پرست و شهوت ران،انسان و انسانیت را به بردگی و بندگی برده بودند،و به دست و پای مرکز اندیشه و قلب و روح بشر زنجیر اسارت نهاده بودند؛ در آن زمان که تمام محصولات مادی و معنوی جامعه انسانی در خدمت طاغیان،یاغیان،قلدران،استعمار و استثمارگران بود و انسان روی زمین از انسانیت و حقوق خود بی بهره بود؛در آن زمان که ستون های درستی شکسته شده بود،و جز هواپرستی،مکتبی بر انسان حاکم نبود،و بشریت گرفتار خواب سنگین غفلت بود،و عوارض جهل و بی خبری در تمام شئون زندگی انسانی بیداد می کرد،و عمق فاجعه در حدّی بود که تصورش برای کسی امکان ندارد؛وجود مقدس حضرت حق از باب لطف،رأفت،عنایت و رحمت،برای نجات انسانیت شخصیتی بزرگ و وجودی سترگ و انسانی فرزانه،که جامع تمام کمالات انسانی بود و بال و پَر دانشش به عالم مُلک و ملکوت سایه داشت به نام محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث به رسالت کرد تا آلودگی تمام بدبختی ها را از دامن حیات انسان بشوید و آدمی را به کمالاتی که لایق اوست برساند.

ص:149

خداوند عزیز برای پیشبرد رسالت و تداوم آن خط معنوی تا صبح قیامت کتابی به نام قرآن به همراه رسول بزرگوارش فرستاد،تا به وسیله آن تمام انسان ها را،در تمام ادوار تاریخ،به سعادت ابدی و خیر دنیا و آخرت برساند.

الفاظ و معانی قرآن

اشاره

کتاب خدا از نظر فصاحت،بلاغت،استعمال الفاظ،کلمات،ترکیب جملات،آیات،تعداد سوره ها و نظام بندی،یک معجزه واقعی است.

این شکل و ترتیب قرآن نشان دهنده این معناست که معمار و بنّای این ساختمان فقط و فقط خداست،و در این بنای محکم حتی یک نقطه کم و زیاد نیست،و آنچه امروز در دست جهانیان است،همان است که در طول بیست و سه سال،به رسول بزرگوار اسلام،برای آزادی انسان،از اسارت هوا و هواپرستان و فرهنگ های تحمیلی نازل شده است و به همین صورتی که امروز در دست ماست،در زمان حیات پیامبر به دستور مستقیم حق تدوین شده و تنها کاری که پس از رسول خدا انجام گرفته است اعراب گذاری آن بوده و بس.

این همه از آیات قرآن و روایت بسیار محکم و متین استفاده می شود،که عقیده و اعتقاد تمام شیعیان دوازده امامی در همه ادوار از عالِم و عامی و مرد و زن و شهری و دهاتی بر این بوده و بر این خواهد بود و شیعه غیر از این حقیقت چیز دیگری را نسبت به کتاب خدا قبول ندارد.

قوی ترین سخنی که شیعه در این زمینه دارد این است که اگر یک نقطه از این کتاب کم شده و یا یک نقطه به آن اضافه شده بود،بدون شک حجت الهی بر بندگان تمام نبود،که تمام بودن آن،حجت خداست بر همه انسان ها تا به پا شدن محشر در گرو همین اعتقاد و عقیده است.

دریایی عمیق

قرآن گرچه از نظر تعداد حروف،کلمات،نقطه ها،زیر و زبرها،آیات و سوره ها دارای حد معینی است و به شماره تمام برنامه های صوری کتاب در بعضی از تفاسیر اشاره رفته؛ولی از نظر معنا،دریایی است که ساحل ندارد و جهانی است که برای آن حدّی متصور نیست.

آری! قرآن مجید آئینه تجلی حق بر عباد است و حق،حقیقتی است که مفهوم و کمالات و اوصافش بی حد است.

برای معانی و مفاهیم قرآن مرزی نیست،به همین خاطر است که تاکنون دست توانا و پرقدرت علم،نتوانسته تفسیری جامع و کامل برای این کتاب بیاورد،که هر تفسیری محدود به حدود علمی مفسّر و تمام تفسیرهایی که تاکنون نوشته شده و شاید از چند هزار متجاوز باشد،به طور مجموعی نتوانسته اند معانی بلند و ملکوتی قرآن را به نحو جامع بیان کنند.

هر روز تفسیر زنده و جدیدی به وسیله فرد یا با شرکت افراد،که در حد و شأن خودشان از علوم اسلامی بهره دارند،با مطالبی جالب تر،گویاتر و جامع تر از تفاسیر گذشته،به دنیای علم و معرفت عرضه می شود؛ولی به اقرار مفسّرین از صد معنای قرآن،به یک معنا آن هم به طور کامل اشاره نشده است، چرا که مفسّر حقیقی قرآن،خدا،پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند و آنان هم مطالبی را پیرامون بعضی از آیات،آن هم به قدر لیاقت و استعداد انسان،از خود به جای گذاشته اند.

تفسیر بی انتها

در کتب شیعه و سنی آمده:«ابن عباس»که درس قرآن و فهم مفاهیم کتاب

الهی را در حد خودش از وجود مبارک امیر مؤمنان علیه السلام که شاهد نبوت و دارنده همه کتاب بود فرا گرفته می گوید:امیر مؤمنان علیه السلام به من فرمود:

«اگر معانی بلند و مفاهیم ملکوتی سوره حمد که هفت آیه بیش نیست را برای شما بگویم و شما گفته های مرا بنویسید،برای انتقال آن نوشته ها هفتاد شتر لازم است!!!».

در آثار اسلامی و معارف آسمانی آمده است که:هر آیه قرآن دارای هفتاد معنا و هر معنایی دارای هفتاد مفهوم است که برای هر آیه چهار هزار و نهصد معنا و ضرب این عدد در همه آیات،منتهی به نوشتن کتابی به پهنای آفرینش می گردد!

راستی اگر جن و انس تمام همت خود را برای کشف گوهرهای این دریا به کار گیرند،به عمر همه آنان خاتمه داده می شود؛ولی این دریا همچنان پر از گوهرهای کشف نشده باقی می ماند.

رسول حق صلی الله علیه و آله درباره آن فرمود:

ظٰاهِرُهُ انِیْقٌ وَ باٰطِنُهُ عَمِیْقٌ لَهُ نُجُومٌ وَ عَلیٰ نُجُومِهِ نُجُومٌ لاٰ تُحْصی عَجٰائِبُهُ وَ لا تُبْلی غَرٰائِبُهُ (1).

«ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف عمیق است،ستارگانی دارد و ستارگانش هم ستارگانی دارد،شگفتی هایش به شمار نیاید و عجائبش کهنه نگردد».

1- ((1)) -کافی:598/2،کتاب فضل القرآن،حدیث 2؛وسائل الشیعه:176/6،باب 3،حدیث 7657.

از آیات و و روایات استفاده می شود که مسلمانان نسبت به کتاب الهی،دارای سه وظیفه مهم هستند:

1-قرائت قرآن 2-فهم قرآن 3-عمل به قرآن.

و این سه وظیفه از آیه 121 سوره بقره و آیاتی مشابه آن به طور صریح استفاده می شود:

«اَلَّذِینَ آتَیْناٰهُمُ الْکِتاٰبَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاٰوَتِهِ أُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ» (1).

«کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده ایم،آن را به طوری که شایسته آن است [با تدبّر و به قصد عمل کردن] می خوانند؛آنانند که به آن ایمان می آورند و کسانی که به آن کفر می ورزند آنانند که زیانکارند».

راغب اصفهانی،که مورد توجه تمام علمای اسلام از تمام فرقه ها است،در کتاب پرقیمت«مفردات»در لغت«تلو»آیاتی را ذکر می کند که از آن آیات لزوم قرائت و وجوب فهم استفاده می شود.

تلاوت عامل ایمان،تحقق اعتقاد پاک در قلب،اخلاق حسنه در نفس و عمل صالح در اعضای آدمی است.

تلاوت کننده قرآن به چهار بهره فوق العاده خواهد رسید:

1-عزّت بی ذلّت 2-غنای بی فقر 3-علم بی جهل 4-حیات بی موت که شرح هر یک جزوه ای جدا می طلبد و این همه در کلمه«فلاح»و مشتقات آن نهفته است.

1- (1) -بقره (2):121.

از هنگام نزول اولین آیه که در لحظه اول بعثت بود،تا ولادت حضرت حجه بن الحسن العسکری عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف دویست و شصت و هشت سال می شود،در این دوران رسول خدا و ائمه بزرگوار علیهم السلام در بین مردم بودند و همت آنان مصروف زمینه سازی برای قرائت،فهم و عمل به کتاب خدا شد،که اگر این سه واقعیت در زندگی تمام مسلمانان تحقق یابد،دست هر شرّ ظاهر و باطنی از حیات آنان کوتاه و درهای خیر و برکتی به روی آنان باز خواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

عَلَیْکَ بِتَلاٰوَهِ الْقُرْاٰنَ وَ ذِکْرِ اللّٰهِ کَثِیْراً فَاِنَّهُ ذِکْرٌ لَکَ فی السَّمٰاءِ وَ نُورٌ لَکَ فِی الْاَرْضِ (1).

بنا بر نقل«ملا محمد باقر مجلسی»این مرد کم نظیر و آگاه به قرآن و روایات و خدمتگذار به نبوت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

تَعلَّمُوا کِتاٰبَ اللّٰهِ تَباٰرَکَ وَ تَعاٰلیٰ فَاِنَّهُ أحْسَنُ الْحَدیثِ وَ أبْلَغُ الْموْعِظَهِ وَ تَفَقَّهُوا فِیْهِ فَاِنَّهُ رَبیْعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فِاِنَّهُ شِفاٰءٌ فِی الصُّدُورِ وَ أحْسَنُوا تِلاٰوَتَهُ فَاِنَّهُ أحْسَنُ القِصَصِ (2).

«بر شما لازم است کتاب خدا را بیاموزید که آن نیکوترین سخن و رساترین موعظه است.در تمام آیات تدبر و اندیشه کنید که قرآن بهار دل ها و شکوفا کننده تمام استعدادهای نهانی و معنویست.از نورش شفا بجویید که شفای دردهای سینه ها و آن را نیکو تلاوت کنید که حاوی بهترین سرگذشت هاست».

ص:154

1- ((1)) -بحار الانوار:198/89،باب 23،حدیث 7؛مستدرک الوسائل:294/5،باب 5،حدیث 5900-16.
2- ((2)) -تحف العقول:149؛بحار الانوار:291/74،باب 14،حدیث 2.

این مطلب برای همه از روز روشن تر است که علاج تمام دردهای مسلمین، در گرو رجوع به قرآن با کمک اهل بیت رسول خداست،که بنابر نقل اکثر کتب حدیث،ساعتی چند به پایان عمرش،در حضور مردم در حالی که به پله اول منبر به خاطر سختی درد و رنج بدنش تکیه کرده بود فرمود:

انّی تارِکٌ فِیْکُمُ الثَقَلَیْنِ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتِی اهْلِ بَیْتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّیٰ یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدی أبَداً (1).

«دو چیز گرانبها را میان شما باقی می گذارم؛کتاب خدا و اهل بیتم را،این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند،اگر به آن دو تمسک جویید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد».

همه لغزش ها،گمراهی ها،در افتادن در ظلمات جهل،مادیگری و گرفتار آمدن به بند استعمار و استثمارگران و دچار آمدن به شهوات و امیال شیطانی، محصول جدایی از قرآن،این برنامه جامع الهی است.

دورنمایی از حقایق قرآن

آن مدرسه ای که سفرای بزرگ الهی،یعنی پیامبران عظیم الشأن آسمانی،قبل از پیامبر اسلام برای تربیت انسان،به مقتضای فطرت و عقل و وجدان که جزء مایه های ذاتی او است بنا کردند،رسول خدا صلی الله علیه و آله با ارائه قرآن از جانب حق، تکمیل کرد.

رهبر اسلام به وسیله آیات قرآن،مردم را به بهترین زندگی و برترین تمدن، و آراسته شدن به حقایق و معارف دعوت کرد،و علاج افسردگی عقل آنان را در

1- ((1)) -بحار الانوار:225/2،باب 29،حدیث 2؛مستدرک الوسائل:254/7،باب 47،حدیث 8181-1.

رجوع به قرآن مجید دانست،که آیات قرآن مقوی ترین و پاک ترین غذا برای عقل است.

قرآن مجید به انسان حریّت و آزادی فکر بخشید،و بشر را از قید خرافات و اوهام که همچون زنجیر گران،آنان را از همه جهت بسته بود،و از رشد باز می داشت نجات داد،و ایشان را از این بند مهلک خلاص نمود؛تا روز به روز به رشد،ترقی،تعالی و تکامل خود بیفزایند و در مسیر قانون طبیعی سیری به سوی کمال قرار گیرند.

قرآن آنچه به خیر انسان است تعلیم می دهد و او را به آنچه برای او ضرر دارد آگاه می نماید و اعلام می دارد:اعمال خیر مایه شادکامی و بهبود و اصلاح جامعه و علت رسیدن به حق و فضیلت،و اعمال بد و ناپسند موجب بدبختی و تباهی و گرفتاری در دنیا و آخرت و هلاک ابدی است.

قرآن کریم مردم را در همه امور،از مادی و معنوی،به تفکر و تعقّل دعوت کرد و راه تقلید کورکورانه را،راه ضلالت و جاده شیاطین دانست،و در این زمینه مردم را به سیر در حقایق تشویق نمود،و رشد دادن عقل و اندیشه را بر آنان واجب کرد.

قرآن دروازه های دانش را به روی همگان گشود،و جهل و بی خبری را مایه ذلت و بدبختی معرفی کرد،و تعلیم و تعلم را در رأس فرایض و واجبات قرار داد و فاصله بین فهمیده و نفهم را فاصله بین حق و باطل،نور و ظلمت و حیات و مرگ دانست!!

قرآن مجید درس استقلال و آزادی به انسان آموخت،و بر وی واجب دانست که طوق بندگی دیگران را از گردن خود باز کند و جز در برابر حضرت رب و مالک حقیقی و وجود مستجمع جمیع صفات کمال سر فرود نیاورد.

قرآن مجید مجموعه اصول،حقایق و واقعیاتی است که از جانب حضرت

حق به بندگان ابلاغ شده و رعایت و دقت در آن اصول،به خصوص در مرحله عمل،به تمام مردم واجب گشته است.

سلسله مسائلی که انسان،به دستور قرآن برای تقرب به حق،و جلب رحمت و رأفت حضرت مولا انجام می دهد،عبادات و اعمالی که مربوط به روابط انسان با همنوعانش،اعم از پدر و مادر و زن و فرزند و جامعه و ملت می شود،معاملات و سیاست خوانده و از انسان می خواهد که جانب تمام مسائل الهیه را،در تمام زمینه ها مراعات کند،که مراعات مسائل الهی در امور زندگی مورث صلح و صفا و به پا شدن عدل و عدالت و کرامت و شرافت است.

قرآن تکیه بر شرافت نژادی،و حسب و نسب را،که عامل ظلم و ستم و زور و قلدری بود،الغا کرد و سپید را بر سیاه،عرب را بر عجم و عجم را بر عرب جز به تقوا امتیاز نداد.

قرآن در بین تمام افراد از هر نژاد و رنگ،به شرط ایمان،طرح برادری و دوستی انداخت و همگی را دعوت به اتحاد و اتفاق کرد،و شریف را با وضیع و فقیر را با غنی یکی ساخت،و از آنان خواست که در تمام زمنیه های فردی، خانوادگی،اجتماعی،اقتصادی و پیشتیبان و یار یکدیگر باشند.

نوری بر تارک حیات

قرآن کریم دلایل متین و برهان های استواری بر نزولش از جانب خداوند اقامه می کند،و زمینه قبول آن را به عنوان وحی الهی،برای هر اندیشمندی آماده می نماید.

قرآن؛در یکی از دلایل دندان شکن بر اثبات نزولش از پیشگاه ذو الجلال می گوید:

«و اگر در آنچه ما بر بنده خود [محمّد صلی الله علیه و آله] نازل کرده ایم،شک دارید [که

ص:157

وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره ای مانند آن را بیاورید،و [برای این کار] غیر از خدا،شاهدان و گواهان خود را [از فُصحا و بُلغای بزرگ عرب به یاری] فراخوانید،اگر [در گفتار خود که این قرآن ساخته بشر است نه وحی الهی] راستگویید.*و اگر این کار را انجام ندادید-که هرگز نمی توانید انجام دهید-بنابراین از [آتشی] که هیزمش مردم و سنگ هایند،بپرهیزید؛آتشی که برای کافران آماده شده است» (1).

و در جای دیگر می گوید:

«بگو:قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند،نمی توانند مانندش را بیاورند،و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند» (2).

قرآن؛رابطه بین انسان و خداست،و بدون این کتاب اتصال به غیب عالم امکان ندارد.

قرآن؛پر برکت ترین کتابی است که تا کنون در زندگی بشر پدیدار شده،و تا دمیدن صبح قیامت،همچنان پر برکت ترین کتاب خواهد بود.

قرآن؛وسیله هدایت،نور راه،چراغ پر فروغ حیات،و عامل نجات انسان از هلاکت و بدبختی است.

قرآن؛راهگشای انسان به سوی رشد و کمال،و علاج دردهای فردی خانوادگی،اجتماعی،سیاسی،اقتصادی،مادی و معنوی است.

قرآن؛بهترین درس تربیت،برترین کتاب اخلاق،زنده ترین کتاب دانش و پربارترین کتاب قانون است.

ص:158

1- (1) - «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلیٰ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِینَ» [بقره (1):23-24].

2- (2) - «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلیٰ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» [اسراء (17):88].

قرآن؛نشان دهنده هدف حق از خلقت عالم و آدم،نمایشگر اهداف عالیه انبیا،نزدیک کننده انسان به بهشت برین و دور کننده آدمی از رنج امروز و عذاب فردا است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«قرآن رها بخش از ضلالت،درمان کوری دل،و وسیله نجات از هر لغزش، و نور در تاریکی،و پرتو دستگیر در هر پیش آمد،و حافظ انسان از هلاکت، و نشان دهنده رشد از غوایت و گمراهی،و بیان حق برای بازشناساندن هر فتنه و اشتباه،و وسیله رسیدن از دنیا به سعادت آخرت و کمال دین شماست، منحرف از قرآن راهی جز آتش جهنم ندارد» (1).

در یکی از سخنرانی های مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«هرگاه آشوب ها و فتنه ها ضلالت و گمراهی ها چون شب تار به شما حمله ور شد،و زندگی شما را فراگرفت،بر شما باد به قرآن؛زیرا شفیعی است که شفاعتش را می پذیرند،و گزارشگر بدکرداری هاست که گفته او تصدیق می شود،آن کس که قرآن را رهبر خویش سازد،او را به بهشت می برد،و هر که آن را پشت سر انداخته از عمل به آن سرباز زند،او را به دوزخ خواهد راند،همانا قرآن،آن رهنمایی است که به بهترین راه ره نماید،و آن کتابی است که در آن تفصیل هر چیز و بیان هر واقعیّت و تحصیل مقاصد قرار دارد؛ قرآن جداکننده حق از باطل و برطرف کننده هر گونه اختلاف است،این کتاب شوخی و سرسری نیست؛ظاهری دارد و باطنی،ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش،ظاهرش خرّم و زیباست و باطنش ژرف و دور از دسترس،اخترانی دارد و اخترانش هم اخترانی،شگفتی هایش شماره نشوند،

1- (1) -کافی:600/2،کتاب فضل القرآن،حدیث 8،بحار الانوار:106/99،باب 7.

و تازه هایش هرگز کهنه نگردند،و در آن است چراغ های هدایت،و فروزانگاه حکمت و دلیل بر معرفت برای کسی که راه آن را بداند.

باید هر پیگردی دیده های خود را به همه سوی آن بچرخاند،و نظر تأمل را تا درک صفت آن برساند،هر که را در معرض هلاک است نجات بخشد و آزاد کند» (1).

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

«من اوّل کسی هستم که در قیامت بر عزیز جبار وارد می شوم و قرآن در حالی که اهل بیتم با من هستند،و آنگاه امّتم،سپس از امت سؤال می کنم با قرآن و اهل بیت من چه کردید ؟ ! !» (2)امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه درباره قرآن می فرماید:

«...سپس قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد،قرآن نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود،و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند،و دریایی است که عمق آن پیدا نیست،و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد، و شعاعی است فروزنده که روشنی آن خاموش نمی گردد،و فاروق بین حق و باطل است که دلیل آن از قوّت نمی افتد،بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود،بهبود دهنده ای است که بر هیچ بیماری در برابر آن خوف و بیمی نیست،ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمی خورند،و حقّی است که مددکاران آن مغلوب نمی شوند،قرآن معدن ایمان و سرچشمه آن، و چشمه های علم و دریاهای آن،و بستان های دادگستری و حوض های آن

1- ((1)) -کافی:598/2،باب فضل القرآن،حدیث 2؛وسائل الشیعه:171/6،باب 3،حدیث 7657.
2- ((2)) -کافی:600/2،کتاب فضل القرآن،حدیث 4؛وسائل الشیعه:170/6،حدیث 7653.

و سنگ های اسلام و پایه آن،و بیابان های حق و دشت های هموار آن است، و دریایی است که آب برندگان آن را خالی نمی کنند،و چشمه هایی است که هر چه از آن آب بکشند کم نمی شود،آبشخورهایی است که واردین از آن نمی کاهند،و منزل هایی است که مسافرین راه آنها را گم نمی نمایند، و نشانه هایی است که روندگان از آنها کور نیستند،و تپه هایی است که رو آورندگان از آنها گذر نمی توانند کرد.

خداوند آن را باعث سیرابی دانایان قرار داد،و بهار دلهای کوشندگان،و مقصد راه های خوبان و دارویی که پس از آن دردی نمی ماند،و روشنایی که تاریکی با آن نیست،و ریسمانی که جای چنگ زدن آن محکم است،و پناهگاهی که دژ بلند آن استوار است،و ارجمندی و سرفرازی آن کس که او را دوست دارد، و صلح و ایمنی کسی که داخل آن گردد،و هدایت و رستگاری کسی که پیرو آن باشد،و عذر خواه کسی که آن را به خود نسبت دهد،و دلیل آن کس که با آن سخن گوید،و گواه کسی که به وسیله آن با دشمن جدال نماید،و پیروزی کسی که آن را حجت آورد،و نگهدارنده کسی که به آن عمل کند،و مرکب تندرو کسی که آن را به کار بندد،و نشانه کسی که نشانه جوید،و سیر کسی که آن را به بر گیرد،و دانایی کسی که در گوش دارد،و خبر کسی که نقل کند، و حکم کسی که حکومت کند» (1) .

بررسی موقف قرآن،با کمک گیری از آیات و روایاتی که نمایشگر چهره با عظمت آن است،و نقل گفتار بیداران،حکیمان،عارفان،اندیشمندان،درباره قرآن کتاب های متعددی خواهد شد،چه نیکوست که برای شناخت و نقش قرآن در حیات بشری،به بررسی صفاتی که قرآن مجید خود را متصف به آن می داند،

1- (1) -نهج البلاغه:خطبه 196.

و ارزیابی ویژه گی هایی که مخصوص این کتاب بزرگ الهی است پرداخته شود که از این راه بتوان به تماشای دورنمایی از نقش قرآن و اهداف عالیه آن در حیات انسانی موفق شویم.

اوصاف قرآن

اشاره

قرآن مجید در آیات متعددی،خود را با ویژه گی هایی ستوده،و از این راه، انسان را برای شناخت چهره پرقدرش کمک کرده است،برخی از آن ویژگی ها عبارتند از:

1-ذکر

4-شفا

7-بُشری

10-تبیان

2-فرقان

5-رحمت

8-هُدی

3-نور

6-حکیم

9-حق

ذکر!

اشاره

(1)

1- (1)) -«راغب»در مفردات می گوید:«ذکر دو معنا دارد:گاهی به معنای حفظ و گاهی به معنای یادآوری است». ذکر به هر معنایی که باشد ممکن است زبانی یا قلبی باشد.اگر قرآن را«ذکر»گفته اند به این خاطر است که حقایقی را بازگو می کند که مایه یادآوری،بیداری و آگاهی است. در پاسخ به این سؤال که چرا قرآن«ذکر»است می توان گفت:از آنجا که انسان موجودی است فراموش کار و ممکن است بر اثر تمایلات و غرایز درونی دچار فراموشی شود؛قرآن به عنوان مهمترین عامل یادآوری،او را به ذکر و یاد سوق می دهد. توضیح این که:«انسان»اشرف موجودات عالم است و در شرافت و برتری،موجودی به پای او نمی رسد.بی تردید هدف از خلقت این موجود ناشناخته و برتری دادن او بر تمام موجودات عالم،هدف و غرض مقدّسی است،این غرض مقدّس که در روایات از رسیدن به«کمال»یاد شده است آدمی را بسوی مقصد کشانده و یکه تاز میدان حکومت حضرت حق می کند.خدای متعال انسان را برای جانشینی خویش آفرید و ندای انّی جٰاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَهً را بر تارک کارنامه خلقتش نقش بست. این انسان با تمام امتیازاتی که دارد،دارای غرایز و تمایلاتی است که تعطیل یا تحریک آن،او را از رسیدن به مقصد باز می دارد.آنچه مهم است«تعدیل»آن غرایز است که می تواند ارزش های درونی و شخصیّت بالقوه اش را به فعلیت برساند. بی تردید ظواهر دنیا و مادیّات توجه انسان را از آن مقام شامخی که برایش در نظر گرفته شده است،جلب موقعیّت های کاذب و باطل می نماید.اینجاست که«قرآن»به عنوان مهمترین فاعل ایجاد انگیزه و تحریک او،انسان را از فراموشی به«ذکر»و یاد می کشاند. به بیان دیگر:این طبیعت دنیاست که انسان را در ورطه محبّت خود غرق می نماید،دنیا مقام و موقعیّت انسان را به فراموشی سپرده و غفلت از خود را به او می بخشد،خودفراموشی مساوی با خدافراموشی و برابر با سقوط از قلّه غرورانگیز انسانیّت است،با توجه به بیان فوق،قرآن به عنوان مهمترین ذکر و یاد،انسان را از خودفراموشی و عدم توجه به مقام و موقعیت والای خود بازمی دارد و مدام او را به یادآوری مقام والای کرامت و شرافت تشویق کرده و آثار خسارت بار غفلت را گوش زد می نماید. به هر روی،اطلاق«ذکر»بر قرآن به خاطر این است که قبل از هر چیز انسان را متذکر و بیدار می نماید و حقایقی را که انسان به طور اجمال و فطرتاً دریافته است با وضوح و تفصیل شرح می دهد.

«إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ» (1).

این ذکر فرو فرستاده مردم و ملائکه نیست،تا دشمن در محور این ذکر بتواند مردم یا ملائکه را عاجز کند،و زمینه بطلان آن را فراهم نماید،و مردم و ملائکه در برابر حفظ سلامت این ذکر دچار زحمت شده،و قدرت نگهداری آن را نداشته باشند.

آری !اگر قرآن ساخت تو،یا دیگران،یا ملائکه بود،بشر از آوردن مثل آن،

ص:163

1- (1)) -حجر (15):9.«همانا ما قرآن را نازل کردیم،و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم».

یا باطل کردن آن و یا تحریف و تغییر آن عاجز نبود !

این ذکر فرو فرستاده ماست،و ماییم که او را از هر حادثه حفظ می کنیم.این ذکر ابدی و جاوید است،و از فراموش شدن،و از بین رفتن در امان قدرت ماست،کم و زیادی در آن راه ندارد،نقص و تغییر نمی تواند بر آن حاکم شود؛ این ذکری که بیانگر حقایق و معارف الهی است،صورت و سیاقش تا قیامت به شکل خود باقی خواهد ماند.

حفظ در برابر تحریف

درباره پا برجا ماندن قرآن مجید،به همین صورتی که هست،صورتی که در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله به دستور خداوند تنظیم شده،و هم اکنون در دسترس جهانیان است،در سوره فصّلت می فرماید:

«إِنَّهُ لَكِتاٰبٌ عَزِيزٌ* لاٰ يَأْتِيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (1).

«بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر،*که هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید،نازل شده از سوی حکیم و ستوده است».

«وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (2).

«و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند».

1- ((1)) -فصلت (41):41-42.
2- ((2)) -نحل (16):44.

«وَ هٰذٰا ذِكْرٌ مُبٰارَكٌ أَنْزَلْنٰاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ» (1).

«و این [قرآنی] که آن را نازل کرده ایم،ذکر و پندی پرمنفعت است؛آیا باز هم شما منکر آن هستید ؟» «إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ» (2).

«بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و در نهان از خدای رحمان بترسد،پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و باارزش مژده ده».

«ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» (3).

«ص،سوگند به قرآن که مشتمل بر ذکر [حقایق،معارف،مطالب اخلاقی و اجتماعی و احکام حلال و حرام] است».

«وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» (4).

«و مسلماً [این] قرآن برای تو و قوم تو مایه تذکر [و شرف و عزت] است، و به زودی [درباره آن] بازخواست خواهید شد».

«وَ مٰا هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ» (5).

«در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست».

قرآن به اعتبار این که پند و حکمت،اندرز و نصیحت،حلال و حرام،

1- ((1)) -انبیاء (21):50.
2- ((2)) -یس (36):11.
3- ((3)) -ص (38):1.
4- ((4)) -زخرف (43):44.
5- ((5)) -قلم (68):52.

و مسائل فردی،اجتماعی،و خانوادگی را یاد می دهد ذکر است.

قرآن از آنجا که یادآور تمام برنامه های انبیا،و اوصاف عاشقان،و صفات عارفان،و نوع برخورد نیک و بد با مرگ و برزخ و قیامت،و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و رضایت و خوشنودی،و سخط و غضب حق است ذکر است، و اگر این کتاب نبود،یا با بودن این کتاب اگر به آن مراجعه نشود،از کجا می توان به حقایق عالی و به خواسته های الهی رسید ؟ !

فرقان

(1)

«نَزَّلَ عَلَيْکَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِيلَ* مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقٰانَ» (2).

«این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد،که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود است؛و تورات و انجیل را.*پیش از این برای هدایت مردم فرستاد،و فرقان را [که مایه جدایی حق از باطل است] نازل کرد».

«تَبٰارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعٰالَمِينَ نَذِيراً» (3).

«همیشه سودمند و با برکت است آنکه فرقان را [که قرآن جدا کننده حق از باطل است] به تدریج بر بنده اش نازل کرد،تا برای جهانیان بیم دهنده باشد».

استعمال لفظ فرقان به عنوان یکی از اسامی یا اوصاف قرآن،برای چیست ؟ پاسخ این پرسش در ضمن یک مقدمه کوتاه میسر است:

همان طوری که آفرینش اعضای جسمی انسان،در چهارچوب بسیار

1- (1) -«فرقان»به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا می کند و وسیله شناسایی است.
2- (2) -آل عمران (3):3-4.
3- (3) -فرقان (25):1.

محدودی قرار گرفته،و اراده خالق انسان به خاطر موزون بودن جسم آدمی،بر این بود که دستگاه های تشکیل دهنده ساختمان انسان محدود باشد،همان اراده و علت بر این قرار گرفت که دستگاه مشاعر،،ادراک،قوه عقل و اندیشه او نیز محدود باشد،و این محدودیت از عجایب نعمت های الهی است که همین محدودیت باعث تحرک انسان به سوی فهم حقایق،و درک مسائل عالی است !

اگر نورافکن خرد از ابتدا بینای همه چیز بود،برای انسان نسبت به دستگاه فهم و شعور و عقل و خرد،حرکتی وجود نداشت،و این محدودیت عقل مقتضای آفرینش انسان است،آن هم از طرف آفریدگاری که عالم و عادل و حکیم است.

از آنجا که دنیا مرکز نور و ظلمت،حق و باطل،سلامت و مرض و شکر و کفر است،و از طرفی هر انسانی خواه ناخواه با امور بسیاری،چه در زمینه های فکری و چه در مراحل فردی،اجتماعی،سیاسی،اقتصادی،مادی،معنوی، معاشرتی،خانوادگی،دنیایی و آخرتی روبه روست و در تمام این امور،حق و باطل جریان دارد،و با تکیه بر عقل تنها،که از نظر خلقت سخت محدود است،تمیز حق از باطل،و تشخیص نور از ظلمت،در همه جا و در همه برنامه ها کاری غیر ممکن است؛خداوند مهربان از باب کمک به انسان ها معیارهایی برای جدا کردن حق از باطل،در همه امور قرار داد،که قرآن مجید در رأس تمام این معیارهاست.

انسان در برخورد با هر برنامه ای وقتی از تشخیص حق از باطل عاجز ماند، باید این عجز را با توسل و مراجعه به کتاب خدا،که فرقان حق و باطل و نور و ظلمت است،از این کتاب پر برکت الهی کمک گرفته،و این معیار و کمک گیری از آن را عین لطف دوست به خویش بداند.

ص:167

«یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً» (1) .

«ای مردم ! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم».

«اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰاهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهٰاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلاٰلَ الَّتِی کٰانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (2) .

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر«ناخوانده درس»که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند،پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد،و از اعمال زشت بازمی دارد،و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید،و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند،و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [یِ جهل،بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد؛پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند،اینان همان رستگارانند».

«فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنٰا وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» (3) .

1- ((1)) -نساء (4):174.
2- ((2)) -اعراف (7):157.
3- ((3)) -تغابن (64):8.

«پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم،ایمان آورید و خدا به آنچه انجام می دهید،آگاه است».

انتخاب نام نور برای قرآن به چه ملاک است ؟

مگر نه این است که رذایل اخلاقی،صفات ناپسند،فساد،ظلم،و هر گناهی که فکر می کنید،و نیز کلیّه مکتب های ضد خدا و ضلالت و گمراهی و حاکمیت هوای نفس و..همه و همه تاریکی است،و انسان برای حرکت به سوی کمال، و مبارزه با هر نوع تاریکی اگر چراغی فرا راه حیات نداشته نباشد،چگونه می تواند بدون ضربه خوردن از تاریکی ها به مقصد رسیده و نجات یابد ؟

این است که در قرآن مجید در اول سوره ابراهیم به این نکته اشاره می کند، که:من آمده ام تا بشر را از ظلمت ها نجات داده و به وادی نور که عبارت از تمام حقایق الهی است رهنمون شوم:

«الر کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّٰاسَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلیٰ صِرٰاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ» (1).

«الر- [این] کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را به اجازه پروردگارشان از تاریکی ها [یِ جهل،گمراهی و طغیان] به سوی روشناییِ [معرفت،عدالت و ایمان و در حقیقت] به سوی راه [خدایِ] توانای شکست ناپذیر و ستوده بیرون آوری».

در تفسیر«انوار درخشان»در ترجمه«نور»که اسم و یا وصف قرآن است آمده:قرآن نور مبین است،یعنی معرفت و بصیرتی در قلوب اهل ایمان و پیروانش پدید می آورد،و شعاعی است که از ساحت پروردگار بر دل های آنان می تابد،که همواره در مقام کسب فضیلت برآیند،و در مسیر زندگی فردی

1- (1)) -ابراهیم (14):1.

و اجتماعی که با حوادث جهان آمیخته است از هر خطر ایمن بمانند.

قرآن طریق زندگی سعادتمندانه را آشکار می سازد،و پیروانش در اثر بصیرتی که دارند،اعمالی که به نفع آنهاست را برگزینند،و آنچه به ضرر و زیان آنهاست را ترک کنند؛زیرا چنانچه روح تعلیمات در دل های آنها رسوخ کند و استقرار یابد،در عقیده و افکار و رفتار آنان نیز ظهور خواهد نمود.

در مقابل،گروهی در ضلالت و گمراهی زندگی می نمایند،و از سعادت و غرض از خلقت خود غافلند،و در آتش آرزوها و حرص می سوزند،و به خداوند اعتماد نداشته،نور فطرت را در وجود خود خاموش نموده،فاقد بصیرت در دین هستند.اینان به خاطر دور بودن از نور،هرگز راهی به سعادت نخواهند برد.

در هر صورت قرآن نوری است که از جانب حق بر بشر تابیده،و چراغی است که فروغ فروزان آن،همیشگی است،و بدون این نور یافتن راه مستقیم و حق برای هیچ کس امکان ندارد.

شفاء

اشاره

«یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ» (1).

«ای مردم ! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده،و شفا است برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست،و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان».

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لاٰ یَزِیدُ الظّٰالِمِینَ إِلاّٰ خَسٰاراً» (2).

1- ((1)) -یونس (10):57.
2- ((2)) -اسراء (17):82.

«و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است،نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید».

«قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفٰاءٌ وَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ فِى آذٰانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولٰئِكَ يُنٰادَوْنَ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ» (1).

«بگو:این کتاب برای کسانی که ایمان آورده اند،سراسر هدایت و درمان است، و کسانی که ایمان نمی آورند در گوششان سنگینی است،و آن [با همه روشنی و آشکاری اش] بر آنان پوشیده و نامفهوم است؛اینانند که [گویی] از جایی دور ندایشان می دهند».

ممکن است کسی بگوید من دارای سلامتم و نیازی به نسخه و درمان کننده ندارم،باید گفت این سخن از کمال بی خبری است؛زیرا هر کس خود را با قرآن معیارگیری کند می یابد که دارای بیماری یا بیماری هایی است.و تنها راه معالجه قرآن است و بس.

انسان مرکب از سه قوّه است:جسم،روح،عقل،هر یک دارای امراضی است مخصوص به خود.قرآن گرچه درباره امراض جسمی آن چنان سخن ندارد؛ولی با عمل به آیاتی از قبیل آیاتی که خبائث را حرام کرده،و نیز دستوری که در خوردن و آشامیدن و پرهیز از اسراف دارد،می توان سلامت جسم را تضمین کرد؛اما نسبت به روح و عقل،کسی نمی تواند ادعای سلامت کند، و اتّفاقاً علت بعثت انبیا و امامت امامان و نزول کتب آسمانی،بیماری های روحی و عقلی مردم بوده است.

1- (1) -فصلت (41):44.

روایتی در این زمینه از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است،می نویسند:

مسیح در شهری آگهی داد که فردا من عازم حرکتم،بیمارها را بامدادان حاضر کنید تا شفا دهم و بروم،فردا بامدادان به سرکشی بیمارها آمد،آنها را ده نفر دید، فرمود:بیماران این شهر همین ده تند ؟ گفتند:آری.فرمود:ای کاش تندرست های این شهر به این شماره بودند (1) ! !

از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

یٰا عِبٰادَ اللّٰهِ انْتُمْ کَالْمَرْضیٰ وَ رَبُّ الْعٰالَمینَ کَالطَّبیبِ فَصَلاٰحُ الْمَرْضیٰ فیمٰا یَعْلَمُهُ الْطَّیبُ وَ یُدَّبِرُهُ بِهِ لاٰ فیمٰا یَشْتَهِیْهِ الْمَریضُ وَ یَقْتَرِحُهُ (2) .

«ای مردم شما همچون مریضان هستید،و خدای عالمیان طبیب شماست، صلاح مریض در عمل طبیب و تدبیر اوست،نه در آنچه مریض می خواهد، و برای خود مصلحت می داند».

اگر در آیه 57 سوره یونس (3) دقت کنید می بینید که خداوند متعال،قرآن را شفای صدور دانسته،و همین صدر است که منبع بسیاری از بیماری هاست، و همان بیماری هاست که علّت ضیق صدر و تنگی سینه در برابر معارف الهی است،و اگر امراض قلب و سینه،عقل و خرد و نفس و روان با قرآن معالجه نشود،انسان به ذلّت دنیا و عذاب آخرت دچار خواهد شد.

کفر،نفاق،شک،شرک،قساوت،ریا،کبر،سوء ظن،کینه،حقد،حسد، حبّ خارج از حد به دنیا و امثال این گناهان،در حقیقت بیماری هایی هستند که

1- (1) -قائم آل محمّد:22.
2- (2) -مستدرک الوسائل:175/3،باب 2،حدیث 93297؛مجموعه ورام:117/2.
3- (3) - «یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی الصُّدُورِ» .

اکثر قریب به اتفاق مردم به برخی از آنها،و بعضی به همه آنها دچارند،و جز با داروی قرآن قابل علاج نیستند.البته برای اطلاع از چگونگی علاج این امراض با قرآن،که تنها شفا دهنده انسان است،باید به کتب اخلاقی مراجعه کنید.

رحمت

اشاره

«..فَقَدْ جٰاءَکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ وَ صَدَفَ عَنْهٰا سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیٰاتِنٰا سُوءَ الْعَذٰابِ بِمٰا کٰانُوا یَصْدِفُونَ» (1).

«اینک برهانی آشکار و هدایت و رحمتی از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس ستمکارتر از کسی که آیات خدا را تکذیب کند و از آن ها روی بگرداند کیست ؟ به زودی کسانی [را] که از آیات ما روی می گردانند،به خاطرِ روی گرداندنشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

«وَ لَقَدْ جِئْنٰاهُمْ بِکِتٰابٍ فَصَّلْنٰاهُ عَلیٰ عِلْمٍ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ» (2).

«و برای آنان کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم،در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است».

«وَ إِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآیَةٍ قٰالُوا لَوْ لاٰ اجْتَبَیْتَهٰا قُلْ إِنَّمٰا أَتَّبِعُ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ مِنْ رَبِّی هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ» (3).

«و هرگاه برای مخالفان [به سبب تأخیر وحی] آیه ای نیاوری [بر پایه گمان

1- (1)) -انعام (6):157.
2- (2)) -اعراف (7):52.
3- (3)) -اعراف (7):203.

پوچ و باطلشان که قرآن را از پیش خود می آوری] می گویند:چرا آیه ای از نزد خود انتخاب نکردی [تا برای ما بیاوری] ؟ بگو:من فقط از آنچه که از سوی پروردگارم به من وحی می شود،پیروی می کنم.این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماست و برای گروهی که ایمان می آورند،سراسر هدایت و رحمت است».

«وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ» (1).

«و یقیناً قرآن برای مؤمنان،سراسر هدایت و رحمت است».

رحمت در انسان صفت نفسانی است،و ریشه آن عبارت است از:تأثیر خاطر به علت نقصی که در غیر مشاهده می کند؛و این تأثیر،باعث می گردد حس نوع دوستی و عاطفه تحریک شده و انسان برای کمک به انسان دیگر از هیچ فعالیتی دریغ نکند.

ولی نسبت به پروردگار که منزّه از هر نقصی است عبارت است از:افاضه وجود به موجودات،و قرار دادن آنها در چهارچوب نظامات و مقرّراتی که متناسب با آنهاست.از این گونه عنایت حضرت او به موجودات تعبیر به رحمت عامه شده است.

تجلی رحمت حضرت حق

اما آموزش معارف و ارائه حسنات اخلاقی،و بر شمردن و روشن نمودن آنچه به زیان انسان است،و نشان دادن راه زندگی سالم و اعلام نیکی ها و راه آراسته شدن به آن،رحمت خاصه است و رحمت خاصه حضرت حق تجلّی در قرآن دارد.

1- (1) -نمل (27):77.

می دانید که انسان،در هر دوره ای با مشکلات گوناگون فردی،اجتماعی، خانوادگی،اقتصادی،مادی و معنوی روبروست،اگر در برخورد با مشکلات از قرآن مجید راه حل بخواهد،قرآن برای هر مشکلی راه حل نشان می دهد،و در صورت به کارگیری رهنمود قرآن،انسان از مشکل رها شده و به عافیت و راحتی خواهد رسید؛این است آن رحمتی که خداوند کتابش را به آن ستوده است.

بدون شک قرآن نشان دهنده یک زندگی سالم و راحت در دنیا و آخرت است، و همین کتاب است که انسان را مستحق بهشت،و دور از عذاب جحیم می کند، و هیچ رحمتی برای بشر برتر و بالاتر از این رحمت نیست ! !

حکیم

(1)

«ذٰلِکَ نَتْلُوهُ عَلَیْکَ مِنَ الْآیٰاتِ وَ الذِّکْرِ الْحَکِیمِ» (2).

«این داستان هایی که بر تو می خوانیم از آیات [الهی] و پندهای حکیمانه است».

«الر تِلْکَ آیٰاتُ الْکِتٰابِ الْحَکِیمِ» (3).

ص:175

1- (1)) -توصیف قرآن به«حکیم»یا اشاره به این است که آیات قرآن دارای چنان استحکام و نظمی است که هرگونه باطل و خرافه گویی و هزل را از خود دور می کند،جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند،و یا اشاره به این است که قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می گوید،تعلیم می دهد و اندرز می گوید،تشویق می کند،انذار می نماید و خلاصه به تمام معنا دارای حکمت است. نکته دیگر این است که«حکمت»معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است،گویی قرآن خود را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می کند که می تواند درهای حکمت را به روی انسان گشوده و به صراط مستقیم راهنمایی کند.(اقتباس از تفسیر نمونه.)
2- (2)) -آل عمران (3):58.

3- (3)) -يونس (10):1.

«الر-این است آیات کتاب استوار و خلل ناپذیر».

«وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» (1).

«سوگند به قرآن کریم».

معنای آیات این است:قرآنی که آیاتش به وسیله خداوند به محکم ترین مرحله فرو فرستاده شده،و همین محکم بودنش،بهترین دلیل بر نبوت رسول ماست.

قرآنی که به حکمت تربیت می کند،و به عقل و نفس،راه مستقیم حق را نشان می دهد.

قرآنی که حقایق و معارف،قوانین و شرایع و پندها و موعظه ها را برای هدایت مردم بازگو کرده است.

قرآن به انسان حیات حکیمانه می بخشد و حیات حکیمانه بر دو پایه اساسی استوار است:علم و عمل.

شناخت حقوق،مسئولیت ها،وظایف،تکالیف،و کیفیت ارتباط صحیح با مردم،حکمت نظری،و عمل بر وفق آن شناخت،حکمت عملی است، و انسانی که این چنین شناخت و عملی داشته باشد حکیم است و به قول قرآن هر کس آراسته به حکمت باشد،به او خیر کثیر عنایت شده است:

«وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» (2).

«حکمت را به هر کس بخواهد می دهد،و آنکه به او حکمت داده شود،بی تردید او را خیر فراوانی داده اند».

1- ((1)) -یس (36):2.
2- ((2)) -بقره (2):269.

بُشْریٰ (بشارت دهنده)

«قُلْ مَنْ کٰانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلیٰ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ» (1).

«[آنان می گویند:چون جبرئیل،وحی را برای تو می آورد ما با او دشمنیم؛بنابراین به تو ایمان نمی آوریم] بگو:هر که دشمن جبرئیل است [دشمن خداست] زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است،در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است».

«..وَ نَزَّلْنٰا عَلَیْکَ الْکِتٰابَ تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْریٰ لِلْمُسْلِمِینَ» (2).

«و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] ست».

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُسْلِمِینَ» (3).

«بگو:آن [آیات] را روح القدس از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل کرده تا کسانی را که ایمان آورده اند،ثابت قدم بدارد و برای تسلیم شدگان [به فرمان های حق] هدایت و مژده باشد».

1- ((1)) -بقره (2):97.
2- ((2)) -نحل (16):89.
3- ((3)) -نحل (16):102.

اما بشارتی که قرآن می دهد:

قرآن مجید مردم را به ایمان به خدا،روز جزا،ملائکه،انبیا،کتب آسمانی، و عمل صالح دعوت می کند،و به اهل ایمان،آن مردمی که در پرتو ایمان خود دارای عمل صالحند،خیر دنیا و بهشت را در آخرت بشارت می دهد.چنانچه می فرماید:

«اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کاٰنُوا یَتَّقُونَ* لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیاٰهِ الدُّنْیاٰ وَ فِی الْآخِرَهِ لاٰ تَبْدِیلَ لِکَلِماٰتِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» (1).

«همانان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.*آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛این است کامیابی بزرگ».

در این زمینه لازم بود درباره حیات طیّبه در دنیا،و بهشت در آخرت توضیح داده شود،تا مسئله بشارت روشن گردد،ولی این مختصر گنجایش این دو مسئله اساسی را ندارد.

هُدیٰ (هدایت کننده)

اشاره

«الم* ذٰلِکَ الْکِتاٰبُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ» (2).

«الم*در [وحی بودن و حقّانیّت] این کتابِ [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکارانْ هدایت است».

1- (1) -یونس (10):63-64.
2- (2) -بقره (2):1-2.

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلیٰ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ» (1).

«زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است،در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است».

«شَهْرُ رَمَضٰانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنّٰاسِ..» (2).

«ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده،راهنمای مردم است..».

«هٰذٰا بَیٰانٌ لِلنّٰاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ» (3).

«این [قرآن] برای مردم،بیانگر [حوادث و واقعیات] و برای پرهیزکاران سراسر هدایت و اندرز است».

«تِلْکَ آیٰاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتٰابٍ مُبِینٍ* هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ» (4).

«این آیات [باعظمت] قرآن و کتابی روشنگر است،*[که سراسر] هدایت کننده [انسان ها] و برای مؤمنان مژده دهنده است»..

خلقت و هدایت

در هر موجودی دو مسئله اساسی وجود دارد:یکی خلقت و دیگر هدایت.

هیچ موجودی پس از خلقت واگذار به خود نمی شود؛زیرا در واگذاشته شدن به خود،علاوه بر این که ادامه حیات برایش ممکن نخواهد بود،وجودش منبع فساد و افساد خواهد گشت،و در نتیجه به نظام هستی ضربه وارد خواهد آمد.

1- ((1)) -بقره (2):97.
2- ((2)) -بقره (2):185.
3- ((3)) -آل عمران (3):138.
4- ((4)) -نمل (27):1-2.

این اراده مسلّم اوست که به دنبال آفرینش هر موجودی،او را به مسیری که متناسب با اوست هدایت کند:

«رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ» (1).

«گفت:پروردگار ما کسی است که به هر موجودی،آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده،سپس هدایت نمود».

اگر به گردش کرات عظیم آسمانی و هدایت ستارگان،ماه ها و خورشیدها اندک توجهی کنیم،می یابیم که با نظمی دقیق،هر یک در مداری مخصوص،و با حرکتی متناسب،سریع یا کند،و با فاصله معینی بر گرد خورشید یا ستاره دیگری می گردند.

نویسنده کتاب«قانون بزرگ»می گوید:

«قانون جاذبه،قوه ثقل ما در تمام قوانین است،و وجود آن معرّف یک اراده ما فوق سایر اراده های حاکم بر جهان می باشد».

در همان کتاب می گوید:

«ما زندگی،شکل،حرکات و تمام داشته های حقیر خود را مدیون اجرام سماوی شگرفی هستیم که با تنظیم و تعادل حرکات و نیروهای خود،و انطباق آنها با حرکات زمین،اسباب بقای ما در سطح این کره شده اند».

کاشف نیروی جاذبه می گوید:

«محققاً نمی توانیم جمیع حرکات کواکب را صرفاً ناشی از قوه جاذبه ندانیم ؟ پس واجب است که در گردش آنها،خدا و قدرت الهی در کار باشد،تا آنها را بر مدارشان بچرخاند».

بعد از جهان جمادات،به عالم نباتات می رسیم،مطالعه کیفیت زندگانی،

1- ((1)) -طه (20):50.

تغذیه،تطابق با محیط،لقاح،حفظ،تکثیر نسل روییدنی ها،انسان را مات و مبهوت می کند.

گیاهان نه تنها برای تغذیه و ادامه حیات،از ابر،باد،مه،خورشید و زمین استفاده می کنند؛بلکه برای لقاح و تکثیر نسل،و پخش بذر و تخم از حشرات، انسان،حیوان،طوفان،سیل و حتی از هم نوعان خود کمک می گیرند.

آثار هدایت و فعالیت روحی فقط منحصر به گل و تخم گیاه نیست،بلکه در تمام اجزاء و اعضای آن،مثل ساقه،ریشه و برگ عیان و مشهود است.

داستان حیرت انگیز ریشه ها

از دکتر«براندی»نقل شده است که:

«یکی از ریشه های یک درخت،ضمن پیشروی در خاک به مقداری تخم و گیاه فاسد برخورد نمود،برای عبور از این مانع،به صورت ریشه های نازک مویی درآمده و رد شده سپس در مسافت چند سانتی متر آن طرف تر،ریشه ها دوباره به هم پیوسته به صورت یک ریشه ضخیم به پیشرفت خود ادامه داده است» (1).

هم چنان که آثار هدایت پروردگار در گیاه،برای عموم بشر،مخصوصاً برای علمای متخصص بهت آور و شگفت انگیز است؛در دنیای جانوران این آثار روشن تر و شگفت انگیزتر است.مسئله زندگی مورچگان،موریانه،زنبور عسل،انواع ماهی ها،پرندگان،چرندگان،خزندگان،و نظامی که از هدایت الهی بر آنان حکم فرماست،راستی بهت آور و حیرت انگیز است.

1- (1) -تفسیر نوین:147.

هدایت انسان و انواعش

انسان نیز در نیاز به هدایت،از موجودات جهان مستثنی نیست،انسان از دو نوع هدایت برخوردار است:هدایت تکوینی،که مربوط به تکوین نطفه او در صلب پدر،و قرار گرفتن او در رحم مادر،و کلیه اموری است که با جسم و حیات جسمی او سر و کار دارد،و خود انسان دخالتی در آن ندارد.

هدایت دیگر،عبارت از مجموعه مقرراتی است که خداوند متعال برای تزکیه او،و یافتن راه صحیح زندگی به وسیله پیامبران،امامان و کتب آسمانی به او ارائه کرده است.این نوع از هدایت به طور کلی در قرآن مجید تجلی دارد،و از این جهت قرآن،کتاب هدایت و پیرو این کتاب را هدایت شده می گویند.

دانشمندان از این چند نوع هدایت،که در قرآن مجید هم به آن اشاره شده به ترتیب تعبیر به:هدایت تکوین،هدایت غریزه،هدایت عقل و هدایت شرع یا هدایت تشریعی نام می برند.

اوصاف هدایت شدگان

هدایت شدگان به وسیله قرآن دارای اوصافی هستند که شما می توانید در آیاتی که در آنها لفظ:متقون،مؤمنون،مفلحون،مسلمون،صادقون،شاکرین، عابدین به کار رفته،آن اوصاف و ویژگی ها را که معلول هدایت است ببینید.

می توان گفت:جهاد با مال و نفس،انفاق علم و مال،صبر و استقامت در راه خدا،شکر نعمت،خضوع و خشوع در نماز،ادای امانت،وفای به عهد، برپاداشتن نماز،روزه،حج،امر به معروف،نهی از منکر،ایمان به خدا و قیامت،رعایت حق یتیم،عدالت در عمل،رعایت حق مردم،تربیت اولاد، تلاوت قرآن با دقت،پیروی از سنت پیامبر،ادای زکات،پرداخت خمس،

راستگویی،پرهیز از محرمات فکری و عملی و اخلاقی و..همه از اوصاف کسانی است که از هدایت قرآن بهره مند شده اند.

حق و تبیان

کلمه حق و تبیان نیز با روشن شدن معانی آن اوصاف،خود به خود برای شما روشن شده و احتیاج به تفصیل بیشتر ندارد.ما در این قسمت به چند نکته اشاره می کنیم:

1-دانشمندان در ترجمه حق گفته اند:حق یعنی:درست،درستی،سزاوار، مِلک،ثابت و مستقر،و آنچه مقابل باطل است.

2-حق یکی از نام های خداست؛چون وجود او ثابت و مستقر و فناناپذیر و سزاوار اطلاق هستی است.

3-از آنجا که آیات و قوانین قرآن،و مواعظ و اندرزها و احکامش ابدی، ثابت،مستقر و غیر قابل تغییر است،از آن تعبیر به حق شده است.

قرآن در این زمینه می فرماید:

«نَزَّلَ عَلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» (1) .

«این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد،که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود است؛و تورات و انجیل را».

«تِلْکَ آياتُ اللّٰهِ نَتْلُوها عَلَيْکَ بِالْحَقِّ» (2) .

«این [داستان ها و حادثه های واقعی] نشانه های [توحید،ربوبیّت و قدرت] خداست که به حقّ و راستی بر تو می خوانیم».

1- (1) -آل عمران (3):3.
2- (2) -بقره (2):252.

و نیز از آنجا که قرآن بیان کننده تمام خواسته های الهی،و روشن کننده وضع خلقت،و بیان حیات امم قبل،و نشان دهنده زندگی پاک انبیاست،و نیز مبیّن حلال و حرام خدا،و مسائل عالی اخلاقی است،از او تعبیر به«تبیان»شده است.آیاتی که لفظ تبیان در آن به کار رفته در قسمت های قبل به آن اشاره شده است.

ص:184

8 آیین پسندیده

اشاره

ص:185

آیین پسندیده

اصالت مقررات پاک و عالی اسلام،در سایه قرآن مجید،سنت پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله،اخبار و روایات معتبر صحیح و مستند رسیده از ائمه طاهرین علیهم السلام بر ارباب خرد و اندیشه پوشیده نیست.

پس از تفکر و تعقل در تعلیمات اسلام،تردید و شک در برتری آن،بر سایر مکتب های دینی هم چون تردید در فروغ آفتاب جهانتاب است.

دین مقدس اسلام از امتیازاتی برخوردار است که دیگر مذاهب و مکتب ها از آن بی بهره اند.

تعالیم برتر و ریشه دار قرآن،و حقایق عمیق و بلند پایه اسلام،زنده کننده نفوسِ مرده آدمیان و چراغ فروزان راه زندگی انسان هاست؛چراغی که فروغَش ابدی و حیاتش جاوید است.

پیدایش این مکتبِ بی نیاز و ارزنده،در زمانی بود که اثری از حیات معنوی، اخلاقی و انسانی،در عرصه روزگار نبود،و به فرموده مولای متقیان علیه السلام هنگامی بود که بشر در خواب گران و سنگینی غنوده بود (1).

حقایقی گران،ارزنده و پر بها،آن چنان از افق تابناک این آیین درخشیدن گرفت که تمام نگاه ها را به خود متوجه و خواستاران حقوق انسانی را مبهوت ساخت.

1- (1)) -نهج البلاغه:خطبه 88.

سرچشمه مقررات عالی اسلام،خدای متعال است،که مطابق استعداد فطری بشر،با رعایت مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی مربوط به انسان،قانون عرضه کرده است.از این جهت آدمیان در قوانین اسلامی،برنامه ای بر خلاف طبیعت و فطرت خود نمی یابند.

مقررات پاک و ریشه دار اسلام،محدود به زمان و مکان نیست،قانون در اسلام برای همه و برای همیشه است و قوانین پر بهای دین اسلام،فراتر از آن است که در قید زمان یا مکانی قرار گیرد؛به همین علت بر اسلام،مکتب و آیینی برتری ندارد.

سرچشمه زلال قوانین اسلام

از آنجا که سرچشمه قوانین اسلامی خدای جهان آفرین است،تمام قوانین و مقررات آن،از پرتو علم،عدل و حکمت الهی برخوردار است،و این مرحله خود باعث برتری اسلام بر سایر روش های موجود و غیر موجود،در جهان است.

همان گونه که کتاب تکوین و آفرینش از هرگونه عیب و نقصی مبراست و نظم دقیقی بر تمام برنامه های عالم طبیعت حاکم است،کتاب تشریع؛یعنی قرآن کریم و تفسیر آن از طرف پیامبر و ائمه علیهم السلام نیز از هر گونه عیبی منزه است.

اسلام ضامن خوشبختی فرد و اجتماع در تمام زمینه های دنیا و آخرت و امور مادی،معنوی،جسمی و دینی است که با روشی متین و استوار،بشر را از همه خرافات و اوهام و بدبختی ها نجات می دهد.

تحریفات ناپاک

ادیان و مذاهب دیگر که به وسیله انبیای الهی پاک و بی عیب به بشر عرضه

شد،همه دستخوش تغییر شده و بر اثر ناپاکی های عده ای سودجو رنگ اصلی خود را از دست دادند؛از این جهت قابلیت اصلاح و جوابگویی به مسائلی که پیش روی انسان بوده و خواهد بود را ندارند.

قواعد و قوانین ناقص و ساختگی مکتب های بشری،که همه آن تابع هوی و هوس عده ای معدود و معلوم الحال است نیز جوابگوی مشکلات و معضلات انسان نیست،و دردهای مادی و معنوی را نمی تواند درمان کند.

مهمترین دلیل نقص و کاستی قوانین مکتب های تحریف شده،این است که با این همه نظامات گوناگون،در گذشته و حال،و قانون و قدرت،بشریت به سرعت به سوی سقوط اخلاقی و روحی در حرکت است،و روز به روز بلکه لحظه به لحظه آمار جنایات و مفاسد رو به فزونی است.

اگر قوانین ساختگی بشری،اصلاح کننده برنامه ها بود،باید اوضاع فعلی بشریت،درست در نقطه مقابل وضع موجود؛یعنی صعود جهانیان بر مرتفع ترین قلّه حالات روحی و اخلاقی،با حفظ شؤون مادی،قرار داشت.

نارسایی مکتب های بشری

امروز کدام مهد علمی است که بتواند در سایه قوانین خود،ارزش های انسانی را پاس بدارد ؟ و کدام پرورشگاه تربیتی است که بتواند،تمام دردهای فردی و اجتماعی انسان را درمان نماید ؟

انسان (بدون این مکتب های بی پایه) در عالم طبیعت،خوشبخت بوده و چیزی که او را به این صورت درآورده،تمدن امروزی است که به شکل یک دیو مهیب،همه چیز انسانی را تغییر داده است (1).

1- (1) -قرارداد اجتماعی:113.

با توجه به این که در جهان امروز،تحولات حیرت انگیزی در برنامه های زندگی روی داده،و از چند قرن قبل تاکنون،دانش بشری وسعت عجیبی پیدا کرده و به وسیله علوم طبیعی،مشکلات زیادی از زندگی مادی حل شده و در کنار این تحول همگانی،از اصول تعلیم و تربیت در این عصر به شدت غفلت شده و در خیال دانشمندان علوم انسانی،صورت نوینی به خود گرفته است؛اما با این حال کدام مرکز علمی و تربیتی ضامن سعادت انسان در همه زمینه های زندگی است ؟ و کدام مرکز آموزشی عهده دار به وجود آوردن جامعه ای پاک و انسانی است ؟ !

گر چه در دنیای مترقی و متمدن کنونی،دردهایی از زندگی مادی انسان دوا شده است؛اما در مقابل آن،هزاران درد اخلاقی،روانی،اجتماعی و سیاسی در زندگی شخصی و اجتماعی انسان ریشه دوانده است.

نابسامانی اوضاع حاکم بر جهان

آمار وحشتناک انواع جنایات و گناهان،از هم گسیختن روز افزون کانون گرم خانواده ها،فرار دختران و پسران از آغوش گرم پدران و مادران،جنگ های طولانی و ویرانگر زورگویان با ملل ضعیف و ناتوان به خاطر تصاحب سرمایه های مادی و انسانی آنان،نوین شدن وضع استعمار؛یعنی استعمار عقلی و فرهنگی،سلب آزادی و حقوق از جوامع بشری به دست گروهی اندک از فرمانروایان مستبد،خودکشی های فراوان،به هم خوردن نظام اقتصادی و تناقض در روش های مادی بین شرق و غرب،اعطای حق«وِتو»در جامعه ملل به نظام های طاغوت،اعتصابات دسته جمعی کارگران،خستگی های انسان از اوضاع زندگی ماشینی،هرج و مرج عمومی در همه زمینه ها در تمام جهان، بدبینی همگانی،نبود اطمینان و اعتبار،سرشکستگی بشر از حیات،عدم هدف

ص:190

در نسل جوان،هیپی گری و لا ابالیگری پسران و دختران،انحطاط ظاهری و باطنی،دزدی های رسمی و غیر رسمی در ادارات دولتی و مؤسسات ملی، گانگستری ها، آدم کشی ها،فرو رفتن بشر در منجلاب فساد با شیوع فیلم ها و برنامه های مستهجن در سینماها و کاباره ها،نشر مجلات مبتذل، شب نشینی ها،اوضاع وخیم ناموسی،علنی بودن مراکز فحشا،تبلیغات غلط و خیره کننده بنگاه های تبلیغاتی،حکومت های فاسد،همه و همه نشان دهنده اوضاع وخیم فرهنگی اجتماعی عالم،در سایه مکتب های بی اصل و پایه و بدون ریشه ساخته دست بشر،و بی خبری انسان از قانون خدای متعال عالم است.

فرهنگ امروز،سازنده یا مخرّب

فرهنگی که امروز بر جهان حاکم است و مورد ستایش تمام جهانیان است،با این همه غرور و تکبر و با این همه ادعاهای عجیب و غریب،حتی قدرتی به اندازه یک فرد دلسوز به حال جامعه را ندارد.

شما می توانید در اوضاع روحی و عاطفی سران ملت ها و پایه گذاران دولت ها،در قرون اخیر به ویژه پس از جنگ جهانی اول و آنچه از آنان به عنوان راه کارهای علاج مشکلات و معضلات بشری صادر شده و می شود،مطالعه دقیق کنید تا به بی پایه بودن فرهنگ حاکم بر جهان،اقرار و تصدیق نمایید [(1)].

بدون تردید باید اقرار کرد که دنیا با همه پیشرفت هایی که در امور مادی نصیبش شده است،حقیقت تعلیم و تربیت واقعی را درک نکرده و توجهی به اصول معنوی و روحی ندارد.

آنچه مایه تأسف است این است که بشریت با این همه به اصطلاح پیشرفت

1- (1) -برای مطالعه بیشتر می توانید به کتاب ارزشمند«انسان کامل»اثر استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه کنید.

و ترقی در امور صنعتی و علمی،پس از این همه شکست و اشتباه،به معنویت نگراییده است.

بنیانگذاران مکاتب گوناگون حاکم بر دنیا،خود می دانند آن اصولی را که فرهنگ امروز عالم،در تربیت و تعلیم پیش گرفته،فقط با همان ترقیات مادی سازش دارد،و آن اصول هم بدون شک در پیشبرد هدف های عالی انسانی هیچ گونه تأثیری ندارد؛امّا اینان هرگز به مبانی اسلامی برگشت نمی کنند و به منطق دین رجوع نمی نمایند.

امروز قسمت بزرگی از تربیت شدگان فرهنگ جدید در غرب و شرق،چنان به خود گرفتارند و به خورد و خوراک و خواب و شهوت مشغول،که وقتی برای فکر کردن در مسائل عالی انسانی را برای خود باقی نگذاشته اند،و اگر کسی از حظوظ و فواید روحی صبحت کند،و یا از فیض روحانیِ تفکر در مناظر طبیعت در تنهایی دم بزند،او را گرفتار دام خیال،و گم گشته راه خرافات و اوهام می شمارند و به حال او دلسوزی می کنند ! !

این همه فریاد و غوغای زندگی؛یعنی خورد،خواب،شهوت،به گونه ای مردم عالم بویژه غربی ها و غرب زده گان را اسیر چنگال خود ساخته،که شب و روز مانند مورچه ها قرار و آرام ندارند و تنها می کوشند تا شکم خود را پر سازند و غریزه جنسی خود را از هر راهی که ممکن است ارضا نمایند؛تو گویی مانند حیوانات غیر از این رفتار وظیفه و تکلیفی نداشته و ندارند.

نه وقت آن را دارند که نگاهی به سوی آسمان کبود و چرخ نیلگون انداخته و دقیقه ای روح خود را با تماشای این عوالم بی کران درخشان،که در فضای پهناور مکان در جولانند صفا دهند،و از زنجیر حس ها و هوس های جسمی آزاد سازند،و نه حال و ذوقی دارند که ساعتی چند،خود را در آغوش مادر طبیعت انداخته،نقش زندگی بخش او را در درون دل و جان خود نقاشی کنند و شیر

حیرت و استغراق و اشتیاق از پستان فیض ریزان این مادر مهربان را با لب های تشنه روح خود بمکند و خود را حیات تازه ای بخشیده و زنده دل و توانا سازند.

آری ! افراط و تفریط،یگانه سبب خرابی و فساد تمدن شرق و غرب و مایه بدبختی،بیچارگی،اسیری و بندگی پیروان این دو تمدن گردیده است (1).

نتیجه این همه پیشرفت در سایه فرهنگ نوین در جهان،جز ایجاد فساد و بدبختی،بروز جنگ های خانمان سوز و پایمال کردن حقوق ناتوانان،چیز دیگری نیست.

هر روز می بینیم و می شنویم و می خوانیم که هرج و مرج روحی و اخلاقی،در سراسر گیتی شیوع پیدا کرده و بشر به تجاوز خود،در همه زمینه ها افزوده است.

پاسخ به ندای حق

امروز تا حقیقتِ تربیت و تعلیمِ صحیح و معنوی،آن تعلیم و تربیتی که متکی به مبدأ جهان است،مورد توجه مصلحین جهان قرار نگیرد،دامنه فساد و شیوع اعمال ننگین و قبیح،روز به روز در تمام کشورها توسعه پیدا کرده و همه جوامع بشری دیر یا زود،با تمام محصولات علمی و صنعتی که در اختیار دارند،خود به سوی نابودی کشیده خواهند شد.

به خاطر این که این مسئله از نظر جامعه شناسی بسیار پر ارزش و مفید است، باید جوامع و ملل را متوجه آن مکتبی نمود که سزاوار است انسان را در مسیر کمال قرار داده و بسوی مقصود سوق دهد،مکتبی که بنای آن بر فطرت،حقیقت و انسانیت،و محورش بر ایجاد سیادت و عظمت انسان است.

به طور قطع آیینی که خدای جهان آفرین به نام اسلام توسط آخرین فرستاده

1- (1)) -اصول اساسی روانشناسی:36.

خود محمد بن عبد اللّٰه صلی الله علیه و آله به انسان عرضه کرده،و برای اثبات برتریش بر سایر مکتب ها،بشر را به تأمل و تعمّق در آن دعوت کرده است،همان مکتبی است که انسان سزاوار آن است.

از هنگامی که قوانین عالی اسلام از طرف خدای متعال نازل شده است چهارده قرن می گذرد؛در این زمان طولانی انسان در تمام گیتی تجربیات مختلفی کسب کرده است،فلسفه فراگرفته،در علوم سیاسی درس ها خوانده، و دانش های زیادی اندوخته،آنچه از تمام این علوم و معارف کسب کرده است، در این جمله خلاصه می شود که:هر آیین و نظام زمینی،در میان یک اجتماع، نشانه ای از افکار طبقه ای است که بر آن اجتماع مالک و حاکمند،و این دسته، حاکم و مالک منافع و مصالح خود را به حساب بقیه مردم می گذارند.

گاهی ممکن است در اجتماعی«فؤودالیزم»حکومت کند،روی این حساب سیستم سازی این حکومت فقط به نفع فئودال ها خواهد بود،و مصالح آنها به حساب بقیه ملت بیچاره گذارده خواهد شد.

همچنین ممکن است روش«سرمایه داری»بر ملتی حاکم باشد،باز هم نظام آن ها فقط به نفع سرمایه دارها است،و مصالح آن ها به حساب مصلحت کارگران گذارده خواهد شد !

گاهی حکومت«دیکتاتوری»بر مردم فرمانرواست،به طور قطع سیستم سازی این جمعیت نیز به خاطر نفع طبقه کارگر (حد اقل از نظر تئوری) گذارده خواهد شد و جز در سایه همین برنامه کلی در تاریخ،سیستم دیگری به وجود نیامده است،و این همان است که خدای متعال در قرآن کریم فرموده:هر دین و شریعتی (جز شریعت الهی) تابع«هوی»است که پیروان آن به هر طرف متمایل گردند،آن شرع هم به همان طرف خواهد گرایید.

آن وقت چهارده قرن است که از نزول اسلام می گذرد،و مردم در سراسر

جهان تجربیات مختلفی به دست آورده اند،مطالعه و تحقیق نشان می دهد هر چیزی که سبب انحراف مردم از دین الهی بوده است،خود سبب دل سنگی، پستی و شقاوتی گردیده است که طاقت فرسا بوده و امنیت و آسایش آنان را مورد تهدید قرار داده،و پیوند ایشان را از هم بریده،و وِزْر و وبال یکی را گریبان گیر دیگری نموده است.چنان که سیستم های زمینی همیشه این طور بوده اند.

قطع نظر از شقاوت همه جانبه جهانی،که در تاریخ معاصر سبب دو جنگ جهانی پی در پی در ربع قرن شده است،و سومی هم در مرز جهان در کمین است و کره زمین را به وحشیانه ترین جنگی که تاریخ آن را می شناسد تهدید می کند،و نیز قطع نظر از به هم پاشیدن نظام خانواده ها و تحلیل رفتن اخلاق عمومی و لجام گسیختگی بیشتر غیر مسلمانان و درد اعصاب آدمی،در گیرودار هدف های متفاوت که سبب امراضی چون دیوانگی و نگرانی های روحی و عصبی و خودکشی می گردد،که به آن اندازه که آدمیّت در این نسل با این امراض روبروست،خلاصه قطع نظر از تمام این ها،انسان در تاریخ عصر خود با این همه نگرانی مواجه نبوده است (1)،و جز با پاسخ گفتن به ندای حق و حقیقت که همان اسلام است،از بدبختی و بردگی آزاد نمی گردد.

درمان دینی

بشریت برای درمان این همه مصیبت و بدبختی و این که خود را از سقوط و انحطاط برهاند،چاره ای جز رجوع به اسلام ندارد.

آیین مقدس اسلام چون جهانی و ابدی است و مقرراتش منحصر در جماعت و طایفه خاص یا زمان و مکان مشخصی نیست،در روش قانونی خود مصالح

1- (1) -آیا ما مسلمان هستیم:53.

و مفاسد واقعی انسان را در نظر گرفته و قانون خود را متوجه کسی می داند که مصداق انسان است،مرد یا زن،سیاه یا سپید،غنی یا فقیر،عرب یا عجم،قوی یا ضعیف،عالم یا جاهل.

اسلام آیینی است که مقررات عالی خود را به دو بخش ثابت و متغیر (1)تقسیم کرده است،بخش اول که روی اساس آفرینش انسان و مشخصات ویژه او استوار است را،به نام دین و شریعت اسلامی نامیده و در پرتو آن انسان را به سوی سعادت همه جانبه رهبری می نماید.خدای متعال در قرآن می فرماید:

«روی خود را به سوی دین نموده و استوار و ثابت قدم باش،در حالی که میانه روی را روش خود قرار دهی،دین همان مقتضای آفرینش خدایی است که مردم را روی همان نوع خلقت آفریده و خلقت خدایی تغییرپذیر نیست،دینی که بتواند انسان را اداره کند همانست» (2).

1- (1)) -تغییر مورد نظر به اعتبار تغییر موضوع است،چرا که احکام الهی به اعتبار در نظر گرفتن مصالح و مفاسد واقعی است و به صورت قضیّه حقیقیّه (نه قضیّه خارجیه) صادر شده است،بنابراین هرگز تغییر نمی کند و همیشه ثابت است،شاهد این نکته روایت وارده است که فرمودند:حَلاٰلُ مُحَمَّدٍ حَلاٰلٌ إلیٰ یَوْمِ الْقِیاٰمَهِ وَ حرٰامُ مُحَمَّدٍ حرٰامٌ إلیٰ یَوْمِ الْقِیاٰمَهِ. (کافی:58/1،حدیث 19.) کوتاه سخن این که تعبیر متغیر بودن احکام مسامحه ای است و هرگز نمی توان حتی تصور کرد که حکمی از احکام الهی متغیر باشد،اگر در مواردی نیز حکم متغیر شود این تغییر حکم نیست؛ بلکه تغییر موضوع است به عنوان مثال:حکم شراب در قرآن کریم«حرمت»است،حال اگر در موردی مثلاً هنگام اضطرار و قرار گرفتن در محذوری چون مرگ بر اثر نبود آب،استفاده از آن جایز می شود؛به طور قطع حکم شراب تغییر نکرده است؛بلکه موضوع آن غیر از موضوع حرمت است؛یعنی مکلف در این مورد غیر از مکلفی است که جمیع شرایط در او جمع است.بنابراین چون موضوع حکم عوض شده است حکم دیگری بر او بار شده است نه آنکه آن حرمت تبدیل به حلیّت شده باشد.(دقت کنید).

2- (2)) -روم (30):30.

بخش دوم:مقرراتی است که قابل تغییر است و بر حسب مصالح مختلف زمان و مکان اختلاف پیدا می کند،البته به عنوان آثار ولایت عامه مشروط به نظر رهبر اسلام و جانشینان و منصوبین از طرف اوست (1)،که در شعاع مقررات ثابته دینی و برحسب مصلحت زمان و مکان آن را تشخیص داده و اجرا نماید؛ (2)چنین آیینی همیشه پاسخ گوی احتیاجات بشر است.

اعتراف

دادستان دیوان«ایالات متحده»در یکی از مقالات خود می گوید:

«اساسی ترین اختلافات،میان قانون و مذهب قرار دارد.در غرب حتی در آن کشورهایی که عقیده محکمی به جدایی مذهب از سیاست ندارند،سیستم قانونی را یک موضوع دنیوی می دانند،که در آن مقتضیات وقت رُل بزرگی بازی می کند،البته نفوذهای مذهبی در تشکیل قوانین خیلی مؤثر و قوی بوده اند.

قانون عبرانی«پنتاتوک»که پنج کتاب اول تورات است،تعلیمات مسیح و قوانین کلیسایی،هر کدام کمکی به فکر قانونی ما کرده اند،در ازمنه پیش غیر معمول و غیر عادی نبود که سیاستمداران با نفوذ؛قضات و قانون گذاران را از میان مشایخ کلیسا انتخاب کنند؛ولی با همه اینها،قانون باز به صورت یک امر دنیوی باقی مانده است.

مجالس مقنّنه برای وضع قانون،و دادگاه ها برای اجرای آن به وجود آمده است،و این ها تأسیسات این جهان به شمار می آیند که با دولت سرو کار دارند و مسئول آن می باشند،نه با کلیسا و مذهب،از این رو قانون ما در آمریکا تکالیف

1- ((1)) -منظور از جانشینان که دارای ولایت تشریعی می باشند از امیر المؤمنین علیه السلام آغاز و به وجود مبارک امام عصر ختم می گردد.
2- ((2)) -قسمتی از یک مقاله از استاد علامه طباطبائی.

مذهبی معین نمی کند؛بلکه در حقیقت هشیارانه آن را حذف می کند،(ملت های اسلامی و زمامدارانشان که دچار تقلید کورکورانه اند عبرت بگیرند).

قانون در آمریکا فقط یک تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد،در حقیقت یک شخص آمریکایی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد،ممکن است یک فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاق باشد؛ ولی بر عکس آن در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون،اراده خداست.

این قانون و این اراده الهی تمام مؤمنین را جامعه واحدی می شناسد،گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محل های دور و مجزّای از یک دیگر واقع شده باشند.در اینجا مذهب نیروی صحیح و سالم،سوق دهنده جماعت می باشد،نه ملیّت و حدود جغرافیایی.در اینجا خود دولت هم مطیع و فرمان بردار قرآن است،و مجالی برای قانون گذاری دیگری باقی نمی گذارد، چه رسد به آنکه اجازه انتقاد و شقاق و نفاق بدهد.

به نظر مؤمنِ به اسلام،این جهان مانند دهلیزی است به جهان دیگر،که جهان بهتر باشد،و قرآن قواعد و قوانین و طرز سلوک افراد را نسبت به یک دیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می کند،تا آن تحوّل سالم را از این عالم به عالم دیگر تأمین نماید» (1).

خطر جدایی از دین

اشاره

از اعتراف بالا موقعیت عالی اسلام را در مسئله تربیت دریافتید و اکنون به ضررهای جدایی ملت ها از آیین خدایی توجه کنید:

خطای بزرگ اجتماع امروزی این است که از پیروی قانون تعالی بخش روانی

1- (1) -حقوق در اسلام،اعتراف دادستان دیوان عالی آمریکا:30.

سرپیچی کرده،و مستبدّانه روان را به قوای عقلانی منحصر نموده است،و در تربیت قوای فکری می کوشد؛زیرا فکر به کمک علم تسلط بر همه چیز را تأمین می کند؛ولی فعالیت های دیگر روانی را از یاد برده است،فعالیت هایی که به زبان عام،جز تصاویر ناقصی از آنان نمی توان کشید و جز با عمل و هنر و نمایش قابل بیان نیست،مثل:حس اخلاقی،ایثار،شجاعت،حس جمال و حس مذهبی،در مدارس به شاگردان نظم شخصی و انضباط و ادب و دلیری نمی آموزند.از یاد برده اند که تمام تمدن های قدیم،هنگام حاکمیّت خود،حس مذهبی داشته اند.

مردم امروزی هنوز توجه نکرده اند که سرپیچی از قانون تعالی روانی،تا چه اندازه خطرناک است،و گمان می برند که پرورش فکری،معادل با تربیت روانی است؛در حالی که در کنار عقل،فعالیت های معنوی قرار دارند که برای زندگی صحیح،لازمند.

استیلای تدریجی،زشتی و پلیدی،بی ادبی و الکلیسم،راحت و امنیت طلبی، حسد و بدگویی،کینه متقابل و معایبی که به نظر«دانته»پست تر از همه می آید (به نظر خدا و انبیا تمام این عیوب پست می آید) یعنی تزویر،دروغگویی و خیانت از آثار این مشی غلط است.

وقتی که قانون تعالی روانی پایمال شود،زندگی خود به خود با سوق به سوی سقوط و انحطاط واکنش نشان می دهد.بدیهی است که تقاضاهای زندگی از آدمی خیلی بیشتر از امکاناتی است که در اختیار دارد.روان،یک مجموعه غیر قابل تقسیم است و نمی توان به دلخواه خود،از این مجموعه جزیی را انتخاب کرد (1).

این همان راهی است که اسلام به انسان نشان می دهد؛یعنی توجه به

1- (1) -راه و رسم زندگی:67.

مجموعه غیر قابل تقسیم،یعنی جوابگویی به تمام تقاضاهای وجودی در سایه قانون الهی؛زیرا همان طوری که بشر نمی تواند بدون عوامل حیات زنده بماند، نمی تواند بدون مذهب نیز حیات اجتماعی داشته باشد.

روح اجتماع

دین به منزله روح اجتماع است،هرگاه این روح از کالبد اجتماع رخت بربست،شیرازه زندگی معنوی و مادی از هم می پاشد،و در آن هنگام جامعه مرده است.به عنوان مثال:کالبد اجتماع غرب،پس از عصر رنسانس،به خاطر علل و عواملی از معنویات دوری جست،و امروز به خاطر کمبود ایمان و نداشتن قواعد و قوانین الهی،سخت دچار بدبختی های فراوان و مفاسد خانمان برانداز شده است.

زد و خوردی که میان علم و دین صورت گرفت،شکاف بزرگی در روح بشر قرن بیستم به جا گذاشت.توسعه مادی،انقباض روحی و امکان شقاق و اختلاف،خطری به اندازه خطر بمب اتم به وجود آورد (1).

لا ابالیگری و درندگی در غرب به اوج شدت رسیده است.جنایت در سرزمین های اروپایی و آمریکایی سرعت روز افزون دارد،که این همه محصول دین گریزی و عدم گرایش به مذهب آسمانی می باشد.

آمارهای حیرت انگیز

تنها در ماه ژوئیه سال 1972 در شهر«نیویورک»در آمریکا 126 قتل عمد، 215 تجاوز به زور،7120 فقره سرقت مسلحانه،3280 دزدی،15951

ص:200

1- (1)) -جهان در قرن بیستم:206.

جیب بری،8675 بار اتومبیل دزدی روی داد.این آمار منهای باقی مفاسدی است که پلیس به آن دسترسی پیدا نکرده است.

مجله«سکسولوژی»در سر مقاله دسامبر 1960 خود نوشت:مسئله افزایش تولد اطفال نامشروع نسبت به سال های پیش،موجب گرفتاری بزرگی برای دولت آمریکا شده است.

کورتاژهای یک ساله در ایالات متحده آمریکا بالغ بر یک میلیون فقره است که 65 درصد آن مربوط به مناسبات نامشروع و روابط آزاد و50 درصد آن مربوط به دختران شوهر نکرده می باشد.

در کشور به اصطلاح متمدن«سوئد»مسئله سقط جنین قانونی شده و در آن کشورِ 8 میلیون نفری،در سال،بیش از 4000 فقره کورتاژ قانونی صورت می گیرد.

دکتر«مولنز»که در ناحیه جنوبی لندن طبابت می کند در مقاله ای می نویسد:

«هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنایی انجام می گیرد و از هر بیست کودکی که متولد می شود یکی از آنها نامشروع است».

در«پاریس»مرکز تمدن و مهد علم میان 43515 کودک 4145 کودک غیر قانونی هستند.

در سوئد که یک کشور 8 میلیون نفری است هر سال 17000 کودک نامشروع متولد می شود.از تمام بیمارستان های آمریکا 650 بیمارستان فقط به امراض مقاربتی اختصاص داده شده است؛در حالی که معادل یک و نیم برابر افرادی که در این بیمارستان ها معالجه می شوند،به پزشک های خانوادگی مراجعه می کنند (1).

ص:201

1- (1) -بلاهای اجتماعی قرن ما:114-116.

خطراتی که از گناهان دیگر مانند:قمار،شراب،دزدی،سینما،مجلات، رادیو،تلویزیون،اجتماعات غربی را تهدید می کند از حیث نتایج سوء و آمار، آن قدر عجیب است که انسان از خواندن آن به وحشتی غیر قابل توصیف دچار می گردد.

غرب از کلیه برنامه های زندگی به طور نامشروع استفاده می کند و بدبختانه جوامع شرقی نیز به تقلید از آنان،آلوده به انواع گناهان شده،به حدی که از نظر نسبی آمار جنایات و مفاسد شرق و جوامع دور افتاده و در حال توسعه و رشد نیز کمتر از آنان نیست ! !

به عنوان نمونه در«ترکیه ای» که مردم آن به ظاهر مسلمانند در سال 1956 مصرف آب جو به 7134000 گالون رسید،و از آن سال تاکنون بدون تردید چند درصد مصرف آن اضافه شده است (1).

در ایران در سال 7923000 بطری عرق تولید شده که از نظر مصرف به بازار سیاه برخورده است،از آن سال تاکنون که سال 1351 می باشد بدون تردید میزان تولید اضافه شده است؛چون بی دینی و لامذهبی رواج بیشتری پیدا کرده و بازارِ گرمی داشته است.

این آمار گوشه بسیار کوچکی از آمارهای عجیب و غریب مفاسد غرب و شرق است،و اگر کسی بخواهد فقط آمار آن را بنویسد ساعت ها وقت و هزاران صفحه را به خود اختصاص می دهد.پس باید اعتراف کرد که جوامع جدای از دین الهی،خطاکارند و به بلاهای خانمان سوزی گرفتار.

ص:202

1- (1) 1-بلاهای اجتماعی قرن ما:153-143.

9 هماهنگی دین و علم

اشاره

ص:203

دین و علم

علم به معنای دانستن است و یکی از مراتب آن عبارت است از:درک واقعیات و حقایق.

آن کسی که از معلومات و حقایق استفاده کند،و آن را در راه به ثمر رساندن انسانیت به کار اندازد،هم خود به سعادت نزدیک شده و هم دیگران را به خوشبختی سوق داده است.

انسان از ابتدا دانشی ندارد؛ولی چون قوه درک علم و دانش در او هست در جستجوی حقایق و کسب معلومات می کوشد.

انسان برای به دست آوردن و هماهنگ شدن با محیط،محتاج به علم و دانش است،علمی که با استمداد آن،انسان را به مسائل خلقت و نوع زندگی با برکت آشنا کند،علمی که ضامن سلامت جسم و روح او گردد،و وی را بسوی هدف عالی خلقت رهنمون شود،دانشی که بر محور فضایل اخلاقی استوار باشد و در تمام برتری ها مانند نوع دوستی یاری نماید؛نه دانشی که راه بهتر کوبیدن و غارت کردن را به او بیاموزد !

شما نیز قبول دارید که تعلیم یافتگان فرهنگ امروز و مهدهای علمی،دچار بلاها و خطاهای خانمان سوزی هستند؛زیرا علم در جهان امروز،از مهمترین عامل بهتر زیستن غافل است و در صورت توجه،راه درستی را نمی تواند پیشنهاد کند تا در پرتو آن به گوهر ارزشمند حیات حقیقی دست یابد.

ص:205

بنابراین در میان تمام مکتب های عالم،تنها مکتبی که بشر را به وسیله دانش در راه بهتر زیستن تربیت می کند اسلام است.

در قرآن مجید کتاب آسمانی اسلام و اخبار و روایات رسیده از رهبران عالی مقام اسلام،تأکید فراوانی بر فراگیری و کسب علم و دانش شده است،آن هم نه دانش محدود و محصور؛بلکه مطلق علمی که خدمتگذار راه انسانیت است.

اسلام آیین دانش،عقل،فطرت،وجدان و فضیلت است.قرآن برای علم و عالم مقامی بس ارجمند قائل است،تا جایی که«دین»در کتاب آسمانی اسلام به محور عقل و دانش استوار است.

قرآن مجید و روایات،جمود بر عقاید و اندیشه های غلط گذشتگان را، جنایت بر فطرت بشر و سلب مزیت عقلانی از انسان دانسته و می گوید:

«متابعت از گمان و آراء و افکار و معلومات بسیاری از گذشتگان منحرف، تمسک به چیزی است که نزد خدا ارزش ندارد» (1).

هماهنگی دین و علم

کسانی که میان دین و دانش جدایی فرض می کنند،از نوع استدلالاتشان پیداست که،دین را درک نکرده و از مفهوم عالی آن بی خبرند.

مراجعه به آثار مهم اسلامی،یعنی قرآن و کتب معتبر روایی از قبیل اصول کافی،من لا یحضره الفقیه،الشافی،الوافی،محجه البیضاء،بحار الانوار و...که هر کدام ابواب مفصلی درباره علم و دانش،از دیدگاه آیات و روایات دارند

1- (1)) - «وَ إِنْ تُطِعْ أَکْثَرَ مَنْ فِی الْأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ» [انعام (6):116].

و همچنین مراجعه به تألیفات گرانبهای دانشمندان اسلامی در طول 14 قرن گذشته،اجازه چنین قضاوت غیر منصفانه ای را به انسان نمی دهد.

قضاوت بیگانگان

اشاره

اگر بی خبران در دامن استعمار نبودند،و اگر تقلید کورکورانه کوتاه نظران از مفاسد و شهوات غرب به ویژه اروپا و آمریکا در میان نبود،و اگر صنایع چشم گیر آنان عده ای را از خود بی خود نمی کرد،در حق اسلام نسبت به علم و دانش آن گونه رأی و نظر نمی دادند.

آنان در عالم مستی و بی خبری و در دامن آلودگی ها بدون این که به اسلام مراجعه کرده باشند و از سرچشمه پاک آن جرعه ای نوشیده باشند،با یک دنیا غرور و تکبر،به نام تمدن و تجدد و به نام فیلسوف و دانشمند،احمقانه در حق آیین پاک اسلام قضاوت می کنند !

ای کاش این از خود بی خبران و هرزه های ناتوان و هرزه علف های سبز شده در لجن زار تقلید از غرب،و قضاوت کننده گان و فرزندان بی سواد تقلید از حیوانات آدم نمای اروپا و آمریکا،آراء و نظرات خود مخالفان غربی و غرب زدگان مخالف را درباره رابطه اسلام با علم جویا می شدند.

ای کاش می فهمیدند که منبع تمام علوم امروزی و تمدن جهانی،اسلام است.

ای کاش پیشرو بودن اسلام را در نهضت های حیاتی و علمی از زبان آنان بشنوند؛باشد که از این خواب خرگوشی که منشأش کپسول خواب آور هوای نفس و شهوت آنان است،بیدار شده و به خود بیایند و بیش از این در راه سقوط جوامع و ممالک اسلامی نکوشند.

ص:207

او چه می گوید ؟

«گوستاولبون»فرانسوی می گوید:

«تمام جهان باید رهین منّت اسلام باشد؛زیرا ملت اسلام خدمات ارزنده و شایان تقدیری به معارف دنیا نمودند.مراکز علمیِ اروپایی ها عبارت بود از جایی که در آنجا پاپ ها و سردمداران کلیساها به حالت نیمه وحشی زندگی کرده و به بی خطی و بی سوادی خود افتخار می کردند.مدار علوم ما فقط مسلمانان بودند».

و خلاصه در کتاب پربهای«تمدن اسلام و عرب»می نویسد:

«از نظر خصایص اخلاقی نیز همین اندازه بس که آنها اروپا را تربیت کرده به شاهراه تمدن و ترقی راهنمایی نمودند.حالت بربریّت اروپاییان تا مدت طولانی،در واقع بیش از اینها بود که خود بتوانند آن را حس کنند.البته در قرن یازدهم و بیشتر در قرن دوازدهم احساسات مختصری در مردم پیدا شده؛ولی از همان وقت فقط چند نفر از اشخاص حساس و روشن فکر،ضرورت این را حس کردند که باید کفن جهالت را درید و بدون فاصله به طرف مسلمین که از هر جهت برتر و استادترند متوجه شد و به آنها مراجعه نمود».

ترجمه متون اسلامی

پس از این می نویسد:

«همان طور که بارها در کتاب تذکر داده شده است علوم مسلمانان در اروپا به وسیله جنگ صلیبی نبوده؛بلکه از«اندلس»و جزیره«صقلیه»و ایتالیا بوده است،چنان که در سال 1130 میلادی دارالترجمه ای در طلیطله تحت ریاست اسقف اعظم«رایمون»تأسیس شده و تمام کتب مشهور مسلمانان را به لاتینی ترجمه نمود».

ص:208

از این ترجمه ها،موفقیت کاملی حاصل گردید؛یعنی چشم های اروپاییان از این کتب باز شده و دنیای تازه ای به روی خود گشودند.

سلسله این ترجمه ها تا قرن چهاردهم در جریان بود،در اینجا نه فقط کتب رازی،ابن سینا،ابن رشد را به لاتینی ترجمه نمودند؛بلکه نوشته های جالینوس،ذیمقراطیس،افلاطون،ارسطو،ارشمیدس،بطلمیوس را که مسلمانان از یونانی ترجمه کرده بودند را به زبان لاتین نقل نمودند.

دکتر«لکلرک»در تاریخ طب خود زیاده از 300 کتاب مشهور عربی را ذکر می کند که تمام آنها به لاتینی ترجمه شده اند.

گوستاولبون می گوید:

«در قرون وسطی اطلاعاتی که از علوم یونان برای ما حاصل شد،به وسیله همین ترجمه های عرب بود که از برکت همین تراجم توانستیم تصنیفات قدیمه یونان را به دست بیاوریم،نه از راهب هایی که نام زبان یونانی را هم نمی دانستند،بدین جهت می گویم که؛تمام جهان باید رهین منت مسلمین باشند که این ذخایر گرانبها را از دستبرد حوادث زمانه حفظ کردند» (1) .

متأسفانه بی خبری ملت فعلی اسلام از اسلام،راه قضاوت های جاهلانه را در حق اسلام برای آنان باز کرده است.

دین پایه گذار علوم گوناگون

اشاره

نویسنده کتاب«تمدن اسلام و عرب»،که خود از بیگانگان است،در کتاب خود فصول مختلفی را به معرفی علوم و برنامه هایی اختصاص داده،که پایه گذار تمام آنها مسلمین بودند و اروپاییان و آمریکاییان پس از زحمات هزار ساله

1- (1) -تمدن اسلام و عرب:732.

مسلمین،در مهدهای علمی بر سر سفره حاضر شده،قرار گرفتند و از برکت آن سفره به چنین ترقیات شگفت انگیزی دست یافتند.

اگر بی خبری و غرور زمامداران اسلامی از چند قرن قبل نبود،ملت اسلام از سفره آماده شده به دست پدرانشان،در علم و دانش آن چنان بهره می بردند که امروز تمام عالم در سیطره آنان بود؛ولی دنیاپرستی عده ای مغرور و متکبر، باعث عقب رفتن مسلمین از کنار سفره علم و جای گرفتن بیگانگان بر سر آن سفره شد.

مسلمانان پایه گذاران علوم مختلف

«گوستاولبون»ضمن تحقیقات بسیار ارزنده ای به تفصیل می نویسد:

«مسلمین،پایه گذاران نظامات عالی اجتماعی،سیاسی،حقوقی،قضایی، جزایی،تعلیم و تحقیق،فلسفه،ادب،تاریخ،علم رجال،ریاضی،هیئت، جغرافی،دائره المعارف نویسی در فنون مختلف،فیزیک،شیمی،فن اکتشاف، اسلحه های آتشین،اختراع کاغذ،قطب نما،طب،نقاشی،صنایع مستظرفه، معماری،نویسندگی،فنون مختلف پزشکی و پایه گذاران دانشگاه های مختلف در تمام نواحی اسلام،به سبکی بسیار عالی و ارزنده،بودند.امروز تمام علوم و فنون،مرهون فداکاری و ایثار گذشته مسلمین است.برای این که به آثار و اختراعات و پایه گذاری علوم به وسیله مسلمین آگاهی حاصل کنید،باید به دائرهالمعارف های علمی و کتاب هایی که بیگانگان دراین باره نوشته اند مراجعه نمایید.

مسلمین جدّیتی که در فراگرفتن علوم از خود بروز دادند،حیرت انگیز به نظر می آید.البته اقوامی در دنیا یافت می شوند که می توانند در این خصوص با مسلمانان هم دوشی نموده و در ردیف آنان قرار گیرند؛ولی نمی توان قومی را

در این میانه پیدا کرد که در این امر بر آنها تقدم حاصل کرده باشند.

آنها هرگاه شهری را فتح می کردند،اولین اقدامی که از خود نشان می دادند ساخت«مسجد»و«آموزشگاه»بود.

در شهرهای بزرگ،آموزشگاه های زیادی وجود داشته چنان که«بنجامن تودل»که در سال 1173 میلادی وفات کرده می نویسد:من فقط در اسکندریه 20 آموزشگاه را دیدم که دایر بوده است.

علاوه بر آموزشگاه های عمومی در بغداد،قاهره،طلیطله و قرطبه، دانشگاه هایی تأسیس کرده بودند که در آنها لابراتوار،رصدخانه،کتابخانه، و سایر آلات و ادوات تحقیق وجود داشت،چنان که در اندلس هفتاد کتابخانه عمومی موجود بوده است.

به موجب اقوال مورخین اسلام در«قرطبه»کتابخانه«الحاکم دوم»600 هزار جلد کتاب وجود داشت که 44 جلد آن مخصوص فهرست کتابخانه بوده است، در این مورد چه زیبا گفته اند که:«شارل عاقل»در 400 سال بعد از تأسیس آن کتابخانه،وقتی کتابخانه دولتی پاریس را تأسیس کرد،بعد از زحمات زیادی، فقط توانست 900 جلد کتاب جمع آوری کند،که یک ثلث آن کتاب های مذهبی بوده است» (1).

آن روزها که هنوز صنعت چاپ اختراع نشده بود و کاغذ به این ارزانی و فراوانی در دسترس نبود،بزرگان اسلام کتابخانه های معتبر و معظمی از نظر معارف خواهی و فرهنگ دوستی تأسیس کرده بودند،که شمار کتابخانه ها و کتاب هایشان از حد حساب خارج است،فقط به چند نمونه از آن توجه کنید:

1- (1) -تمدن اسلام و عرب:557.

کتابخانه بیت الحکمه بغداد 4 میلیون

کتابخانه شاپور 10 هزار

کتابخانه الحکمه قرطبه 400 هزار

کتابخانه سلطنتی قاهره 1 میلیون

کتابخانه دار الحکمه قاهره 100 هزار

کتابخانه طرابلس شام 4 میلیون

کتابخانه مراغه پس از خرابی مغول چهارصد هزار کتاب را در خود جای داده است (1)

آنان مدیون اسلام هستند

«دیونپورت»در کتاب خود که به نام«محمد و قرآن»منتشر شده است می نویسد:

«علوم ریاضی،طبیعی،هیئت و فلسفه،که در اروپا لانه گرفته است در قرن دهم از اسلام سرچشمه گرفته،و از آنجاست که اروپا باید برای همیشه رهین منت اسلام باشد».

«رودویل»انگلیسی نویسنده بزرگ در مقدمه ترجمه ای که بر قرآن نگاشته است می نویسد:

«اروپا نباید فراموش کند که مدیون قرآن محمدی است؛زیرا قرآن بود که آفتاب علم و دانش را در اروپا طلوع داد».

«گوته»فیلسوف بزرگ و مشهور آلمانی،پس از بیان مفصلی درباره اسلام و قرآن می گوید:

1- (1)) -تاریخ تمدن اسلام:437.

«اگر مکتب اسلام این است پس ما خود مسلمانیم».

«ولیز»نویسنده مشهور انگلیسی می گوید:

«هر دینی که با تمدن سیر نکند باید او را به دیوار زد؛زیرا آن سهو و شر و اباطیل است،دین نیست،تنها دینی که امروز با تمدن سیر می کند اسلام است، هر کس می خواهد بداند به قرآن مراجعه کند.قرآن کتابی است دینی،علمی، اخلاقی،تاریخی،و بسیاری از قوانین و احکامش در دنیای امروزی معمول و عملی است.اگر به من بگویند اسلام را تعریف کن می گویم:تمدن» (1).

این بود نمونه ای از اعترافات و قضاوت های گروهی از فلاسفه و نویسندگان و استادان و دانشمندان بزرگ بیگانه که در حق اسلام داشته اند،و این آیین را در میان تمام مکاتب به زنده بودن و برازنده رهبری انسان ها و جوامع ستوده اند.

آری ! علم و دانش در آیین اسلام،قدر و منزلتی بس رفیع دارد و با کمربند ایمان به خدای متعال و روز جزا محصور است تا به انسان و جامعه خدمت کند،نه این که مانند تربیت شدگان فرهنگ های جدای از دین،همه حالات انسانی را دستخوش تمایلات و شهوات قرار دهند.

قضاوت های ناجوانمردانه

قضاوت های ناجوانمردانه درباره اسلام معلول علل زیر است:

1-عدم اطلاع و آگاهی بر احکام و قوانین اصیل اسلام.

2-به خطر افتادن منافع شخصی و مادی عده ای قلدر و مستبد.

3-نقص اندیشه و کم خردی در اثر حکومت شهوت بر عقل.

4-تیره بودن آسمان زندگی دینی بر اثر تراکم ابرهای استعمار،بویژه استعمار فکری و فرهنگی.

1- (1)) -اسلام در پرتو تشیع:301.

5-گسترش افکار صهیونستی.

6-پذیرفتن جدایی بین علم و دین در پرتو تقلید از مسیحیت.

7-تبلیغات سوء و اشاعه برنامه های ضد دینی از قبیل فیلم ها و مجلات مبتذل.

8-حکومت های جایر و حفظ منافع آنان در سایه بی دینی و بی فکری ملت ها.

9-بی میلی به معنویات و سستی ایمان پس از انقلاب صنعتی.

10-عدم تبلیغات صحیح برای شناساندن اسلام.

جهان قبل از اسلام

اشاره

البته برای این که بتوان به جنبه سازندگی اسلام پی برد،و دریافت که اسلام عزیز چه منابع و منافع سرشاری،از برنامه های مادی و معنوی،عاید انسان می کند،باید به طور اختصار دورنمای جهان قبل از بعثت نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را ترسیم کرد،و سپس در تعلیماتی که آن بزرگ مرد آسمانی برای نجات بشر،در آن دنیای تاریک آورد،تعمق و اندیشه نمود.اسلام در زمان ظهور و پیداش،با بدترین برنامه ها روبرو بود و در حقیقت با آدمیانی مرده و پست در همه عالم مواجه گشت؛ولی به وسیله تعلیمات آسمانی و ثمربخش خود از آن دنیای خراب و آلوده،بهترین جهان و برترین ملت ها را ساخت.

آری ! تاریخ،عصری در آفرینش،روشن تر و نورانی تر از عصر اسلام به یاد ندارد،ظهور اسلام در تاریکترین نقطه جهان یعنی عربستان بود.اینک به توضیح و ترسیم اوضاع فیزیکی و سیاسی اجتماعی«عربستان»که اولین جایگاه نزول این تحفه الهی (اسلام) بود توجه کنید:

ص:214

عربستان

اشاره

کشور عربستان شبه جزیره بزرگی است که قسمتی از آن ریگستان و سه طرف دیگرش دریاست،از طرف مغرب به دریای احمر و از مشرق به دریای عمان و خلیج فارس و از سمت جنوب به دریای هند منتهی می شود.

گذشتگان،عربستان را به سه ناحیه تقسیم کرده اند:قسمت شمالی را «حجاز»،جنوبی را«یمن»و بخش مرکزی را«صحرای عربستان»می نامند.

حجاز سرزمینی است مشتمل بر ریگستان و اراضی کوهستانی که«مکه» و«مدینه طیبه»جزو آن می باشد که قبل از طلوع خورشید اسلام فاقد هرگونه تمدن و اخلاق بود.

«یمن»که در جنوب حجاز واقع است از حاصل خیزترین نقاط آن سرزمین محسوب می گردد.قسمت مرکزی که دارای صحراهای بزرگ و شن زارهای گرم است،تقریباً غیر قابل سکونت می باشد.مردمان شمال و جنوب،به خاطر حاصل خیزی سرزمینشان،از خود تمدنی داشته اند و از سایر نواحی عربستان ممتاز بودند.سد«مآرب»که هنوز نام آن بر سر زبان هاست،از آثار تمدن آن قوم است که آن را در قرن دوم پیش از میلاد ساخته اند،و مسلم است که سازندگان آن سد بزرگ از علم هندسه اطلاع داشته اند و دارای همتی ممتاز بوده اند که توانستند اثر بزرگی چون آن سد را به وجود بیاورند.

قرآن مجید در سوره«سبأ»درباره این سد می گوید:

«مردم سبا در اثر نعمت زیاد و آسایش،به زندگی تجملی و عیاشی و شهوت رانی روی آورده بودند،آنگاه به علت کبر و غرور و ناسپاسی و طغیان،مستوجب عذاب الهی شدند.خدای مقتدر سیل«عرم»را بر«سد» ایشان مسلط کرد تا آن را ویران ساخت و مزارع و بوستان های خرم و سرسبزشان را به

صحرایی سوزان تبدیل کرد و از باغ های انبوهشان جز چند درخت سدر و شوره گز چیزی باقی نگذاشت» (1).

علت آن که مردم ناسپاس،خطاکار و زیان کار«سبأ»از عهده بازسازی سد بزرگ مآرب بر نیامدند آن بود که خدای توانا آنان را در برابر کردار ناپسندشان به فتنه های داخلی و اختلافات ملوک الطوایفی دچار کرد،تا از فکر ترمیم سد منصرف شدند.

مردمی که در ناحیه یمن زندگی می کردند،مشهور به«بنی قحطان»بودند که پس از واقعه تخریب سد،به عراق،شام و حجاز کوچ کردند.

روش زندگی مردم حجاز

نسلی که از یمن رهسپار حجاز شدند از نظر زندگی به دو طایفه«شهرنشین» و«بَدَوی»تقسیم شدند.شهرنشینان همان مردم مکه و مدینه و طایف بودند و بقیه پراکنده شدند و در صحراها سکونت گزیدند.این مردم به خاطر دوری از یمن،بویژه نسل های بعدی،چه شهری و چه بدوی،از آثار تمدن و اخلاق کلی جدا گشتند.

مردم حجاز که در وسط عربستان زندگی می کردند،به حال بدویت و وحشی گری باقی ماندند؛زیرا سرزمین آنان خشک و بد آب و هوا بود و به خاطر سختی راه با مردمان متمدن آن روزگار مربوط نبودند؛به طوری که جهان گشایان بزرگ دنیا مانند:«رامسیسر دوم»در قرن 14 قبل از میلاد و«اسکندر مقدونی»در قرن 4 پیش از میلاد و«ایلیوس گالوس»در زمان «اوگوست»امپراطور دوم در قرن اول میلاد از تسخیر حجاز عاجز ماندند.

ص:216

1- (1) - «فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنٰاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوٰاتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَىْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ» [سبأ (34):16].

پادشاهان قلدر،مستبد و پر قدرت ایران آن روز،نیز موفق نشدند بر حجاز دست یابند؛از این جهت مردم حجاز با خاطری آسوده،به زندگانی بدوی خویش ادامه می دادند و این یک مسئله طبیعی است که تا انسان خود را در خطر نبیند به فکر چاره نمی افتد،و از طرف دیگر چون انسان از نظر طبیعی خودخواه و طالب نام و جاه است،و ناچار برای به دست آوردن این برنامه به مبارزه برمی خیزد،از این رو عرب های حجاز،چون با مردم دیگر مرتبت نبودند به جان یک دیگر می افتادند و کاری جز قتل و غارت و خونریزی داخلی نداشتند (1).

تعصب های جاهلی

این جنگ های داخلی و تضادها و نزاع های قبیله ای،در محو کردن اصول انسانی کمک به سزایی نمود؛به طوری که در همان زمان که عرب های حجاز،در چنان حالاتی بسر می بردند«دمتریوس»سردار بزرگ یونانی،برای تصرف عربستان وارد«پترا»که یکی از شهرهای قدیمی حجاز بود شد،ساکنین آن ناحیه به او گفتند:

ای سردار بزرگ !چرا با ما جنگ می کنی ؟ ما در جایی زندگی می کنیم و در سرزمینی سکونت گرفته ایم که فاقد هر نوع وسائل زندگی است،و این برنامه در زندگی ما برای این است که سر به فرمان کسی ننهیم،هدایای ما را بپذیر و از تصرف این سرزمین که نفعی برای تو ندارد چشم بپوش،و اگر بخواهی قصد خود را اجرا کنی ما به تو اعلام می کنیم که بعد از تصرف اینجا دچار مشکلات فراوانی خواهی شد،علاوه بر این که ما از صورت زندگی فعلی دست بردار نیستیم،اگر پس از جنگ هم عده ای را به اسارت بگیری و با خود همراه ببری

1- (1) -تاریخ تمدن اسلام:12.

نفعی از آنان عاید تو نخواهد شد؛زیرا آنان بعد از اسارت،غلامانی بداندیش و بدکردار هستند و هرگز حاضر به تغییر دادن صورت معیشت خود نیستند.

«دمتریوس»پیام آنان را قبول کرد و از تصرف عربستان منصرف شد (1).

امیر مؤمنان علیه السلام درباره وضع اعراب قبل از اسلام می فرماید:

«خدای مهربان رهبر بزرگ اسلام را فرستاد تا مردم جهان را از روش های غلطی که در پیش گرفته بودند بر حذر بدارد،و او را امین فرامین آسمانی خود قرار داد.در آن زمان شما ای مردم عرب ! بدترین دین را داشتید و در ناهنجارترین سرزمین زندگی می کردید،در بین سنگ های سخت و مارهای گزنده می خوابیدید و از آب تیره رنگ می نوشیدید،غذای خوب نداشتید و خون یکدیگر را می ریختید،رابطه خود را با نزدیکان می بریدید و با آنان جنگ می کردید،بت پرستی در میان شما برپا بود و گناهان و آلودگی ها دست و پای شما را بسته بود» (2).

عادات و رسوم جاهلی

«هر در»درباره اعراب می نویسد:

«اعراب عادات و رسوم قدیمه گذشتگان را محفوظ نگاه داشته و صفات متضاده را با هم جمع کرده بودند،آنها بی نهایت سرکش و خونخوار و بی نهایت هم فرمان بردار،متکبر و مغرور،به اساطیر و افسانه های پوچ شوق وافر داشتند و گویی مقهور احساسات بودند،هر گاه خیال تازه ای در دماغ آنان جای می گرفت،مستعد کارهای خیلی بزرگ می شدند،از طرفی آزاد،بخشنده

1- (1) -تمدن اسلام و عرب:93.
2- (2) -نهج البلاغه بحرانی:2،23،خطبه 25.

و جسور و از طرف دیگر اسیر غضب و سرشار از بی باکی،و در حقیقت تمام محاسن و قبایح خاندان«سامی»در عرب جمع بود».

مهم ترین شهر حجاز

پیشتر اشاره کردیم که اعراب عربستان،به مرور زمان به دو قسمت بادیه نشین و شهرنشین،تقسیم شدند که شهرنشینان همان مردم مکه و مدینه بودند.این تقسیم در عادات و رسوم و اخلاق و کردار مردم عرب تأثیری نداشت.

«مکه»از مهم ترین شهرهای حجاز بود؛زیرا از دورترین نقاط عربستان و از مناطق اطراف برای زیارت می آمدند.شهر مکه در عین این که زیارتگاه بود، خود به خود مرکز بازرگانی هم شده بود و به همین دلیل قبایل بزرگ و نیرومند آن سرزمین برای تصرف و تسلط بر آن شهر به تکاپو افتادند.

ابتدا فرزندان«اسماعیل»یعنی خود حجازی ها پرده دار کعبه و فرمانروای آن سامان بودند؛اما دیری نپایید که طایفه«خزاعه»از یمن به مکه آمدند و در قرن دوم میلادی فرمانروایی آن ناحیه را از فرزندان اسماعیل گرفتند،پس از مدت کوتاهی طایفه«عدنان»که حجازی بودند،آنها را از پا درآورده و در نتیجه قبیله «کنانه»و«قریش»از طایفه عدنان به وجود آمدند و ریاست مکه در دست قریش باقی ماند،تا این که حکومت حجاز به دست مرد مقتدری به نام«قصی بن کلاب»افتاد.

«قصی بن کلاب»اقوام خود را از اطراف به مکه آورد و زمین های بسیاری را به آنان واگذار کرد تا برای خود منزل و مأوی بسازند.

پس از قصی بن کلاب«عبد مناف»جانشین او شد،وی فرزندانی داشت که «عبد شمس»و«هاشم»از پسران او بودند،عبد مناف هنگام مرگ،هاشم را جانشین خود قرار داد.«امیّه»پسر عبد شمس بر عموی خود هاشم حسد ورزید

و این نخستین دشمنی و اختلافی بود که میان خاندان هاشم و امیّه رخ داد و تا مدت ها ادامه داشت.

پس از مرگ هاشم پسرش«عبد المطلب»جانشین وی شد.در آن زمان طایفه قریش نسبت به سایر قبیله های حجاز مزیّت و برتری ویژه ای داشت،این بود صورتی از وضع شهرنشینی مردم عرب قبل از اسلام.

دشمنی های عجیب و غریب مردم مکه و آزارهای خطرناکی که از آنان نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله صادر شد،نشان می دهد که شهرنشینی در آداب و اخلاق آنان کمترین تأثیری نکرده بود؛یعنی از شهرنشینی جز نام،چیز دیگری برای آنان نبود،به عبارت ساده تر می توان گفت:ظهور اسلام از شهری بود که شهروندان آن از هیچ کدام از برنامه های انسانیت و آدمیت بهره ای نداشتند.

دین

اشاره

در آن زمان که قهرمان توحید؛یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خدای متعال فرزند عزیزش اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر علیها السلام را در نقطه ای بی آب و علف منزل داد،آب زمزم از برکت وجود اسماعیل جوشید و همین امر سبب شد تا جمعی از بادیه نشینان به آن مرکز کوچ کنند.

مدتی بعد حضرت ابراهیم علیه السلام مأموریت یافت تا با کمک فرزندش خانه کعبه را بنا کند.با ساخته شدن خانه حق،شالوده شهر مکه ریخته شد،آنگاه از نسل اسماعیل فرزندی به وجود آمد به نام«عدنان»که جد اعلای عرب های عدنانی است.

بت پرستی و پایه گذاران آن

طایفه عدنانی ابتدا پیرو آیین حنیف ابراهیم علیه السلام بودند؛ولی کم کم با پیش

آمدن حوادث ناگوار،وضع آنان تغییر کرد و زمینه بت پرستی برای آنان فراهم آمد.پس از پیش آمدن آن حوادث،بت پرستی،مذهب رسمی عربستان شد.

عده ای از تاریخ نویسان،پایه گذار بت پرستی را در حجاز«عمر و بن لحی» دانسته و می نویسند:وی سفری به«شام»رفت و از آنجا به«مآب»و از آنجا به «لقاء»آمد.در آنجا جمعی از طایفه«عمالقه»را دید که بت می پرستیدند،وقتی از آنان در اطراف خاصیت بت سؤال کرد گفتند:این بت ها ما را یاری می کنند و برای ما باران می آورند،او نیز از آنان تقاضای بتی کرد و آنان«هبل»را به وی دادند،آن را به مکه آورد و مردم را به پرستش آن تشویق کرد (1).

کم کم دامنه بت پرستی توسعه یافت،تا حدی که بُت هایی به شکل حیوانات، گیاهان،انسان،فرشته،جن و ستارگان ساخته شد و حتی بعضی از جمادات هم مورد پرستش قرار گرفتند.

رواج بت پرستی در عربستان به جایی رسید که هر خانواده ای برای خود بت جداگانه ای انتخاب کرد،و هنگام سفر با آخرین کسی که وداع می کرد بت بود و در بازگشت از سفر قبل از ملاقات با اهل خانه به دیدن و زیارت بت خود می شتافت (2).

شرح مذاهب ساختگی عربستان احتیاج به تألیف جداگانه ای دارد؛زیرا در آن سرزمین پس از رواج بت پرستی،هر خانواده ای دارای مرام جداگانه ای بود.

تعدد خدایان در عربستان عجیب و غریب بود،به همین سبب افکار و آراء مردم عرب نسبت به مفاهیم عالی معنوی،در سطح بسیار پائینی قرار داشت.

در بهترین و پاک ترین مرکز عالم یعنی«کعبه»هر قبیله ای به نام خود بت اختصاصی داشت که جمعاً 360 بتی که مورد پرستش قبائل بود قرار داشت.

1- ((1)) -سیره ابن هشام:1،79.
2- ((2)) -همان:85.

مذاهبی نیز که در عربستان رنگ خدایی داشتند،مانند آیین یهود و مسیح،در آن سرزمین به رسواترین وضع و آمیخته با خرافات و اوهام تغییر شکل داده بودند.

در عربستان از خانه گرفته تا بیابان و از کعبه تا سایر اماکن،انباشته از خدایان ساختگی بود.بر اثر این وضع ناهنجار معلوم است که مردم آن سرزمین از نظر آراء،عقاید،افکار و رسوم دچار چه بدبختی هایی بودند.

حکومت

در ممالک دیگر،غیر از عربستان قبل از اسلام،اگر چه وضع حکومت ها بر پایه قدرت و استبداد و قلدری یک شخص قرار داشت؛امّا تا اندازه ای «حکومت»با روش مخصوصی به دست افراد زیر نظر حاکم مستبد اداره می شد و بالاخره حکومت،حکومت واحدی بود و روابط سیاسی و اقتصادی بین حکومت ها به صورتی معین برقرار بود.

اما در عربستان حکومت واحدی وجود نداشت،در قسمت بادیه نشینان در هر قبیله یک نفر به نام امیر انتخاب می شد و او در آن قبیله در تمام زمینه ها دارای اختیار تام بود،و اگر چند قبیله می خواستند حکومت واحدی تشکیل دهند،در صورتی بود که بخواهند به عنوان تجاوز و قتل و غارت به گروه های دیگر حمله کنند که از میان چند طایفه به حکم قرعه یک نفر به امارت آن چند طایفه منصوب می شد.

امّا شهر مکه و مراکز دیگر،تابع یک امیر بودند،مثلاً در شهر مکه مردی به نام «تابع»فرماندار و پرده دار خانه کعبه بود و هر قبیله ای که به منصب پرده داری می رسید قهراً حکومت مکه از آن او بود.

ص:222

مرکز بازرگانی و تجارت اعراب شهر مکه بود،از آن رو برای پیشرفت تجارت،راه ها را برای توسعه کار از هر جهت هموار می کردند،تا مسافران بیشتری به سوی مکه جلب شوند و سود زیادتری عاید آنان گردد،از این گذشته چون معبودهای ساختگی آنان در مکه قرار داشتند،بهترین وسیله جلب مسافران زیارت خدایان قلابی بود.

در نزدیکی شهر«طایف»نیز بازاری بنام«عکاظ»قرار داشت که قبایل حجاز در ماه های حرام به آنجا می آمدند و در نخلستان های عکاظ چادر می زدند و مشغول داد و ستد می شدند و طایفه قریش برای این که مشتریان بیشتری جلب کنند،آنجا را نمایشگاه شعر و ادب و خطابه سرایی قرار داده بودند؛در نتیجه هر سال گروه زیادی برای اظهار فضل و کسب شهرت و تجارت به آنجا می آمدند.

گروه زیادی از مردم عربستان هم از راه قمار،ربا،دزدی،غارت،ستمگری و از راه های نامشروع امرار معاش می کردند.

«دورژه»می نویسد:

«اعراب قبل از اسلام،موقع دستبرد به هر قافله،چنین تصور می کردند که اموالی را که به غارت می برند یک قسمت از همان اموالی است که هنگام تقسیم نعمت های دنیا از طرف طبیعت باید به آنها تعلق می گرفت.آنان کمین کردن و قافله زدن را با جنگ یکسان می دانستند و اموالی را که به زور شمشیر غارت می کردند در نظرشان غنیمت شمرده می شد،لخت کردن مسافران،نزد اعراب بدوی همان قدر مردانگی و افتخار محسوب می شد که ما یک شهر را فتح و یا

یک ایالت را به تصرف خود درآوریم» (1).

اخلاق و رسوم

اشاره

به طور کلی مردم هر جامعه ای اخلاق و مبانی اخلاقی را طبق آنچه خود می اندیشند و رسوم و عرف و محیطشان آن را تأیید می کند تفسیر می نمایند.

در نظر مردم جزیره العرب نیز اخلاق و مبانی آن به نوعی خاص تفسیر می شد،به عنوان مثال:غیرت،شجاعت و مروت را بسیار تمجید می کردند و آن را می ستودند؛ولی مفهوم شجاعت در نظر آنها عبارت بود از سفاکی و زیادی کشته شدگان و غارت بیشتر ! ! و غیرت در نظر آنها طوری تفسیر می شد که دخترکشی از مراتب عالی و نهایی غیرتمندی بود ! وفا و یگانگی را در این می دیدند که هم پیمان یا فرد قبیله خود را در بروز هر حادثه ای جانبداری کنند خواه حق باشد یا نباشد.

«اولیری»در کتاب«عرب قبل از پیغمبر اسلام»درباره روحیه مردم عرب می نویسد:

«آنها نمونه طمع و مادیات بودند،به هر چه می نگریستند از لحاظ مادیات و منافع،آن را بررسی می کردند.همیشه برای خود یک نوع شرف و برتری نسبت به سایرین تصور می نمودند.آزادی را بی نهایت دوست داشتند؛لذا از هر چیزی که آنها را محدود می کرد متنفر بودند».

«ابن خلدون»درباره آنان می نویسد:

«باالفطره وحشی و یغماگر و مفسد بودند،از تمدن و علم به دور و به خرافات و موهومات معتقد و متمسک بودند.عقل اعراب جاهلی آن قدر جمود داشت که

1- (1) -تمدن اسلام و عرب:68.

روابط بسیاری از اشیاء را درک نمی کردند ! به همین جهت خرافات بسیاری بین آنها رایج بود،به عنوان مثال:برای رفع سردرد،استخوان مرده به گردن می آویختند،تنها به همین دلیل که از دیر زمان معمول شده بود.رسم قبیلگی، منطق متبع آنها بود؛اما در صحت و سقم این رسم اندیشه نمی کردند» (1).

اعراب جاهلی از نظر فردی و اجتماعی،بویژه در تربیت خانوادگی،فاقد کلیه اصول و مبانی عالی انسانیت بودند و در قساوت و بی رحمی و خونریزی سرآمد مردم آن روزگار محسوب می شدند.

وقتی یکی از افراد قبیله به قتل می رسید،برای انتقام گرفتن،خونریزی، کشت و کشتارهای زیادی در میان آنان واقع می شد.این وضع ادامه داشت تا پس از این که طرفین،قوای خود را از دست می دادند،به تنگ آمده و با هم آشتی می کردند و به جای قصاص به دیه دادن تن می دادند.

زنده بگور کردن دختران

اولین قاتل دختران

دنیای عرب آن چنان فاقد اخلاق بود که حتی ریشه محبت و عاطفه پدران نسبت به فرزندان در دل آنان خشک شده بود،تا جایی که دختران بی گناه خود را زنده به گور می کردند ! اولین قبیله ای که در زنده به گور کردن دختران اقدام کرد طایفه«بنی تمیم»بود.

هنگامی که آن طایفه با حکمران خود«نعمان بن منذر»بنای مخالفت گذاشتند،نعمان با لشکری انبوه بر سر آنان تاخت و شکست سختی بر آن قبیله وارد آورد،اموالشان را مصادره و دخترانشان را به اسیری گرفت.

1- (1) -اسلام و عقاید و آراء بشری:244.

بعد از مدتی نمایندگان قبیله بنی تمیم به حضور او شتافتند و تقاضای بازگرداندن دختران خود را نمودند؛ولی از آنجا که برخی از آنان در زندان نعمان ازدواج کرده بودند،حکومت نعمان بن منذر،آنان را مخیّر کرد که یا با شوهران خود بسر ببرند و روابط خود را با پدران قطع کنند و یا طلاق گرفته به وطن بازگردند.

دختر«قیس بن عاصم»محیط زندگی با همسرش را اختیار کرد،قیس که یکی از نمایندگان بنی تمیم بود،از این پیش آمد آزرده خاطر شد و با خود پیمان بست که پس از آن دختران خود را در آغاز زندگی نابود کند.

این رسم به تدریج به قبایل دیگر سرایت کرد و در میان آنان به شکل عقیده ای ریشه دار مرسوم شد.

پس از بعثت نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله روزی قیس به محضر آن حضرت آمد، یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختران وی سؤال کرد وی در پاسخ گفت:تمام دختران خود را زنده به گور کردم و از این عمل خود،کوچک ترین ناراحتی احساس نکردم ! مگر یک بار و آن وقتی بود که آماده سفر شدم،ایام وضع حمل همسرم نزدیک شده بود،قبل از تولد فرزندم به سفر رفتم مسافرتم طول کشید پس از بازگشت از سفر جویای نوزاد جدید شدم همسرم گفت:بنا به عللی فرزندمان مرده به دنیا آمد؛ولی چون دختر زاییده بود از ترس این که مبادا او را نیز زنده به گور کنم او را به خواهرانش سپرده بود تا در دامن آنان بزرگ شود.

سال ها گذشت تا دخترم به سن نوجوانی رسید من هنوز کوچک ترین اطلاعی نداشتم.

روزی در خانه بودم ناگهان دختری وارد خانه شد و جویای مادر خود شد، پرسیدم این دختر زیبا از کیست ؟ مادر در حالی که اشک در دیدگانش حلقه زده بود گفت:این دختر توست،همان دختری که هنگام سفر طولانی تو به دنیا آمده

بود و من او را از ترس،پنهان کرده بودم.همسرم تصور کرد من از وضع فعلی دخترم خوشنودم؛ولی مطابق پیمان و عهدی که داشتم،دست دختر را گرفته به محل دوردستی بردم و در صدد حفر گودالی برآمدم ! هنگام کندن زمین،دختر از من پرسید:پدر ! منظورت از کندن زمین چیست ؟ جوابی ندادم و پس از اتمام کار دست او را گرفته کشان کشان میان گودال قرار دادم و خاک به سر و صورت او ریختم و به ناله دلخراش وی توجهی نکردم ! ! او همچنان ناله و فریاد می زد و می گفت:

پدر جان ! مرا زیر این همه خاک پنهان می کنی و در این گوشه تنها می گذاری و بسوی مادرم برمی گردی ؟ اما من به ناله های جگر سوزش گوش نکردم،آن مقدار خاک برویش ریختم تا اطمینان حاصل کردم که از دنیا رفت،این تنها موردی بود که دلم سوخت ! !

چون سخن قیس بدین جا رسید،در حالی که دیده گان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پر از اشک شده بود فرمود:

انَّ هٰذِهِ لَقَسْوَهٌ مَنْ لاٰ يَرْحَمْ لاٰ يُرْحَمْ (1).

«این عمل از سنگدلی است کسی که رحم و عاطفه نداشته باشد مشمول رحمت قرار نمی گیرد».

برخی از نویسندگان در ذیل این داستان نوشته اند:قیس بن عاصم حدود 9 دختر خود را در جاهلیت زنده بگور کرد (2).

ص:227

1- ((1)) -من لا یحضره الفقیه:380/4،حدیث 5810.
2- ((2)) -کشف الاسرار و عده الابرار:395/10.رسول گرامی اسلام توانست انسان هایی مانند«قیس بن عاصم»را منقلب و متحوّل نماید،بگونه ای که می نویسند:روزی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از ایشان درخواست موعظه کرد.رسول خدا فرمود:«إنَّ مَعَ الْعِزِّ ذِلاًّ»با هر عزّتی ذلّتی است.«وَ إنَّ مَعَ الْحَیاٰهِ مَوْتاً»با هر زندگی و حیاتی مرگی است.«وَ إنَّ مَعَ الدُّنْیاٰ آخرَهٌ»با زندگی دنیا آخرت و جهان دیگری است.«وَ إنَّ لِکُلِّ شیء حَسِیْباً وَ عَلیٰ کُلِّ شیءٍ رَقیْباً»بر هر چیزی حسیب و محاسبی و رقیب و مراقبی است.«وَ إنَّ لِکُلِّ حَسَنَهٍ ثَوٰاباً و انَّ

لِکُلِّ سَیِّئَهٍ عِقٰاباَ»هر کار نیکی نزد خدای متعال پاداش و ثوابی دارد و هر کار زشتی کیفر و مجازاتی دارد.«وَ انَّ لِکُلِّ اجَلٍ کِتاٰباً»هر زمانی محدودیتی دارد هر اجلی مکتوبی.«وَ انَّهُ یاٰ قَیْسُ !لا بُدَّ مِنْ قَرِینٍ یُدفِنُ مَعَکَ وَ هُوَ حَیٌّ وَ تُدْفِنُ مَعَهُ وَ انْتَ مَیِّتٌ»ای قیس !ناچار برای تو قرین،صاحب و رفیقی است که با تو دفن می شود،در حالی که او زنده است و تو مرده ای.«فَاِنْ کاٰنَ کَریماً اکْرَمَکَ»اگر آن قرین و رفیق تو،کریم باشد تو را اکرام می کند.«وَ انْ کاٰنَ لَئیْماً اسْلَمَکَ»و اگر رفیق تو،پست باشد تو را تسلیم می کند؛یعنی به فریادت نمی رسد و تو را تسلیم می کند تا عذاب شوی. سپس قیس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:این موعظه شما بسیار ارزنده است و اینکه ما مخاطب کلام شما شدیم،،مایه افتخار ماست،ای کاش کلام شما به صورت شعری در می آمد تا مایه فخر و مباهات ما باشد.ابتدا قرار بود«حسان»شاعر بیاید و به نظم درآورد ولی او نبود؛اما شاعر دیگری که حاضر بود عرض کرد:ای رسول خدا !آیا اجازه می فرمایید که من این مطالب را به صورت شعر درآورم،رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه دادند و او این مطالب را به صورت شعر درآورد.برای اطلاع بیشتر به کتاب ارشاد القلوب دیلمی مراجعه کنید.

آشفتگی در زندگی

وضع اخلاقی عرب به جایی رسیده بود که دارای یک زندگی آشفته بودند، خونریزی و جنگ های پی در پی که بیشتر بر سر عقاید خرافی و رسومات جاهلی صورت می گرفت،در میان آنان ریشه دوانده بود و به خاطر سفارش پدران به فرزندان برای مقابله با قبایل،زندگی آنان به صورت رسوا کننده ای درآمده بود.

آیین صحرانشینی که بر اثر عدم وسایل زندگی و طمع و حرص به جمع آوری مال و کینه ها و بی اعتنایی به برنامه های اصیل،تشکیل می شد،آن ملت را به قتل و غارت وادار می کرد،تا جایی که سرزمین جزیره العرب سرزمین صید و جنگ و قتل و غارت بود و هیچ کس خود را از شبیخون و تهاجمِ ناگهانی در امان نمی دید.

ص:228

ازدواج

اشاره

قبل از هر چیز باید دانست که عمل نامشروع زنا در نظر اعراب زمان جاهلیت زشت نبود،بسیاری از مردان برای خود چند رفیقه داشتند و زنان نیز دارای چند دوست بودند.

اعراب در زمان جاهلیت گاهی زنان خود را مجبور به زنا می کردند تا از آن طریق سودی عایدشان گردد.

ابن عباس می گوید:

«اعراب کنیزان خود را مجبور به این عمل می کردند و درآمد آن را می گرفتند» (1).

مردم زمان جاهلی دارای نکاح های مختلفی بودند که اقسامی از آن،از نظر خوانندگان عزیز می گذرد:

1-ازدواج معمولی:

در آن عصر مانند سایر دوران،مردی دختری را برای همسری انتخاب می کرد،پدر دختر برای فرزندش مهریه قرار می داد و او را به آن مرد تزویج می کرد.

2-ازدواج پرچمی:

زن هایی بودند که برای استفاده عموم،خود را در معرض قرار می دادند و برای راهنمایی و جلب توجه مردم بالای منازل خود پرچم هایی نصب می کردند تا هر کس بخواهد،بدون مزاحمت به منزل آنان برود.

3-ازدواج استبضاع:

هنگامی که زن از قاعده زنانگی پاک می شد،شوهرش او را نزد هر کس که می خواست می فرستاد و دستور می داد با او همبستر شود،پس از آن،شوهر با زن همبستر نمی شد تا آثار حمل زن از مرد بیگانه روشن شود،

1- (1)) -تفسير طبری:104/18.

سپس به خود اجازه همبستر شدن می داد،این تأخیر در میان قوم برای آن شوهر دلیل نجابت بود.

4-ازدواج بدل:

هر کس از اعراب جاهلی که زن دیگری را می پسندید حق داشت به آن مرد پیشنهاد معاوضه کند؛یعنی زن خود را به او بدهد و زن طرف مقابل را برای خود بردارد،مدت معاوضه هم طبق تمایل طرفین بوده و زنان سیه بخت در این میان یک وظیفه بیشتر نداشتند و آن تسلیم بدون قید و شرط بود.

داستانی از جاهلیت

«ابو مالک فزاری»که یکی از بزرگان و رهبران قبایل عرب بود،با شنیدن اوصاف پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله مشتاق زیارت آن حضرت شد،به همین منظور بسوی مدینه حرکت کرد،چون به در خانه پیامبر اسلام رسید بدون اجازه و در کوفتن وارد خانه شد،عایشه که یکی از همسران پیغمبر بود نزدیک حضرت نشسته بود،حضرت با لحنی متغیر به ابو مالک فرمود:چرا بدون اجازه وارد شدی ؟ ابو مالک گفت:برای بزرگان قوم اجازه گرفتن ننگ است و من برای ورود به هیچ خانه ای اجازه نگرفته و نمی گیرم ! حضرت فرمود:این اخلاق ناپسند از رسوم جاهلیت است،حکم اسلام غیر از این حکم است؛سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلىٰ أَهْلِهٰا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (1).

«ای اهل ایمان ! به خانه هایی غیر از خانه های خودتان وارد نشوید تا آنکه

1- (1) -نور (24):27.

اجازه بگیرید،و بر اهل آنها سلام کنید،[رعایت] این [امور اخلاقی] برای شما بهتر است،باشد که متذکّر شوید».

ابو مالک که این ناراحتی را برای پیغمبر بزرگ تصور نمی کرد،برای تسکین آن حضرت عرض کرد:چرا ناراحت شدید ؟ آیا به خاطر آن بانویی بود که نزدیک شما نشسته بود ؟ اگر می خواهید به نفع شما از زیباترین زنان (کنایه از زن خودش بود) پیاده شده تو نیز پیاده شوی (یعنی همسران خود را با یک دیگر عوض کنیم) حضرت فرمود:این روشِ زشتِ ایام جاهلیت است و در اسلام ممنوع و حرام می باشد،هنگامی که ابو مالک بیرون رفت عایشه پرسید:این مرد که بود ؟ فرمود:این مرد با همه حماقتش فرمانروای بزرگ قومش بود (1).

5-ازدواج اشتراکی:

عده ای از جوانان عرب،که گاهی تعدادشان به ده نفر می رسید،زنی را مشترکاً گرفته و با او همبستر می شدند.پس از وضع حمل آنان را احضار می کرد و می گفت:می دانید چه کرده اید ؟ از میان آنان یک نفر را انتخاب می کرد و فرزند را به او منتسب می نمود و می گفت:این فرزند توست نام او را هر چه می خواهی بگذار.

6-ازدواج شغار :

(2)

اعراب جاهلی زنان و دختران خود را،گاهی به عنوان مهریه زن دیگر قرار می دادند؛به این صورت که شخصی دختر یا خواهرش را به دیگری می داد که متقابلاً شخص دیگر خواهر یا عیالش را به ازدواج او درآورد مهریه در این ازدواج زنان و دختران بودند.

ازدواج های دیگری نیز در عربستان مرسوم بود که در کتاب های تاریخی مفصل ذکر شده است (3).

1- (1) -اسلام و عقائد و آراء بشری:606.
2- (2) -کافی:361/5،باب نکاح الشغار،حدیث 2.

3- (3)) -اسلام و عقائد و آراء بشری:606.

ایران و روم

اشاره

در زمان ظهور اسلام نه تنها عربستان در همه زمینه ها گرفتار مفاسد و بدبختی بود؛بلکه تمام کشورهای جهان،دچار تیره بختی و سیه روزی بودند.

در آن زمان دو کشور پهناور«ایران»و«روم»که از نظر قدرت سرآمد همه کشورهای جهان بودند،از نظر اوضاع روحی و اخلاقی،مردم هر دو کشور، کمتر از ملّت عربستان نبودند،البته در یک بخش مختصر نمی توان برنامه های آنان را منعکس کرد؛ولی برای آگاهی شما خواننده عزیز به طور اختصار به برنامه های آنان اشاره می شود:

لذت گرایی حاکمان

در آن زمان خوشگذرانی،خودخواهی،استعمار کردن و به استثمار درآوردن ملت های ضعیف،دو دولت ایران و روم را فراگرفته بود.

دریای تمدن ساختگی،ایرانیان و رومیان را فریب داده و آنان را در تمام خود فرو برده بود.پادشاهان ایران،قیصرهای روم و فرماندهان ارتش هر دو کشور در غفلت بودند،و مانند گرمازدگان در حال تحیر بسر می بردند و همّتی غیر از رسیدن به لذت و خوشگذرانی و خودخواهی نداشتند.

روم و ایران از هر جهت غرق در لذت و خوشگذرانی بودند،به عنوان نمونه:

«پرویز»شاه ایران دوازده هزار زن،برای انواع برنامه های شهوانی،و پنجاه هزار اسب داشت،و وسایل خوشگذرانی وی،از کاخ های آسمان خراش و سایر وسایل،هر بیننده ای را مبهوت و متحیر می نمود.

کتاب ارزشمند«اسلام و عقاید و آراء بشری»می نویسد:

«اختلاف طبقاتی بی رویّه و بی حساب،که سبب تشکیل جمعی کاخ نشین

و گروهی بی شمار کوخ نشین شده بوده،می تواند معرف اخلاق و عواطف کشور روم باشد.ضعفا و بیچارگان،اضافه بر زجر و تنگدستی و سربازی اجباری، ناگزیر بودند خراج و مالیات های گزاف بپردازند،خرج کلان سرداران لشکر، نجبا،اشراف و امپراطوری وسیع را بر دوش ناتوان خود به هر صورت و هر زحمت بگیرند،چرا که طبق فرمان مستبدانه امپراطوری،اندک سرپیچی و تمرّد از دستورات،مساوی با مرگ و نیستی بود» (1) .

«مکاریوس»که یکی از نویسندگان مشهور است درباره ایران قدیم می نویسد:

«تاریخ،نمونه خوشگذرانی شاهان ایران را که از هدیه ها و مالیات های سرزمین های ما بین خاور نزدیک و خاور دور استفاده می کردند،و در ناز و نعمت فرو رفته بودند،به یاد ندارد».

در کتاب«عقاید و آراء بشر»درباره اختلافات طبقاتی مردم ایران قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«جامعه در ایران،مانند سایر ممالک گذشته،فقط از طبقات ممتاز تشکیل می شد و بیشتر مردم که از طبقه غیر ممتاز بودند،در شمار جامعه و ملت به حساب نمی آمدند.جامعه دوران ساسانی را نجبا،مغان و امیران لشگر تشکیل می داد،و وزیران و دبیران همیشه از میان نجبا انتخاب می شدند.بقیّه ملت،یعنی صنعتگران و کشاورزان و توده مردم،تنها در مواقع پرداخت مالیات و سربازی و بیگاری به کار می آمدند.کارگزاران حکومت،نسبت به مردم اختیار تام داشتند و به ویژه بر طبقات زارعین و توده مردم تعدی روا می داشتند،اما آنان مردمی متحمل بودند و بر این شیوه خو گرفته و هر نوع تعدی را از ترس جان و مال

1- (1) -اسلام و عقاید و آراء بشری:14.

خود تحمّل می کردند ! مالیات دیوانی و تحمیلات نظامی و بیگاری و خدمات اجباری در مؤسسات دولتی بیش از همه به دهقانان متوجه بود» .(1)

منصب ها و مالیات ها

در ایران منصب های دولتی در اختیار صاحبان ثروت و قدرت بود.

مالیات های جدیدی که وضع می شد ملت ستمدیده را ناتوان می کرد،به دنبال این تعدی و تجاوز طبقه کشاورز از زراعت خود دست برمی داشت و به دِیْرها پناه می برد تا از بار مالیات سنگین و خدمت به ارتشی که فایده ای برای ملت نداشت راحت شود.

در آن دوران خوشگذرانی،جنایت و کسب های نامشروع رواج داشت.

نویسنده«ایران در عهد ساسانیان»در کتابش می نویسد:

«کشاورزان ایران به مصیبت بزرگی گرفتار شده بودند و همیشه در زمین های کشاورزان خود بسر می بردند و بدون مزد استخدام می شدند و به هر عملی وادار می گردیدند».

کشورهای دیگر

کشورهای دیگر عالم مانند یونان،چین،هندوستان و تمام مراکز دیگر نیز در جهالت و تاریکیِ پستی بسر می بردند و قبل از ظهور اسلام،از نظر اوضاع کلی، همانند جزیره العرب و ایران و روم بودند.

یهودیان در عراق و شام دست به کشتار وحشیانه ای می زدند،و یعقوبی ها در مصر بساط خونریزی به پا می کردند.

1- (1) -اسلام و عقاید و آراء بشری:29.

حکومت های جهان در حکمرانی خود،روش استبدادی عجیبی داشتند؛به دنباله این گونه حکومت ها،مردم شهرها در حفظ جان،عرض،ناموس و خون خود سرگردان بودند !

دستگاه قضاوت در همه دنیا،در برابر مردم و شکایت آنان،کر شده بود و این ناشنوایی بر حیرانی و سرگردانی مردم می افزود.

کشاورزان فکر می کردند که استبداد حکام،و ناشنوایی دستگاهِ دادرسی را نمی توان تغییر داد،بنابراین باید خودکشی کرد؛از این جهت مرگ را بر زندگی ترجیح می دادند ! !

کشور شام

«شام»نیز همانند دیگر مستعمرات ایران و روم،به دنبال رهبران خود بسوی خوشگذرانی و خودخواهی سرعت می گرفت.برنامه رهبران خوشگذران شام و معاونین آنان و مجالس درباریان،با تمام وسایل عیش و نوش مجهز بود.

خلاصه جهان قبل از اسلام،جهانی پر از اضطراب و جنایت،محیطی غرق در گناه و فساد،جامعه ای افتاده در ورطه هلاکت بود که راهی به سوی شقاوت و جهنم داشت.

وضع عمومی جهان قبل از اسلام

اشاره

هنگامی که رسول گرامی اسلام مبعوث به رسالت شد؛عالم گرفتار زلزله اقتصادی بود،که ارکان آن را به سختی می لرزاند،و به طوری که اگر در دنیای آن روز سرمایه ای بود قابل بهره برداری نبود.

آن مرد الهی از همان دریچه نگاه انبیا؛یعنی بدون توجه به مال و حب جاه و شهوت به جهان نگریست،و انسانیت را در بستر مرگ دید.آن رادمرد آسمانی

می دید آدمیزاد بر اثر ضعف فرهنگ عقلی بر سنگ،آب،درخت،چوب،ماه و ستاره،خورشید،و چیزهای دیگری که نمی تواند نفع و ضرر خود را کنترل کند سجده می نماید.

آن بیدارکننده یگانه دید انسان اندیشه خود را از دست داده و بدیهیات را درک نمی کند و مسائلی را که احتیاج به اندیشه و تفکر دارد،در اثر تغییر برنامه های فکری،محتاج به تفکر نمی داند،جایی که باید یقین کند شک و جایی که باید شک کند یقین می نماید.

ذائقه روح بشر عوض شده بود؛به طوری که تلخ را شیرین و بد را خوب و غذای غیر قابل هضم را قابل هضم می دانست،و چون حس معنوی خود را از دست داده بود نسبت به دشمن ستمگر بدبین نبود و دوست اندرزگو را دوست نمی انگاشت.

در آن دنیای عجیب گرگان،چوپانِ گوسپندان،و دشمن های خونخوار قاضی و مجرمان و خیانتکاران آبرومند و اهل ثروت؛اما افراد شایسته اجتماع از دنیا محروم و به ستمگری معرفی شده بودند.

در جهان قبل از اسلام،منکرات،معروف جلوه می کرد و عادت های زشت گریبان بشر را گرفته و نزدیک بود انسانیت سقوط کند.

آن حضرت می دید شراب خواری سرتاسر جامعه های آن روز را فرا گرفته، تجاوز به ناموس و قماربازی علنی شده،رباخواری و غصب اموال دیگران و طمع به مال و ناموس مردم از قباحت و زشتی افتاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دید شاهان و امیرانی بر ملت ها حکومت می کنند که زمین و طبیعت را ملک خود دانسته،و مردم ستمدیده را بنده گان خود می دانند،و به جای خدای جهان آفرین،دیرنشین ها پرستش می شوند.

آن حضرت می دید اربابان کلیسا اموال مردم را بی جهت تصاحب می کنند

و انسان ها را از صراط مستقیم باز می دارند.

در آن دوران شجاعت به خونریزی و کشته شدن،سخاوت به اسراف و تبذیر،و مناعت طبع جای خود را به غرور و تکبّر داده بود.قدرت فکری بشر که باید معطوف مسائل معنوی می شد صرف تردستی و خدعه شده و عقل وسیله ابتکار و اختراع جنایات و ایجاد وسایل شهوت رانی شده بود .(1)

در چنین دنیای عجیبی،رسول بزرگ اسلام مأموریت یافت تا برای نجات نوع بشر به پا خیزد،و یک تنه کشتی طوفان زده بشریت را به ساحل نجات باز گرداند.

او مأموریت یافت تا روح آدمیان را از آن همه آلودگی برهاند،و عقول انسان ها را از پس پرده اوهام ظاهر کند،و آدمیان را از خواب سنگین غفلت بیدار کرده و با دمیدن نسیم وحی،همه را از مستی به هشیاری بازگرداند.

نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به فرمان خدای متعال به وسیله مقررات عالی اسلامی، سازنده زندگی برتر و بهتر انسان بود،روح انسانیت را از آلودگی ها نجات داد، و تمام دشمنی ها و کینه توزی ها و قتل و غارتگری ها را مبدل به دوستی،صلح و صفا نمود.

بنیان اسلام بر پایه برنامه هایی استوار بود که توانست،عالم تاریک را به جهانی نورانی مبدل کند و بشر مرده را زنده نماید.بدیهی است که این سازندگی مخصوص به زمان معین و مکان مشخصی نیست؛بلکه در تمام ادوار و اعصار، اسلام روشنگر محیط و سازنده انسان هاست.

1- (1)) -دنیا در خطر سقوط:72-64 با کمی تغییر.

محیط اسلامی و مردم مسلمان،همیشه هم آغوش نیک بختی و سعادتند و دور افتادگان از اسلام،همیشه دچار انحرافات روحی،اخلاقی و قرین بدبختی و مفاسدند.

با این حساب،اگر خوانندگان عزیز با دقت به دنیای کنونی نظری بیندازند، وضع موجود را،از نظر روحی،اخلاقی،اقتصادی،حکومتی،تربیتی،نظامی و مفاسدی مانند حکومت،تربیت،خونریزی،دوری از حقایق اصیل معنوی، اوضاع تأسف بار ناموسی و آلودگی به گناه و فساد،کمتر از روزگار قبل از بعثت نمی یابند.

توجه به تمدن ماشینی،و غفلت از تربیت الهی و انسانی،مایه نجات و سعادت نیست.انسانی که فاقد دین و تربیت صحیح دینی است،همیشه سازنده دنیایی مشابه دنیای جاهلیت است،جاهلیتی که تمام حقوق بشر را پایمال و اساس انسانیت را ویران می نمود.

در اینجا باید گفت:برای نجات از این برگشت به جاهلیت،که در قرون اخیر در تمام برنامه های زندگی سایه انداخته و گسترش روزافزون دارد،باید به اجرای فرامین اسلام روی آورد،و به وسیله نورانیت آن به زندگی بشریت نور بخشید.

ممکن است عده ای با انگیزه تقلید از برخی مغروران جهان بگویند:جهان امروز،جهان علم و دانش است و دیگر دوران دین سپری شده و نمی توان به وسیله آیین الهی به شاهراه ترقی و تعالی رسید،و چون راه دین راهی است جدای از علم؛چگونه می توان در جهان دانش و علم،زیر سایه دین قرار گرفت ؟ !.

ص:238

در جواب اینان که خوشبختانه قضاوتشان محصول بی خبری و معلول نفهمی و یا کج فهمی است،باید گفت:چند قرن است علم با پیشرفت حیرت انگیزش بر سر ملت ها سایه انداخته و فرهنگ جدید و موجود جهان وسایل دانش اندوزی مردمان را،از هر طریق،آماده کرده است؛حال پرسش ما این است که:علم امروز با تمام گستردگی و پیشرفتی که دارد،در راه تربیت و درمان دردهای لاعلاج روحی انسان ها،کدام موفقیّت را کسب کرده است ؟ آیا چند قرن بس نبود که علم مردم را تربیت کرده و به سوی خوشبختی رهنمون نماید ؟ پس چرا خوشبخت نکرده و روز به روز بر بدبختی و اضطراب،ناامنی و فساد در جهان افزوده می گردد ؟

دیگر این که تمام بزرگان و دانشمندان غرب و شرق به نقص علمی خود معترفند و همه یک صدا می گویند:مجهولات ما در برابر شگفتی های عالم و دانش کلی،مانند عدد بی نهایتی است در مقابل صفر؛یعنی پدیده های علمی، معلومات بشری و دانستنی های انسانی را،از روزگار پیدایش بشر تا به امروز معادل صفر؛یعنی هیچ می دانند،و مجهولات و دست نایافته های خود را عدد بی نهایت؛پس چگونه با کمی اطلاعات و معلومات و وجود این همه مجهولات،می توان ادعا کرد که راز و رمز سعادت در دنیا،به طور کامل علم است و احتیاج به دین نیست،آن هم دینی که از هر جهت کامل و در هر عصری از اعصار و قرون،جواب گوی تمام احتیاجات بشری،در تمام زمینه های مادی و معنوی است،چنانچه در سطور قبل ملاحظه کردید.

باید به این بی خبران گفت:این گفتار شما،حاصلی است از محصولاتِ مبارزاتِ پی گیر کلیسا با علم و دانش،در قرون وسطی تا اوایل قرن هفدهم،که ضررش دامنگیر آیین اسلام نیز شده است.

ص:239

تفتیش عقاید

آن زمان که کلیسا با تمام قدرت،با پیشرفت علم و دانش و عالمان و دانشمندان،در محاکم تفتیش عقاید،مبارزه می کرد؛تا جایی که نزدیک به پنج میلیون نفر را به جرم فهم و علم محکوم به اعدام،سوختن،تبعید،زجرهای غیر انسانی،زندانی شدن در سیاه چال های نمناک کرد و خرافات نگفتنیِ تورات و انجیلِ تحریف شده را به پشتیبانی این محاکم به خورد مردم داد،جمعیت های بزرگ مسیحی آن روزگار،حق داشتند به پیروی از دانشمندان ستمدیده و زجر کشیده بگویند:دوران دین سپری شده و زمان،زمان علم است ؟ حق داشتند بگویند:دین دیگر نجات دهنده نیست؛بلکه توجه به دین انسان را از ترقی باز می دارد و باید در سایه دانش حرکت کرد و همای سعادت را در آغوش گرفت ؟

آثار عقاید باطل

متأسفانه آیین مقدس اسلام نیز،از مفاسد ننگین آن مبارزات،مانند سایر ادیان،در امان نماند.

انسانِ عجول،قضاوت خود را درباره دین به طور فراگیر و وسیع پیاده کرد، تا جایی که اصولاً به انکار دین برخاست و راه آن را با علم جدا دانست؛ولی پس از چند قرن،به اشتباه عظیم خود پی برد،در شرق،کتاب های زیادی در رفع این تهمت از دامن اسلام نوشته شد،در غرب اعترافات و اقرارهای عجیبی در حق اسلام کردند (چنانچه در صفحات قبل ملاحظه کردید) ولی دیر شده بود و از این توبه و برگشت کمتر توانستند نتیجه بگیرند؛زیرا مردم جهان به سوی بی دینی و لامذهبی گرائیده و اصولاً دین را مخالف زندگی و مانع ترقی

و خوشبختی خود می دانستند؛به طوری که گویی اراده برگشت به حق را برای ابد ندارند ! ! !

آری ! آنان که می گویند:دین مانع ترقی است،گفتارشان محصول مبارزات کلیسا علیه علم و دانش در قرون وسطی است.

این عقیده نسبت به ادیان تحریف شده ای چون«یهودیت»و«مسیحیت» کاملاً به جا و صحیح است؛اما چه ربطی به آیین اسلام،که ترقی دهنده بشر به روی تمام کمالات است،دارد.

معرفی شخصیت پیغمبر اسلام

اشاره

امروزه برای شناخت هر مکتبی،ابتدا می توان شخص و شخصیت بنیانگذارش را از هر جهت مورد مطالعه و با دقت کامل او را در تمام زمینه های زندگیش مورد بررسی قرار داد و شخصیت شناسی کرد؛یعنی شخص و شخصیتش را از نظر آراء،افکار،اخلاق و عقاید بررسی کرده،تا به وسیله این شناخت،مکتبش را بهتر و کامل تر معرفی نمود.

از این جهت بخشی به معرفی رهبر عزیز اسلام اختصاص داده شده،تا با شناخت او بهتر بتوان آیین پاک و مکتب عالیش را شناخت؛زیرا آن رادمرد بزرگ انسانی،کاملترین و عالی ترین مظهر اسلام است که می توان تمام برنامه های قرآن را در اعمال،رفتار،آراء،عقاید،روحیات پاک و صفات پسندیده اش مشاهده کرد.

در حقیقت وجود پیامبر در تمام برنامه هایش،آیینه تمام نمای اسلام و قرآن است که با شناخت او به طور صحیح و کامل،می توان اسلام و جنبه سازندگیش را شناخت،و دریافت که اسلام در تمام زمینه ها و مسائل زندگی،حیات بخش انسان است.

علی علیه السلام در معرفی رسول گرامی اسلام می فرماید:

«قامتش متوسط،محاسن انبوه،چهره برجسته و ارغوانی و آثار قدرت از ظاهرش آشکار بود.چیزی که بیش از همه قابل توجه است،صفات روحی و مزایای اخلاقی آن رادمرد بزرگ بود که وی را از همه عالم،برتر و بالاتر قرار داده است.

بر اثر کثرت عبادت،از زیادی کلام متنفر و غالباً خاموش می نشست.نشانه بالاترین درجه نیکوکاری و احسان از چهره اش پیدا بود و انصاف گویی جزء طبیعت او قرار داشت.بی حد خلیق و منصف بود و دوست و بیگانه،قوی و ضعیف در نظرش یکسان بودند؛ولی نسبت به فقرا محبتی خاص داشت، همان طور که فقرا را به خاطر فقر،حقیر نمی دید؛اغنیا را نیز به خاطر ثروت تنها احترام نمی کرد.نسبت به واردین و اصحاب اظهار محبت می کرد و هیچ وقت جواب خشن و سختی به آنها نمی داد.

آن چنان در سیاست و کیاست برتری داشت،که از افرادی ضعیف و پراکنده، ملتی قوی بنا نهاد که با هیچ حادثه تاریخی از بین نخواهد رفت؛ زیرا از جسم و جان خویش در راه به ثمر نشستن نهال نوپای اسلام مایه گذاشته بود.

کسانی که به ملاقات وی شرفیاب می شدند،از آنها با چهره باز پذیرایی می کرد و مطالب آنان را با کمال صبر و تحمل گوش می داد،و تا برنمی خاستند حرکت نمی کرد.هر کس با وی مصافحه می کرد،تا دستش را رها نمی نمود، دست خود را نمی کشید اگر با وی در موضوعی سخن می گفتند،تا او سخنش را قطع نمی کرد،آن حضرت سخن خود را قطع نمی فرمود.بیشتر اوقات به دیدار اصحاب خود می رفت،و آن چنان بی تکلّف زندگی می کرد که گوسفندان را خود می دوشید.

از طرف دیگر چنان قدرت در حل مشکلات داشت که از متخصصین فن نیز داناتر و آگاه تر بود.چنان راه می رفت که گویی،در سراشیبی حرکت می کند و با این که وقار و آرامش زیادی داشت؛هنگام قدم زدن گویی از زمین کنده می شد، هنگام کار به گونه ای به کار می پرداخت که هرکس می دید فکر می کرد همه حواس و فکرش،در اطراف آن دور می زند.

در هنگام جنگ آن چنان به فرمان خدای متعال حرکت می کرد،که هیچ چیز نمی توانست جلوی او را بگیرد.»

در نقل دیگری آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«شجاع ترین و جنگاورترین ما،کسی بود که در جنگ به او نزدیک تر باشد».

آن حضرت مرد جنگ بود،خطوط و نقشه جبهه را دقیق ترسیم می کرد و سپاه و لشکر را فرماندهی می نمود و می جنگید؛آن چنان که گویی فرمانده جنگی است،که تنها تخصصش آن فن است.نه تنها در جنگ بلکه در تمام رشته هایی که وارد می شد همین طور بود؛یعنی تصور می کردی متخصص آن کار است.

هم پدر بزرگوار بود و هم شوهری نیک،خانواده بزرگی را با نفقه بسیار سرپرستی می کرد،هم نفقه نفسانی،روحی و نفقه مالی،گویی والاترین و دلسوزترین پدری است که چشم روزگار به خود دیده است.

آن حضرت لباس و کفش خود را با دست خویش وصله می کرد،و همیشه فقرا را نزد خود جمع می نمود و آنها را محترم می داشت.

تا زمانی که از دنیا رفت،حتی برای یک مرتبه از نان جو غذای سیر تناول نکرد !.بیشتر اتفاق می افتاد که در منزل وی،به منظور پخت غذا آتشی روشن نمی شد،و در آن مدت غذای وی و اهل خانه اش خرما و آب بود.

نبی بزرگ اسلام بر نفس خویش مسلط بود،سخن کم می گفت،زیاد فکر می کرد و اراده اش در نهایت درجه قوت بود.اگر چه وارستگی و سادگی وی حیرت انگیز بود؛ولی مقید بود که همیشه خود را تمیز و پاکیزه نگاه دارد.در تمام مدت عمر،کارهای شخصی خود را به دیگری محول نکرد،و خود عهده دار کارهای شخصی خویش بود.او سرمشق مردم در زندگی عملی بود.

در تحمل مشقت توانایی زیادی داشت،چنان که یکی از غلامان وی نقل می کند:مدت هیجده سال در خدمتش بودم،در تمام این مدت یک حرکت یا سخن ملال آور مشاهده نکردم.در جنگ شجاعت و دلیری از خود نشان می داد و از هیچ خطری فرار نمی کرد،با این وصف هیچ وقت هم بدون جهت خود را در خطر نمی انداخت.

آن بزرگ مرد آسمانی،قبل از این که با گفتار خود راهنمای خلق باشد،با رفتار شخصی خود،بهترین تربیت کننده و رهبر بود،نخست از خویش نمونه عملی دستورات قرآن را نشان می داد،آنگاه مردم را بدان دستورات دعوت می نمود.گاهی از شدت گرسنگی،بر شکم مبارک سنگ می بست و اگر بر سفره ای می نشست،آنچه از غذا حاضر بود تناول می فرمود و ایراد نمی گرفت، از غذاهای حلال دوری نمی جست و از لباس آنچه فراهم بود می پوشید.

آن انسان کامل و جامع،در دورترین محل مدینه،از بیمار عیادت می کرد،با محتاجان می نشست و با فقرا هم غذا می شد.مرکب معینی برای سواری نداشت، اسب،شتر یا الاغ سوار می شد و گاهی نیز پیاده به مقصد می رفت،بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد بیزاری می جست.دانشمندان و آگاهان را گرامی می داشت و بزرگان را با مهر،محبت،احسان به طرف خود جلب می نمود.از خویشاوندان دیدن می کرد،بدون این که یکی را بر دیگری برتری دهد.بر احدی جفا و ستم روا نمی داشت و عذر عذرخواهان را می پذیرفت.شوخی

می کرد؛اما حق می گفت،می خندید ولی صدای خود را به خنده بلند نمی کرد.با او به درشتی سخن می گفتند اما او حوصله می کرد.بدی ها را به رخ اشخاص نمی آورد و بدی را به بدی تلافی نمی نمود و از بدکاران گذشت می کرد.

کسی در سلام بر او پیشی نداشت.بیشتر اوقات دو زانو می نشست و دست بر زانو می گرفت.تازه واردین،او را در میان جمع نمی شناختند؛زیرا در هنگام نشستن جای معینی نداشت.بیشتر به طرف قبله می نشست و هر کس به دیدنش می رفت،عبای مبارک خود را زیر پایش قرار می داد،در حالی که با آن هیچ آشنایی نداشت.برای مهمان تکیه گاه قرار می داد و اگر مهمان نمی پذیرفت،با اصرار به او می قبولاند.دیر غضب و زودگذر بود.با محبت و سودمندترین فرد برای مردم بود.

شیرین تر و گویاتر از همه سخن می گفت؛ولی کم می گفت،در عین کم گفتن تمام کلام و خواسته اش را بازگو می کرد.سکوتش طولانی و بدون احتیاج سخن نمی گفت.هرگز از او سخن بد شنیده نشد.در حال خشم و رضا جز حق و حقیقت نمی فرمود.

بهترین غذای او آن بود که برای تمام مردم فراهم بود،غذای خیلی گرم نمی خورد،از غذایی که نزدش بود تناول می کرد و برای خوردن طعام با سه یا چهار انگشت مقدسش غذا میل می کرد،نانش از آرد جو سبوس نگرفته بود و پیاز،سیر و پیازچه نمی خورد و از هیچ طعامی بدگویی نمی کرد،غذای مانده بر انگشت را با دهان پاک می کرد و مانده غذا را میل می فرمود و می گفت:برکت غذا در آخر آن است.

لباسش تا روی پای او را می گرفت،در هنگام قدرت،می بخشید،همیشه خوش رو و ظاهر و باطنش یکی بود،خوشنودی و خشم از چهره اش آشکار بود،کریم ترین و راستگوترین انسان ها بود،بدهکاری مالی خود را ادا می کرد

و کسی که ناگهان او را می دید،بزرگیش را درک و مجذوب آن حضرت می شد.

چیزی از او نمی خواستند مگر آن که عنایت می فرمود،بر کودکان می گذشت و به آنان سلام می کرد.در مرتبه اول هر کس با او ملاقات می نمود،ابهت آن حضرت او را می گرفت و از هیبت آن حضرت مضطرب می شد،به او می فرمود:

آرام و آسان باش،من نیز مانند شمایم.هرگز او را صدا نکردند مگر این که جواب داد.هرگاه با اصحاب خود می نشست،اگر درباره آخرت سخن می گفتند توجه می کرد و اگر درباره غذا و آشامیدنی صحبت می کردند،با آنان همگام می شد و اگر در اطراف دنیا حرف می زدند،برای آنکه از آنان دلجویی کند در اطراف همان مطلب گفتگو می کرد (1).

چگونگی سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله

«جاحظ»که یکی از بزرگترین نویسندگان عرب است،درباره کلام آن حضرت می گوید:

«سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی است که شماره حروفش اندک و شماره معانیش بسیار،از تصنّع بری و از تکلّف بر کنار است،آنجا که تفصیل لازم،مفصل و آنجا که اختصار،مختصر است.از کلمات نامأنوس فراری و از سخنان یاوه و بیهوده مبراست،کلماتش با حکمت هم دوش،با عصمت هم آغوش،با تأیید قرین و با توفیق هم نشین بود.

خدای متعال گفتارش را با محبت و قبول توأم ساخته بود،بی نهایت عالی می گفت و مهابت،حلاوت،افهام و اختصار را با هم داشت.از تکرار سخن بی نیاز بود و شنونده را بدین کار نیاز نمی افتاد،با وجود این هیچ وقت کلمه ای از

1- ((1)) -مکارم الاخلاق:1،9؛بحار الانوار:16،194؛سفینه البحار:1،420-411.

سخنش نمی افتاد،خطایی بر او رخ نمی داد و دلیلش سستی نمی گرفت.

کسی بر او فایق نمی شد و سخندانی،او را مجاب نمی کرد،سخنان مفصل را با کلمه ای مختصر رد می کرد و برای اسکات حریف،در حدود معلوماتش سخن می گفت.جز سخن راست دلیلی نمی آورد و غلبه را جز به وسیله حقیقت نمی خواست.سخنان فریبنده و خدعه آمیز نمی گفت و هرگز عیب جویی نمی کرد و گوشه نمی زد.در سخن نه کند بود نه تند،گفتارش نه طولانی بود نه مبهم.

مردم سخنی سودمندتر و شیواتر و مؤثرتر از سخن وی نشنیده و نمی شنیدند».

فصاحت حضرت

اشاره

در مقدمه کتاب سودمند و پرقیمت«نهج الفصاحه»درباره کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«فصاحت نبی اکرم صلی الله علیه و آله موهوب بود نه مصنوع،آن جان نیرومند که نورافکن تاریخ بود،با آن اقتدار عجیب بر احاطه معانی که خدایش داده بود،با آن تسلط شگفت انگیز که بر لهجات عرب،خاصه لهجه مهذب و کامل قریش،داشت،با آن قوت عزیمت و استقامت طبع،که با حوادث سهمگین تحدی می کرد،با آن صفای خاطر که چون آسمان،بلند برتر از حوادث بود و غبار کدورت آسان نمی گرفت،به حق در سایه قرآن به مرحله ما دون آن بی منازع به او رنگ فصاحت تکیه زده بود.به راستی که خداوندش برای ابلاغ رسالت نیکو پرورانده بود،و برای وصول بدان اوج کمال که خلوتگاه راز است،همه رنج های گوناگون حیات را از مرارت یتیمی،گزش فقر،داغ فرزند،هول دائم از خطرات،حیرت نابسامانی،محنت غربت و برتر از همه،انزوای توان فرسای کشنده؛یعنی بلای تنهایی در جمع بی خبرانِ پر مدعا،چشیده بود».

چنین شخصیت بی نظیری از طرف خدای بزرگ،مأموریت ابلاغ دین را

داشت،دینی که منبع فیض آفرینش به او وحی می کند،تا او در سایه شخصیت والایش به جهانیان برساند،آیینی که سرچشمه وجود،عالم،عادل،حکیم و آفرینش،به وی ابلاغ می نماید و او را مأمور تبلیغ آن می کند،دینی که سرچشمه آن حق و رساننده به نبی اسلام،امین وحی و قانون اساسیش قرآن و مأمور تبلیغش چنین رادمردی باشد،باز هم می توان گفت در دنیای علم آنهم دنیایی ناقص و ناتوان از اخلاق و معنویات،و دنیایی که علم در او چون نقطه صفر و مجهولات بی نهایت است،مانع از ترقی،پیشرفت،تعالی و تمدن است ؟ آیا رد چنین شخصیتی دلیل بر کمال بی انصافی،جهالت و حماقت نیست ؟

آیا شخصیتی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله که تمام کمالات و اوصاف انسانی،در حد اعلا،در او جمع بوده و جزئیات زندگی کسی چون او،در تاریخ منعکس نشده و تاریخ مانند او را در فضایل بیاد ندارد،ممکن است پایه گذار دینی باشد که مانع از ترقی و تعالی بشر گردد ؟ ! !

ما قبول داریم دنیای امروز دنیای علم است؛ولی بشر افسار گسیخته،تمام معنویات را از دانش جدا کرده و جز معلومات خشک طبّی،نجومی،ریاضی، فیزیکی،اسلحه سازی،روانشناسی بی روح و تاریخ و جغرافیا و..چیزی برای بشر نگذاشته،علم،امروز جز این که وسایل راحتی برای جسم بشر،از تمام برنامه ها ساخته،آن هم عده ای قلدر و زورگو و ثروتمند از آن کمال بهره را می برند،آیا کار دیگری کرده و معجز دیگری از او سرزده است ؟

امروزه ممالک متحده،از بهترین برنامه های علمی،سیاسی و مالی در جهان بهره مندند و کشوری در جهان همدوش او نیست،در حالی که چراغ علم و دانش،در آمریکا به طور چشمگیری روشن است،آن چنان که پایش به کره ماه رسید؛ولی از نظر معنوی و اخلاقی در رأس فقیرترین کشورهای جهان است،به طوری که آن کشور بیشتر به جنگلی پر از حیوانات درنده و وحشی شبیه است،

تا به کشوری انسان نشین.

چه خوب است آنها که می گویند:دنیا،دنیای علم است؛یعنی سعادت، نجات و خوشبختی در سایه این دنیاست،برنامه زیر را که یکی از صدها برنامه ننگین در آمریکا است،بخوانند و از این رجز خوانی آمیخته با غرورِ تو خالی و شبیه«من آنم که رستم بود پهلوان»دست بردارند؛زیرا جهان غرب،در تمام علوم پیش رفته است؛ولی رجز خودنماییش را اینان می خوانند،و عجیب تر آن که عده ای پس از بیرون آمدن از سینما و کاباره و برخی پس از تعلیم گرفتن از شب نشینی های نامشروع و گروهی پس از بیرون کردن سر از تریای طویله (1)و مست شدن از برنامه های ننگین و رسوای مراکزی چون کاخ جوانان و دیگر مراکز فساد،به جای بیدار شدن و بیرون آمدن از منجلاب فساد و حفظ قداست عمر عزیز و گرانبها،از مصرف شدن در این برنامه های جهنمی،تمام حملات ناجوانمردانه خود را،متوجه دین و اهل دین کرده و مکتبی را که خدای عالم برای سعادت انسان،به وسیله پیغمبر بزرگ،به بشر عرضه کرده است مانع از ترقی می دانند !

اینک توجه شما را به گوشه ای از اوضاع جهان علم جلب می نماییم:

دین اسلام یا فرهنگ جهان مادی

کدام مانع ترقی واقعی انسانند ؟

همان طور که گفته شد،آمریکا در رأس تمام کشورهای بزرگ علمی در جهان است؛ولی علم نه تنها در آنجا مایه سعادت و نجات نشده است؛بلکه آنجا با آن همه پیشرفت علمی،آن چنان غرق در مفاسد هستند که خبر زیر نمونه کوچکی از

ص:249

1- (1)) -ابتکار دانشجویان دانش و علم در قرن تسخیر فضا در کوی دانشگاه در تهران.

رسوایی های بزرگ آن کشور است،نمونه کوچکی که روزنه ای برای ورود در تمام رذایل و شمشیری بران برای کشتن انسانیت است،نمونه کوچکی که کانون مقدس خانواده را ویران کرده و آن را به فاحشه خانه ای تبدیل نموده است و آن این است:

«بازی با جنس مخالف یکی از تفریح های شایعی است که در بین دانشجویان دبیرستانی و طبقات بالاتر رواج دارد؛زیرا 92%از دانشجویان در بازی با جنس مخالف،به روش قبل از ازدواج یا تفریح قبل از تشکیل خانواده ادامه می دهند، در صورتی که 88%دانشجویان کلاس های پایین هستند و هر قدر سن کمتر باشد،توجه به هم خوابی با دوستان کوچک بیشتر از همنشینی با زنان ولگرد است و هر قدر سن افزایش یابد،افراد بی زنی که تعلیمات ناقص دارند به زنان فاسد می گرایند.

موقعی که انسان رقم بزرگی را می بیند که از ارتباط دانشگاهیان،که قبل از ازدواج داشته اند خبر می دهد،وحشت می کند؛ولی این وحشت وقتی برطرف می شود که تعداد عمل دانشجوی دانشگاه بررسی گردد و ببیند،چگونه از این تفریح استفاده کرده است؛زیرا نسبت بین دانشگاهیان کمتر از طبقات دیگر است.

در بین افرادی که تا سن 25 سالگی ازدواج نکرده اند،می بینیم عمل زناشویی با زنان ولگرد به حساب زیر است:

در 74%از دانشجویانی که هنوز به مرحله دبیرستان نرسیده اند 54%از کسانی که مرحله دبیرستان را گذرانده اند و 28%از کسانی که تحصیل را به پایان رسانیده اند،این برنامه رواج دارد،در میان دهکده هایی که افرادشان به دبستان می روند 14%و افرادی که دبیرستان را تمام کرده اند 20%و آنان که به دانشگاه می روند 26%می باشند.

ص:250

85%از مردم که تعلیمات عالی ندیده اند،متعتقدند عمل زناشویی قبل از ازدواج،یک امر طبیعی و عادی است و ارتباطی با جرم ندارد.

این روش در میان توده مردم که تعلیماتشان از مرحله ابتدایی تجاوز نمی کند فراوان است،تا جایی که از دو یا سه اجتماعی که در آمریکا بررسی شده،به یک فردی که 16 یا 17 سال داشته باشد و با جنس مخالف همخواب نشده باشد پیدا نکرده اند.

مردان آمریکایی پس از ازدواج ارتباط غیر همسر خویش را همدوش با ارتباط با همسر خود حفظ می کنند (1).

این است وضع مردمی که به اصطلاح در بهترین و برترین منطقه علمی زندگی می کنند.وضع مردم آن مملکت از نظر گناهان دیگر،چون قمار،دزدی، گانگستری،آدم کشی،استعمار کردن ملت ضعیف و پایمال کردن حقوق انسان ها،و..حیرت انگیز است،اسلام با تمام این مفاسد به مبارزه برخاست و بشر را در سایه یکتاپرستی،به آراسته شدن جمیع فضایل و کمالات اخلاقی دعوت کرد.چنان که پیغمبر بزرگ بهترین نمونه عملی برای مردم جهان است، با این حال آیا باز هم بی خبران باید رجز بخوانند و اسلام و دین را مانع از ترقی، و دنیای علم که ممالک متحده در رأس آن است را باعث ترقی و تعالی بدانند ؟ ! !

خوانندگان عزیز ! با مطالعه و دقت بیشتر در روحیات و اخلاقیات رسول الهی می توان گفت:آن رادمرد آسمانی آیین،مکتب و دینش مانع از ترقی و تعالی است ؟

نه تنها قرآن مجید در سوره های گوناگون،اخلاق و شخصیت بی نظیرش را ستوده،و نه تنها روایات و اخبار عالی و صحیح اسلامی آن حضرت را معرفی

1- ((1) -نقشه های استعماری:164.

کرده،و نه تنها جامعه دانشمندان و عقلای اسلامی در کتب با اعتبارشان به نحو کامل و جامع از آن حضرت یاد کرده اند؛بلکه منصفین از دانشمندان و فلاسفه بیگانه نیز،آن حضرت را در تمام زمینه های وجودیش،ستایش کرده اند و مکتب او را تنها راه نجات بشر دانسته اند.

در این قسمت برای این که مغروران و متکبرانِ رجزخوان،از فریاد ناهنجار و استعماری خود دست بردارند،نظریات برخی از دانشمندان بزرگ غیر اسلامی درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می شود،تا بدانند که اسلام مانع از ترقی نیست، آنچه مانع ترقی است افکار پوسیده و غرب زده استعماریِ بی خبرانی است که از خود بی خود شده و در برابر مشتی بی خبرتر از خود،همه چیز خود را باخته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از نگاه بیگانگان

1-دکتر«ریتین»که از مورخین بزرگ است می گوید:

«دین محمد صلی الله علیه و آله از نخستین ساعت ظهور خود،و در زمان صاحب دعوت یعنی رسول گرامی صلی الله علیه و آله ثابت کرد که یک دین همگانی است.این آیین مقدس، که برای هر نژادی مناسب است،با هر عقلی نیز موافقت دارد و عقول بشری،در هر پایه از مدنیت باشد،از آن بی نیاز نیست».

2-«جون اورکس»که از دانشمندان به نام انگلیسی است می گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله در تمام عمر خود،ذاتش به هیچ پلیدی آلوده نشد».

3-«مسترجون دی فنیزات»انگلیسی می گوید:

«محمد از بزرگ ترین خیرخواهان نوع بشر است.ظهور او نشانه یکی از عالی ترین عقول در تمام عالم می باشد،و اگر آسیا بخواهد به فرزندان خود افتخار کند،سزاوار است که به این رادمرد بزرگ و بی مانند افتخار نماید.البته ظلم بزرگی است اگر بخواهیم حق بزرگواری این مرد را ادا نکنیم؛زیرا این همان

شخصی است که در هنگام ظهورش،عرب در درجه انحطاط و توحّش بود که بر ما مخفی نیست،و باز می بینیم پس از بعثت او بر اثر انواری که دیانت اسلام در دل های آنهایی که با میل آن را پذیرفتند،چگونه اوضاع آن سامان منقلب شد،به همین جهت است که شک در بعثت محمد صلی الله علیه و آله را شک در قدرت خداوندی که شامل تمام جهان و جهانیان است باید دانست».

4-«خیر اللّٰه»مسیحی می گوید:

«محمد کسی است که تمدنی به وجود آورد،که چشم عالم را خیره ساخت و هنوز هم مورد احترام،پسند و تعظیم فلاسفه جهان است.مقدس ترین قوانین را برای زناشویی و جنگ وضع نمود به طوری که هماره قانون گذاران جهان و مصلحین عالم،از تعالیم او استفاده کرده و برای وضع قوانین و نظامات از این دین سهل و ساده استمداد می جویند،با این بیان،فلاسفه و حکمای یونان و غیر یونان کجا می توانند با این حکیم بزرگوار و عظیم الشأن عرب،برابری کنند ؟».

5-دکتر«سموئیل زویمو»می گوید:

«پیغمبر مسلمین،بدون تردید از بزرگترین پیشوایان دینی،مصلحین بی مانند،دانشمندان فصیح و بلیغ عالم بوده و با وجود این،یک فرمانده شجاع و فداکاری است».

6-«مسیو گروسه»در کتاب«تمدن های شرقی»می گوید:

«محمد وقتی شروع به دعوت نمود،جوان بلند همت و پاکدامنی بود که برای مشروع های مقدس،سراسر عزم و اراده بود،او خیلی بزرگتر و عالی تر از محیطی بود که در آن زندگی می کرد.عرب در آن روز که آن مرد بزرگ،آنها را به سوی خداپرستی دعوت کرد،در منجلاب بت پرستی غوطه ور بود،در چنین هنگامی عزم کرد که آنها را به سوی خداپرستی دعوت کند.حالت اجتماعی و روحی قوم عرب نیز بی اندازه بود،هرج و مرج عجیبی در میان آنها وجود داشت،همدیگر

را می کشتند و غارت را امری جایز می دانستند،اخلاق و عادتشان فاسد بود و به تمام معنی وحشی؛بنابراین تصمیم گرفت بر طبق دعوت خود،یک حکومت دموکراسی که ضامن وحدتشان باشد ایجاد نماید و اخلاق و عادتشان را اصلاح کند،او از همان ملت وحشی،جامعه تربیت یافته ای به وجود آورد».

7-«لوئی توماس»نویسنده آمریکایی می گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر عرب،اول کسی بود که وحدت ملی عرب را عملی نمود،آن قبایل را زیر یک پرچم گرد آورد و عجیب این است که در هنگامی که ظهور نمود،نه تنها عربستان؛بلکه سراسر جهان محتاج به ظهورش بود».

8-«جرجیس سال»انگلیسی می گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله بهترین و نیکوترین اخلاق را داشت و کاملاً بر عکس کسی بود که دشمنان او را معرفی می کنند،او منزه از هر بدی و پلیدی بود،او کسی بود که برای اصلاح اخلاق بشر قیام نمود».

9-«سرمادک سایکس»می گوید:

«شکی نیست که محمد،در اثر نبوغ بی مانند خود،و تعلیمات پردامنه اش موفق شد که فکر و عمل را دارا باشد،و در اثر همین استعداد،کشور بی همتایی تشکیل دهد و این موضوع مسلم است که او پیامبری روشنفکر،قانون گذاری بی نظیر و داوری عادل بوده است».

10-«ث.ل»که از دانشمندان بزرگ سرزمین عجائب و غرائب هند است می گوید:

«وقتی در امر محمد صلی الله علیه و آله تأمل می کنیم،از عزم و اراده این مرد بزرگ،که میان یک ملت زمام گسیخته و بداخلاق و بت پرستی،پرورش یافته،در شگفت می مانیم؛زیرا همه می دانیم که او تنها و بدون هیچ مساعدی،با کمال مردانگی، بدون ترس و واهمه،برای تغییر اوضاع آن محیط فاسد قیام کرده و از کشته شدن

نهراسید،و به وعده هایی که به او داده می شد اهمیت نمی داد.ما می خواهیم بدانیم این نیروی عجیب را چه کسی به این رادمرد عربی داد،و آن قوه بیان و نفوذ کلمه را از کجا آورد،و با چه وسیله ای توانست بردگان را از قید غلامی آزاد کند و آن اتحاد بی مانند را میان طبقات بزرگان و اشراف،و توده مردم برقرار سازد و آنها را دوست و برادر نماید ؟

در صورتی که ما هنوز در هندوستان برای دست مالیدن به بدن،خونریزی می کنیم و هنوز نتوانسته ایم ورود به بتخانه ها را برای هندوهای از دین برگشته جایز،بدانیم ! ما می خواهیم بفهمیم که محمد این نیروی شگرف را از کجا به دست آورد ؟ و آن زندگانی سراسر افتخار،سرچشمه اش در کجاست.کشور هندوستان هنوز دچار شرابخواری است و این پندهای حکیمانه که از بزرگان هندو به ما داده شده است،کوچک ترین اثری در جلوگیری از استعمال الکل ندارد،در صورتی که مطابق گفته کتاب های قدیم،محمد همین که شراب را حرام کرد،پیروان و یارانش خم شراب را شکستند و شراب و الکل را دور ریختند.

می خواهیم بگوییم:در محمد قوه مرموزی بود که مانند«مانیستیم»تأثیر داشت.

آیا این قوه و نیرو کجا بود ؟ ما نمی دانیم؛ولی همین قدر آثار آن را مشاهده می کنیم؛زیرا با همین قوه بود که محمد توانست آن ملت زمام گسیخته را با هم متحد کند،و ملت واحدی از آنها به وجود آورد،و از توحّش و نادانی آنها را نجات دهد،و به آنها عظمت و اقتدار بخشد،و تا به تمام ملل جهان سروری و حکم فرمایی کند.آن روز بود که ملت او توانست حاکم بر مدنیت جهان شود، و ابواب دانش و علم را بر جهانیان باز کند،و با همت او بود که زبان عربی زبان علم و ادب و راهنما،و مربی بشر گردید،و همان تربیت مربی اسلامی بود که در آسیا و اروپا،یک اجتماع تازه و یک مدنیّت بی مانندی ایجاد کرده و خدمت های شایانی به انسانیت نمود.ای محمد ! ای پیامبر بر حق که نیروی بی مانند تو از

مصدر جلال خداوندی،و عالم غیب و ابدیت سرچشمه گرفته است،من با کمال فروتنی در برابر عظمت تو سر فرود می آوریم».

11-«برنارد شاو»فیلسوف بزرگ انگلیسی می گوید:

«من همواره برای دین محمد صلی الله علیه و آله بلندترین جایگاه را قائل هستم؛زیرا زندگانی حیرت آور این مرد،تأثیر عجیبی در من داشته است،بنابراین معتقدم دین او یگانه دینی است که با تمام ادوار زندگی بشری مناسب می باشد،و قابلیت آن را دارد که هر نسلی را به خود جلب کند،اما من پیش بینی می کنم که اروپا در آینده،دین محمد را قبول خواهد کرد،آثار آن از الآن نمایان است؛زیرا اروپاییان به آن اقبال کرده اند.در قرون وسطی روحانیون دین مسیح،یا بر اثر تعصب و یا به واسطه نادانی،که هر دو بسیار زشت است،اسلام را به رنگ های بدی درآورده و آن را به بدترین شکلی که می توانستند معرفی کرده بودند،در واقع روحانیون آن روز،دشمن محمد و دین او بودند و تا پای مرگ بر این دشمنی باقی ماندند.من تاریخ زندگی و شخصیت او را از این لحاظ که مرد بزرگ و نابغه ای است مورد مطالعه قرار دادم،آن چه بر من محقق شد این است که او از دشمنی با مسیح منزه است.

ما باید محمد را نجات دهنده بشریت بدانیم،و من معتقد هستم که اگر شخصی مانند او متصدی حکومت عالم امروز شود،به طور قطع مشکلات آن را حل خواهد کرد و صلح و آرامش و سعادت را که جهان کمال احتیاج به آنها را دارد،فراهم خواهد آورد.

خوشبختانه در قرن نوزدهم عده ای از دانشمندان اروپا،مانند:«کارلایل»، «گوته»و«گیبون»به ارزش حقیقی دین محمد پی بردند و بر اثر آن،تحول عجیبی در اروپا نسبت به دین اسلام به وجود آمد و موفقیت زیبایی یافت؛ ولی در این قرن،اروپا در راه توجه به اسلام پیشرفت زیادی کرده و علاقه شدیدی

ص:256

نسبت به دین محمد از خود نشان می دهد و شاید در قرون آینده،از این جلوتر برود و معتقد به آن شود و به فایده عقیده محمدی اعتراف نماید،و تصدیق کند که برای حل مشکلاتش بهترین وسیله باشد.از همین جا می توانید تصدیق کنید که پیش گویی من بجا بوده و در همین وقت عده زیادی از افراد ملت من و سایر اروپاییان دین محمد را قبول کرده اند،در هر صورت به طوری که می توان گفت:

تحول اروپا و توجهش به اسلام شروع شده است».

12-«کارلایل»فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلیسی می گوید:

«امروز یکی از بزرگترین ننگ هاست که کسی از مردم این دوره به مطالبی گوش دهد که از آن مطالب گمان رود،دین اسلام دروغ بوده و محمد مزوّر و دروغگوست،و بر ماست که بر علیه این اقوال بی معنی و خجلت آور قیام و با این آراء در جنگ باشیم؛زیرا رسالتی را که آن پیامبر آورد و تاکنون 12 قرن از آن می گذرد،هنوز نور هدایتی است که دویست میلیون (این آمار مربوط به زمان کارلایل است) انسان،که خدای متعال آنها را مانند ما آفریده است،در پرتو آن زندگی می کنند،و اگر کسی از شما تصور کند این دینی که میلیون ها مردم،که از حساب خارج هستند،قرن ها در پرتو آن زیسته و بر آن درگذشته اند دروغ و باطل است،باید بدانند که نظر من بر خلاف اوست و هرگز نمی توانم نظر او را تأیید کنم.

کسی که این رأی را دارد چه رأی بدی است و چه ادعای باطلی و چقدر صاحبان این رأی ضعیف و احمق هستند و براستی سزاوار دلسوزی و ترحم می باشند.

بنابراین هر کسی بخواهد در علوم کائنات منزلت و مقامی به دست آورد،لازم است که هیچ یک از گفته های این بی خردان را تصدیق نکند؛زیرا این آراء،نتیجه نادانی،کفر و زاییده دوره انکار و الحاد است.

ص:257

بزرگترین دلیل،بر سیه دلی و فساد اندرون و مرده بودن روح حقیقت،در زندگی اینان است و شاید جهان کافرتر و ناسپاس تر و پلیدتر از این گروه،به خود ندیده باشد.

آیا براستی شما ای برادران ! دیده یا شنیده اید که یک مرد دروغگو بتواند یک دین عجیب و بی مانندی ایجاد کند ؟ به خدا که مرد دروغگو قادر نیست خانه ای از خشت خام بر پا کند؛زیرا اگر آگاه از وضع و طبع و خواص گچ و سنگ و آجر و خاک و سایر مصالح ساختمانی نباشد،آنچه را که می سازد خانه نیست؛بلکه تلی است از مصالح روی هم ریخته و توده ای است از موادی که بهم دیگر مخلوط شده اند و بدیهی است که چنین بنایی غیر ممکن است مدت 12 قرن بر پا باشد و 200 میلیون در آن ساکن شوند؛ زیرا قواعد حکم می کنند که چنین ساختمانی، باید فرو ریزد و آثارش به طوری محو شود که اثری از آن باقی نماند» (1).

خوانندگان ارجمند با این اعترافات و هزاران اعتراف دیگر،از دانشمندان بیگانه و غیر مسلمان درباره شخص پیامبر و آیین کامل و جامعش،باز می توان گفت دین اسلام مانع از ترقی و تعالی است ؟ مسلم این قضاوت در حق آیین یهودیت و مسیحیت و سایر ادیان صحیح است؛اما این گونه بر آیین مقدس و پاک اسلام قضاوت کردن از کمال بی انصافی و بی خردی است.

فرازهایی از تعالیم پاک و جاوید اسلام

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله ابتدا پرچم دعوت همگانی خود را در«حجاز» پایتخت جزیره العرب برافراشت و دعوت خود را از خویشاوندان نزدیک خود شروع و کم کم آن را در میان عرب،سپس در میان تمام جوامع آن روز،توسعه

1- (1) -آیین اسلام شماره 30-1-چاپ 1323 شمسی مقالات آقای خلیلی.

داد و به دورترین نقاط عالم رسانید.

آن مدرسه ای که سفیران بزرگ الهی؛یعنی پیامبران خدا،قبل از وی برای تربیت انسان،به مقتضای فطرت،عقل و وجدان که از عوامل ذاتی است،بنا کردند او تکمیل نمود.

کسانی که از نظر عقلی دچار انحطاط و گمراهی هستند،تصور می کنند دین مانع ترقی و پیشرفت است،در حالی که اگر به اساس دعوت انبیا توجه کنند، و به ویژه در قوانین مقدس اسلام دقت نمایند،می یابند که رهبران بزرگ الهی، مردم را به بهترین برنامه زندگی و تمدن حقیقی دعوت کرده اند.

پیغمبر بزرگ اسلام آخرین و بهترین نقشه تعلیم و تربیت انسانی را طرح و به شاگردان مکتب فضیلت آموخت.

آنان را آزادی بخشید و از قید خرافات و اوهام،که همچون زنجیر گران آنان را بسته بود،و از رشد باز می داشت نجات داد و از این بند مهلک آنان را خلاص نمود،تا روز به روز به رشد و ترقی و تعالی خود بیفزایند و قانون طبیعی سیر به سوی تکامل را فرا گیرند.با این برنامه صحیح و ریشه دار و ثابت آیا دین مانع از ترقی است ؟

خدای متعال در قرآن مجید و رهبران عالیقدر اسلام در روایات و اخبار می گویند:

خلقت انسان به گونه ای است که از روی فطرت و از روی اختیار،به سوی خیر یا شر گرایش دارد،اعمال خیر مایه شادکامی او می گردد و بهبود و اصلاح جامعه را در بردارد،و آدمی را به سوی رسیدن به حق و فضیلت سوق می دهد، و اعمال بد و ناپسند بر ضد آن وادار می کند.

اضافه بر آن،انسان فطرتاً از بدی که موجب بدبختی و تباهی است و در دنیا و آخرت گرفتاری به بار می آورد،گریزان است،در نتیجه باید در سایه مقررات

ص:259

الهی و اسلامی،به تمام نیکی های دستور داده شده عمل کند و از تباهی و فساد و بدی بگریزد،با این نوع دعوت آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

نبی گرامی اسلام چراغ عمل مردم را پیش رویشان قرار دارد،و آنان را به تفکر و تعقل،در تمام برنامه های عالم دعوت کرد،و راه تقلید کورکورانه را برای همیشه به روی انسان بست و یک ساعت اندیشه در زمینه امور معنوی و مسائل عالی انسانی را برابر با شصت سال عبادت قرار داد،با این اهمیتی که دین به اندیشه و تفکر داده است آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

اصول دین مقدس اسلام عبارت است از اعتقاد به مبدیی که از هر نظر نامحدود است،عبارت است از اعتقاد به ذات پاک خداوندی که خالق انسان و موجودات و ناظر بر همه اعمال و احوال است و در سایه ایمان به او (خدای متعال) از هر کار زشتی خود را برکنار می دارد،عبارت است از اعتقاد به وجود فرشتگان و پیامبران و کتب آسمانی و روز قیامت و عبارت است از انجام برنامه هایی که به خیر دنیا و آخرت و مادیت و معنویت انسان است،با این جهات عالی اعتقادی،روحی و عملی آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

دین می گوید:

خدای متعال کسانی را که به او نسبت شرک دهند،یا فرشتگان،کتب آسمانی، انبیا و روز جزا را که مطابق با عدل اوست انکار کنند،مشرک می شمارد و از رحمت خود دور می داند.خدای بزرگ همه افراد بشر را دعوت می کند که حقیقت اسلام را پذیرفته و جملگی از روی شعور،فکر و دلیل به دین حنیف اسلام روی آورند.چنانچه فرموده:

«اندیشه نمی کنند مگر آنها که آگاهند» (1).

1- (1)) - «وَ مٰا يَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ» [عنكبوت (29):43].

از مخالفین نیز دعوت می کند که در برابر عرضه متاعشان دلایل عقلی و علمی اقامه کنند و برتر بودن راه و مکتبشان را با اصول عقلی و عملی ثابت نمایند،با این وصف آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

پیامبر بزرگ اسلام راه دانش را برای همیشه به روی بشر و تمام افرادی که تابع مذهب اویند بازگذاشت،و پرده جهل و نادانی را به کلی از میان برداشت، و آنچه به او وحی می شد را بلافاصله به دیگران تعلیم داد،تا هر یک بتوانند به تنهایی امتی را راهنما باشند (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه مردم را به مطالعه اسرار آفرینش ترغیب کرد،تا به نیروی عقل و خرد،اسرار عالم را دریابند.

پیغمبر مهربان،درس و استقلال و آزادی را به انسان آموخت تا طوق بندگی دیگران را از گردن خود برداشته و روح تملق و چاپلوسی را از بین ببرند و جز در مقابل حق و حقیقت خدای متعال سر تعظیم فرود نیاورند.با این روش اصیل و ریشه دار آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

شریعت مقدس اسلام،مجموعه اصول و قوانینی است که خدای متعال به وسیله پیامبر بزرگش،آنها را به بندگان ابلاغ فرمود و به مسلمانان رعایت و دقت در انجام آن را توصیه و سفارش کرد،تا با عمل کردن به آن قوانین،روابط خود

1- (1)) -منظور از بازگذاشتن راه دانش و کسب علم،تشویق و ترغیب به آن است،و امّا پاسخ این سؤال که آیا مگر راه کسب دانش بسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گشود ؟ این است که آری ! در آن روز جامعه مانند بسیاری از ممالک شاهنشاهی مثل ایران در زمان منحوس 2500 ساله شاهنشاهی،همه مردم در کسب علم و دانش آزاد نبودند و فقط گروه اندکی با شرایط خاصی گزینش می شدند و یا اجازه ورود در کلاس درس را داشتند.اما با ظهور نبی گرامی اسلام این تبعیض برداشته شد و ایشان به عنوان بنیانگذار مکتب اسلام،کسب دانش و علم را حق مسلم هر انسانی معرفی کرد.برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب های:مروج الذهب،کامل فی التاریخ معروف به تاریخ ابن اثیر و...مراجعه کنید.

را با خدا و مردم نزدیک تر و محکم تر سازند.

سلسله اعمالی که انسان،با توجه به قوانین الهی،به منظور نزدیکی به خدای متعال و جلب رحمت او،انجام می دهد،عبادات و اعمالی که مربوط به روابط انسان با هم نوعان است،و در اثر رعایت آنها جلب نفع و دفع زیان از خود و افراد می کند و می کوشد تا با توجه به آنها،از بدی دوری جسته و حقوق ملت و قوم را محترم شمارد و صلح و صفا را برقرار سازد،اغلب قوانین پاک و جادوان اسلام تحت عناوینی تدوین شده است که خیر همه جانبه انسان در آنهاست؛با این جهات عالی و برنامه های واقعی آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

پیامبر بزرگ اسلام،شرافت نژادی و حَسَب و نَسَب را که غالباً باعث ظلم و ستم به یک دیگر می شد،و افراد را به سوی بدبختی می کشاند،از میان برداشت تا همگی همچون برادر با یک دیگر زندگی کنند.

سپید را بر سیاه،عرب را بر عجم،غنی را بر فقیر جز به تقوی و درستی اسلام امتیازی نیست (1).

نبی بزرگوار در میان تمام امت طرح برادری و دوستی انداخت (2)و همگی را با یکدیگر متحد و شریف را با وضیع و غنی را با فقیر برادر ساخت تا پشتیبان هم باشند و به یکدیگر در تمام زمینه های زندگی کمک رسانند و همه مردم مسلمان در راه حق و برای نگاهداری و پیشرفت اسلام از دادن مال و جان مضایقه نکنند؛با این نوع تربیت آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

نبی با عظمت اسلام،دستورات زندگی را همان دستورات اخلاقی اصیل

1- (1)) - «يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ وَ جَعَلْنٰاكُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ». [حجرات (49):13].
2- (2)) - «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [حجرات (49):10].

و قوانین خلقت،که با ذات بشریت همآهنگ است قرار داد و شالوده آن را روی فطرت بنا کرد تا همیشه استوار و تازه باشد و در اثر مرور زمان،همچون قوانین ساخته شده بشری و قوانین تحریف شده عهد عتیق و جدید،کهنه نشود،یکی از دانشمندان بزرگ مادی می گوید:

«در تمام شرایع دینی یگانه آیینی که جنبه اجتماعی عملی آن تام و تمام است،شریعت پیامبر اسلام است».

با این حیثیت نورانی و عقلی و علمی آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

اسلام انسان را به عقاید و اعمال صحیح دعوت کرده است؛زیرا در قرآن مجید که کتاب آسمانی اسلام است،خدای متعال انسان را بر موجودات عالم برتری داده و او را سرور روی زمین و خلیفه خود خوانده است.(1)این امر می رساند که خدای متعال نهایت جود و رحمت را در حق انسان مبذول داشته تا آدمی به فراخور این شایستگی،از خوان بیکران الهی بهره مند شود.

به طور قطع این فضیلت؛یعنی سروری و برتری بر موجودات عالم،این چنین تقاضا می کند که انسان دایم در حال حرکت به سوی فضایل و خوبی ها باشد.

خدای متعال در قرآن مجید انسان را به مطالعه در عجائب جهان دعوت کرده تا در اثر پی بردن به شگفتی های آفرینش ایمانش تقویت شود و از این رهگذر برای پیشرفت مادی و معنوی آماده گردد.این راه و روش اسلام برای زنده کردن روح انسان ها از افسردگی و مردگی است؛آیا دین مانع از ترقی است ؟

هدف اساسی اسلام بیدار کردن عقل و خرد انسان است،تا بتواند روابط چند

1-(1)) - «وَ لَقَدْ كَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنٰاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِيلاً» .[اسراء (17):70].

جانبه خود را با خدا و جهان بفهمد،نظر به همین سیمای اساسی تعلیمات قرآن است که«گوته»در آن هنگام که نظری کلی به اسلام انداخت به«اکرمان»چنین گفت:

«این تعلیم هرگز دچار شکست نمی شود،اساس کلیه تمدن های با ارزش و کامل جهان،اسلام است.»

بهره بردن ملت های بیگانه از مسلمین،بویژه در«اسپانیا»و«اندلس» و کتابخانه های بزرگ و مراکز علمی قابل تردید نیست،چنان که در کتاب های اروپاییان می خوانیم:

«تمدن ما نتیجه زحمات مسلمین در مراکز علمی،و لابراتوارهای بزرگ در کشورهای اسلامی بود».

پس اسلام زیربنای زندگی سالم،و تمدنی درخشان و عالی انسانی است،آیا بازهم بی خبران به خود مغرور و مشغول،حتی از بیگانگان هم این جمله را که می گویند:«اسلام یعنی:تمدن»قبول نمی کنند ؟ باید از آنان پرسید:آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

در شریعت مقدس اسلام برای هر نوع از احتیاجات بشر در سیر زندگی، قانونی وضع شده است؛که قانون بین المللی،با کمی تغییر به مذاق حقوق دانان،از آن گرفته شد،ولی غرور و پررویی ملل متحد اجازه نداد که به این احتیاج و نیاز به اسلام اعتراف کند.

البته برای این که بدانید این مدعا صحیح است،باید به قوانین بین المللی مراجعه کنید،سپس قوانین اصیل آن را به عینه در کتب حقوقی اسلام ملاحظه نمایید.

پیامبر بزرگ اسلام به مردم خاطر نشان ساخت که:تمام انبیا به نوبه خود در تحکیم بنای خانه دین،که اساسش با وحی استوار شده،کوشیده و بر شکوه

و جلالت آن افزوده اند و تمام آنها برای یک منظور که سوق بشر به سوی کمال است برانگیخته شده اند.

قرآن مجید همه انسان ها را دعوت می کند که به تمام انبیای گذشته و تعلیمات واقعی آنان،ایمان آورده و آنان را تصدیق کنند و سایر پیروان ادیان الهی دیگر را امان داده،تا از سعادت بهره مند و از عذاب الهی ایمن گردند و جامعه ای بر اساس حق و حقیقت بنا نهند و هر یک از افراد به وظیفه خود عمل نمایند،در نتیجه آرامش دل و خاطر برای همگان ایجاد شود.با این برنامه های عالی و متین آیا دین مانع از ترقی است ؟ !

علت این قضاوت ناجوانمردانه و غیر انسانی درباره نقش دین در ترقی، رشد و شکوفایی جامعه را،باید در نوع تربیت این قاضیان شهوت پرست جستجو کرد،و تأثیر همنشینی آنان را با غرب و غرب زدگان قبول کرد و دانست که محصول اندیشه های خرافی آنان،هیچ منشأی جز هضم شدن در امواج خطرناک جهل و بی خردی و غرب زدگی و استعمار فکری ندارد.

استاد محترم آقای«محمد تقی جعفری»در تفسیر،نقد و تحلیل مثنوی می گوید:

«بدون تردید تأثیر همنشین در افراد انسان بسیار با اهمیت است،بعضی از اشخاص دراین باره تعبیری دارند و می گویند:نفس انسانی دزد عجیبی است، بدون این که خود انسان مطلع بوده باشد از انگیزه ها و پدیده هایی که می بیند تدریجاً می دزد و در شخصیت خود جا می دهد.متأسفانه دوران معاصر،برای این مسئله حیاتی هیچگونه اهمیتی قایل نمی شود،زیرا اصلاً مسئله تعلیم و تربیت یک حالت مسخ شده ای پیدا کرده است که نه نتیجه منطقی در بردارد و نه روش اساسی و ریشه دار،که از منطق اصالت برخوردار باشد.محصول تربیت دوران معاصر ما با صدها بلکه هزاران کتاب هایی که در امور تربیتی نوشته

است این است که مزاحم دیگران نباشید،بایستی بکوشید تا با همه افراد جامعه تان همزیستی کنید.اما این که آیا روح انسانی قابل تکامل اخلاقی و معنوی است ؟ و این که آیا روح انسانی به غذای دیگری احتیاج دارد ؟ و این که آیا در مقابل حقوق زندگانی مادی حقوق دیگری هم برای جان ها وجود دارد یا نه ؟ چیزی است که برای فلاسفه و متفکرین معاصر ما اصلاً مطرح نیست؛بلکه متأسفانه بایستی بگوییم که بعضی از اینان بزرگترین هنر خود را در این می بینند که هرگونه اصل انسانی را با مغلطه بازی ها و سفسطه گویی ها از هم متلاشی سازنند و از این راه حس شهرت پرستی خود را اشباع کنند» (1).

منظورتان از ترقی چیست؟

نتیجه این تعلیم و تربیت در روح نسل معاصر،این شده است که فقط به جنبه مادی زندگی اندیشه کند و تا بتواند به معنویات و روحیات و آیین و دین و مقررات الهی بتازد و بخندد ! ! و گاهی که صحبت از دین به میان آید چهره درهم بکشد و با قیافه غلطاندازی بگوید:دوران علم است و نمی توان در سایه دین به ترقی و تعالی رسید.باید از آنان که دم از ترقی و ترقی خواهی می زنند، سؤال کرد:که منظورتان از ترقی چیست ؟

ممکن است ترقی به نظر آنان فرو رفتن در منجلاب فساد،در سایه کثیف فیلم های سینمایی،کاباره ها،شب نشینی ها،مجلات فاسد،رواجِ تصویرهای محرک شهوت،آزادی بی بند و بار زنان و دخترانِ چشم بسته در اختیار اطوار ناهنجار گنهکاران غرب،قرار گرفتن و از کاخ انسانیت خارج گشتن،و به هر جنایت سر سپردن و فرار از قانون الهی،در برنامه ها و دسیسه های شیطانی

1- (1) -تفسیر و شرح مثنوی:335/1.

غوطه خوردن؛به حدی که در سایه آن مال و ناموس و عرض و اخلاق،مفهومش را از دست بدهد باشد،اگر منظورتان از ترقی این است که دین الهی مانع از چنین ترقی است اندیشه و عقل،هر لحظه بر چنین تمدن و تجددی لعنت می فرستد،و اگر منظورتان از مهفوم و مصداق واقعی ترقی عبارت است از حریت و آزادی،اندیشه و تفکر در کائنات،پیشرفت علمی در برنامه ها،تسخیر کرات و موجودات عالم،فضیلت و اخلاق،شرافت و غیرت،عفت و عصمت خانوادگی،احسان و عدل،مروت و جوانمردی،تعاون و کمک به هم نوع، تربیت و تعلیم،شجاعت و سخاوت..که اسلام عین این مفاهیم و مصادیق است و می توان گفت:اسلام یعنی ترقی و ترقی یعنی اسلام،پس باید به اسلام برگردند و در سایه پاک و بلند او شاهد مقصود را دریابند؛چون این آیین انسان را به اعلا مرتبه می رساند و تمام موانع ترقی را که تمرّد از حدود الهی است ممنوع و حرام می داند.

امروزه در ممالک و جوامع اسلامی،این عقیده که دین مانع از ترقی است، راهی است برای پیشبرد منافع استعمارگران و مزدورانشان،و آوازی است برای خواب کردن ملت های اسلامی،جهت تسلط ستمگران و قلدران و بیگانه پرستان.

اگر قوانین اسلام و دین که سرچشمه آن عدل،علم و حکمت خدای متعال است،مانع از ترقی بشر باشد؛پس در جهان علت ترقی چیست ؟ و راه ترقی کدام است ؟

آیا شرم آور نیست که انسان عقل سلیم خود را تعطیل کند و بنده و نوکر بیگانگان و بیگانه پرستان باشد ؟

آیا شرم آور نیست که ملت اسلام،با در اختیار داشتن مکتب بی نیازی چون اسلام،از آن دست شسته و در منجلاب غرب فرو رفته باشند ؟

بی تردید علل این انحطاط و خودکامگی را باید در قرن های قبل جستجو

کرد؛چون این عقیده ننگین مدت مدیدی است که شکل گرفته و به تدریج پیشرفت کرده است؛به طوری که متأسفانه امروز اکثر ملت های اسلامی بویژه نسل جدید آنان،با کمک عواملی چند،چنان به سرعت رو به جاهلیت و پستی در حرکت آمده که گویی اسلام ریشه دارترین دشمن خانگی آنان بوده و می خواهند خود را از چنگال این دشمن برهانند ! !

این همان قوی ترین نوع استعمار است که امروز از آن به استعمار فکری و فرهنگی تعبیر می کنند و بدبختانه زنجیر آن به دست و پای تمام کشورهای اسلامی بسته شده است و نجاتی برای آنان نیست،مگر از طریق بازگشت به اسلام،که کم و بیش در برخی از جوامع اسلامی طلیعه آن با خواست الهی پدیدار گشته.

به امید روزی که ملت اسلام،پرچم عزت و سربلندی خود را بر بام زمین برافرازند و خود را از دشمن خطرناک همه جانبه؛یعنی استعمار،رهایی بخشند.

برای این که بتوان به جامعه اسلامی رشد بیشتری داد و آنان را به عواقب خطرناک این زندگی آلوده آگاه کرد و راه آنان را از چاه باز شناساند،باید علل انحطاط مسلمین را بررسی کرد،شاید از این رهگذر مسلمانان عزیز بیش از پیش بیدار شده و این علل خطرناک را از زندگی دور کنند،تا با از بین رفتن این علل و عوامل،عزت دیرین و شخصیت عالی خود را دریابند و برتری دین و جامعه اسلامی را در جهان بشری ثابت نمایند،و دین خود را به خدا و نبی اکرم و اسلام و پیشوایان گرامی مذهب ادا نمایند،تا در دنیا عزیز و در آخرت و مقابل پیشگاه عدل الهی سربلند باشند و بدانند که با دارا بودن چنین مکتب بی نیاز و سرشار از فرامین مادی و معنوی،می توانند امور جهان را به دست گرفته و آن را به زیباترین صورت اداره کنند.چنانچه خدای متعال در قرآن به این حقیقت خبر داده است:

ص:268

«وَ لاٰ تَهِنُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1).

«و [در انجام فرمان هایِ حق و در جهاد با دشمن] سستی نکنید و [از پیش آمدها و حوادث و سختی هایی که به شما می رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید،برترید».

ص:269

1- (1)) -آل عمران (3):139.

10 علل و عوامل انحطاط مسلمین

اشاره

ص:271

1-دوری از قرآن اولین عامل انحطاط

اشاره

شروع انحطاط ملت اسلام پس از برتری،فاصله گرفتن از«قرآن مجید»بود.

کتابی که جامع ترین و بهترین دستورات را برای زندگی مردم آورد و مهمترین سنگر،برای محفوظ ماندن آنان از گناه،و مفاسد و عقب افتادگی ها بود.

کتابی که از مرده ترین ملت ها،بهترین جامعه را به وجود آورد و سیادت و آقایی آنان را بر تمام جهانیان تضمین کرد (1).

1- (1)) - «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّٰاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتٰابِ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفٰاسِقُونَ» [آل عمران (3):110].

قرآن مجید به عنوان چراغ روشنگر زندگی،از طرف خدای متعال به انسان عرضه شد و وعده داد:در سایه عمل به آن،انسان به تمام معارف و حقایق عالی دست یابد.

جدایی از این معدن گرانبها و سرشار و پر سرمایه،اولین عامل عقب افتادگی ملت اسلام از زمان های گذشته شد،و این عقب ماندگی به تدریج از قرون قبل شروع شد و متأسفانه تا امروز که توسعه همه جانبه یافته است.

مدت ها می گذشت که جامعه اسلامی از قرآن فاصله گرفته بود،ولی هنوز مسلمین از برکت معنویت اسلام بر سر پا بودند؛امّا به تدریج از درون آنها حال خمودگی،رکود مادی و معنوی شروع شد و تا امروز که با دیدگان خود ضررهای غیر قابل جبران را می نگرند،ادامه یافته است.

البته قبل از ورود برنامه های اسلامی و علوم الهی (که نتیجه زحمات دانشمندان اسلام بود) به اروپا و مغرب زمین،مسلمین این چنین گرفتار ناراحتی نبودند؛ولی پس از بیداری آنان،و رشد زندگی مادی در اروپا،غفلت و غرور و عیاشی و شهوت پرستی جامعه اسلامی،رشته سیادت در آنجا قرار گرفت و ملت اسلام توسط برنامه های استعماری آنان،در معرض چپاول و یغماگری،دزدی،بردگی غرب و دریوزگی از جهان اروپا قرار گرفتند.

اندوه دل

با کمال تأسف به همان نسبت که اروپا و مغرب زمین در سایه علم و دانش با سرعتی شگفت انگیز،به سوی تعالی و ترقی مادی در حرکت بود،مسلمانان هم بر اثر غفلت و دوری از منبعی چون قرآن،به انحطاط و پستی رهسپار شدند.

قرآن سرمایه پروردگار عالم در میان توده بشری است.قرآن کریم معجزه جاوید بزرگ ترین شخصیت انسانی است.حقِّ کتاب الهی از هر حقی بزرگ تر و برتر است و ادای حق این کتاب،از طرف انسان از هر فریضه ای واجب تر است.

ص:274

قرآن راهنمای بشر به سوی سعادت،و بازدارنده انسان از ذلّت،شقاوت، بدبختی و هلاکت است.

در سراسر جهان،قرآن نه فقط به عنوان کتابی که دارای احکام فقهی است شناخته شده؛بلکه به عنوان کتابی شناخته شده که حاوی قوانین سیاسی، قضایی،جزایی،مدنی،اجتماعی،جسمی،روحی،مادی،معنوی و اخلاقی است.

کتابی که با توانایی کامل،بشر را از هر جهت اداره می کند؛ولی با کمال تأسف در اداره امور ملت اسلام،جایش خالی است؛زیرا تنها بهره ای که از او برده می شود،به عنوان تبرک در پاره ای از مراسم های زندگی است،مانند:بستن به بازوی طفل برای رد چشم زخم،و قرار دادن کنار سفره عقد برای صمیمیت و شگون،و به همراه داشتن برای محفوظ ماندن از حادثه.اگر هم عده ای از دانشمندان بر آن شرح و تفسیر بنویسند،فقط در خور استفاده علمی محض آنهم برای استفاده عده ای محدود است،نه عملی.این است اولین عامل انحطاط مسلمین.

این کتاب مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی،از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت عمومی در زندگی و از حقوق اجتماعی تا فردی و از اخلاقیات تا بیان رذایل و از مکافات عمل در این جهان و آن جهان را در بر دارد،ولی امروز کدام ملّت اسلامی است که عمل به این کتاب،در مجموع مقرراتش قرار گرفته باشد ؟

قرآن در کلام علی علیه السلام

«این قرآن کریم است که به نام نبی بزرگ و آیین او در پیش روی ما قرار دارد.

چراغ فروزانی است که در تاریکی جهل،نور راه گم گشتگان و هادی

ص:275

گمراهان است.در این نظام متین و استوار و ناموس شریف الهی کژی و کاستی نیست.

حلال را بیان می کند و حرام را توضیح می دهد،از واجبات سخن می گوید و از حقایق برنامه ها پرده برمی دارد.ناسخ را از منسوخ،ویژه را از ناویژه نشان می دهد،گاهی به داستان های گذشته می پردازد و گاهی از گم شدگان قرون قبل حکایت می آورد.حدیث فرسوده ملوک ظالم و فرمانروایان قلدری،که چندی بر جهان حاکم بوده اند و در عین کامیابی به ناکامی از جهان رخت بربستند را تازه می سازد،و جملات نیکویش را با شهادت تاریخ و پندهای عبرت انگیز همراه کرده و غفلت زدگان را از مستی لذت ها و رؤیاهای نادانی به هوش می آورد.

قرآن عظیم،به دردهای زمان زندگی درمان می بخشد و بر جراحت های مهلک قلب مرهم شفا می گذارد.قرآن مجید از هر دری سخن گفته تا آنجا که کلمه ای ناگفته نگذاشت،گذشته ها را به یاد آورد چندان که حادثه ای را فراموش ننمود، آینده مرموز بشریت را به سعادت و سلامت تضمین کرد،در صورتی که فرمان وی را بپذیرند و راه خوشبختی را از وی بجویند» (1).

این بود قسمتی از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام در اطراف سازندگی قرآن،که در کتاب ارزشمند«نهج البلاغه»نقل شده است؛ولی عمل به این کتاب الهی و منبع فیض آسمانی،از یاد ملت های اسلامی رفته،چنانچه خود و زندگی را مدت هاست فراموش کرده اند.

مغرب زمین اگر متدیّن به دین اسلام نیست؛ولی دقیقه ای از فعالیت های علمی و اندیشه ای فروگذار نمی کند،اگر چه عاقبت با تمدن منهای دینش نابود

1- (1)) -از امیر مؤمنان علیه السلام سخنان حکیمانه دیگری نیز در مورد فضل قرآن نقل شده است که بیشتر آن در نهج البلاغه در خطبه های 1،18،87،91،110،125،127،138،147،151،158،175،177،183 آمده است.

می شود؛ولی اکنون بر اثر مجاهدت های علمی،بر ملت ها فائق آمده است.

حد اقل اگر ملت اسلام به آیات علمی،فرهنگی،سیاسی،اجتماعی و اخلاقی در قرآن عمل می کردند،از زیر زنجیر فرهنگ خفت بار آنان راحت می شدند.

مقاصد برتر قرآن مجید

اشاره

هدفی را که قرآن دنبال می کند عبارت است از:تربیت فرد و جامعه،تکمیل قواعد عقلی،شکوفایی استعدادات فکری،انهدام زنجیر خرافات،ننگ های اجتماعی،ابطال تقلیدهای کورکورانه،نیرومند ساختن قوّه روح و آماده نمودن انسان به ادراک معانی حقیقی،مواعظ حسنه و تحصیل و رشد در مدرسه خداپرستی؛ولی شاگردان این مدرسه مدت هاست گریخته اند و هم اکنون مهمترین مانع بازگشت آنان،استعمار فکری است که به آنها اجازه برگشت نمی دهد ! !

مذمّت تقلید

قرآن مجید و احکام نورانی آن،دشمن تقلید کورکورانه و موانع تعقل و تفکر است،قرآن کریم مقام شامخ دانشمندان و فضیلت تحصیل علم و بیداری را با نیکوترین راه بیان فرموده است.

امثال و حکم

این کتاب با امثال و حِکَم،طُرق مستقیم سعادت و نیک بختی و منازل با شکوه انبیا و پرهیزکاران را به مردم نشان داد؛تا از او درس فضیلت گیرند و وجود خود را با عمل به آیات آن بیاراند.اگر به این کتاب عمل می شد آیا جامعه اسلامی همان عزت و سرفرازی صدر اول اسلام را نداشت ؟

اوصاف شخصی و اجتماعی

قرآن مجید برای بخشیدن یک نظام عالی به انسان،دروغگویی،دزدی، کینه توزی،رباخواری،دورویی،رشوه،غیبت،تهمت،خیانت،ظلم،تجاوز، بدبینی،زنا،شرابخواری،قماربازی،ناسزاگویی،چشم چرانی و دیگر کردارهای ناپسندی که به حال فرد و جامعه مضر است را حرام کرده است.

قرآن مسلمین را به رعیت پروری و دستگیری،ایمان و دوستی،احسان و عدل،مروت و شجاعت،شرف و ترس از عذاب الهی،زهد و پرهیزکاری و کسب معارف و زیور معنوی در تحت فلسفه ناپایانی تشویق کرده است.آیا وضع جوامع اسلامی امروز مطابق با حلال و حرام قرآن است ؟

آیا انحطاط جامعه،سزای این کناره گیری از قرآن مجید نیست ؟ !

تشویق به کسب علم

قرآن مجید مبادی علوم و فنون،مجهولات بشر و اسرار توحید،مبدأ و معاد و مقصد و مقصود را در سوره های گوناگون به زبان حکایات و آیات و بیان ادله و براهین،روشن و واضح نموده است و انسان باید بداند که کتاب آسمانی اسلام عالی ترین میزان و ترازوی شناخت حقایق است.

عزت در سایه قرآن

امام ششم علیه السلام می فرماید:

«قرآن مجید را نیکو فرا گیرید؛چرا که در آن نیکوترین حدیث است،در آیاتش فکر و اندیشه کنید؛چرا که آن بهار دل هاست و به نور آن بهبودی جویید؛چرا که بهبوددهنده درون سینه هاست.آن را نیکو تلاوت کنید؛زیرا

گواراترین و شیرین ترین داستان هاست» (1).

قرآن مجید امر کننده و بازدارنده،ساکت و گویا،حجت خدای متعال است که پیمان محکم خود را از شما درباره آن گرفته و نفوس شما را در گرو آن قرار داده است،و به وسیله آن نور خود را تمام و آیین مقدسش را تکمیل کرده است.

پروردگار متعال پیغمبر خود را از دنیا میراند؛در حالی که خلق را از احکام هدایت بخش قرآن سرشار کرد.

در پرتو مقدس قرآن بود که اعراب جاهل،دانا گشته و توفیق تشکیل مدینه فاضله را یافتند و به تمدن و ترقی رسیدند.قرآن راهنمای پرهیزکاران و مشعل فروزان نابینایان و رهبر جویندگان و خواهندگان راستی،درستی و یکتاپرستی می باشد.

بی تردید امروز مسلمانانی که در تمام زمینه ها،نظم خود را از دست داده اند می توانند در سایه برگشت به این کتاب با عظمت،عزّت گذشته را باز یابند و گرنه بدون عمل به برنامه های کتاب خدا،همچنان در همین بدبختی خواهند ماند.

عمل و پاداش

کتاب الهی که بر دو پایه محکم یکتاپرستی و پاداش عمل در روز قیامت استوار است،حق انسان ها را ادا کرده و در ترویج معارف و فرهنگ حقیقی و انهدام بنای شهوت پرستی و لذایذ ممنوع،کوشش فراوانی نموده است.این مردم مسلمانانند که باید آن را دلیل و راهنمای خود قرار دهند،تا در سایه عمل به آن برتری یافته و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند.

1- ((1)) -پرتوی از قرآن:22.

قرآن مجید با تعالیمش،نشاط و شادمانی،نشاط و مسرت فراوانی در قلوب آدمیان، بویژه پیروان حق و پروانگان شمع هدایت،وارد می کند و با قوانین جالب و ریشه دارش،انسان را به پیمودن راه واقعیات تشویق و تحریص می نماید.

از کتاب الهی پیروی کنید

اشاره

قرآن یعنی:اسلام و ایمان،و اسلام و ایمان یعنی:قرآن،آنان که ادعای مسلمانی می کنند اگر رفتار و کردارشان،و آراء و عقایدشان مطابق با قرآن نباشد، آیا این ادعا از آنان پذیرفته است ؟

آری ! کسانی که دم از اسلام می زنند و مرتکب انواع و اقسام کارهای نامشروع و خلاف انسانیت می شوند؛افرادی هستند که از گلستان قرآن گلی نچیده و حتی بویی نبرده اند.روشن است که ادعای مسلمانی و دینداری،عقلاً و شرعاً،از آنان پذیرفته نیست و اینان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آنها فرمود:روز قیامت قرآن مجید دشمن آنان و جایگاهی جز جهنم در آن عرصه نخواهد داشت.

یک روایت

از امام ششم علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«پیروان ما کسانی هستند که مانند ما عمل و رفتار کنند،نه آن که رفتارشان مخالف با رفتار ما باشد آنگاه خود را به ما نسبت دهند ما از این گروه و طایفه بیزاریم» (1).

راستی عمل آن بزرگواران چیست که امام صادق علیه السلام ما را به گزینش آن دستور

1- (1) -خصال:614/2،حدیث 10؛بحار الانوار:174/68،باب 64،حدیث 8.

داده است ؟ آیا عمل آن حضرت و سایر اهل بیت علیهم السلام غیر از عمل به قرآن کریم است ؟

اگر با دقت بنگریم مدنیت واقعی؛همان دینداری و عمل به احکام قرآن است و تمدن حقیقی؛همان بیرون آمدن از قید اسارت و خلاص شدن از زندان استعمار و ننگ گناه و خطاکاری است.

شکوفایی استعدادها

پیروی از قرآن مجید استعدادها را هر چه بیشتر شکوفا کرده،و قوای انسانی را در راه خیر و صلاح تقویت می نماید.هم آنچه در سایه آگاهی،مسخر آدمی می گردد،در راه کمال و امنیت به کار می رود و هم انسان از سلامت دنیا و آخرت برخوردار می شود.این همان راه ریشه داری است که قرآن،در سوره«اسراء» بدان اشاره کرده و می فرماید:

«إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» (1).

قرآن مجید کتاب راهنمایی برای انسان هاست،کتابی است که آیات آن مانند امواج نور و نسیم هوا،در قرون متوالی و در میان جوامع بشری،در تمام فواصل شب و روز در حرکت است،انسان باید چشم باز کند و جهاز تنفس معنوی و روحی را در معرض نسیم پاک آن قرار دهد.

این بود شمه ای از واقعیات قرآن کریم و گوشه ای از انوار درخشان کتاب الهی،که روزگاری ملت اسلام در اثر توجه به آن،پیشرو تمام برنامه های مادی و معنوی بودند،و امروز بر اثر عدم توجه به دستورات آن افسرده و پریشان

1- (1) -«حقا که این قرآن (جامعه انسانی را) به پایدارترین و استوارترین طریقه و آیین هدایت می کند».[اسراء (17):9].

و دنباله رو مشتی مسیحی و یهودی،در تمام زمینه های زندگی هستند ! ! و عجیب تر این که با داشتن قرآن،آرزوی رسیدن به احوالات آنان را دارند،آنان که جز سوق به نیستی و نابودی و هلاکت و سقوط در عالم نمی توانند ثمر دیگری داشته باشند.

تقلید کورکورانه هرگز

دوری از قرآن،و تقلید از فرهنگ ضد انسانی قرن بیستم،عین نادانی است.

تصویر انسان های به اصطلاح متمدن قرن بیستم،بویژه آنهایی که در غرب زندگی می کنند،این است که:

ابتدا باید چیزهای لازم را تحصیل نماید،بعد به نیازمندی های فوق العاده بپردازد،بعد نوبت لذت ها و کامرانی ها می رسد،سپس ثروت های زیاد و به دنبال آن،اشخاص را می خواهد که به او خدمت کنند،چنین انسانی یک ساعت استراحت و آسایش ندارد،و عجیب تر از همه این که هر چه وسایل آسایش و راحتی آسانتر و فوری تر در اختیار قرار گیرد،تمایلات او زیادتر شده و چیزی در این جهان یافت نمی شود،که بتواند رضایت او را جلب نماید،به طوری که پس از مدت ها فعالیت و کشمکش،و پس از این که میلیون ها ثروت را بلعید و بسیاری از مردمان را ناراحت ساخت،فکرش به جای بالاتر رفته و برای این که خودش صاحب دنیا شود،می خواهد همه را قتل عام کند.این است یک تابلوی حساس و واقعی از یک انسان حقیقی که می خواهد جامعه ای متمدن را تشکیل بدهد (1).

ص:282

1- (1) -قرارداد اجتماعی:148.

آقای«ادوارد کندی»سناتور بزرگ ممالک متحده آمریکا،در یکی از مقالات مهم خود،از تابلوی حساس مزبور،درباره انسان غربی قرن بیستم چنین پرده برمی دارد:

«نباید در مورد اثرات وخامت بار تحولات اخیر،بر مردم هند و چین اشتباه کنیم.همچنان که خشونت ادامه می یابد و بمباران تصاعد بیشتری پیدا می کند، بحران مردم هند و چین هم،پیوسته رو به افزایش است.مصیبت روی مصیبت پدید می آید،کودکان بیشتری یتیم می شوند و زنان و مردان و اطفال بیشتری آواره می گردند،و هزاران تن دیگر نیز یا مجروح یا معلول و یا کشته می شوند، و بار دیگر بر تعداد قربانیان آمار دیگری افزوده می شود که شماره آن از چند ده میلیون می گذرد،و آن هم به خاطر چند جمله ای است که در موافقتنامه (موافقتنامه صلح آمریکا،هند و چین) بر سر آن اختلاف است.درست است که طرف مقابل نیز در عملیات تعرضی خود،خشونت نشان می دهد؛اما این خشونت نمی تواند ما را از وظیفه ای که در برابر کاهش سطح خشونت جنگ نسبت به غیر نظامیان داریم معاف نماید.

مردم آمریکا این انتظار را از دولت خودشان دارند،با این وجود از سال 1965 تاکنون کشور آمریکا 7/5 میلیون تن بمب بر سر مردم«هند»و«چین»فرو ریخته است که قسمت عمده آن طی چهار سال حکومت«نیکسون»بوده است.

این مقدار بمب،یازده برابر مقداری است که ما بر سر مردم«کره»فرو ریخته ایم و سه برابر،بیشتر از میزانی است که طی جنگ دوم جهانی به کار برده شده است.

دست کم یک میلیون تن بمب،از ماه ژانویه سال گذشته به بعد،در هند و چین به کار برده شده است.

ص:283

هرگز نمی توان قبول کرد،آن چنان که فرماندهان نظامی ما می گویند،این بمباران ها به مردم غیر نظامی اثر چندانی نداشته باشد.مشکلاتی که برای مردم هند و چین بار آورده ایم،تا سال های سال برایشان کافی است،اما در سال 1972 مردم«هر دو پاره»و«ویتنام»صرف نظر از«لائوس»و«کامبوج»شدیدترین ضربات جنگ را تحمل کرده اند،در کامبوج و لائوس هم ضایعات جنگ رو به افزایش است.

در ویتنام شمالی با توپخانه و بمب های ما،تنها سلاح مرگ و ویرانی است که ده ها هزار تن از غیر نظامیان کشته یا مجروح شده اند.

ویتنام جنوبی هم از این بلاها برکنار نبوده است،نزدیک به دو میلیون آواره در آن سرزمین وجود دارد (1).

و همچنین تلفات غیر نظامیان به 200 هزار تن رسیده است،و بنابر آماری که در«سنای آمریکا»وجود دارد که میانگین یک چهارم قربانیان و زخمی ها کودکان زیر 12 ساله هستند و نیمی از قربانیان زنان و کودکانند.(اف بر این آدمخواران غربی و مسیحی قرن بیستم).

میزان مصایب و شکنجه های مردم ویتنام،خارج از تصور و ارزیابی است و به دشواری می توان اثرات وخامت بار این جنگ را بر ویرانی کانون های خانوادگی،و نابودی اصول زندگی و اجتماع ویتنامی برآورد کرد.

میلیون ها نفر از مردم هند و چین که از قتل و کشتار جان به لب شده اند،برای صلح و رهایی از بمباران و قتل عام،فریاد می کشند و استمداد می طلبند و ما باید این فریادها را پاسخ دهیم.(تاکنون که سردمداران حکومت آمریکا بر احدی رحم نکرده اند.) جنگ هند و چین سال هاست که با مردم آمریکا همراه است

1- (1)) -به وسیله همین آمریکا و دوستانش نیز نزدیک به دو میلیون آواره مسلمان به خاطر گروهی یهودی در بیابان های خاورمیانه عربی وجود دارد که حتی از وسایل اولیه زندگی محرومند.

و مردم این سرزمین،نه تنها از این جنگ خسته اند؛بلکه خستگی بیشتر آنها از وعده ها و شعارهایی است که برای پایان آن شنیده اند.

آنها از این خسته اند که می بیند سربازان آمریکایی را از ویتنام بیرون می آوریم،ولی در تایلند و آب های اطراف ویتنام سر در می آورند و هواپیماها و کشتی های جنگی ما دوباره،کار کشتار و بمباران را ادامه می دهند» (1).

کشورهای صنعتی و منفعت طلب دیگری مانند:انگلستان،فرانسه،بلژیک و در شرق زمین مانند روسیه و سایر کشورهای مادی و صنعتی نیز،از نظر جنایت و آدمخواری،کشتار،غارت و یغماگری کمتر از ممالک متحده نیستند ! ! فرزندان گمراه زمین،سال های دراز به دنبال کیمیای سعادت دیده بر معجزات صنعت و مخلوقات فکر و اندیشه خود دوختند و تا جایی پیشرفتند که از مصنوعات علم و دانش خود،بت های تازه ای برای پرستش و عبادت به وجود آوردند و احتیاج و نیاز به مصرف را،تا سر حد اسارت درآوردند.

با این حال اکنون در اوج تمدن و فرهنگ فنی و صنعتی،سرخورده و سودا

1- (1)) -کیهان دوشنبه 11 دی 51 شماره 8844.(اکنون که قریب به نیم قرن از آن زمان می گذرد بار دیگر سردمداران حکومت آمریکا به سرکردگی«بوش پسر»که با فریب و حیله و رأی دادگاه بر سر کار آمد،مردم مظلوم«عراق»را مورد هجوم قرار داده و هیچ کس قدرت مقابله با این شیطان منفعت طلب را ندارد.امروز که این صفحات را می نگارم خبر شهادت یکی از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام که عمری را در راه اعتلای اعتقادات شیعه سپری کرد یافتیم.شهید آیه اللّه سید محمد باقر حکیم رضوان اللّه علیه در سالروز ولادت حضرت باقر علیه السلام در تاریخ 82/6/8 همزمان با سالروز شهادت شهیدان رجایی و باهنر به دست عمال دژخیم زمان،پس از مراسم نماز جمعه در کنار مرقد پاک و مطهر امیر مؤمنان علیه السلام به شهادت رسید.این نیز از نقشه های پلید قدرتمندان منفعت طلب است که برای تصاحب سرمایه های ملی کشور عراق،صدام که دست نشانده آمریکا بود را سقوط و کشور عراق را تصاحب کردند.اینان که دم از حقوق بشر می زنند چگونه پاسخ این حملات وحشیانه خود را می دهند و در برابر وجدان بیدار دنیا چه پاسخی خواهند داد...

زده،به این حقیقت اعتراف می کنند که راه خوشبختی،صلح و رفاه،از سوی دیگری است.بشریت در حالی که به غنی ترین دستاوردهای علمی و فنی،برای رفع نیازمندی های مادی خود،مجهز شده است؛اما همچنان در کمبود خوشبختی و سعادت واقعی بسر می برد،و به این واقعیت رسیده است که برای رسیدن به خوشبختی حقیقی،تنها این مقدار کمال در علم و دانش کفایت نمی کند (1).

آن وضع خونخواری قلدران قرن بیستم،و این اعتراف بشر متجدد،در عدم دستیابی به خوشبختی حقیقی،آیا برای اهل قرآن که به خاطر کناره گیری از قرآن به نهایت درجه انحطاط و پستی رسیده اند،وقت بازگشت به قرآن نرسیده است ؟ ! !

در هر صورت این همه قتل،دزدی،حق کشی،مسمومیت ها،راهزنی ها و مجازات هایی که برای ارتکاب جنایت ها می شود،برای حفظ سرمایه داری و مالکیت (بر جهان) است،و هرگز برای کشته شدن کسی که بی جهت در میان این قوانین غلط از بین رفته،کسی یک قدم جلو نگذاشته است (2).

زندگی شرافتمندانه در سایه قرآن

اشاره

چنان که در سطور گذشته ملاحظه کردید،انسان غربی از اوضاع زمان،زمانی که آن را با استفاده غلط از تمدن بی روح و بی معنای خود آمیخته،زبان به اعتراض و شکایت گشوده و به شدت اظهار خستگی و دلتنگی کرده است؛زیرا در سایه این تمدن،که رنگی از معنویت ندارد و بویی از قوانین عالی الهی نبرده است،ضعیفان را می کشد و ملت های زیادی را اسیر می کند و از قتل و غارت

1- ((1)) -کیهان:شماره 8844.
2- ((2)) -قرارداد اجتماعی:149.

و وحشیگری هراسی به خود راه نمی دهد.فقط گاهی به عنوان صلح و آرامش، آتش بس چند ساعته ای را می پذیرد،تا قوای فرسوده خود را تجدید کرده و به تهاجم های خود ادامه دهد.البته این برنامه های غیر طبیعی و غیر انسانی،خسته کننده،و زجر دهنده روح و روان است؛ولی در عین این اظهارات و دلتنگی ها، دست از مرام کثیف خود برنمی دارد،آن چنان که انسان حس می کند این اعترافات هم پرده ای از مکاری و حیله گری انسان غربی است.

کدام انسان غربی ؟

ناگفته نماند که مراد ما از انسان غربی،کسانی هستند که از نظر تربیت و افکار و آراء،ساخته شده اوضاع مادیگری به اشکال گوناگونش می باشند،چه در غرب زندگی کنند یا در شرق؛زیرا کمونیسم در شرق؛یعنی تکامل طبیعی روح مادی غرب،فاقد خصلت های انسانی و معانی روحی حیات بشری است (1)و می داند که ملت های کمونیستی شرق نیز،تربیت یافتگان افکاری چون افکار «مارکس»یهودی،ستمدیده غربی هستند که از نظر برنامه کمتر از حکومت طلبان سرزمین غرب نیستند؛زیرا آدمخواران قرن بیستم،در شرق و غرب،شاگردان یک مکتبند و فرزندان نامشروع یک پدر و مادرند،و از بی دینی و جدایی کلی و کامل از حق،احوالات و برنامه هایشان سرچشمه گرفته است.

این بلاهای خانمان سوز و جنایت های بی سابقه و تعدی و تجاوزهای ناجوانمردانه،برای آن است که در تمدن غربی از انسانیّت انسان خبری نیست.

1- (1)) -عدالت اجتماعی در اسلام:131.

در تمدن مادی غرب،انسانیّت به فراموشی سپرده شده است،نظام های موجود جهان،از سرمایه داری گرفته تا کمونیستی نیز،در این جرم بزرگ شریکند (زیرا گفتیم اینها همه شاگردان یک مدرسه و برادران هم رأی،از یک پدرند) که قیمت انسان را شکسته و انسانیّت را بی قدر کرده اند،در حالی که ارزش همه چیز،آری همه چیز،به وضع سرسام آوری رو به فزونی می رود، انسان این گل سر سبد آفرینش،به صورت موجودی بی ارزش درآمده است،که در مقام مقایسه از هر چیز،بی قیمت تر و سبک وزن تر است ! !

این همان عاملی است که نه تنها رشد و ترقی انسان را متوقف می سازد؛ بلکه او را تهدید به سقوط و نیستی می نماید،در حالی که روز به روز بر حجم مصنوعات تولیدی جدید،افزوده شده و جهان به سوی اکتشافات جدیدی پیش می رود.تنها موجب پدید آمدن این وضع،آن است که در اساس تشکیلات تمدن جدید،فطرت انسان و نیازمندی های واقعی وی مراعات نشده و این تمدن بدون توجه به این واقعیت بنا نهاده شده است.

موشک های قاره پیما و قمرهای مصنوعی،نباید ما را سرگرم خود کرده و از دره هولناکی که انسان و انسانیت با آن روبرو است غافل نماید.

انسان،عزیزترین موجود این جهان است،اوست که هسته مرکزی این عالم و حاکم بر آن می باشد و اوست که شاهکار خلقت و صاحب عقل،که مهمترین ملاک کرامت و برتری او می باشد،و باید مقیاس ترقی و تنزل او قرار گیرد، و پیشرفتگی یا عقب ماندگی او را نشان دهد،و این سعادت و خوشبختی اوست که باید میزان سازش یا عدم سازش تمدنی که در آن زیست می کند با طبیعت او باشد.

ص:288

جلوه های کاذب و سراب گونه این تمدن مادی،نباید چشم ما را خیره کند و تیره روزی و بدبختی بشریت را در سایه نامبارک آن،از نظر ما دور بدارد.

ناامیدی به علم

بنابراین هرگاه دیدیم که انسانیت انسان و ارزش های والای او تنزل کرده و رو به سقوط است،هرگاه دیدیم این موجود عالیقدر،عبد ذلیل ماشین و وسیله ای برای اداره زندگی ماشینیسم شده،و هرگاه دیدیم بر اثر این حقارت شخصیت، در فکر و ادراک و اخلاق انحطاط یافته و ملاحظه کردیم که در روابط جنسی، مانند حیوانات و بهائم به پستی گراییده،و مشاهد کردیم که وظایف فطری و طبیعی وی معطل مانده،و دیدیم بدبخت و حیرت زده و مضطرب گشته،و به وضعی بی سابقه،گرفتار بیماری های عصبی و روانی جنون،انحرافات جنسی، گناه و جنایت و تبه کاری شده،و وقتی دیدیم که از خود و از محیط بیم و وحشتی که این تمدن و سیستم مختلف اجتماعی،سیاسی،اخلاقی و فکری در پیرامون او به وجود آورده فراری و گریزان است،و وقتی ملاحظه کردیم انسان سرگردان و بلاتکلیف است،رنج و غصه خود را با چیزهایی تسکین می دهد که کوبنده روح و جسم و اعصاب اوست،از درد و رنج به مواد مخدره و مشروبات الکلی یا به افکار تیره و تخیلات یأس آور و نومیدکننده،پناه می برد؛دیگر نمی توانیم به علم و دانش،در این عرصه تمدن امیدوار باشیم و به اکتشافات دست بشر دلخوش کنیم.

علمی که از روان بی خبر است،هر چند در تسهیلات زندگی مادی پیشروی کند،نخواهد توانست از سقوط هولناک بشریت جلوگیری کند و تیره بختی و سیه روزی او را پایان بخشد.

دیگر علم نمی تواند این حقیقت را پوشیده بدارد،که تمدن صنعتی جدید

روزهای آخر خود را می گذراند،بشریت از این پس نیازمند تمدن،و نظام و تشکیلاتی دیگر است.

تشکیلات تمدن آینده،باید از عیوب و نقص های ریشه داری که زندگی بشر را تباه می کند و اثر علم و معرفت را خنثی می سازد دوری کند.

تشکیلات آینده،باید به انسان این فرصت را بدهد،که به هدف خلقت خود نزدیک شده و خیمه سعادت خود را بر سر منزلی که خدای جهان برای او مقدر فرموده است،برافراشته و علم،عقل و تجربه را به گونه ای جز آنچه تا به حال به کار می گرفت به کار گیرد،آن گونه که با نیازمندی های واقعی و با سرشت انسانی او موافق و مناسب باشد (1).

این تشکیلات که بتواند عقل،تجربه و علم را به کار گیرد،جز از طریق توجه و عمل به قرآن میسر نیست؛چنانچه به سازندگی آن در صفحات قبل اشاره شد، از این رو مسلمین باید به قرآن باز گردند،و اولین عامل انحطاط خود؛یعنی دوری از کتاب حق را از سر راه سعادت خود بردارند.

2-هوی پرستی

اشاره

شهوت پرستی،غفلت،انحرافات فکری و عملی زمامداران مسلمین،دومین عامل انحطاط جامعه اسلامی است.

مردم در زندگی دنیا دارای دو مسلکند:

اول:مادیگری که فقط به ظاهرِ زندگی پرداخته،و ثروت،نفوذ و مقام را به هر وسیله ای که باشد کسب می کنند.

دوم:مسلک عزلت گزینی و گوشه گیری که تنها به کارهایی که در خور روح

1- (1) -آینده در قلمرو اسلام:118.

است اقدام می کنند،یعنی گوشه گیری و نیایش،روزه و ریاضت،به نحوی که مایه بریدگی رشته ارتباط آدمی با زندگی مادی می باشد.

این دو مرام،بشریت را از هدفی که برایش منظور شده منحرف می سازد.

هدفی که به اقتضای ناموس آفرینش،و تسخیر عناصر جهان مادی،برای او و برای این که باید مظهر عظمت کبریایی خدای متعال باشد،برایش معین شده است.

در مسلک مادیگری محض،چنان که می بینیم جز سرکشی و ظلم،استعمار و خواری،زورگویی و ظلم نسبت به مال،جان،ناموس زیردستان،مسأله دیگری نهفته نیست.در مسلک روحانیت محض و عزلت گزینی نیز،چنان که شنیده ایم جز فساد و از هم وارفتگی و ویرانی و تباهی که موجب از دست دادن ویژگی ها و مزایای انسانیت است و فکر و اراده و کار را از آدمی سلب می کند، سودی ندارد.

از این جهت چاره ای نیست جز آن که حکمت آفریدگار،انسان را به سوی یک آراستگی همه جانبه سوق دهد؛تا موقعیتش محفوظ مانده و هدف آفرینش را بتواند دنبال کند.وی در سایه این آراستگی می تواند از نعمت اراده،آزادی، اندیشه و از نتایج جد و جهد و فعالیت،آن هم در کادر ایمان و عدل و در امنیت و ثبات سود جوید.

رسالت رهبر عالیقدر اسلام چنین آراستگی مطلوبی را به ارمغان آورده و می آورد،چنانچه خدای متعال در قرآن مجید می فرماید:

«همانا از جانب خدا برای شما نور و کتابی آشکار آمد که با آن خدا هدایت می کند کسی را که از پی خشنودیش راه سلامت پوید،و او را از تاریکی ها به نور

کشانده به راه راستش هدایت می کند» (1).

رسالت مزبور،پایه و اصلاحات خود را برای تحقق بخشیدن به خوشبختی مطلوب بشر،بر واقعیت آفرینش انسانی قرار داده است،این واقعیت عبارت از این است که انسان دارای تن و روان است که هر کدام جداگانه به دنبال بهره های ویژه خود می گردند.

خوشبختی ها

انسان با آفرینش معجزه آسایی که دارد،بدون تمامیت بهره های جسمی و روحی،هرگز خوشبخت نمی گردد،اسلام همه این خوشبختی ها را در ضمن عقاید و آداب و قوانینش گنجانده و بر مادیت محض قلم بطلان کشیده است.

اسلام بر روحانیت محض نیز،همین خط ابطال را گذارده است،پس اسلام مکتبی است مرکب از آراستگی مادی و روحانی،و از نظر اصلاح شخصیت مستقل فرد،مطالب بسیاری آورده است و به شخصیت اجتماعی نیز کمال توجه را مبذول داشته است.بدین لحاظ نیز دستور داده که حقوق و وظایفی میان فرد و اجتماع متبادل گردد،دیگر فرق نمی کند که آن اجتماع یک اجتماع کوچکی چون خانواده و محیط کار باشد و یا اجتماع بزرگتر و وسیعتری چون وطن و جامعه کل بشریت. دراین باره،عدل و مساوات،همکاری و رعایت حقوق همگان،و بردباری باید منظور گردد چرا که اجتماع در برابر فرد و فرد در پیشگاه اجتماع مسئولیت هایی دارند (2).

البته اجرای این برنامه ها به دست حاکمان عادل اسلامی است.

ص:292

1- (1)) - قَدْ جٰاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ* يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ [مائده (5):15-16].
2- (2)) -سیری در تعالیم اسلام:89.

بنابراین،میزان حکومت در اسلام،بر پایه حفظ آراستگی در تمام زمینه های زندگی مادی و روحانی انسان است.از این جهت وقتی اصول حکومت در اسلام را مطالعه می کنیم،می بینیم:اسلام بنیانگذار یک حکومت عادل و آگاه جهانی است تا در سایه آن تمام بشر از حقوق محفوظ خود،حد اکثر بهره را ببرند.

در این حکومت،قانون اساسی،قرآن و کلمات پیغمبر و ائمه طاهرین، و ضامن اجرای قوانین،ایمان مردم مسلمان است؛ولی پس از رحلت رسول خدا،با کمال تأسف،افرادی که به عنوان حاکم تعیین شدند،اسلام بعد از آن حضرت را در عمل کنار زدند،زمام این حکومت را به دست گرفتند و بر اثر هوی پرستی،غرور،حسد،تکبر و ضعف ایمان،علاوه بر این که نتوانستند از اصول عالیه حکومت اسلامی نفعی به مردم مسلمان برسانند،اسباب ذلّت و نگونساری جامعه اسلامی را فراهم،و به تدریج حکومت های غیر عادلِ دوران های تاریخ اسلامی،که زیربنایشان همان دیوار کج حکومت اولیه بعد از پیغمبر بود،تا امروز،روز روشن ملت اسلام را به شب تاریک مبدل کردند.

در هر صورت مسئله حکومت در اسلام،با نیرنگ های قبلی،بعد از رسول گرامی و عالیقدر اسلام،راه انحراف پیمود؛به طوری که از همان اول،ملت اسلام دچار خسارات فراوانی شد؛آن چنان که تا امروز دامنه آن،همه جوامع اسلامی را گرفته است.

غاصبان خلافت

پس از رحلت جانسوز رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه اول بر فراز منبر قرار گرفت و مردم مسلمان را مخاطب قرار داد و گفت:

«رسول خدا در روش خود از جانب خدا مؤید،و با وحی آسمانی مستظهر

بود،ولی ما که دستمان از وحی کوتاه است،با اجتهاد خود در اداره مسلمین عمل خواهیم کرد،ممکن است به یاری خدا،ما در رأی خود مصیب و یا خطا کنیم».

این تصور،به خلیفه اول اجازه می داد،در مواردی که خودش صلاح می دید از اجرای پاره ای از احکام اسلامی،برای مصلحت زمان،صرف نظر نماید که این طرز تفکّر در نزدیک ترین وقت،مصداق پیدا کرد،مانند فشاری که به خاندان رسالت وارد ساخت و سکوتی که در مورد جنایت«خالد بن ولید»در ماجرای«مالک بن نویره»و عیالش پیش گرفت،و هنگام وفات هم بر خلاف اصول عالیه اسلام«عمر»را با وصیت و سفارش برای زمامداری تعین کرد.

خلیفه دوم نیز در زمان حکومت خود تقریباً همان روش را پیش گرفت،و به صواب دید خود،برخی از احکام الهی را ملغی کرد؛مانند:حج تمتع-گفتن حی علی خیر العمل،ازدواج موقت و جایز بودن سه طلاق زن در یک مجلس (1).

1- (1) -یکی دیگر از مهمترین افکار پلید و خطرناکی که از طرف«عمر»و«ابو بکر»اجرا شد،جلوگیری از نقل حدیث و مبارزه با آن بود،اینان با شعار«حَسْبُنا كتابُ اللّٰهِ»این عمل شنیع خود را رنگ و لعاب مقدسی بخشیدند و عجیب عوام بی سواد عرب را فریفتند. «قرظه بن کعب»یکی از اصحاب و یاران رسول خدا بود که در عهد عمر بن خطاب از طرف او به ولایتِ یکی از ممالک اسلامی فرستاده شد.وی می گوید:«هنگامی که خواستیم از مدینه خارج شویم عمر بن خطاب ما را بدرقه کرد و هنگام خداحافظی گفت:آیا می دانید چرا شما را بدرقه کردم ؟ گفتم:چون من از اصحاب پیامبر خدا بودم و شما به پاس احترام به رسول خدا ما را بدرقه کردید.عمر گفت:اینکه گفتید درست؛اما من به خاطر چیز دیگری شما را بدرقه کردم و آن اینکه خواستم به شما سفارش کنم که مبادا مردم را در آن دیار با احادیث مشغول کنید.شما فقط برای مردم قرآن بخوانید که ما را کفایت می کند». تمام این اقدامات از طرف غاصبان خلافت به خاطر استحکام بخشیدن به حکومت و خلافت خود بود که نشر فرهنگ و فضایل اهل بیت علیهم السلام را به عنوان بزرگترین عامل براندازی شخص و شخصیت خود به حساب می آوردند.از این رو به شدت

از نقل حدیث جلوگیری می کردند و هر کسی را به جرم نقل حدیث مجازات می نمودند. از مهمترین آثار شوم ممانعت از نقل حدیث،به فراموشی سپردن سیره و راه و روش معنوی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بود که با گذری در تاریخ حکومت خلیفه اول و دوم می توان به وضوح فهمید.چنان روح معنویت در آن دوران رخت بربست که امیر مؤمنان علیه السلام پس از روی کار آمدن بیشترین وقت خود را در بازگرداندن روح معنویت مبذول داشت؛اما با این همه،سردمداران دنیاپرست و آنانی که دست پرورده عمر و ابی بکر بودند،تمام جوانمردی و آزادگی خود را در کاسه ای از شراب دنیاپرستی سرکشیدند،و اوضاع را با بروز جنگ های جمل،نهروان و صفیّن بر امیر مؤمنان علیه السلام تاریک کردند. این گرایش غلط و بغض و کینه نابجا،آثار شوم و خطرناکی را پایه ریزی کرد و مردم را روز به روز از فرهنگ غنی اسلام و قرآن دورتر نمود،چنان آثار شوم این سنّت های شیطانی در اعتقادات مردم ریشه دواند که در کمتر از 50 سال پس از رحلت جانسوز رسول گرامی اسلام،مسلمانان کمر به قتل جگرگوشه اش حسین علیه السلام بستند و در میدان خونین کربلا با«قصد قربت»سر از بدنش جدا نمودند. از آن زمان تا به امروز مردم از حکومت اهل بیت علیهم السلام محروم شدند و«بقیه اللّه»بقیّه عمر را تا به امروز غایبانه سپری کردند،حال چه باید کرد تا او را از پس پرده غیبت به میدان حضور کشاند و از لذت و حظ ظهورش بهره مند شد،خود نکته ای قابل تأمل است که بر عاشقان و تشنگان درک دولتش پوشیده نیست. ماجرای ممنوعیت حدیث تا زمان«عمر بن عبد العزیز»ادامه داشت و هر کسی را به جرم نقل حدیث دستگیر می کردند.

خلیفه دوم طبق نظر اشتباه خود،تقسیم بیت المال را که در زمان پیغمبر و خلیفه اول به طور مساوی بود،با تفاوت عملی کرد،و این پایه اول حدوث غایله اختلافات طبقاتی در اسلام بود،که بعدها تلخترین نتایج را برای مسلمین ببار آورد (1).

در قلمرو حکومت خلیفه دوم،معاویه بر سر کار آمد که در شام سال ها با یک

1- (1) -برای اطلاع از اینکه این بدعت چه آثار شومی را در جامعه اسلامی گذاشت،تنها به تاریخ زندگانی دو تن از بهترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام«طلحه»و«زبیر»مراجعه کنید و ببینید که این زاهدان دیروز چگونه به دنیاپرستان امروز مبدل شدند و اطاعت و تسلیم خود را در پیروی از هوی و هوس ها به آتش کشیدند.

وضع ملوکانه کسرایی و قیصری حکومت کرد،حکومتی که جز یک سلطنت استبدادی،قیافه ای نداشت و این روش تنها به دلیل این بود که،وی مجاور با امپراطوری روم بود و به این دلیل از پیش گرفتن چنین رویه ای خود را معذور می دانست.خلیفه نیز عذر او را پذیرفته و متعرض حالش نمی شد.

معاویه علاوه بر این کج روی ها،به تزلزل جامعه اسلامی در تمام زمینه ها کمک می کرد،و ملت اسلام را با یک تردستی عجیب و ماهرانه ای از اسلام دور می کرد.در خلال این احوال،روایت هایی از رسول اسلام در میان محدّثین نقل می شد که به موجب آن،صحابه رسول خدا به عنوان کسانی معرفی می شدند که دارای اجتهاد بودند و این گونه القا می شد که اگر ایشان در امور اصابت به واقع کنند مأجور و اگر نکنند معذورند.

مفهومی که این روایات (که بنا بر علل و عوامل سیاسی،به پیغمبر خدا نسبت داده می شد) در اذهان ملت اسلام به وجود می آورد،این بود که صحابه،یک نوع مصونیت دینی دارند که هر عملی را مرتکب شدند،دیگران حق کمترین اعتراض و مؤاخذه ای در حق آنان نخواهند داشت.

این امتیاز ساختگی دینی،یک روح استبداد عجیبی در صحابه،که اضافه بر اصل حکومت،حکومت های ولایات و فرماندهی های لشگریان اسلام،غالباً به دست آنها بود می آفرید.

اینها مواد فاسدی بود که در اثر پیدایش نظریه«جواز تغییر پاره ای از مواد دینی به حسب مصلحت وقت»در پیکره اجتماع اسلامی پدید آمد.

البته چنین تحریفی،تا مدتی اثر ظاهری نداشت و اسلام با نیروی حقانیت و نورانیت خود،توسعه پیدا می کرد و هر روز فتوحات تازه ای نصیب مسلمین می شد و به واسطه ثروت های بی حد و حسابی که به عنوان غنیمت می بردند،از روش حکومت،خشنود و به وضع خود خوشبین بودند؛ ولی زخم های

ریشه دار درونی تدریجاً به نشو و نمای خود ادامه داد،و هنوز دیری نگذشته بود که عمّال حکومت،که عده ای از آنها نیز از یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند،بنای بی بند و باری گذاشته و علناً روش بیدادگری پیش گرفتند و امنیت را از جان و عرض و مال مردم سلب کردند،در حقیقت در آن روزگار،هوس، جایگزین قوانین دینی گردید.

در نتیجه،این تبعیض ها و خودخواهی ها منجر به شوریدن مردم علیه حکومت و قتل عثمان شد،و سرانجام این انحراف در جامعه اسلامی منجر به جنگ های داخلی و خونین:جمل،صفین،نهروان و شهادت رادمرد بزرگ انسانیت حضرت علی علیه السلام شد.

آنگاه معاویه به هر تدبیری بود روی کار آمد و به مسند حکومت تکیه زد و خلافت را به سلطنت مطلقه تبدیل کرد.

صحابه و یاران

در خلال این جریانات عالم اسلامی،صدها و هزارها صحنه خونین و پرده های فجیع،ننگین و شرم آور روی داد،که گرداننده عمده آنها جماعتی از صحابه بودند.

فضاحت و رسوایی هر یک از این فجایع،تا اندازه ای است که به هیچ منطقی نمی توان او را توجیه کرد؛جز این که گفته شود:

اصحاب مجتهد بودند و در خطای خود معذور،و قاتل و مقتول و ظالم و مظلوم هر دو آمرزیده و بهشتی می باشند !

یعنی:باید روی آیات مربوطه به اجر نیکوکاران،و عذاب بدکاران یک پارچه قلم قرمز کشید و همه را باطل دانست.

به دنبال این دسته از صحابه و دستیاران آنها،دسته دیگری از قبیل یزید،

و خلفای آل مروان و حکام و عمّال آنها،از قبیل زیاد بن ابیه،عبید اللّه بن زیاد، حجاج بن یوسف و نظایر آنها روی کار آمدند،که در حقیقت ریشه اعتقادات و مذهبشان همان نظریه سابق الذکر و سلطنت استبدادی بود.

در مدت حکومت اینها که تقریباً هفتاد سال طول کشید،جز نامی از اسلام باقی نماند،و حکومت اسلامی و دین زمان پیامبر،که پیرایه ای جز عدل و تقوی نداشت،تبدیل به یک امپراطوری جائرانه صد در صد عربی گردید.

پس از آن،اگر چه در اثر از حد گذشتن بیداد و ستم«بنی امیه»بسیاری از مردم ایران،علیه امویان قیام کردند،و پس از جنگ های خونین حکومت ننگین و رسوای بنی امیه را سرنگون نمودند؛امّا زمام اداره مسلمین به دست «بنی عباس»افتاد،و روی کار آمدن بنی عباس هم دردی را دوا نکرد و وضع عمومی اجتماع اسلامی،بر اثر حکومت آنان وضع نامطلوب تری پیدا کرد و تا اواسط قرن هفتم هجری،مشکلات دینی،روز بروز شدیدتر و سعادت عمومی اسلامی لحظه به لحظه از مردم دورتر شد،و پس از آن تا امروز که 14 قرن از هجرت پیامبر می گذرد،وضع عمومی اجتماع اسلامی،در انحطاط بیشتر و به سقوط نزدیکتر می شود (1).

دین زدایی غاصبان خلافت

زیربنای حکومت اسلامی به دست توانای نبی اکرم صلی الله علیه و آله پایه ریزی شد،و در سایه وحی خداوندی،مقرراتش تعیین گشت.

معارف بی مانند اسلام می گوید:

برای ساختن جامعه بهتر،و تأمین سعادت و رفاه آنان،باید بهترین قوانین را

1- (1) -مکتب تشیع،سالانه 2،مصاحبه استاد علامه طباطبایی:30-34.

با شایسته ترین مجریان همراه ساخت،این مبنای فلسفی و فکری شیعه است که به حکومت معصومین قائل است؛یعنی باید رهبری امّت،در پرتو بهترین قوانین که همان قوانین اسلام است،به دست بهترین اشخاص؛که همان امامان دوازده گانه اند صورت پذیرد.

قرآن،قانون اساسی اسلام است،و شایسته ترین مجریان آن که همان امامان دوازده گانه باشند را رسول الهی با انتساب وحی معرفی فرمود.

اعتقاد شیعیان

اشاره

به همین جهت شیعیان عقیده دارند که:در زمان حضور امام معصوم فقط او صلاحیت رهبری و زمامداری جامعه را دارد،و در صورت عدم حضور امام، اشخاصی که با برنامه های تعیین شده در قرآن و روایات،واجد شرایط زمامداری باشند؛یعنی:شخص کاردان،با سیاست و تدبیر،قوی النفس،عارف به نظامات،قوانین و هدف های اساسی اسلام،خوشنام،نیکوکار،عادل،با تقوی، دور از زشتی های اخلاقی،اهل اجتهاد و بصیر به امور،پذیرای انتقادات، انعطاف ناپذیر از حق و درستی و قوانین (1).

برای شناخت زمامدار و وظایف او،در زمان عدم حضور امام معصوم،به عهد نامه علی علیه السلام به«مالک اشتر»و«محمد بن ابو بکر»که در کتاب پربهای«نهج البلاغه»آمده است مراجعه کنید.

زمامدار اسلامی باید به کمک ایمان مردم،مجری احکام و قوانین الهی برای رفاه حال جامعه باشد،آن قوانین و برنامه هایی که اصولش در قرآن و توضیحش با پیغمبر و امام است.

1- (1) -اسلام و عقاید و آراء بشری:662.

علی علیه السلام روزی کاتب خود«عبید اللّه بن ابو رافع»را فرا خواند و فرمود:

ده تن از ثقات و کسانی که مورد اعتمادند را نزد من بیاور !،گفت:ای امیر مؤمنان ! نام آنان را بفرما،فرمود:

اصبغ بن نباته،ابو الطفیل عامر بن وائله کنانی،زر بن حبش اسدی،جویریه بن مسهر عبدی،حارث بن عبد اللّه،اعور همدانی،مصابیح نخعی،علقمه بن قیس، کمیل بن زیاد و عمر بن زراه.عبید اللّه بن ابو رافع آنان را دعوت کرد و همه شرفیاب حضور امیر مؤمنان علیه السلام شدند.

حضرت خطاب به آنها فرمود:

این نوشته را بگیرید که باید عبید اللّه بن ابو رافع،آن را در حضور شما هر روز جمعه قرائت کند،اگر شخص ماجراجویی،غوغا برپا کرد شما کتاب خدا در میان بگذارید و او را به انصاف بخوانید.

در آن نوشته،علی علیه السلام برنامه های مفصلی قرار داده بودند که ما اصول عالی اجتماعی آن را،که پاره ای از برنامه هایش از نظر اجرا مربوط به حاکم اسلامی در سایه ایمان مردم است نقل می کنیم؛تا اولاً اصول اسلام از نظر حکومت و ثانیاً آثار شوم شهوت پرستی و تخریب برنامه ها از طرف زمامداران اسلامی روشن گردد،اینک به متن نوشته امیر مؤمنان علیه السلام که خود کاملترین مجری آن در جامعه اسلامی بود توجه کنید:

«فرستاده خدا به سوی شما از خود شما و همزبان شما بود.کتاب،حکمت، فرایض و سنت را به شما تعلیم کرد،شما را امر به صله ارحامتان،به مصونیت خون هایتان و به اصلاح ذات البین فرا خواند و دستور داد:آن امانات را به صاحبانشان رد کنید،به عهد خود وفا کنید،سوگند خود را بعد از تأکید نقض

ننمایید،عطوفت به یکدیگر نموده و سراغ هم دیگر بروید.با یک دیگر نیکی کنید،به روی هم خندان باشید،سخاوت داشته باشید،به یکدیگر رحم کنید و از چپاول،ستم و حسد بر یکدیگر بپرهیزید.حرف ناروا و تهمت نزنید، شراب نخورید که حرام است و همچنین از کسری کیل،کمی ترازو و وزن نهی فرمود،و در ضمن آنچه به گوش شما تلاوت کرد،راه پیش شما نهاد که زنا نکنید،ربا نگیرید،اموال یتیمان را نخورید،در زمین تباهی و فساد مکنید و تعدی ننمایید؛خدا تعدی کاران را دوست ندارد.کوتاه سخن آنکه هر خیری را که شما را به بهشت نزدیک می کرد و از آتش دور می نمود امر داد و از هر شری که به آتش نزدیک می نمود و از بهشت دور می کرد نهی فرمود» (1).

خط مشی حکومت اسلامی

این مطالب عالی و ارزنده،خط مشی حکومت اسلامی در جامعه را نشان می داد،که جامعه را از محرمات و ممنوعات حفظ و به خوبی سوق می داد؛تا رفاه جامعه در سایه این برنامه تأمین گردد.این و هزاران برنامه دیگر از اصول عالی اسلامی،که پاره ای از آن مربوط به اعمال فردی و پاره ای از آن اجتماعی و برخی از آن اجرایش به دست حاکمان عادل اسلامی است،به عنوان قانون الهی،در بین مردم قرار گرفته است؛ولی زمامداران اسلامی نه تنها خود عامل نبودند؛بلکه در سایه حکومت آنان اجتماع اسلامی هم از اصول عالی اسلام دور می ماند.

عدل و داد،تعاون اجتماعی و قواعد بسیاری دیگر،که ریشه و اساسش در کتاب خداست،پایه های حکومت اسلامی بود،که در این 14 قرن از اجرای آن به وسیله حکام و مردم خبری نبوده و نیست.

1- (1) -عنصر شجاعت:287/4.

توجه کنید

در کتاب«روح الدین الاسلامی»از قول ابن القیم الجوزی در کتاب«الطرق الحکمیه»می گوید:

«خدای مهربان پیامبران و کتب را فرستاد تا زندگی انسان را بر مبنای عدل و داد به پا دارند،آن عدل و دادی که زمین و آسمان ها به آن برپاست» (1).

آری ! مسیر حکومت،همان مسیری است که نبی اسلام پایه گذار آن (از طرف خدای متعال) بود که پس از او تغییر کلی کرد و تا امروز تمام سیرت و صورتش را از دست داده است،در چنین شرایطی،مسلم است که 14 قرن انحراف روی انحراف،چنان انحطاطی ایجاد کرده و می کند که ملت گرفتار آن،امروز نتواند با جمعیتی بالغ بر یک میلیارد و دولت های مختلف در مقابل دشمنی پست و زورگو،مانند یهود مقاومت کند.

خدای متعال حاکم مطلق بر آفرینش است و در نظام انسانی انبیا و امامان معصوم،فرمانروایان او،و پس از ایشان مؤمنان عدالت پیشه (که به طور مفصل در باب ولایت فقیه در کتب فقهی بیان شده است) می باشند؛ولی افسوس که تا امروز به جای مؤمنان عادل،افرادی رشته امور را در دست داشتند که هیچ گونه شایستگی نیابت و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشته اند.برای این که به ضررهای فراوانی که از حکومت های جور به جامعه اسلامی وارد شده آشنا شوید،لازم است به گوشه ای از برنامه های حکام جور توجه کنید؛تا به نحو دقیقتری علت دوم انحطاط مسلمین معلوم گردد:

1- (1) -روح الدین الاسلامی:297.

سیره غاصبان خلافت

اشاره

تفصیل حکومت سه حاکم بعد از رحلت نبی مکرم اسلام را در کتاب جهانی «الغدیر»ملاحظه کنید و پس از آن ضربه های غیر قابل جبران حکومت معاویه و پسرش یزید پلید را،بر جامعه اسلامی در تمام کتب معتبره تاریخی و روایی ببینید.

«مروان بن حکم»خلیفه اموی که پس از معاویه پسر یزید (1) زمام امور ملت اسلام را به دست گرفت،آدمی پلید بود و در عداوت و کینه توزی نسبت به پیامبر اسلام و بویژه امیر مؤمنان علیه السلام شهرت بسزایی داشت.او کسی بود که با پدرش به امر رسول خدا از مدینه تبعید شد و تا زمان حکومت عثمان،او را به مدینه راه

1- ((1)) -پس از کشته شدن«یزید بن معاویه»مردم به سوی«معاویه»فرزند یزید هجوم بردند و از او خواستند تا خلافت بعد از پدرش را بر عهده بگیرد؛اما معاویه فرزند یزید پس از مدتی سکوت،روزی بالای منبر قرار گرفت و ضمن سخنانی اعمال و رفتار پدر و پدربزرگش معاویه بن ابی سفیان را به انتقاد گرفت. وی شهادت امام حسین علیه السلام را به دستور پدرش یزید به شدت محکوم کرد و گفت:این خلافتی که شما امروز به من پیشنهاد می کنید حق ما نیست و باید به صاحبان اصلی خود بازگردد.در این میان از جمع زنانی که حاضر بودند کسی فریاد زد:«ای کاش مانند لخته خونی از من خارج شده بودی؛و به اینجا نمی رسیدی که آبا و اجدادت را لعن کنی».کسی پرسید:این زن که بود که این گونه سخن گفت ؟ جواب دادند:وی مادر معاویه پسر یزید بود.در تاریخ زندگانی معاویه فرزند یزید آمده است که وی پس از 40 روز سکوت از دنیا رفت.همان زمانی که آن سخنرانی عجیب را ایراد کرد و اعمال پدر و پدربزرگش را محکوم کرد،مروان حکم گفت:تو اگر دوست نداری حاکم شوی،مانند عمر بن خطاب شورایی تشکیل ده و حکومت را به ما واگذار کن ! معاویه در جواب گفت:من هرگز خودم را به آتش نمی اندازم تا تو لذّت ببری. برخی از تاریخ نویسان بر این عقیده اند که معاویه بن یزید را به شهادت رسانده اند.پس از مرگ وی«مروان حکم»بر سر کار آمد.برای

اطلاع بیشتر می توانید به کتاب«برگ های سیاهی از تاریخ»نوشته علی اصغر ظهیری مراجعه کنید.

ندادند (1).

در زمان عثمان

در زمان عثمان بر خلاف روش رسول خدا،به سفارش عثمان به مدینه آمد و هنگام ورود،صد هزار درهم از بیت المال مسلمین به او داده شد،علاوه بر آن خمس استان«افریقیه»و«فدک»هم در اختیار او قرار گرفت و خراج و مالیات بازار مدینه را نیز،در سایه حکومت عثمان تصرف کرد.پاره ای از تواریخ نوشته اند:فرمان قتل«محمد بن ابی بکر» (2)به خط او،از حامل نامه به دست آمد.

1- (1) -مرحوم علامه امینی در جلد 6 الغدیر داستانی را نقل کرده است که اتفاقِ آن سبب شد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مروان یعنی«حَکَم»را از مدینه تبعید کند.خلاصه داستان مزبور این است که:روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل یکی از همسران خود شد،«حکم بن عاص»که در پستی و رذالت سرآمد مردم زمان خود بود از لای شکاف در به چشم چرانی پرداخت. همین که رسول خدا متوجه شد تازیانه را برداشت و او را دنبال کرد،حکم بن عاص آن روز از دست پیامبر گریخت؛اما رسول گرامی اسلام برای ریشه کن نمودن غده سرطانی خطرناکی چون او،دستور داد تا او را تبعید کرد؛به گونه ای که حتی روزهای جمعه نیز مجاز به بازگشت نبود و حق حضور در شهر مدینه را نداشت. در تاریخ آمده است که:هر طفلی که در مدینه به دنیا می آمد او را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می آوردند و حضرت برایش دعا می کرد.وقتی«مروان»پسر حکم به دنیا آمد و او را به حضور رسول خدا آوردند حضرت فرمود:اَلْوَزَغُ بنُ الْوَزع،اَلْمَلْعُونُ بنُ الْمَلْعُون یعنی:این مارمولک فرزند مارمولک و ملعون فرزند ملعون است.(أسد الغابه:348/4).

2- (2) -«محمد بن ابی بکر»فرزند ابی بکر اما پرورش یافته امیر مؤمنان علیه السلام بود.مادرش«اسماء بنت عُمیس»از زنان پاک طینت روزگار بود.محمد علاوه بر فضایل و مکارم اخلاقی که داشت جدّ مادری حضرت امام صادق علیه السلام محسوب می شود؛یعنی پسری به نام«قاسم»«فقیه حرمین»داشت که دختر او«ام فروه»همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت صادق علیه السلام است. محمد از طرف امیر

مؤمنان علیه السلام دو بار به استانداری«مصر»منصوب شد،یک بار قبل از«مالک اشتر»و بار دیگر پس از شهادت مالک،در مرتبه دوم معاویه بن ابی سفیان،عمرو عاص و مردی به نام«معاویه بن خدیج»را مأمور شهادت محمد کرد.آنها او را به شهادت رساندند و بدن مطهرش را در شکم حمار مرده ای گذاشته و به آتش کشیدند. آنها سر مطهر محمد را برای معاویه فرستادند.نقل می کنند:«عایشه»در شهادت محمد گریست و در قنوط نماز بر معاویه و کشندگان محمد لعن می فرستاد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز از شهادت«محمد»سخت گریست و فرمود:«مُحَمَّدٌ ابْنی مِنْ ظَهْرِ أبی بکر»یعنی محمد پسر من بود از پشت ابی بکر.محمد هنگام شهادت 28 ساله بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از ولادت خبر شهادتش را داده بود.قبر مطهر او در«مصر»خیابان«حیضان»کنار«جامع اللّه»در پشت دانشگاه«الازهر»واقع شده است.

وی در جنگ جمل بر علیه علی علیه السلام همراه عایشه بود؛تا وقتی که شکست بصریان نزدیک شد،تیری به طرف طلحه رها کرد که طلحه از زخم آن کشته شد سپس به دست لشگریان امیر مؤمنان علیه السلام اسیر گشت.

امام دوم و سوم به پدر بزرگوارشان گفتند:از مروان بیعت بگیر فرمود:

«مرا به بیعت او حاجت نیست؛زیرا دست او دست یهودی است و او مانند سگی است که با زبان،بینی خود را می لیسد».

این موجود خطرناک،هنگام حکومت یزید،در حمله«مسلم بن عقبه»به مدینه،مسلم را به کشتن مردم و غارت اموال تشویق کرد.

روزگاری این جرثومه کثیف و درنده،عجیب بر ملت اسلام حکومت داشت، تنها خدای بزرگ می داند که در سایه شوم حکومت او و چه ضررها و انحرافاتی به وسیله برنامه هایش در جامعه اسلامی پدید آمد ! ! !

عبد الملک مروان

پس از مرگ او،زمام حکومت بر جامعه اسلامی،به دست پسرش «عبد الملک مروان»قرار گرفت.نوشته اند:هنگامی که خبر حکومت و خلافت

به او رسید مشغول قرآن خواندن بود،ناگهان قرآن مجید را بر هم نهاد و گفت «سلامٌ عَلَیْکَ،هٰذا فِراقٌ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ»یعنی از هم اکنون روز جدایی بین من و توست.

خوانندگان عزیز ! قرآن مجید که قانون اساسی حکومت در اسلام است و باید ملازم و همراه حاکم و حکومت باشد؛خلیفه شهوت پرست اموی و مروانی از لحظه اول حکومت بر جامعه اسلامی،با آن خداحافظی می کند،وقتی رئیس دولت با قرآن وداع کند،از کارمندان دولت و ملت گرفتار آن چه انتظاری می توان داشت.

«راغب»در کتاب«محاضرات»می گوید:

«عبد الملک مروان می گفت:من از کشتن مورچه مضایقه داشتم؛ولی امروز که به حکومت رسیده ام«حجاج»استاندار من،می نویسد هزاران نفر را کشتم و در من کوچک ترین تأثیری ندارد ! !».

«زهری»به عبد الملک گفت:شنیده ام شرب خمر می کنی ؟ گفت:آری ! خون هم می آشامم.

عبد الملک مروان زمامدار ملت اسلام،مردی بخیل،خونریز،قاتل بود و اکثر عمال و والیان او چون«حجاج»در عراق«مهلب بن ابی صفره»در خراسان «هشام بن اسماعیل»در مدینه«عبد اللّٰه بن عبد الملک»در مصر«موسی بن نصیر»در مغرب«محمد بن یوسف»در یمن و«محمد بن مروان»در جزیره، مانند او خون آشام،بخیل و متجاوز بودند (1).

در این صورت آیا سلامتی برای جامعه اسلامی باقی می ماند ؟

1- (1) -تتمه المنتهی:57.

هشام بن عبد الملک

پس از او«هشام بن عبد الملک»از زمامدارانی بود که به بخل،حرص، غلظت روح و کمی علم شهرت داشت.اموالی که در زمان حکومتش در خزانه جمع کرد،مانند نداشت،به طوری که در تاریخ آمده است:

در سفری که به حج می رفت سیصد شتر جامه های او را حمل می کردند.

اموال بیت المال و مالیات های استان ها در زمان او به وسیله عمالش،به صورت عجیبی حیف و میل می شد.

در ایام حکومت هشام،طارق همین که فرزند خود را ختنه کرد،خالد هزار غلام و هزار کنیز غیر از اموال و لباس های الوان به وی هدیه کرد ! !

یعقوبی در«تاریخ»خود می نویسد:

«خالد اموال بسیاری بین مردم پخش کرد که بالغ بر سی و شش میلیون درهم بود ! !».

ابن خلدون نیز در«تاریخ»معروفش می گوید:

«محصولات کشاورزی خالد هر سال بالغ بر سیزده میلیون درهم می شد» .(1)

اینها نمونه کوچکی است از فجایع حاکم و عمال او که به عنوان جانشینان پیغمبر بر مردم مسلمان حکومت می کردند.سیره و راه و روش سایر خلفای بنی امیه را نیز تاریخ ضبط کرده است؛خوانندگان محترم تفصیل آن را باید در کتب تاریخ ملاحظه کنند.

آثار شوم حکومت بنی امیه

اشاره

بدون تردید جامعه اسلامی در دوران بنی امیه،گرفتار انحرافی شد.گوشه ای

1- (1)) -حکومت در اسلام:367.

از آن را«تاریخ تمدن اسلام»چنین می نویسد:

«بنی امیه جداً با استقلال و آزادی گفتار و افکار مقاومت داشتند و زبان ها را از هر راه می بستند،کسانی که آزادی دوره خلفای قبل را درک کرده بودند (با آنکه مردم در زمان خلفای قبل محدود بودند،و آزادمردانی چون علی و یارانش از تمام برنامه ها برکنار شده بودند و حق دخالت در امور را نداشتند) و به آزادی و حقیقت گویی خو گرفته بودند،طبعاً از آن وضع تنفر داشتند و بر ضد امویان برمی خاستند؛ولی بنی امیه آنان را برای آزادی خواهی و استقلال طلبی به سختی عذاب می دادند،و هر کس را که نمی توانستند علناً بکشند به حیله و مکر در پنهانی هلاک می کردند».

ریشه فساد

پیش از آنکه امویان در شام حکومت یابند،این برنامه ها از زمان عثمان آغاز شد؛چه آن که خلیفه ناتوان و ضعیف الرأی،برای خوشنودی کسان و اقوام خود،کارهای آنان را نادیده می گرفت و اگر جز این بود،معاویه قدرت نداشت «ابو ذر غفاری»را به آن وضع آزار دهد و از شام تبعید کند،گناه ابو ذر چیزی جز آن نبود که امویان را از تعدی و تجاوز به اموال مسلمانان ملامت می کرد.

همین که معاویه به خلافت رسید،چاره ای جز این ندید که آزادی خواهان و استقلال طلبان را سرکوب سازد،وی«حجر بن عدی»و«عمر بن حمق خزاعی»و یاران آنها را کشت؛زیرا آنان از روی وجدان پاک،نفرین بر امام علی علیه السلام را بر سر منابر جایز نمی دانستند.

پس از این فشارها و شکنجه ها،مسلمانان خواه ناخواه،به تقلب و دروغگویی و ریاکاری متوسل شدند و آن آزادی خواهی و استقلال طلبی صدر اسلام را از دست دادند و در قضایای خلاف واقع ساکت ماندند و یا برای استفاده

خود به مجاز گویی پرداختند.

نمونه

به عنوان نمونه زمانی که معاویه بدون مجوز قانونی پسر خود یزید را ولیعهد کرد،عده ای از مسلمانان آزادی خواه و حقیقت گو،چنان متملق شده بودند که به معاویه گفتند:اگر یزید را ولیعهد نمی کردی اسلام از دست می رفت و کار مسلمانان زار می شد ! ! !

امیران و بزرگان و سایر زمامداران بنی امیه،از معاویه پیروی می کردند و به تدریج گروه تازه ای از اعراب پدید آمدند که آزادی گفتار و کردار نداشتند،و در مقابل عملیات خلاف،ساکت مانده و به ریا و تملق و چاپلوسی خو گرفتند.

وضع زنان در آن روزگار تاریک،تغییر بسیار یافت؛زیرا عفت و غیرت به سختی رو به کاستی رفت،غلام و کنیز زیاد شد،بزم آرایی و باده پیمایی رواج گرفت،و بعضی از خلفا در عیاشی و هرزگی افراط کردند،فحشا در شهرها فزونی یافت،غزل سرایی و اظهار عشق در شعر شاعران بسیار گشت و مردان بی غیرت،واسطه رساندن مردان به زنان و زنان به مردان از راه نامشروع شدند، طبعاً فساد شیوع پیدا کرد،غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد.این بود گوشه ای از وضع عمومی جامعه اسلامی در زمان بنی امیه.

زمامداران بنی عباس

اشاره

خوشگذرانی و صرف وقت رجال و خلفای بنی عباس،در مجالس رقص و خوانندگی که بیشتر با ناز و کرشمه کنیزان رقاصه و ماهر اداره می شد،از زمان هارون و مأمون فزونی گرفت و دامنه آن به تدریج توسعه پیدا کرد.اندوخته زمامداران و رجال و زنان بنی عباس از بیت المال مسلمین،آن قدر زیاد شد که از

حساب خارج بود.

«ام جعفر زبیده»همسر«هارون الرشید»نخستین کسی بود که برای خود اثاث و آلات طلا،نقره و جواهر نشان فراهم کرد.جامه های زیبا و گلدار برای او دوختند که ارزش یک پارچه آن به پنجاه هزار اشرفی می رسید.

خدمتکارانی از طایفه«شاکریه»از غلام و کنیز فراهم ساخت که برای انجام کارهای او همیشه حاضر بودند.وی اول کسی بود که قبه هایی از نقره و آبنوس و صندل با قلاب های طلا و نقره ساخت و پارچه های گلدار و سمور و ابریشم و انواع حریر سرخ و زرد و سبز و آبی پوشید.کفش های جواهر نگار به پا کرد و شمع عنبر ساخت و مردم هم عموماً در این برنامه ها به او اقتدا کردند.

مفاسد حکومت هارون

در زمان حکومت«هارون»کنیزان خوش رو و خوش اندام به دست آورد و بر سر آنان عمامه نهاد و زلف و گیسوان مردانه برای آنها آراست و قبا و کمربند به آنان پوشانید،تا اندام آنها برازنده شد،آنگاه آنان را نزد هارون فرستاد،آنها برابر او گردش کردند و دل او را ربودند.هارون آنها را در معرض تماشای مردم از خاص و عام قرار داد،و دیگران هم از او پیروی کرده،کنیزان زیبا روی را با جامه مردانه آراستند که آنها را غلامیات می گفتند (1).

این برنامه های شهوت انگیز و کردارهای ناپسندی که به دنبال داشت،با سایر برنامه های قبیح و شرم آور،از اواخر قرن دوم اسلامی،با آن همه رسوایی در اجتماع اسلامی آغاز شد،و روزگار تیره ای را برای مسلمین به تدریج به ارمغان آورد.

1- (1) -مقدمه اصول کافی:12/4.

هارون الرشید در ایام حکومت خود«بوزینه ای»را مقام امارت داد آن چنان که 30 مرد از رجال دربار وی،ملازم رکاب آن بوزینه بودند.به امر خلیفه شمشیری بر کمر او بسته و هر کس که به خدمت درگاه او می رفت،دستور داشت دست بوزینه را ببوسد،قبیح تر از آن این که بوزینه هارون زمامدار اسلامی،بکارت چند دختر را نیز برداشته بود (1).

هارون در یکی از مجالس طرب و عیش،چنان بر سر کیف آمد که دستور داد تا سه میلیون درهم بر سر حضار نثار کنند و بار دیگر که به طرب آمد دستور داد آوازه خوان مجلس را فرمانروای مصر کنند (2).

زمامدار واقعی اسلام یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمان ایالت مصر را چندی به عهده«محمد بن ابو بکر»آن رجل بزرگ دینی،و بعد به عهده مالک اشتر که از بزرگان عالیقدر جهان بشریت بود و برای علی چون علی برای پیامبر بود قرار داد ولی زمامدار غاصب و شهوت پرست بنی عباس،آوازه خوان شهوت انگیزی را حکومت مصر می دهد.بیچاره امت اسلام که گرفتار چه نوع حکومتی بود.

«منصور عباسی»که از جنایتکاران عجیب دوران تاریخ بشر است،پس از مرگ،ششصد میلیون دینار،و«هارون الرشید»بعد از مردن،نزدیک به نهصد میلیون دینار به جای گذاشت (3).

هوی پرستی زمامداران بنی عباس

خوشگذرانی های بی حساب زمامدار اسلامی،از مالیات هایی تأمین می شد که بیشتر به زور تهدید و شکنجه از مردم مسلمان می گرفتند.

1- (1) -تاریخ طبرستان:92/1.
2- (2) -تاریخ تمدن اسلام:118/5 به نقل از حکومت در اسلام.
3- (3) -دو قرن سکوت:192.

«ابو یوسف»صاحب کتاب«الخراج»نحوه مالیات گرفتن را در زمان هارون شرح داده و ضمن نصیحت به هارون در آن کتاب می نویسد:

«نباید مردی را برای چند درهم خراج کتک زد و او را سراپا واداشت؛برای این که به من خبر رسیده مأمورین مالیات،خراج گذاران را در مقابل آفتاب نگاه می دارند و آنها را به سختی می زنند و بر بدن ایشان غل ها و اشیای سنگین می آویزند و آنها را دربند می کنند؛به طوری که آن بیچارگان از نماز خواندن باز می مانند.

اشخاص موثق و مورد اطمینان به من خبر دادند که:زندانیان در زندان می میرند و مانند غریبی که کسی را نداشته باشد،جنازه او در زندان یک روز یا دو روز می ماند،برای این که از طرف والی،امر به دفن صادر شود؛ولی جنازه آن قدر می ماند که زندانیان به عنوان صدقه مبلغی را جمع می کنند و کسی را اجیر کرده و مزد می دهند که جنازه آن زندانی بدبخت را به قبرستان ببرد،آنگاه بدون غسل و کفن و نماز در گورستان دفن می شود.

در همان زمان که حال مالیات دهندگان و زندانیان هارون پلید،بدین منوال بود«هارون الرشید»از درآمد مالیات کشور،کنیزی را به صد هزار درهم و کنیز دیگری را به سی و شش هزار درهم خریداری کرد؛اما دومی را فقط یک شب نگاهداشت و روز دیگر او را به یکی از درباریان خود بخشید.

هارون و عمالش از مالیاتِ گرفته شده،آن چنان زندگی مجللی داشتند؛ولی مردم مسلمان در کمال ناراحتی و بدبختی بسر می بردند».

حکایت تلخ

در کتاب«مقاتل الطالبیین»آمده است:

«علت خروج محمد بن ابراهیم در زمان زمامداران پلید عباسی این بود که:

روزی در کوچه ای می رفت،پیره زنی را دید که دنبال حمال ها به راه افتاده و رطب هایی که دانه دانه از بار آنها می ریخت جمع آوری کرده و در جامه ژنده خود می ریخت ! وقتی محمد علت آن را پرسید،گفت:من نان آوری ندارم و برای معیشت فرزندم چاره ای جز این ندارم» (1) ! !

در چنین زمانی،که در سایه حکومت بنی عباس مردم دارای حالاتی از این قبیل بودند،مسعودی مورخ بزرگ در«مروج الذهب»می نویسد:

«در ضیافتی که«ابراهیم عباسی»به افتخار برادر خود هارون ترتیب داد، قالبی از خوراک ماهی نزد او آوردند که ورقه های ماهی پخته در آن بسیار نازک و ظریف بود،معلوم شد غذای مزبور از زبان ماهی تدارک شده و متجاوز از هزار درهم خرج برداشته بود،تا از زبان یک صد و پنجاه ماهی آن خوراک را برای هارون تهیه کنند» (2).

در مراسم عروسی«مأمون»با دختر 18 ساله وزیر خود«حسن بن سهل» چنان پولی خرج شد که خاطره آن تا چند نسل باقی بود.

از جمله در روز عروسی،داماد و عروس بر حصیری که از زرناب بافته و با جواهرات گرانبهاتر تزیین شده بود ایستادند و هزار دانه مروارید غلطان از میان سینی هایی که از طلای مرصع ساخته شده بود،بر سر آنها به عنوان شادباش ریختند.

در شب عروسی آن قدر شمع کافوری روشن کرده بودند که،سراسر شهر همچون روز روشن بود،به هنگام عرض تهنیت،هزارها گلوله مشک و عنبر که در میان هر یک قباله ملکی یا سند غلام و کنیزی بود،به پای عروس و داماد نثار کردند (3).

1- (1) -الخرایج:115.
2- (2) -حکومت در اسلام:371،به نقل از مروج الذهب:279/2،چاپ مصر.
3- (3) -مروج الذهب:443/3.

همجنس بازی

«فیلیپ»در کتاب«تاریخ عرب»می نویسد:

«امین خلیفه عباسی،پسرانی را برای ارضاء شهوت خود نگاهداری می کرد و این عمل ناهنجار غیر طبیعی و غیر انسانی را در عالم عرب رواج داد ! !» (1).

سیاحی که به حضور مأمون بار یافته بود می نویسد:

«بیست دختر یونانی را در حضور خلیفه دیدم،که همه لباس فاخر پوشیده و زیورهای عالی به خود بسته بودند؛در حالی که صلیبی زرین به گردن و شاخه های زیتون و برگ نخل در دست داشتند و در برابر خلیفه می رقصیدند، چون رقص آنان پایان یافت،خلیفه سه هزار دینار میان آنان پخش کرد» (2).

پلیدی دیگر

صاحب کتاب«عقد الفرید»می نویسد:

«امین بر یکی از آوازه خوان ها که او را برای عمل نامشروع با هم جنس تحریک کرده بود سوار شد و آن قدر جایزه داد که آوازه خوان گفت:تا حال بیست میلیون درهم بمن داده ای ! ! !

امین هنوز هم قصد بخشش داشت ! البته تمام این خرج ها را از کیسه مسلمانان می دادند و از مالیات های سرشار کشور،برای خود چنین برنامه های رسوایی را تهیه می دیدند» (3).

در کتاب«اغانی»در شرح یکی از مجالس رقص«امین»زمامدار اسلامی

1- (1) -تاریخ عرب:107.
2- (2) -حکومت در اسلام:370.
3- (3) -عقد الفرید:195/3.

آمده است:

«در آن مجلس،هزار دوشیزه ماهر به آهنگ چنگ و نی می رقصیدند و همه حاضران نیز،که عده آنها به هزاران نفر می رسید،آواز دسته جمعی می خواندند و عمل مزبور تحت نظر خلیفه اداره می شد» (1).

آثار شوم حکومت بنی عباس

اشاره

این برنامه های فاسد و خانمان برانداز،نمونه ای از برنامه های خلفای مشهور عباسی بود.سایر زمامداران بنی عباس نیز،مانند گذشتگان خود بودند و گاهی در فسق و فجور،چنان افراط و زیاده روی داشتند که مردم آرزوی حکومت بنی امیه را می کردند.

ملت اسلام در زمان حکومت بنی عباس،بر اثر روی آوردن به علوم نظری بیگانگان،و برنامه های مالی و خوشگذرانی های دربار عباسی،و جدایی از متن اسلام و برنامه های قرآن،در شهوت و شهوت پرستی غرق شدند و آن اخلاق و عادات ساده خود را از دست دادند و به راحت طلبی و تن آسایی پرداختند.

دسیسه شوم

عباسیان برای تحکیم امارات خود،ناچار دست به دامن حیله و مکر و تزویر و ترور شدند و در نتیجه،کار آنها با ملت زیر دستشان از وفا،شجاعت، آزادیخواهی،استقلال،غرور،تعصب و جوانمردی که از صفات برجسته عرب (مسلمین) بود،جز آثار بسیار ضعیف،چیزی باقی نماند (2).

البته این وضع کسانی بود که پاک باخته دولت و حکومت بوده،و یا در

1- ((1)) -الاغانی،به نقل از حکومت در اسلام:370.
2- ((2)) -الاغانی،به نقل از حکومت در اسلام:370.

برنامه های دولتی دارای شغل و حرفه بودند؛ولی مسلمانان واقعی و ضعیفان،در کمال رنج و ناراحتی بسر می بردند،چنانچه اوضاع ائمه طاهرین و بزرگان از عقلای اسلامی در زمان بنی امیه و بنی عباس شاهد و گویای مطلب است.

دوری ملت اسلام،در زمان امویان و عباسیان،به سرعت بر انحطاط جامعه اسلامی افزود.

یک قرن حکومت بنی امیه و نزدیک به شش قرن حکومت بنی عباس، ضمانتی برای اجرای برنامه های عالی الهی،در جامعه اسلامی نگذاشت و بر اثر برنامه های ننگین این دو طایفه،از اسلام و قرآن در امت اسلامی جز اسمی باقی نمانده بود.

حیله گر مکار

معاویه بنیانگذار حکومت غیر اسلامی بنی امیه،ابتدا با بردباری،سپس با مال و آنگاه با شمشیر،مخالفان را رام ساخت،و اگر نمی توانست مخالفان را آشکارا از میان بردارد به مکر و حیله آنها را از بین می برد.

یارانش این را می دانستند،از این رو با وی به مکر و حیله رفتار می کردند؛ تا هر چه بیشتر از او استفاده کنند و همین طرز رفتار بزرگان با زیردستان و زیردستان با بزرگان،سبب شد که تملق و چاپلوسی معمول گردد و اساس سیاست جامعه آن روز بر آن استوار شود.

معاویه حیله و مکر را ترویج کرد و آنها را حلم و عفو و اغماض نامید،و چون مردم نیز معمولاً از سران خود پیروی می کردند،در نتیجه تملق و چاپلوسی و حیله گری بیشتر در میان دولتیان شایع گشت؛ولی هنوز به طور کلی عزت نفس و آزادی خواهی از بین نرفته بود.

ص:316

پس از آنکه ایرانیان به یاری عباسیان به مخالفت با امویان برخاستند، ابو مسلم سردار ایرانی،کاری کرد که آن عزت نفس و وفاداری به کلی ناپدید گشت؛زیرا وی مردم را به مجرد اتهام می کشت و هر کس،اگر چه بی گناه بود،از جان خود امان نداشت و طبعاً با این وضع،چاپلوسی و تملق و حیله گری رواج بیشتری پیدا کرد.

پس از پیروزی«ابو مسلم»و تسلیم زمام امور به عباسیان،میان آنان و علویان اختلاف شدیدی روی داد.«منصور»خلیفه عباسی برای رهایی از این کشمکش ها،ابو مسلم و بسیاری از علویان را کشت و طبعاً میان ایرانیان و علویان و عباسیان کینه های سختی پدید آمد؛اما چون عباسیان نمی توانستند از ایرانیان دست بکشند،و برای اداره امور مملکت به آنها محتاج بودند،به ناچار ایرانیان را به کارهای مهمی گماشتند و در عین حال جاسوسان و خبرچینانی را در اطراف آنان تعیین کردند که آشکار و پنهان گفتار و رفتار آنها را گزارش می دادند.

این جاسوسان و کارآگاهان دو دسته بودند:

اول:دار و دسته خلیفه بودند که مأموران آنها را می شناختند و می دانستند آنان جاسوسی می کنند.

دسته دوم:جاسوسان پنهانی که از میان کنیزان،غلامان،ساقیان،ندیمان، سازندگان و آواز خوانان انتخاب می شدند،به این گونه که خلیفه کنیزی یا غلامی یا نوازنده ای را به خوبی تربیت می کرد و برای جاسوسی به وزیر یا سردار خود می داد،اتفاقاً وزیران و سرداران نیز با خلیفه همان طور رفتار می کردند.(آری ملتی که در سایه حکومت جاسوسی و خبرچینی باشد،مجبور است تمام صفات انسانی را کنار بگذارد) جاسوسی،کینه توزی،حسد ورزی در زمان عباسیان،

ص:317

طبعاً حیله گری و تملق و چاپلوسی به بار آورد و همین که عزت نفس،آزادگی و مردانگی از بین رفت،آن صفات ناپسند شایع شد (1).

براندازی

خلفای عباسی در دوران پنج قرن حکومت خود،با تمام قدرت برای ریشه کن کردن اسلام،و ویران نمودن اساس جامعه اسلامی کوشیدند،و در این راه به هدف و آرزوی خود رسیدند؛زیرا بعد از آنان،جامعه اسلامی همچون مرده بیجان بود که زمامداران شهوت پرست دیگر،بعد از بنی عباس تا توانستند بر پیکر این مرده تاختند.

خلفای شهوت پرست بنی عباس خود را صاحب بندگان الهی،و سایه خدای متعال روی زمین می دانستند ! !،و در سایه این دو عنوان هر چه می خواستند انجام می دادند.

در سال 917 میلادی«المقتدر»خلیفه عباسی رسولان«کنستانتین هفتم»را که برای مذاکره در اطراف آزادی و مبادله اسرا آمده بودند،به طور رسمی پذیرایی نمود؛در این پذیرایی 160 هزار سرباز سواره و پیاده و هفت هزار خواجه سیاه و سفید و 700 یساول از مقابل رسولان رژه رفتند که در ضمن این رژه،صد قلاده شیر نیز در حرکت بود.

در قصر خلیفه،سی و هشت هزار پرده آویخته بود که از میان آنها دوازده هزار و پانصد عدد آن زربافت بود،اینها اضافه بر بیست و دو هزار قالیچه گرانبهایی بود که در قصر گسترده بودند.

رسولان کنستانتین،از مشاهده این همه تجمل و عظمت،چنان غرق در

1- (1)) .تاریخ تمدن اسلام:941.

حیرت و وحشت و شگفتی شدند،که ابتدا اطاق حاجب و سپس غرفه و زیر را با طالار خلیفه اشتباه گرفتند.

چیزی که بیش از همه بر حیرت و تعجب آنها می افزود،غرفه ای بود که در آن درخت تناوری از طلا و نقره خالص،به ارزش پانصد هزار درهم قرار داشت، که بر شاخسارهای جواهرنشان آن مرغان مصنوعی از دُرّ و گوهر در حال نغمه سرایی بودند (1).

تمام این خرج های گزاف را به عنوان«مالک الرقابی»و سایه خدایی در روی زمین،از دوش ملت ستمدیده می کشیدند.

محمد امین پسر هارون،یک شب 300 هزار دینار به عموی خود ابراهیم که یکی از خوانندگان معروف زمان بود هدیه کرد؛زیرا او بعضی از اشعار ابو نواس را برایش به لحنی خوش خوانده بود (2).

امین چند قایق به صورت حیوانات ساخته بود و برای تفریح،آنها را روی آب دجله انداخته بود که یکی از آنها به شکل سگ دریایی بود،که برای تهیه کردنش سه میلیون درهم خرج کرده بودند (3).

سایر زمامداران غیر اموی و عباسی هم تا امروز،از نظر اوضاع و احوال شخصی و اجتماعی کمتر از امویان و عباسیان نبودند.

تجمل پرستی عجیب

«فیلیپ»در کتاب«تاریخ عرب»،درباره تجمل خلفای مصری،می نویسد:

«هفت قایق بسیار زیبا و بزرگ برای سواری خلیفه،همیشه در ساحل نیل

1- ((1)) -تاریخ عرب،فیلیپ حِتّی،ترجمه محمد سعیدی:91.
2- ((2)) -همان:93.
3- ((3)) -همان.

آماده بود،خلیفه در پایتخت خود مالک بیست هزار خانه بود،که همه آنها با آجر و سنگ ساخته شده و هر کدام دارای پنج یا شش طبقه بوده است،از اینها گذشته معادل همین عدد،مغازه داشت که هر کدام از دو تا ده دینار در هر برج اجاره می داد.

تجمل دربار خلفای اموی در«اندلس»و خلفای عثمانی در«اسلامبول» و تجمل و ثروت«امام یمن»و ثروت و جلال رهبر فرقه«اسماعیلیه»و دارایی بیرون از حساب نظام«حیدرآباد»و سایر زمامدارانی که زمام حکومت ملت اسلام را تا امروز در دست داشته اند حیرت آور و گیج کننده است.

«عثمان بن علی»ناظم حیدرآباد دکن،آن قدر ثروت داشت که اگر ثروت او را به چهار صد میلیون مسلمان در جهان تقسیم می کردند،به هر نفری معادل پانصد تومان می رسید ! ! ولی بدبختانه تمام آن را دولت هند تصاحب کرد.

«آقاخان محلاتی»و«امام یمن»و سایرین از فرمانروایان اسلامی هم، نزدیک به همان حدود دارای ثروت بوده و هستند» (1).

این اسراف،عیاشی،خوشگذرانی،شهوت پرستی و دنیاداری های زمامداران اسلامی و عُمّالشان،در طول 14 قرن،روح ایمان برای ملت و جامعه اسلامی باقی نگذاشت،و کسانی نیز که از حیات اسلام بهره ای داشتند تا به امروز،گرفتار پنجه آنان بوده؛آن چنان که نتوانستند ملت اسلام را از این همه بدبختی نجات دهند.

این ملت اسلام است که باید به خود آید و از خواب غفلت بیدار شده و بیش از این اجازه انحطاط و ذلّت و بدبختی،در سایه برنامه های ننگین و غلط را به خود ندهد.

1- (1)) -تاریخ عرب،فیلیپ حِتّی،ترجمه محمد سعیدی:101-115.

خوانندگان عزیز ! این بود شمّه ای از برنامه های زمامداران اسلامی،در طول 14 قرن گذشته،که یکی از مهمترین عوامل انحطاط جامعه اسلامی بوده است؛ زیرا در سایه این نوع برنامه ها،ملت اسلام از حقیقت اسلام جدا شده و به سقوط در ورطه هلاکت نزدیک گشته اند.

ص:321

3-استعمار

اشاره

اگر چه اسلام تاکنون جوامع اسلامی را با دستورهای خود حفظ کرده است؛ ولی ضربه های ناجوانمردانه ای اوضاع و احوال زمامداری دولت های به ظاهر اسلامی،در طول 14 قرن،اسلامیان را برای افتادن به کام اژدهای استعمار به تدریج آماده کرد،آن چنان که ورود استعمارگران به کشورهای اسلامی،زحمت چندانی نداشت؛بلکه گویی پس از آمدن،بر سر سفره آماده شده ای با تعارفات لازمه،از طرف دولت ها و ملت های خراب آلود اسلامی،قرار گرفتند ! !

استعمار،این آتش خطرناک و دیو مهیب،برای ربودن تمام سرمایه های مادی و معنوی کشورهای اسلامی،قدم به سرزمین های اسلامی گذاشت،و هر روز به صورتی درآمد.

این دشمن خانه زاد خارجی،علاوه بر مواد اولیه و معادن سرشار سرزمین های اسلامی،با ملیت،اخلاق و رفتار جوامع اسلامی نیز بازی کرده و همچون مواد مادی،آنها را چپاول و غارت نمود؛چنانکه اوضاع اکثر افراد ملل اسلامی،از نظر احوالات روحی و اخلاقی،شاهد گویا و زنده ای بر این مدعا هستند.

استعمار در تمام ممالک ضعیف،بویژه ممالک اسلامی،برای پیش برد اهداف کثیف و پلید خود،از هیچ جنایتی فروگذار نکرد.این عامل بدبختی و حیوان وحشی و درنده،تا می توانست برای تضعیف قوای مادی،سیاسی و معنوی جوامع اسلامی کوشید؛این همه به خاطر آن بود که بتواند هر گونه بهره برداری را به نفع خود بنماید.

استعمار از تغییر خط،ایجاد تفرقه بین جوامع اسلامی،ضربه زدن به اسلام، به حبس و شکنجه کشیدن بیداران و مجاهدان اسلامی،دریغی نداشته و ندارد

ص:322

و هم اکنون نیز در میان ملت های اسلامی،با قیافه جدید منحوسش،یعنی «استعمار فکری»با شدت هر چه بیشتر و با عجله و سرعت،مشغول فعالیت و کوشش است.

چهره های گوناگون استعمار

استعمار گاهی در لباس مذهب،وقتی به صورت سوداگر و تاجر،زمانی به صورت مستشار و مدتی به صورت وام بلا عوض یا دراز مدت در جوامع اسلامی،در سایه قدرت دولت ها،قدم می گذارد و هر چه می خواهد انجام می دهد.

ملت اسلام که بر اثر حکومت های 14 قرن حکام جور علیل شده بود،با این میکرب خطرناک تر از هر بلایی که مزید بر علت شده است روبه رو است.این قدرت مرموز از درون و برون مشغول انهدام اساس اسلام و جوامع اسلامی است.

وظیفه ملت های اسلامی

ملت های اسلامی اگر در سایه قرآن مجید و تعالیم اسلامی،و اندیشه و فکر رهبران بیدار دینی،قوای خود را بسیج کرده و تشکیل ملت واحد دهند،و اساس دولت های خود را بر پایه های قوانین الهی قرار دهند،می توانند در مدت کمی از دست دیو استعمار نجات یابند.

ملت های اسلامی اگر از منجلاب شهوت و از لانه های فسادی چون:کاباره ها، شب نشینی ها،میخانه ها و مراکز دیگر فحشا،و عزلت گزینانشان از گوشه انزوا و گوشه گیری بیرون آیند،و پرده جهل را از وجود خود به یکسو زنند،و اوضاع ناموسی خود را طبق فرهنگ اسلامی برگردانند،می توانند با قوه ایمان به خدای

متعال،و عمل به مسائل عالی جهاد اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر،این طفل حرامزاده را از ممالک و جوامع خود بیرون کنند،تا بیش از این به پیکر جامعه و روحیات و اخلاق و فرهنگشان ضربه وارد نشود.

ملت های اسلامی اگر جوانان و نسل حاضر خود را،وادار به مطالعه در احوال استعمار و استعمارگران کنند،،خانه خراب فرهنگ را روی قواعد اسلامی آباد نمایند،از گریز جوانان از مذهب و دین،جلوگیری کنند،روش های تبلیغ را از این صورت به صورت آبرومندتری بازگردانند،و ضربه های ناجوانمردانه و ضررهای استعمار را به ملت ها گوشزد کنند،با فاصله کمی می توانند این سگ درنده و منبع آلودگی و رذالت را از آشیانه خود برانند،و نسل خود را از سقوط نجات دهند.

استعمار و ممالک اسلامی

اشاره

اگر چه نمی توان تاریخ دقیق ورود استعمار به ممالک اسلامی را تعیین کرد ولی می توان گفت:از چند قرن قبل،پیشاهنگان و پیشتازان غرب،به بهانه نشر تمدن،به طرف جهان اسلام سرازیر شدند.

در نخستین موج تماس،استعمارگران به عنوان بازرگانان و تبلیغ کنندگان معرفی شدند؛ولی در مراحل بعد،اسلحه در دست گرفته و با عنوان سفیران تمدن برتر،سرزمین ها را تسخیر کردند.

مردم کشورهای اسلامی،بر اثر عللی که قبلاً ذکر شد،در غل و زنجیر بندگی و بردگی آنان گرفتار شدند،و امپریالیزم یا استعمار غربی به طور ثابت و به عنوان خانه زاد،در این سرزمین ها پایه گذار شد.

ملت های اسلامی در طول این چند قرن،زیر فشار استعمار غربی بیش از همه ملت ها درد کشیده و رنج بردند.

ص:324

استعمار کثیف،با چهره های گوناگون از قبیل:نشر تمدن،گرفتن امتیازات، ایجاد مدارس و آموزشگاه ها با اداره استادان خارجی،و تشکیل مؤسسات زبان، وارد شرق شد و تمام زمینه های جوامع اسلامی را زیر نظر گرفت.

جوامع اسلامی،عموماً مورد استثمار اقتصادی غرب قرار گرفت،و از هر جهت ناتوان و محروم شد،چرا که مسلمانان هدف حمله و هجوم قرار گرفته و دچار شکنجه و فشار استعمار شدند،و چون قدرت های سیاسی در اکثر کشورهای اسلامی از مسلمانان سلب شده بود،غرب کوشید آنها را تا حد نازلترین طبقات اجتماع تنزل دهد.

سخنی از یک غربی

«هنتر»که خود غربی است درباره مسلمان دوره گذشته«هند»می گوید:

«مسلمانان پایین تر و عقب افتاده تر از هندوها نبودند؛بلکه این حکومت انگلیس بود که آنها را چنین سرکوب کرد» (1).

قدرت حاکم و سلطه نیرومند غرب می کوشید که حتی رابطه مردم را با سنن و نظامات،و آداب و فرهنگشان قطع کند و مردم را به اقتباس فرهنگ تازه غرب وادار نماید.

مسلمانان خود دارای ایدئولوژی؛یعنی:طرز تفکر و تاریخ و فرهنگ اختصاصی می باشند،ولی کوشش و تلاش استعمار برای این که فرهنگ غرب را در مغز مردم مسلمان فرو کند،شکافی در جامعه اسلامی ایجاد کرد،این شکاف از طرف قدرت حاکمه،به صورت تصادم و اختلاف دامنه داری درآمد،به این ترتیب که:آنهایی که بر ضدّ سنت ها و نظامات عالی خود قیام کردند،متجدد و مترقی نامیده شدند،و کسانی که از تسلیم شدن در برابر یورش فرهنگی پلید

1- (1) -اسلام و غرب:13.

غرب امتناع ورزیدند،محافظه کار،مرتجع،کهنه پرست و عقب افتاده لقب گرفتند (1).

آری ! وقتی گنهکاران حرفه ای،لا ابالی های هرزه،قماربازان و شرابخواران، جوجه فکلی های خود باخته،شب نشین های مست،آنان که از هر گونه برنامه غیر انسانی نسبت به خود و ناموس خود روی گردان نیستند،و آنان که وقتی مصدر برنامه مهمی شدند،از دزدیدن ملیون ها تومان مال مردم ضعیف و ناتون دریغ ندارند؛متجدد و متمدن نامیده شدند،اما کسانی از وضع پریشان و نابسامان امت اسلامی رنج می برند،و تا آخرین لحظه عمر دستشان به هیچ خیانتی آلوده نمی شود،و در پنج وقت با کمال خشوع و تواضع در پیشگاه الهی صورت به خاک می سایند و امانات مردم را به مردم بازمی گردانند،و در تمام برنامه های عام المنفعه شرکت می جویند،و از جانبازی و فداکاری در راه حق مضایقه نمی کنند،و برای عظمت و سربلندی ملت اسلام از تمام دارایی خود می گذرند،محافظه کار و عقب افتاده لقب بگیرند،معلوم می شود که استعمار تا چه اندازه در نقشه های خود موفق بوده که همچون خون در تمام برنامه های عقلی و فرهنگی بیشتر ملت های اسلامی جریان دارد ! !

زنگ های خطر

استعمارگران پلید،برای جدا کردن ملت های اسلامی از حقیقت اسلام،از هر راهی توانستند وارد شدند و متأسفانه غفلت مسلمین هم به برنامه های ننگین آنان کمک های شایانی کرد.

آقای«شاتالیه»که یکی از کثیف ترین،پلیدترین و بی آبروترین بنیان گذاران استعمار است،در ضمیمه مجله تبلیغاتی خصوصی فرانسه به نام

1- (1) -اسلام و غرب:16.

«لوموندموزولمان»یعنی عالم اسلام،مطالبی می نویسد که به چند مورد آن توجه کنید:

1-«اما بدون تردید مبلغان ما تاکنون به طور مستقیم موفق نشده اند کیش مسلمانان را تحت الشعاع قرار دهند،وصول به این هدف،از طریق نشر زبان های اروپایی ممکن است (تغییر خط ملی اسلامی) چه آن که ممکن است بدین وسیله،افکار اروپایی ترویج و تبلیغ شود ! به وسیله نشر و ترویج این زبان ها،جهان اسلام با مطبوعات اروپا تماس می گیرد؛آنگاه راه هایی برای پیشرفت مادی مسلمانان تسطیح خواهد شد ! بدین ترتیب سازمان های تبلیغاتی (کودکستان-دبستان،دبیرستان،مؤسسات زبان.مؤسسات اقتصادی، مؤسسات پخش نشریه و..) هدفشان را برای تخریب مفاهیم دین اسلام که تاکنون شخصیت و حیثیت خود را،از لحاظ کناره گیری و جدایی حفظ کرده، پیدا خواهند کرد.»

2-«شکست سیاسی جهان اسلام،راه را برای نشر رسالت تمدن اروپایی خواهد گشود.انحطاط سیاسی مسلمانان امری غیر قابل اجتناب است،و طولی نخواهد کشید که جهان اسلام به صورت شهری درخواهد آمد،که به وسیله سیم های خاردار در محدوده ای محاصره شده باشد ! !.»

3-«پس از آنکه وضع مسلمانان درهم شکسته شد،و صفات فعلی را از دست دادند،نباید انتظار داشت که مسلمانان عموماً بتوانند،اوضاع مثبت تازه ای در پیش گیرند،و امتیازات اجتماعی جدیدی را کسب کنند.با سست شدن عقایدشان نسبت به اسلام،الزاماً پراکندگی و انحطاط فرا می رسد و همین که این ضعف و انحطاط و پراکندگی در سراسر جهان اسلام روی داد،روح مذهبی مسلمانان به کلی شکسته و ریشه کن خواهد شد،و دیگر به هیچ وجه نخواهند

ص:327

توانست به شکل تازه ای عرض وجود کنند» (1).

ترویج خط و زبان

خوانندگان عزیز ! یک بار دیگر مقاله این استعمارگر را بخوانید و سپس به اوضاع جوامع اسلامی،نظری بیندازید و ببینید استعمارگران به وسیله سلب مذهب و بدبین کردن مردم به آیین الهی و پیروانش،چگونه به تمام اهداف پلید و ناپاک خود رسیده اند.

آیا هنوز زمان بازگشت به اسلام فرا نرسیده است ؟ آیا هنوز باید زیر سلطه افکار و برنامه های پلیدی چون شاتالیه و حامیانش قرار گرفت ؟.

یکی از نکات برجسته مقاله شاتالیه ترویج زبان و خط غربی بود،که در سایه آن موضوع عظیم،تغییر خط و زبان های ملت اسلامی مورد هدف است.

آری ! با پذیرفتن زبان و خط اجانب و استعمارگران،دیگر جایی برای منابع غنی و سرشار برنامه های اسلامی نخواهد ماند.بدون شک مسئله تغییر خط، یکی از نقشه های نابودی ملت اسلام،و آثار عظمت آنهاست و استعمارگران جانی تا جایی که بتوانند آن را تعقیب می کنند،تا به هدف های استعماری خود برسند.

کلامی از سید جمال

نابغه شرق و قهرمان قهرمانان ضد استعمار مرحوم«سید جمال الدین اسدآبادی»می گوید:

«هر ملتی که زبان خود را فراموش کند،تاریخ خود را گم کرده و عظمت خویش را نیز از دست داده است،و برای همیشه در بندگی و اسارت خواهد ماند.

ص:328

1- (1) -اسلام و غرب:20.

اشغال بازارهای مسلمین،قبضه کردن صنایع و به دست گرفتن معادن،تأثیر گذاشتن در اوضاع فرهنگی،فکری و اخلاقی،از نقشه های مهم و مختلفی برای نابودی جامعه ها و ملت هاست.

قرض های کمرشکن،با سودهای کلان و به دنبال آن فرستادن مستشار و قبضه کردن،گمرگ،دارایی،تلفن و تلگراف،طرح دیگری از نقشه های خطرناک استعمارگران است.تصرف حمل و نقل،ایجاد فروشگاه های بزرگ و مختلف،و عرضه کردن اجناسی که فرآورده استعمارگران است،راه دیگری برای از بین بردن ملت هاست» (1).

این نقشه ها و خطرها در مکتب استعمار،تفاوتی ندارد،استعمار چه شرقی چه غربی،زرد یا سرخ،هدف همان نابودی ملت اسلام و ملت های ضعیف است.

به طور قطع اگر ملل اسلامی،در سیاست و کشورداری،آراء و عقاید و اخلاق مطابق با برنامه های عالی اسلام رفتار می کردند،و قرآن مجید را دلیل و راهنمای خود قرار می دادند،هرگز مغلوب استعمار نمی شدند.

بیشتر خیره سری ها،از روی غفلت،از اوضاع و تبدلات شگرف و عمیقی است که در ملل فاتح به وجود می آید؛ولی ملت های ضعیف،از آن بی خبرند.

امپراطور عثمانی

همین امپراطوری بزرگ عثمانی که در قرون اخیر یکی از دولت های مقتدر و بزرگ اسلامی بود،بر اثر از دست دادن موفقیت های زیادی که نصیبش شد، و از آن غفلت داشت،به وسیله استعمارگران قطعه قطعه شد و هر قطعه با قطعه دیگر،چون دشمن جانی و خانه زاد،با یکدیگر در تصادم شدند.

1- (1)) -طمعکاران کینه ور:11.

عثمانی ها نتوانستند از فرصت زیادی که در اختیار داشتند استفاده کنند و خود را با اوضاع و احوال تازه ای که در اروپا،پس از پایان قرون وسطی،هماهنگ کرده و سازش دهند.

در شهرهای صنعتی اروپا،داد و ستد و بازرگانی رشد می یافت و تولیدات به میزان وسیعتری سازمان می گرفت؛اما آن ملت هیچ نوع جذبه و کششی با تمام این تحولات نشان نمی دادند.

امپراطوری عثمانی،سه قاره اروپا،آسیا و آفریقا را به یکدیگر مربوط ساخت و به تمام راه های بازرگانی و باستانی،که میان شرق و غرب وجود داشت،مسلط شد،مسلمانان اگر می خواستند،می توانستند از این موقعیت ممتاز به خوبی استفاده کنند،و از نظر بازرگانی و فعالیت های دیگر مولّد ثروت،آنان را در تنگنا قرار دهند؛اما وقتی اعضای مختلفی که بدنه امپراطوری را تشکیل می دادند، ضعیف و فقیر شد قلب امپراطوری هم ضعیف گشت تا سرانجام به کلی از پا در آمده و چون لقمه ای به کام استعمار افتاد و هضم شد و به وسیله یکی از بهترین خادمان استعمار یعنی«اتاترک»ملیت و قومیت اسلامی و زبان و خط و اخلاق و عقاید عالی خود را از دست داد (1).

البته این ضعف و زبونی سرایت همه جانبه ای داشت؛یعنی:نه تنها در مسئله تجارت و بازرگانی،غفلت اسلامیان،باعث مرگ آنها شد؛بلکه این غفلت تمام زمینه های حیاتی را به نیستی کشاند.

بدون تردید اگر در قرون اخیر مردان بزرگ و بیداری بر ضد گرگ استعمار قیام نمی کردند،امروز اثری از اسلام به جای نبود؛ولی اندیشه آن بزرگ مردان، در جامعه اسلامی همیشه حافظ و نگهبان جامعه از متلاشی شدن حتمی بود، و در گوشه و کنار ممالک اسلامی،بیداری آنان و پیروانشان،ضربه های مهلک

1- (1) -نگاهی به تاریخ جهان:1256.

و کاری به استعمار می زد و می زند و امید است که روزی تمام جامعه های اسلامی از خواب غفلت بیدار شده،تا دست ناپاکان و استعمارگران ضد اسلامی را از جامعه اسلامی کوتاه نمایند.

دو روی سکّه

روزگاری با بیداری ملت اسلام،و عدم سلطه استعمار پلید و قدرت نمایی ارتش یکتاپرستی و پیشروی آنان در علوم،صنایع،فنون نظامی و سربازی، کوچکترین حرکتی در«روم غربی»به وجود نیامده بود،آنها آن قدر از تحولات جهان اسلامی بی خبر بودند که،موقعی که سربازان اسلام«قسطنطنیه»را محاصره کرده بودند دانشمندان آنها در یک مسئله خرافی بحث می کردند و آن این بود که:«آیا بر سر یک سوزن چند فرشته می تواند جای بگیرد».

تاریخ تکرار می شود،همین رکورد فرهنگی و خمود عقلی،درباره مسلمانان،پس از آن همه ترقی رخ داد،رهبران کشورهای اسلامی از تحولات عمیق و ریشه داری که در تمام زندگی مردم غرب،رخ می داد به کلی غافل بودند،آنها موقعی بیدار شدند که اروپا،علوم و صنایع را تسخیر کرده بود.

شکست های پیاپی دولت عثمانی از ملل اروپا،آنی دولت عثمانی و ملت های اسلامی را بیدار نکرد،سران حکومت در حال غفلت به سر می بردند،وقتی چشم آنها به هواپیماهای دشمن که فضا را می شکافت افتاد،گروهی خیره خیره می نگریستند و گمان نمی کردند این کار بشر باشد؛بلکه تصور می نمودند که این عملیات مربوط به فرشته و پری هاست.

غفلت های شوم

کشورهای دیگر اسلامی نیز،در چنان غفلت سنگین و خواب شیطانی به سر

می بردند که دولت و ملت عثمانی از مصادیق بارز آن بود.قرن نوزده میلادی قرن طلایی صنایع و اختراعات بود؛ولی ایران که یکی از کشورهای بزرگ مسلمان نشین بود،در آن دوران گرفتار کشمکش های داخلی و زد زدوخوردهای ملوک الطوایفی بود.

زمامداران چنان در خواب خرگوشی فرو رفته بودند که از حوادث اطراف خود بی خبر بودند و حتی لحظه ای به فکر ترقی و رشد جامعه اسلامی نبودند.

در همین ایران مسلمان نشین،در دوران حکومت فتحعلی شاه قاجار،ناپلئون که در صدد تسخیر«هند»بود و می خواست آن کشور زرخیز را از چنگال کمپانی انگلیس بیرون بکشد،نامه ای برای جلب قلوب دولت و ملت ایران به زمامدار قاجار نوشت،در تمام دربار شاه یک نفر پیدا نشد تا نامه ناپلئون را ترجمه کند و از دادن نامه به کنسولگری و اعضاء بیگانه،روی مصالحی خودداری کردند؛ ناچار نامه را به بغداد به کنسولگری ایران فرستادند تا برخی از اعضاء آن که به زبان فرانسه آشنایی داشتند ترجمه کنند (1).

آیا این دولت و ملتش در هنگام خواب سنگین و قانع بودن به برنامه های اولیه و شهوت پرستی،و بیداری کامل اروپا می توانست با ادامه بی خبری و سستی استقلال سیاسی،فرهنگی،اقتصادی و فکری خود را حفظ کند ؟ !

قهرمانان بزرگ ضد استعماری

در قرن نوزدهم میلادی از میان توده بی خبر ایرانی،نابغه ای بزرگ چون «امیرکبیر»برخاست و احساس کرد که تمام بدبختی و تیره روزی مردم مشرق و ملت های اسلامی،بر اثر تحولاتی است که در غرب به وجود آمده و شکاف عمیقی میان دو ملت شرق و غرب پدید آورده است،و تا این شکاف پر نشود سیادت ملت غرب بر ملت اسلام مسلم و ابدی خواهد بود.

1- (1)) -رمز پیروزی مردان بزرگ:183.

او شرایط زمان را درک کرده و فهمیده بود که دیگر دوران جنگ با شمشیر و تیر و کمان،سپری شده و ماشین و صنایع و کارخانه های عظیم،چگونگی تولید را دگرگون ساخته،و گاز و بخار تمام ذخایر سرکش طبیعت را مهار کرده است.

امیر،با لیاقت و کاردانی مخصوصی که داشت در اوایل سال 1266 هجری اولین سنگ بنای«دار الفنون»را نهاد و ساختمان قسمت شرقی آن را بعد از یک سال به پایان رسانید.

افراد مورد اطمینان خود را به«وین»فرستاد تا معلمان و متخصصان پیاده نظام،توپخانه،سواره نظام،هندسه،معدن شناسی،طب و جراحی و داروساز را از کشور«اتریش»با حقوق سالی چهار هزار تومان،برای مدت پنج یا شش سال استخدام نمایند.

ولی زمامداران خیانتکار قاجاریه،با گرفتن امضا از شاه و با کمک استعمارگران،این مشعل فروزان را خاموش و ملت ایران و اسلام را دچار تیره بختی و سیه روزی نمودند !

امیر،با احاطه به وضع جهان و بررسی دقیق،دریافته بود که یکی از علل بدبختی ایران،و کشورهای اسلامی،کمبود برنامه های علمی و عملی جهان روز است.

اقتصاد وابسته به غرب،ایران را به صورت بازار کالاهای غرب درآورده به طوری که اروپا تولیدکننده و ایران مصرف کننده کالاهای آنان بود.

این وابستگی یا روشن ترین بیچارگی و دریوزگی،سبب شد که صنایع و استعداد ایرانی،به کلی از بین برود و ایرانیان هوشمند به صورت تولید کننده

مواد اولیه کالاهای صنایع،خارج شوند و مانند کارگر روزمزد کار کرده و زندگی کنند.

امیر،به منظور بسط صنایع،سرمایه های کافی در اختیار اهل فن گذاشت و کارخانجات شکرریزی در ساری،ریسمان ریسی و چلواربافی در تهران، حریربافی در کاشان و سماورسازی و کالسکه سازی در اصفهان و تهران تأسیس کرد؛و کمک های شایانی به نساجان اصفهان و کاشان داد و درباره استادکاران،در ایجاد مصنوعات و منسوجات جدید،اختراع در زمینه های مختلف تشویق لازمی به عمل آورد،و نمایشگاهی جالب از محصولات صنعتی ملی ایران در اراک و تهران ترتیب داد (1).

خوشبختی ملت ایران،بلکه تمام ملل اسلامی در آسیا،آن موقع بود که شخصی مانند امیر در رأس امور ایران قرار گرفته بود.

این شخص با عزم،با یک متانت مخصوص که در نهاد او ذاتی بود،با بردباری تمام،امنیت را به طور کامل در تمام ایران برقرار نمود،سرکشان و فتنه جویان را به کلی قلع و قمع کرد،و در همان حال اوضاع اقتصادی مملکت را اصلاح و قشون را منظم و دستگاه دولت را مرتب نموده و شکل تازه ای به کارها داد،و تمام نواحی و اطراف دور دست مملکت را با مرکز حکومت مربوط کرد.

انسان وقتی تاریخ دوران حکومت امیرکبیر را مطالعه می کند،روحش شاد و قلبش از خوشحالی در درون سینه می طپد،ولی همین که به آخر روزگار حکومت امیر کبیر می رسد،به زمین و زمان نفرین می کند و از درون دل آه سوزناکی می کشد،و به عاملان اصلی این جنایات که ملتی را به ماتم او نشاندند لعنت می فرستد.

بلی چنین بود سیاست جاهلانه سلسله قاجار،که به تحریک عمّال اجنبی،با

1- (1) -همان مدرک:118.

هر مرد با عزم ایرانی مخالف بودند و هر سیاستمدار ایران دوست و ملت خواه، که به عرصه وجود می آمد،او را گرفتار و معدوم می کردند.

نباید یاد و خاطر دو مرد بزرگوار یعنی مرحوم«قائم مقام»و«میرزا تقی خان امیر نظام»را آنی از خاطر دور کرد،چرا که این دو بزرگوار تحفه ای از جانب خدای متعال برای ملت ایران بودند.

افسوس و هزار افسوس که دست داخلی،به تحریک دسایس خارجی،ریشه عمر آنها را قبل از آنکه موفق شوند،قطع کرد.

به عقیده نگارنده در تاریخ ششصد ساله اخیر،کشور ایران مردی به بزرگواری میرزا تقی خان امیرنظام به خود ندیده است (1).

سیاست های قاجاری

آری ! سیاست غلط و انحرافی قاجاریه،که منبعی جز خودپسندی و شهوت پرستی نداشت،لازم می دید در درجه اول،توده ملت ایران را از اوضاع و احوال جهان و برنامه های عالی علمی و عملی بی خبر نگاه دارد،و بعد برای بقای قدرت خود،مردان عالیقدری چون قائم مقام و میرزا تقی خان را از میان بردارد،در حالی که بقای دولت و ملت در سایه کاردانی انسان های جامع و کامل است؛گرگان پلید که منافع خود را به دست این انسان ها به خطر افتاده می دیدند،نمی خواستند یک ملت روی خوشبختی و آسایش ببینند.

آری ! پس از شهادت این دو سیاستمدار روشنفکر مسلمان،بر اثر مکاری های استعمار و نفوذ بی مورد درباریان کثیف،رشوه خوار و احمق متزلزل،ملت مسلمان ایران نیز از ملل مترقی،عقب افتادند و به سیه روزی و تیره بختی نشستند.

1- (1) -تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم:594/2.

بدون تردید ضررهای از دست رفتن این مردان بزرگ به این زودی ها قابل جبران نیست،چنانچه تا امروز هم جبران نشده است.

برای این که به واقعیت دوراندیشی«امیر کبیر»و بی خبری و شهوت پرستی دولت قاجار بیشتر آگاه شوید،نمونه ای از برنامه های روزگار امیر و بعد از امیر از نظر شما می گذرد؛تا بدانید مشتی هوی پرست چه بلایی بر سر مردم مسلمان آوردند:

میوه تلخ استعمار

جمعی در ایام عید نوروز،در باغ چهل ستون اصفهان به تفرح نشسته بودند.

در این میان مرد سائل و گدایی پیش آمده از آنها طلب کمک مادی نمود.

چون ایام عید بود هر یک از آن جمع،مقدار قابل ملاحظه ای به سائل مزبور کمک کردند،در این هنگام آن مرد گدا جمعیت را مخاطب قرار داده و اظهار داشت:

قصد من تکدی نیست و شخصاً هم فقیر نبوده و نیستم،این مبلغ هم کفاف چند روز مرا می کند،اگر حال شنیدن دارید،سرگذشت خود را که تا حدی شیرین و شگفت آور است برای شما نقل کنم.

چون از طرف آنان روی خوشی به او نشان داده شد،آن مرد شروع به سخن کرده و سرگذشت خود را بدین گونه بیان کرد:

اینک داستان من

«چندین سال قبل روزی حاکم اصفهان دواتگران را احضار کرد،من هم یکی از آنان بودم،آنها را مخاطب ساخت و گفت:

هر کدام از شما استادتر است به من معرفی شود !

ص:336

دواتگران دو نفر،که یکی از آن دو،من بودم را از بین خود به سِمَت استادی انتخاب کرده و اظهار داشتند این دو از همه استادترند.

حاکم،همه را مرخص نمود،و از ما پرسید:

کدام یک از شما دو نفر استادترید ؟

دوست من،مرا معرفی کرد و اضافه نمود که:این شخص در فن خود سرآمد است و یکی از صنعتگران ورزیده این شهر است.

فرماندار،رفیق مرا هم مرخص کرد،آنگاه به من روی کرد و گفت:

میرزا تقی خان امیرکبیر،صدر اعظم ایران،برای انجام کار مهمی تو را به تهران احضار کرده است.

خرج مسافرتم را داد و مرا فوراً به تهران گسیل داشت.پس از ورود به پایتخت،خدمت امیر رسیدم و خود را معرفی کردم.

امیرکبیر پس از استحضار کافی از حال من و پس از آنکه تشخیص داد در فن دواتگری استادم،سماوری را که جلویش بود به من نشان داد و از من سؤال کرد آیا می توانی مانند این را بسازی ؟

چون اولین مرتبه ای بود که در اوایل حکومت«ناصر الدین شاه»سماور به ایران آمده بود،و من تاکنون چنین چیزی ندیده بودم،قدری به آن نگاه کرده از طرز ساختمان آن آگاهی حاصل کردم،سپس پاسخ دادم:آری.

امیر گفت:

این سماور را به عنوان نمونه ببر و مانندش را بساز و بیاور،من از نزد صدر اعظم خارج شده و به بازار آمدم،مغازه دواتگری را پیدا کرده مشغول ساختن سماور شدم.

پس از اتمام کار،سماور را برداشته نزد امیر بردم،کار من مورد پسند امیر واقع شد.

پرسید:این سماور با مزد و مصالح به چه قیمتی تمام شده است ؟

من در جواب گفتم:روی هم رفته پانزده ریال،امیر با چهره ای باز و متبسم به منشی خود دستور داد تا امتیاز نامه ای برایم بنویسد که صنعت سماورسازی به طور کلی برای مدت شانزده سال منحصر به من باشد،و برای فروش هر سماور بیست و پنج ریال تعیین کرد.

پس از صدور این فرمان،امیرکبیر به من گفت:

به اصفهان برگرد،دستور کار تو را به حکومت اصفهان داده ام تا وسایل کارت را از هر جهت فراهم کند.

من از تهران حرکت کرده و وارد اصفهان شدم،بلافاصله پس از ورود من، حکومت اصفهان مرا احضار کرد و گفت:باید فوراً مغازه و چند شاگرد فراهم کنی و آنچه مخارج آن می شود را نقداً از خزانه دولت دریافت نموده و مشغول سماورسازی شوی.

بنابراین دستور مهم،فوراً چند مغازه ای که خراب بود را از صاحبش اجاره کرده و آنها را به یکدیگر متصل کردم و بنا بر موقعیت و لزوم احتیاجات،در هر یک از دکان ها تعمیراتی را نموده به طوری که در یکی از مغازه ها کوره ای جهت ریخته گری بسته و در دیگری لوازم دواتگری و در سومی سکویی قرار داده تا شاگردان بنشینند و بدین وسیله به خوبی بتوانم سماورسازی کنم.

جمعاً مبلغ دویست تومان مخارج بنا و تعمیر دکان ها و فراهم کردن اسباب کار شد،ولی بدبختانه هنوز مشغول کار نشده بودم که یک فراش حکومتی مانند اجل معلق حاضر شده مرا مانند دزدان،پیش حاکم برد ! !

به محض این که فرمانده چشمش به من افتاد،با تغیّر تمام گفت:

چون میرزا تقی خان امیرکبیر را در تهران گرفته اند و مبلغ دویست تومان نزد تو متعلق به دولت است،باید بدون چون و چرا،تمام آن را پس بدهی ! ولی

چون آن پول خرج بنایی و غیره شده بود،و من نیز از خود ثروت دیگری نداشتم که وجه مزبور را ادا کنم،بالاجبار تمام هستی مرا حراج کرده که مجموعاً صد و هفتاد تومان بیشتر نشد،برای سی تومان دیگر آن نیز مرا سر بازار برده در انظار مردم چوب زدند تا مردم ترحم کرده و آن سی تومان به مرور پرداخته شد ! !

در نتیجه آن ضرب و شتم ها و صدمات بدنی که به من وارد شد،امروز چشم هایم تقریباً نابینا شده و دیگر نمی توانم به کاری مشغول باشم؛از این رو به گدایی افتادم،در صورتی که اگر امیر را نگرفته بودند و من مشغول کار می شدم امروز یکی از بزرگترین ثروتمندان این شهر بودم (1).

رشوه خواری و خیانت

خوانندگان محترم ! تمام برنامه هایی را که امیر کبیر در اصول عالی کشورداری و صنعت و کشاورزی و روابط با کشورهای بزرگ،بر اساس عزت و عظمت ایران،پیاده کرده بود توسط عمال اجانب و غفلت حکام و شهوت پرستی فرمانداران و خواب سنگین ملت بی سواد و ضعیف،به همین صورت از بین رفت.

بعد از مرگ امیر به دست دژخیمان قاجاریه،و اشاره اجانب و فتوای دو سفارتخانه انگلیس و روس،ناصر الدین شاه و سایر زورگویان و بیگانه پرستان، همه به گدایی و ذلت افتادند،آن هم گدایی از اجانب و ذلت در برابر بیگانگان،به نحوی که ناصر الدین شاه و بعضی از وزرایش با اندک رشوه ای سرشارترین معادن و مخازن کشور را با قراردادهای طولانی در اختیار بیگانگان قرار می دادند و صفحات پهناور و زرخیزی از خاک ایران را بدون مجوز،برای همیشه به استعمارگران بخشیدند.

1- (1)) -زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر:97.

آری ! زمامداران گستاخ و بی دین،امیرها و قائم مقام ها را می کشتند و در سایه جاهل نگاه داشتن ملت،تمام وسیله بدبختی و سیه روزی ملت اسلام را فراهم می نمودند و برنامه های مادی و معنوی را به تاراج می دادند.

قهرمانی دیگر

سید جمال الدین اسدآبادی

ناصر الدین شاه،بارها در سفرهای خویش در اروپا نام«سید جمال»را شنیده بود و از آوازه شهرت و دانش او به تعجب آمده بود،او با این همه نمی دانست که او اهل کدام یک از کشورهای شرقی است،و زادگاه او کجاست ؟

«صنیع الدوله»وزیر انطباعات ناصر الدین شاه،سرانجام با کنجکاوی فراوان کشف کرد که این نابغه بلند آوازه،متولد اسدآباد همدان است و همه خانواده اش نیز در همان قریه ساکنند.

او این کشفیات حیرت انگیز را عیناً به شاه قاجار گزارش داده،و ضمن آن افزود که تا زود است سعی کند دود پر لهیب آتش افکار سیّد به چشمان قبله عالم نرود ! !

این بود که وقتی به مرکز خبر رسید که سید جمال الدین اسدآبادی،از راه خلیج،به بوشهر آمده،بلافاصله اعتماد السلطنه که خوب از شهرت و بزرگواری های او اطلاع داشت،نزد ناصر الدین شاه رفت و به او خاطرنشان کرد که شخصاً از سیّد دعوت به عمل آورده تا چند صباحی در تهران اقامت گزینند.

پذیرفتن دعوت شاه

سید این دعوت را پذیرفت و به طرف تهران حرکت کرد.در این سفر

می بایست تکلیف او با دربار ایران و مردم وطنش روشن می شد؛زیرا او می خواست از این فرصت استفاده کرده و شاه هوس باز و عاشق پیشه قاجار را به مردم دوستی راهنمایی نماید؛اما او در راه شیراز و در شهر اصفهان خیلی زود فهمید که اطراف ناصر الدین شاه را،انبوهی از افراد طمّاع و بی شخصیت احاطه کرده اند و او خود نیز به جز عشق بازی و زن دوستی،هوایی دیگر در سر ندارد.

او در بین راه دید و دانست که دهقانان ایرانی چیزی جز بندگان عریان دربند کشیده نیستند،و در شیراز آگاه شد که شاه قاجار در چنگال پلید بعضی از خرافیان مالدار چون موم است.(بیچاره ملت اسلام با آن زمامدار و اطرافیانش).

همه این ها باعث حیرت او گردید و به فکر فرو رفت که چگونه خواهد توانست با ناصر الدین شاه،از در دوستی و سازش داخل شود ؟ !!

چهل و هفت سال حکومت

در یک سخن باید گفت:که طول حکومت شاه قاجار و ظلم و شقاوت بیشمارش،آن چنان مردم ایران را در خفقان فرو برده بود که مردم،دیگر نسبت به محیط و جامعه شان،عادت کرده بودند؛زیرا او درست چهل و شش یا هفت سال بود که سلطنت می کرد و کارش به خدایی رسیده بود،و از این مهم تر سلاطین شرق نیز او را احترام می کردند و یک نوع شیخوخیت برایش قائل بودند.

پس یک ایران بود و یک مرد به نام ناصر الدین شاه ! و یک ایران بود و مشتی رعیت گرسنه و جولان عده ای خرافاتی،و اکنون مرد بی نظیر شرق می بایست با چنین موجود مغرور و کینه توزی،مواجه می گردید و با او به مکالمه برمی خاست.موجودی که جز تملق و ستایش چیزی نشنیده بود و جز ترس و وحشت اطرافیانش چیزی ندیده بود.

سرانجام سيّد در بيست و دوم يا سوم ربيع الثانى 1304 با احترام فراوان به پايتخت قدم گذاشت (1).

رجال،علما،دانشمندان،مشاهير عصر دسته دسته به استقبال او شتافتند و او دور از همه اين خوش آمدگويى ها،يكسر به خانه دوست قديمى خود حاجى «محمد حسن امين الضرب»رفت و آنجا اقامت گزيد.

روز ملاقات با شاه

بالاخره روز ملاقات با شاه قاجار فرا رسيد،روز ملاقات با مردى كه ده ها زن عقدى و صيغه اى داشت و در كشورش هر چه بود ظلم بود و جور،و رعيت هاى فقير و گرسنه،با پنجه هاى سياه عده اى گمراه و خرافى.در هر صورت آن روز عجيب و پر دلهره چنين آغاز گرديد:

ناصر الدين شاه در تالار آيينه نشسته بود،و عده اى از درباريان كنارش به صف ايستاده بودند.«اتابك»صدر اعظم شاه ظاهراً مغموم و مشوش به نظر مى رسيد،او شاه قاجار را مى شناخت و مى دانست مردى چنان مغرور و مستبد تحمل سخنان تند و آتشين سيد را نخواهد داشت،و از همه بدتر«اعتماد السلطنه»مخفيانه به او اطلاع داده بود كه مواظب ملاقات ناصر الدين شاه و سيد جمال باشد؛چون ناصر الدين شاه ندانسته خواستار ملاقات مردى شده است كه از هيچ چيز پروا ندارد،راهش حقيقت است و سخنش حق،او چنان مردى است كه اكثر سلاطين شرق،در مقابلش مى ايستند و رويش را مى بوسند.

بالاخره نزديكى هاى ظهر بود كه قراولان خبر دادند كه اين مسافر عجيب با عده اى از ملازمانش به داخل قصر آمده اند،شاه قاجار از جايش بلند شد و شخصاً به استقبال او شتافت،اولين ملاقات اين دو شخصيت،بسيار

1- (1) -سيد جمال الدين حسينى،پايه گذار نهضت هاى اسلامى:140.

هیجان انگیز بود،ناصر الدین شاه در مقابل همه درباریان و وزراء،آن چنان در برابر سیّد احترام کرد که باعث حیرت درباریان و شخص اتابک شد.

سپس از او درخواست کرد که در ایران بماند و به ترقی افکار ایرانیان همت گمارد،حتی پیشنهاد کرد که شغل مهمی در دربار داشته باشد و در کارها به او کمک نماید؛اما سید نپذیرفت.آن روز فقط به او گفت:که اگر رعایای گرسنه ایران را از قید بندگی آزاد نموده و درباریان فاسد را از خود دور نماید او قلماً و لساناً از او پشتیبانی خواهد کرد.

عکس العمل درباریان

سیّد آن روز دو ساعت با ناصر الدین شاه گفتگو نمود و زبان به نصیحت او گشود،پس از آنکه سید سخنانش تمام شد و از تالار آیینه خارج گشت،ناگهان همه درباریان فاسد و زنان حرم خانه اش بر سر او ریختند و او را ملامت کردند که چرا چنین شاه مقتدری در مقابل یک سید بی قدر و ناشناس این همه صبور و ملایم باشد،و از همه مهمتر شیرازه کار را به دست چنین ناشناس گستاخی بسپارد ! ! !

سیّد چهار ماه در تهران اقامت کرد و در این مدت چندین بار با ناصر الدین شاه ملاقات کرد؛و هر بار گروهی از درباریان به مدح و ثنای شاه مستبد برمی خاستند و به نکوهش سیّد می پرداختند و همه کارهای شاه را از روی حکمت می شمردند و برایش هزاران فضایل عجیب و غریب می گفتند !

ملامت گری

یک روز سیّد که از سستی و بی تصمیمی ناصر الدین شاه به ستوه آمده بود، زبان به ملامت او گشود و گفت:آیا این همه رعیت ایران را فقیر و گرسنه

و عریان نگاه داشتن،و آنان را با خرافات گول زدن،و بیش از هفتاد زن عقدی و صیغه ای در حرم سرا جمع آوری کردن مطابق شریعت اسلام است ؟ و آیا تو خوانده یا شنیده و یا دیده ای که قبل از تو،شاهی این همه به فکر خویش باشد و کشورش را ویران کند ؟ آیا تو از دوستی و اعتقاد به ملیجک کثیف و بیمار خجالت نمی کشی ؟ !

شاه مستبد،مغرور و لا مذهب قاجار که در حضور درباریان انتظار شنیدن چنین سخنان تلخ و کوبنده ای را نداشت،بر آشفت و فریاد کشید:سید از جان من چه می خواهی ؟

سیّد فرمود:فقط دو گوش شنوا (1) .

تبلیغ شوم

سیّد در تهران،در میان طبقات مردم،به ویژه آزاد مردان،شهرتی بسزایی یافته بود،تا جایی که شاه احساس کرد اگر این شخص چند صباحی در تهران بماند،خطر متوجهش خواهد شد.

مغرضان و منافقان مقام طلب،که زمانه از وجود پلیدشان مصون نبوده است، نزد شاه سعایت کردند،از جمله کسانی که در سعایت کردن از سید سختی بیشتری نشان می دادند افراد پلیدی مانند:«معین نظام»،«کامران میرزا»،«اعتماد السلطنه»و«صدر اعظم»بودند.

این اشخاص برای این که خود را عزیز و دلسوز جلوه دهند،و منافع و موقعیتشان در خطر نیفتد،و احیاناً غرض ورزی هایی که با سیّد داشتند نزد شاه بی اراده،بدگویی و سخن چینی می کردند و مطالبی قریب به این مضامین می گفتند:این سیّدی که وارد ایران شده است،دم از قانون و آزادی می زند و زیان

1- (1) -مبارزات ضد استعماری سید جمال الدین:106-116،با کمی تفاوت.

این قبیل حرف ها هم که معلوم است.

او با این حرف ها علاوه بر این که مردم را به خیلی از موضوعات توجه می دهد،در نتیجه آنها را جری می کند،او هدفش این است که یک اتحاد و اتفاقی بین توده مردم به وجود بیاورد،ترس آن داریم که اگر این عنصر خطرناک تا چندی در ایران بماند،لطمه ها و صدمه های زیادی برای وجود مبارک و دستگاه سلطنت ببار آورد (1).

(فریاد ! از دست متملقان و چاپلوسان،که خود را دلسوز و مردان آزاده، و نجات دهنده امت اسلامی را خطرناک و عنصر مضر معرفی می کنند.)

قریب چهار ماه از اقامت سیّد در تهران گذشت،شاه کم کم راه و روش خود را نسبت به وی تغییر داده و دیگر روی خوشی نشان نمی داد،و چون از اقامتش در تهران خرسند نبود محرمانه به«حاجی امین الضرب»دستور داد که بودن سیّد در تهران صلاح نیست (2).

مار و عقرب ها

سیّد از تهران خارج می شود و پس از چند سال دیگر،در تاریخ ششم ربیع الثانی سال 1307 وارد تهران می شود.سیّد از مدت سه ماهی که به تهران وارد شده بود،به قول خودش جایی نمی رود،فقط یک بار آن هم در تاریخ سه شنبه 15 جمادی الاولی به حضور ناصر الدین شاه می رسد،شاه هم بعد از تعارفات، ظاهراً طرح نقشه اصلاحات را می خواهد؛اما وی در جواب می گوید:هر وقت این مار و عقرب هایی که اطراف شما را گرفته اند دور شوند،در آن موقع داعی هم شروع به کار و مشغول خدمت خواهم شد.

1- ((1)) -سید جمال الدین حسینی،پایه گذار نهضت های اسلامی:145.
2- ((2)) -همان مدرک:141.

در این مدتی که سیّد در تهران بود،مردم از طبقات مختلف به ملاقاتش می رفتند و او آنان را به حریت و آزادی دعوت می کرد؛ولی در این سفر هم ناصر الدین شاه مغرور و متکبر،بیدار نشد و نخواست ملت عزیز مسلمان را،در سایه افکار اسلامی آن مرد،از ذلت نجات دهد.

باز به امین الضرب از طرف شاه،نامه می دهند،در آن نامه شاه قاجار خطاب به وزیرش نوشته بود:«جناب امین السلطان ! به آقا جمال بگویید برود،ماندنش در تهران صحیح نیست».حاجی امین الضرب نیز آن نامه را به سیّد نشان می دهد،سیّد در جواب می گوید:نمی روم (1).

خیانت و جنایت

بالاخره پس از کشمکش های زیادی که بین سیّد و دستگاه خائنانه شاه قاجار روی می دهد،فرمان اخراج او صادر می شود،در آن زمان سیّد در حضرت عبد العظیم مسکن گزیده بود؛پس از صدور فرمان شاه،مختار خان بیست فراش را مأمور می کند که سیّد را از بست بیرون کنند و دستور می دهد که اگر در حرم عبد العظیم بود و به میل خود نیامد بیرونش بکشید.

فراشان به سَمْت عبد العظیم حرکت می کنند،وقتی که وارد آن محوطه می شوند،ابتدا درب های صحن را می بندند و سپس به محل اقامتش رفته و در حضور«معین التجار»به سیّد که بیمار بوده می گویند:بیرون بیا باید بیرون بروی،وی اعتنا نمی کند؛ولی در مقابل عدم توجه به گفته های آنان،به سرش می ریزند و عمامه اش را از سرش برمی دارند،آنگاه گریبان و دست و پایش را گرفته با سرعت تمام،لگدزنان در میان برف و گل با پای برهنه،کشان کشان بیرونش می برند،وی از شدت صدمات وارده،با حالت بیماری بیهوش

1- (1) -همان:167.

می شود،با آن حال او را تا دارالاماره مختار خان می رسانند که در آنجا به هوش می آید؛پس از آن یابویی آورده او را بر روی آن سوار کرده پاهایش را زیر شکم یابو می بندند و با سی سوار در حدود 27 یا 28 جماد الاولی 1308 حرکتش می دهند.

برای این که خوانندگان از این جریان عجیب بهتر مطلع شوند،بهتر است مطلب را از زبان خودش که به وسیله نامه برای حاجی امین الضرب گزارش داده نقل کنیم:

یک نامه حیرت انگیز

کرمانشاه 23 جمادی الثانی جناب نیر الفؤاد حاجی محمد حسن امین! روز پنجشنبه در حضرت عبد العظیم که از بیماری،قدرت بر حرکت نداشتم،بیست نفر جلاد (فراش) عمر سعد (مختار خان) ریختند به منزل (معین التجار هم بودند) مرا با نهایت غضب و حِدَّت که نمونه ای از حقد و کینه عساکر ابن زیاد بود کشیدند،چون خوف آن داشتند که مبادا اندک اسلامی در قلوب اهل شهزاده عبد العظیم مانده به سبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال باطل و فکر محال بود چون که اسلام و دین و غیرت و حمیت و مدنیت که از آن دیار هجرت نموده چنانچه همیشه می گفتم.) آن قدر مرا به سرعت می بردند و به شتاب می کشیدند که دکمه های قبا و پیراهن گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده،به زمین افتادم،پس از آن به هیچ گونه ندانستم که مرا به چه نوع به دارالاماره عمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نفهمیدم که در کجا هستم؛چون به خود آمدم عمر سعد و شمر را (حسن خان قزوینی سرتیپ کشیک خانه) در حضور خود دیدم،و مدت سه ساعت بی عمامه و بی ردا نشسته علی الاتصال آب می نوشیدم،چون به سبب حبس نفس،حرارت شدیده ای در

جگرم حاصل شده بود (حتی تا کرمانشاه این باقی بود و می بایست روزی چهل بار آب بنوشم) پس از آن،شمر گفت:دو ساعت بیش به غروب نمانده باید سوار شد،در این بین به مختار خان گفتم:بگویید کیف مرا که در آن اندکی پول است بیاورند،ایشان برخاسته رفتند و کیف را هم که در آن بعضی مبلغ و پاره ای اوراق و کتب بود ندادند،هر چه گفتم بدیشان خبر دهید کسی هم بدیشان خبر نداد،آخر الامر شمر گفت:وقت می گذرد،ما کیف را برای شما به قم خواهیم فرستاد،پس یک بقچه لباس مرا آورده با قلمدان و اسباب چپق،و لکن قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق را و سیمی چوب دست را،و الحاصل در محضر خودم آن چیزهای حقیر را هم نهیب کردند،همان عبا و لباده و دو قبا در جوالی گذاشته مرا به یک یابوی لکنتی سوار نموده تا یک نیمساعت سی سوار با من آمدند،پس از آن مرا در حالت بیماری و تنگ نفس و حرارت کبد،به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن انس که«حمید خان»سرهنگ باشد سپردند،دیگر در بین راه بی بالاپوش بی شلوار با همه آن برف ها و آن سرماهای شدید و آن خشونت اخلاق و عدم ایمان حارسین،و در منزلگاه ها به طویله ها فرود آمدن، آن عفونت ها آن دودها،دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است و از همه شگفت تر این که چند قرآن که در جیب بود لشگر ابن سعد بردند (1).

بی خبری و نفاق

خوانندگان عزیز ! این است نتیجه بی خبری،غفلت توده ملت مسلمان،پستی و مستی هیئت حاکمه،که با دست خود تیشه به ریشه خود زدند و مردان بی مانندی چون قائم مقام و امیرکبیر و سیّد جمال الدین را که از قهرمانان بزرگ ضد استعمار در جهان بشریت بودند،و ملت اسلام می توانست در سایه آنان

1- (1)) -سیّد جمال الدین حسینی:175.

عزّت دیرین و عظمت گذشته خود را به دست آورد،به چنان بلاهایی گرفتار کردند.

امیدواریم خدای بزرگ مسببین بیچارگی و بدبختی ملت اسلام را لعنت کند و در هر لحظه به عذابشان بیفزاید.

آری ! اگر بی خبری مردم مسلمان،در کشور بزرگ عثمانی و ایران و سایر ممالک اسلامی نبود،افراد معدودی چون ناصر الدین شاه مغرور و بی خبر،در ایران،و سلطان عبد الحمید پلید و پست در عثمانی،و سایرین بر مقدرات آنان حکومت نمی کردند،و سند رسوایی و ذلت و بردگی مردم مسلمان را امضا نمی نمودند؛ولی چه باید کرد ؟ استعمار عالی ترین راهی که برای بردگی توده مردم انتخاب کرده،جاهل نگاه داشتن آنان از اوضاع زمان و برنامه های مختلف است و همیشه توسط هیئت های حاکمه شهوت پرست،این بند کثیف را بر دست و پای ملت نگاه داشته و می دارد؛ تا خود بهترین بهره را ببرد و مردم بنده و اسیر هم بهترین منافع خود را از دست بنهند.

سیّد جمال الدین اسدآبادی آن مرد بزرگ و نابغه عالیقدر می گفت:

مقصود ما از خائن تنها کسی نیست که کشورش را به نقد یا بهای کم و زیاد به دشمن تسلیم کند؛زیرا هر قیمتی که برای فروش دریافت شود،نجس است و همچنین خائن تنها کسی نیست که پای دشمنان را در زمین وطن باز کند؛بلکه کسی که بتواند از نفوذ بیگانگان در کشور جلوگیری کند،و یا به هر وسیله ای که شده ضربتی بر پیکر اجنبی وارد آورد و از این کار امتناع ورزد،در هر لباس که باشد و به هر صورتی جلوه کند او نیز خائن است (1).

آری ! فرمانروایان،که می توانستند به وسیله این رجال نامدار،ملت های اسلامی را از خواب غفلت بیدار کنند و دشمنانشان را به آنها معرفی نمایند،از

1- (1)) -پایه گذار نهضت های اسلامی:2.

هر خائنی خائن تر بودند؛زیرا نه تنها توده مردم را در بی خبری نگاه داشتند؛ بلکه خبرداران و خبرکنندگان را نیز به فجیع ترین وضع از پای درآوردند.

در هر صورت بیداران جامعه،وظیفه دارند از هر راهی که بتوانند به بیداری ملت های اسلامی کمک کنند،تا در سایه توجه به برنامه های عالی انسانی،از خطر و بلای بزرگ استعمار برهند،و به تدریج علل انحطاط را از بیخ و بن برکنند.آن زمان است که مسئله حکومت از هر جهت اصلاح شده و ملت ها و دولت ها خواهند توانست در برابر دنیای اول و دوم،دنیای سومی بر اساس عظمت و عزت آدمیت و انسانیت تشکیل دهند،و از رواج هر گونه شر و تعدی جلوگیری نمایند.

البته محور تمام اصلاحات واقعی،توجه عملی به فرامین خدا و رسول و ائمه طاهرین و عقلای عالیقدر تربیت شده در مکتب اسلام،چون آن رجال نامدار است و جز از این طریق،توده مسلمانان نخواهد توانست به شاهد مقصود برسد.

محمود محمود چه می گوید ؟

آقای«محمود محمود»در ضمن حالات امیرکبیر که همیشه چون او در اجتماعات اسلامی هستند و خواهند بود،درباره نجات ملت اسلام در سایه آیین مقدس اسلام می گوید:

خدای متعال نبخشد کسانی را که باعث قتل امیر نظام شدند،و گرنه با بودن او نفوذ روس و انگلیس برای همیشه در آسیای مرکزی از بین می رفت.

در آن زمان ممالک آسیای مرکزی،محتاج یک مرد مقتدر بود که تمام آنها را تحت کلمه اسلام متحد نموده وطنشان را از دستبرد اجانب حفظ کند،آن مرد مقتدر هم میرزا تقی خان امیرکبیر بود که ایادی غدار خودی و بیگانه با دسایس

و حیله های ظالمانه،رشته حیات پاک و بی آلایش این نابغه شرقی را بی رحمانه قطع نمود،اگر صدارت امیرکبیر ده سال طول کشیده بود،نفوذ سیاسی دولت انگلیس در این ممالک برای همیشه از بین می رفت (1) .

سیّد جمال الدین اسدآبادی نیز،در مقابل بلایایی که از طرف اجانب بر مسلمین وارد شده،و هنوز از تهدیدات و حملات آنان مصون نیستند،راه امید را نشان داده،و قسمتی از وعده های خدا را که مورد غفلت مسلمانان دیروز و امروز بوده است را به صورت زیر یادآوری کرده است:

«با این که دینشان بر آنها مقرر داشته است که در پیش سلطه مخالف و غلبه اجانب،پست و زیر دست نشوند؛بلکه رکن اعظم دینشان این است که ولایت اجنبی را از خودشان طرد و منع،و از دیار خویش قلع و قمع نمایند،بلکه با شوکت هر صاحب شوکتی منازعت کنند،آیا فراموش کردند وعده های خدا را برای خودشان «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ الصّٰالِحُونَ» (2) .

یعنی مسلمانان در صورت برقرار بودن ایمانشان به حق«حکومت زمین را می برند و ایشانند بندگان شایسته».و آیا چشم از وراثت روی زمین پوشیدند،آیا غفلت کردند از کفالت پروردگار در اظهار شأنشان بر سایر شئون «وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (3) .

آیا سهو کردند از این که خدای تعالی می خرد از آنها برای اعلای کلمه خویش انفس و اموال آنها را،به این که از برای آنها بهشت جاودان بوده باشد.نه،البته عقاید اسلامیه مالک بر قلوب مسلمین،و حاکم در ارادت آنهاست و لا شک،در عقاید دینیه و فضایل شرعیه،عام و خاص ایشان مساوی هستند».

1- (1) -کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس:2،639.
2- (2) -انبیاء (21):105.
3- (3) -انفال (8):8.

سیّد بعد از ذکر این تفصیلات،اصلی ترین علت این مصایب را،از حکام جور و فرمانروایان ظالم و امرای مسلمین می داند که همیشه در طلب ملک و سلطنت بودند،و برای به دست آوردن آن از هر جنایتی نسبت به مسلمانان، فروگذار نکردند.

سیّد در ادامه می گوید:

«در میان مسلمین جز وحدت دینی و اسلامی،هیچ جنسیتی در میان طوایف ایشان نبود،و در چنین اجتماعی که مسلمانان اشتراک دینی داشتند،زمامداران مختلف پدیدار گشتند،(همان طور که در یک قبیله رؤسا متعدد ظاهر می شوند) و در نتیجه تباین اغراض و تعارض مقاصد پیش آمد،ناچار مسلمینی که در تحت ریاست این حکام بودند،افکار هر کدام بر غلبه یافتن دشمن خود مصروف شد».

سیّد در ادامه مطالب فوق،سرانجام شوم و وحشت زای اسلامیان را این گونه مجسم می کند:

«و عامه مردم به تهیه اسباب قهر و محاربت و تدارک وسایل استیلا و مبالغت پرداختند،تا این که این مبالغات جهانبانی و مخاصمات کشورستانی؛ که شبیه ترین چیزی بود به منازعات داخلیه،آخر منجر بر این شد که مردم،علاوه بر این،از تکمیل مراتب علوم و صنایع و تحصیل مجهولات فنون و بدایع تقصیر کردند.آنچه نیز از علم و صنعت داشتند،در اطاق نسیان گذاشتند و یک باره از طی مدارج و عروج به معارج کمال باز ماندند.نتیجه ناگوار این مقدمات ناهنجار این است که امروز می بینی از فقر و فاقت و فقدان بضاعت و عقیب آن ضعف و سستی،در قوت و خلل در نظام زندگی و معیشت و تنازع امراء بر مسلمین

ص:352

و تفرقه قول و اختلاف آراء و انشقاق عصا،خلاصه یک باره گرفتار به نفوس خویش شده،از حفظ خانه و دفع بیگانه و تعرض اجانب و تخاصم اعادی، دست غیرت و پای همت کوتاه و کشیده داشتند (راستی این مسئله عجیب یعنی:

اوضاع زمامداران اسلامی،عامل ذلت ملت مسلمان بوده و هست.شما خود امروز می بینید که هیچ کدام از کشورهای فعلی اسلامی،حاضر به وحدت با کشور دیگر اسلامی نیست؛بلکه هر روز در برنامه های مختلف با یکدیگر اختلاف دارند و گاهی با هم به جنگ و نزاع می پردازند.البته استعمار هم در این برنامه بزرگترین سهم را دارد).

امروز هیچ چیز به اندازه اتفاق و وحدت چاره کار را نمی کند،آگاه باشید که روزگار هنوز با شما کج دارومریز مدارا می کند،و مواسات در فرصت می نماید و همین از برای شما غنیمت بزرگی است،پس تفریط در آن نکنید و قلیل فرصت را از دست ندهید؛که فردا دیگر گریه،مرده را زنده نخواهد کرد و تأسف بر فائت سودی نخواهد بخشید و حزن،دفع مصیبت نخواهد نمود.عمل مفتاح نجاح،و صدق و اخلاص نردبان فلاح،خوف و وجل،مرگ و اجل را نزدیک می کند،یأس و ضعف همت،از اسباب هلاکت است» (1).

اقبال و سیّد جمال

اقبال پاکستانی که خود یکی از دشمنان بزرگ و سرسخت استعمار بود،در کتاب«احیای فکر دینی در اسلام»در ضمن معرفی شخصیت سیّد جمال و این که نجات ملت اسلام در سایه عمل به احکام اسلام،و بازگشت به دین خداست می نویسد:

«وظیفه ای که مسلمانان این زمان در پیش دارند،بسیار سنگین است.

1- (1) -سیّد جمال الدین حسینی،پایه گذار نهضت های اسلامی:402.

باید بی آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کنند،از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشند.آن کس که کاملاً به اهمیت و عظمت این وظیفه متوجه شده،و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی،همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان،او را حلقه اتصال زنده ای میان گذشته و آینده ساخته بود سیّد جمال الدین اسدآبادی (افغانی) می باشد» (1).

در هر صورت برترین راه نجات مردم مسلمان،از این همه بدبختی و ذلّت و علاوه بر آن از این همه فساد و شر و گناه و پلیدی در عقیده و عمل،که غرب و مکتب آن عامل مهمش بوده،بازگشت به اسلام است،و ایجاد اتفاق در میان تمام جوامع اسلامی،در سایه قرآن مجید و برنامه های عالی دینی،چنانچه بزرگترین شخصیت علمی،سیاسی و مؤمن به معارف الهی،در قرون اخیر همین عقیده را داشته و دارند،و ما به چند نفر از آنان اشاره کردیم.

بدون تردید اگر جامعه اسلامی،به ندای رهبران روشنفکر و دلسوز دینی،با تمام قوا جواب دهد،شر استعمار پلید از کشورها اسلامی کوتاه می شود،و ملت اسلام در سایه قرآن و برنامه های اسلامی،بزرگترین قدرت روی زمین را تشکیل می دهند.

این مطلب ادعای محض و غلو نمی باشد،شما اگر به نتایج عمل گوشه ای از جامعه اسلامی،به برنامه های مصلح کبیر و نابغه عظیم سیّد جمال الدین اسدآبادی،که ذیلاً نقل می شود بنگرید؛صدق این گفتار بر شما روشن خواهد شد؛اما چه فایده که استعمار قوی پنجه،خیلی زود و با عجله هر چه تمام تر، رابطه جامعه را با برنامه های سیّد قطع کرد؛وگرنه امروز جوامع اسلامی از هر نظر در رأس تمام جوامع بودند،گرچه امروز هم دیر نشده است؛اگر ملت های

1- (1)) -احیای فکر دینی در اسلام:112.

اسلامی به برنامه های عالی اسلام،در سایه بیداران راه الهی باز گردند و شر استعمار را قطع کنند؛عزت دیرین خود را به دست آورده و پرچم عظمت خود را بر بام جهان به اهتزاز خواهند آورد.اینک به برنامه سیّد برای نجات مسلمین از شر استعمار توجه کنید:

نتیجه عمل به قرآن

اشاره

آقای«صدر واثقی»نویسنده کتاب محققانه و گرانبهای«سیّد جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی» دراین باره به نقل از گفتار«خوش یار قلی» می نویسد:تأسیس«حزب الوطنی»در مصر،یکی دیگر از خدمات سیّد محسوب می شود.

تشکیل انجمن وطنی،سد محکمی در مقابل نفوذ سیاست استعماری انگلیس بود.

هدف سیّد از ایجاد چنین انجمنی این بود که:دست جنایتکار استعمار را قطع کرده،راه مجاهده و مبارزه را به جوانان آموخته و بندهای خرافات و جهالت را پاره نماید.

اول کسی که با عضویت در این انجمن سیّد را همراهی کرد«شیخ محمد عبده»بود.اعضای اولیه این انجمن در حدود چهل نفر و پس از مدتی این عده به هشتاد نفر افزایش یافت.افرادی که در این انجمن وارد و عضو می شدند همه از جوانان و مردان پرشور و انقلابی،و عاشق آزادی و طالب ترقی بودند.

نخستین جلسات و مذاکرات آنان دراین باره بود که برای چاره دردها چه باید کرد ؟

تصمیم و نظر کلی این شده بود که باید دست به دامان قرآن بزنیم،آن قرآنی که می فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُغَيِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ» (1).

«يقيناً خدا سرنوشت هيچ ملتى را [به سوى بلا،نكبت،شكست و شقاوت] تغيير نمى دهد تا آنكه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شايسته و پسنديده] در وجودشان قرار دارد به زشتى ها و گناه تغيير دهند».

و بايد ريشه نفاق و تفرقه را كه مولود استعمار و جهل مردم است قطع كرد.

اين انجمن به خاطر كوشش و فعاليت زياد،و داشتن برنامه صحيح،پيشرفت قابل توجهى كرد و علت اين امر،همان وجود رهبرى لايق و فعال بود.

اعضاى اين گروه پس از مدتى به سيصد نفر رسيد و تقريباً افزايش به طور تصاعدى بود؛به طورى كه پس از ده ماه اعضاى آن به بيست هزار و صد و هشتاد و يک نفر بالغ گرديد.

بحث هايى كه در اين انجمن مى شد،اغلب درباره ترقى و تعالى اسلام و علل انحطاط مسلمين،و راه علاج بدبختى هاى اجتماع،و مبارزه با بيگانه بود.در جلساتى كه تشكيل مى شد،سيّد جمال الدين به عنوان رهبر گروه،سخن مى گفت و سخنانش اثرى عميق در شنونده مى گذاشت.

سيّد در جلسه پانزدهم به كرسى خطابه رفت و چنين گفت:«بار الها ! گفته تو است كه:

«وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (2).

«و كسانى كه براى [به دست آوردن خشنودى] ما [با جان و مال] كوشيدند،

1- (1) -رعد (13):11.
2- (2) -عنكبوت (29):69.

بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد،سعادت،کمال،کرامت،بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛و یقیناً خدا با نیکوکاران است».

و گفته تو محض حق است.از آنجا که دعوت من و اجابت این نفوس زکیه خالصاً،مخلصاً لوجهک الکریم بود،مرا به موجب گفته حق خودت،به سبیل هدایت راهنمایی فرمودی.

آقایان ! مدینه فاضله انسانی و صراط مستقیم سعادت بشری،قرآن مجید است.گرامی دستور مقدسی که،نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم و برهان قاطع خاتمیت مطلقه دین اسلام،الی یوم القیامه،و ضامن سعادت (دنیا و آخرت) و فوز نشأتین (مرگ و زندگی) است.

آه آه ! چسان از فرط غفلت مهجور شده،گرامی دستور مقدسی که مختصر شراره از قبسات انوار مضیه اش،عالم قدیم و دنیای جدید را به آن حضارت و به این تمدن رسانیده،آه آه ! چسان فواید امروزه آن،از فرط جهل و غفلت، منحصر در:

تلاوت بالای قبور شب های جمعه،مشغولیت صائمین،زباله مساجد،کفاره گناه،بازیچه مکتب،چشم زخم،نظر قربانی،قسم دروغ،مایه گدایی،زینت قنداق،سینه بند عروس،بازو بند نانوا،گردنبند بچه ها،حمایل مسافرین سلاح جن زده ها،زینت چراغانی،نمایش طاق نصرت،مقدمه انتقال اسباب،حرز پهلوانان، مال التجاره روسیه و هند و سرمایه کتاب فروش ها شده است.

آه وا اسفا ! یک سوره«و العصر»که فقط سه آیه بیش نیست،اساس نهضت یک دسته اصحاب صفه گردید؛که از فیض مقدس همین مختصر سوره میمون، شرک زار بتخانه مکه را قبل از هجرت،بستان وحدت و یزدانخانه بطحا نمودند.

آه ! وا اسفا ! این کتاب مقدس آسمانی،این گرامی تصنیف حضرت سبحانی،این مایه کل السعادات انسانی،امروز از دیوان سعدی،حافظ،مثنوی و ابن فارض،

کمتر محل اعتنا و مورد اهتمام است.در هر مجمعی که یکی از منسوجات شعریه خوانده شود،نفس ها ته کشیده،چشم ها،گوش ها و دهن ها برای او بازمانده تا چه اندازه مواعظ و معانی عرشی و فرشی از او استفاده کنند،برعکس قرآن که هرگز در هیچ جا با قیل و قال و فکر و کار کسی مزاحم نخواهد بود.ای وَ حَقُّکَ سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ انْتَ الْقائِلُ وَ قُوْلُکَ حَقٌ:

«نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (1).

«خدا را فراموش کردند،پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد».

ترا فراموش کردیم،تو هم آیینه قلوب ما را از انعکاس توفیق،و حقایق ذکر مقدست محروم نمودی.

سُبْحانَکَ اللّهُمَّ انْتَ الْقائِلُ وَ قُولَکَ حَقٌ:

«إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» (2).

«یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا،نکبت،شکست و شقاوت] تغییر نمی دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها و گناه تغییر دهند.».

وجه نفوس خودمان را،از اطاعت مقدست برگرداندیم،تو هم سعادت و شرافت ما را به ذلت و نکبت تبدیل فرمودی.

سپس سیّد،از کرسی خطابه پایین آمد،در حالی که گروهی از اعضا بر اثر گریه غش نمودند و بقیه را هم حالی نمانده بود.سیّد بزرگوار هم می گریست و می گفت:

«اَیْ وَ حَقُّکَ اللّهُمَّ نَسِیناکَ فَاَنْسِیتَنا».

ص:358

1- (1) -حشر (59):19.
2- (2) -رعد (13):11.

«آری !خدایا !ما تو را فراموش کردیم و تو ما را از یاد بردی».

این جمله را مدام می گفت؛تا افتاد و غش نمود.سه ساعت تمام در انجمن حالت غشوه و شیون حکم فرما بود.

حسن اتابک،داماد خدیو مصر،به وسیله عطریات و دستور دکتر،سیّد و سایر اعضا را از حالت بیهوشی و آن جذبه معنوی به هوش آورد،مجدداً زنگ نواخته شد و مجلس صورت رسمیت گرفت و شروع به مذاکره گردید،دوباره درباره علاج استخلاص از استعمار شُوْر نمودند،و به اتفاق آراء به این نتیجه رسیدند که:تنها راه علاج منحصر به این است که هر فردی از افراد مسلمان،بر طبق قرآن مجید عمل نماید و به گذشتگان خود در صدر اسلام اقتدا کند،و آن خلوص نیت و صفای باطن و نوع خواهی و دوری از حقد،بخل،حسد و طمع بساطت عیش،التزام به واجبات و محرمات که ما به السعاده و السیاده گذشتگان بود،به بازار عمل گذاردند.

تصمیم عاشقانه

این اولین قدمی بود که در میدان جانبازی به عالم اسلام و مسلمین گذاشتند، این شد که هر یک از اعضا،کلیه تجملات صوری و زینت های ظاهری از لوازم خواب،خوراک،پوشاک،سواری و پذیرایی را در بازار حراج ریخته هزینه آن را در صندوق انجمن برای دستگیری درماندگان و قضا حوایج نوعیه ملک ملت اسلام ذخیره کردند.

ثانیاً:هر روز و هر شب به بسطترین و ساده ترین مأکولی که در خور قیمت بازار آن روز بود،گذران نموده و تفاوت قیمت الوان و اطعمه معمول را،تسلیم صندوق انجمن می کردند.

ثالثاً:هر یک از اعضاء ملتزم شدند که خود را در مقابل قرآن مجید مسئول

بداند و تلاوت قرآن مجید را،اقل ما یکون،در بیست و چهار ساعت یک حزب از روی فکر و امعان مواظبت نموده و موارد ذیل را عمل نمایند:

1-اداء فرایض و نوافل به جماعت.

2-امر به معروف و نهی از منکر.

3-دعوت به اسلام.

4-بحث با دعاه نصاری با روشی نیکو.

5-احسان به فقراء.

6-اعانت و قضاء حوایج هر محتاجی با تمکن.

7-صله رحم.

8-عیادت مریض.

9-تفقد از حال غایبین.

10-زیارت قادمین.

11-اداره حقوق مالی الهی (خمس و زکات و غیره).

12-ارشاد جاهل و تنبیه غافل.

13-تنزیه و تقدیس آیینه نفس،از مطلق ملکات خبیثه،خاصه ملکه رذیله خودخواهی،خودپسندی،خودبینی.

14-عفو و اغماض از خطایای شخصی.

15-کظم غیظ.

16-اعراض از لغو و بیهوده سخن گفتن.

17-این که هر نفر،یک دفتر در جیب داشته باشند تا هر یک از مواد 16 گانه مزبوره را به جا آورده،در آن دفتر به حسب نمره و تاریخ ثبت نمایند و هر

شب با این دفتر به جزء دفتر کل که راجع به همه اعضا است،منتقل گردد تا عمل اعضا در جامعه حزب الوطنی معلوم شود.

ص:360

نتایج حیرت انگیز

این انجم،نزدیک 10 ماه طبق این برنامه کار کرد،نتیجه عمل به برنامه فوق از این قرار شد:

15000 لیره انگلیسی،معادل با 90 هزار تومان ایرانی،ذخیره در صندوق انجمن،برای اصلاحات روزانه درماندگان مسلمین؛

عیادت از 1500 مریض و ملاقات با 2700 نفر مسافر (که اغلب آنها از خارج برای عضویت وارد شده بودند)؛

رفع مشکلات 12 هزار مسلمان؛

پشیمانی 800 نفر شارب الخمر در اثر تبلیغات و عمل به برنامه انجمن؛

بازگشت به نماز 1300 نفر تارک الصلوه،در اثر امر به معروف؛

توبه و کناره گیری 400 نفر از مردان و زنان بدکار،در اثر فعالیت افراد انجمن؛

80 نفر از مستخدمین مسلمان ادارات انگلیس از شغل خود استعفاء داده و عامل به برنامه های انجمن شدند؛

500 نفر از اعیان مسلمان درجه اول،از تجملات بازگشت کردند؛

کمک به 75 نفر ورشکسته و بیکار با سرمایه مکفی؛

کمک به 206 نفر فقیر و راه مانده از مخارج یک ساله؛

جذب 35 نفر عیسوی به وسیله تبلیغ و مسلمان شدن آنها؛

جذب 15 نفر یهودی به وسیله تبلیغ و مسلمان شدن آنها؛

مسلمان شدن 70 نفر بت پرست؛

برگزاری 44 مجلس تبلیغ،در داخل و خارج مصر،برای مباحثه با نصاری و افراد غیر مسلمان؛

و حل 120 فقره از اشکالات عقیدتی در موضوعات اجتماعی.

ص:361

«لرد کرومر»مستشار اقتصادی انگلیس،پس از این برنامه عالی،زمانی به خود آمد که دید:

45%از نفوذ انگلیس در مصر کاسته شده؛

35%تجارت و داد و ستد دولت انگلیس در مصر تقلیل یافته؛

فعالیت 35 ساله مبلغین مسیحی در اثر فعالیت حزب الوطنی از بین رفته؛ و 80 نفر از افراد لایق و جدی از مستخدمین ادارات انگلیس در مصر،از کار خود دست کشیدند،به طوری که صدای رؤسای دولتی در اثر از دست دادن معاون و مستخدم،یک مرتبه بلند شد و کلیه ادارات در معرض تعطیل شدن قرار گرفت.

فریاد وکلاء و کمپانی های بازرگانی انگلیس،از بنگاه های تجارتی فروش کالا و مراکز فروش تجملات اروپایی،به آسمان می رسید و کمپانی ها در اثر نداشتن خریدار،یک به یک تعطیل می شدند.

علت این امر این بود که یکی از دستورات حزب الوطنی استفاده از وسایل ساخت وطن بود.

مدیران مؤسسه های تجارتی در مصر،شاگردان خود را از دست داده،صبح تا شام دست روی دست نهاده به گونه ای که حتی هر کدام به اندازه خرج روزانه، فروش نمی کردند.

کارمندان تماشاخانه، مشروب فروشی ها و دیگر مراکز فساد،همه در اثر تبلیغات اعضا این انجمن،از شغل خود دست می کشیدند و به کار دیگری مشغول می شدند.

مراکز حساس ترویج رذایل،تئاترخانه ها و تماشاخانه ها،هر یک تعطیل

شدند و علاوه بر استعفای مستخدمین آن،دیگر کسی نیز حاضر به خرید بلیط و کمک به این مراکز نبود.

چند گزارش و اعتراف

1-لرد کرومر در ضمن گزارش خود به لندن چنین می گوید:

«در خصوص پیش آمد این اوضاعِ ناگوار،هیچ خلاف سیاست و ضد پولتیک اعمال نشده،و به هیچ وجه هیچ کس را مقصر و مسئوول نمی توان دانست،ولی خاطر اولیاء دولت متبوعه ام را متذکر می سازم که:اگر انجمن حزب الوطنی یک سال دیگر برقرار باشد و سلسله جنبان امروزه آسیای غربی و مرکزی و آفریقای شرقی و شمالی سیّد جمال الدین همدانی مرفه البال و آسوده خاطر در مصر زیست کند،گذشته از این که تجارت و سیاست بریتانیا در قاره آفریقا یک باره معدوم می گردد که سهل است؛ترس آن است که سیادت قاطبه اروپا از هیمه این انجمن عجیب،وجود تاریخی کسب نماید و اثری از او در صفحه عالم باقی نماند».

وی در گزارش دیگر خود می گوید:

«انجمن حزب الوطنی مصر،بدتر و سخت ترین عائقی است که از برای پیشرفت ما تصور می شود،و باید به کمال سرعت و عجله از برای تفرق آن، دستور سریع و لازم الاجرا برسد».

و نیز در گزارش دیگری می گوید:

«انجمن حزب الوطنی مصر،بهترین دلیل و برهان بر حاکمیت به دور از انتظار اعراب در 13 قرن پیش است،که کمتر از ربع قرن بر ثلث معموره استیلا و سلطنت یافتند».

2-یکی از مبلغین مسیحی قاهره،در گزارش خود به یکی از اعضای مجمع

کنیسه«سان پول»که بزرگترین کلیساهای دنیا،در لندن است گفته بود:

«در دار خیال،هیچ امری از این واقعه،عجیب تر رخ نداده که هفتصد میلیون اولاد انجیل با کمال علمیت و اقتدار و غیرت،که در خور طبیعت بشر است،در مقابل چهل نفر که در حقیقت،روح یک سیّد درویش ایرانی بیش نیست،مقهور گردند».

3-یکی از دکترهای بیمارستان«پرت سعید»که از نظر نژاد ایرلندی و کاتولیکی مذهب است،در کتاب خود که به نام«فلسفه مجامع»است می گوید:

«شنیده بودم که مخترع نقشه شطرنج،خمس مثقال گندم را از خانه اول تا خانه چهلم،بر حسب قانون تضعیف معمول،محمول سه هزار شتر می نماید؛یا یک من تبریز را به همین میزان تا خانه چهلم به هفتصد و بیست و هفت میلیون و پنجاه و نه هزار و نهصد و شصت و هشت خروار،که مزروع تمام کره و محصول تمام کشتی های دنیا و کلیه راه های آن خواهد بود می کشاند.

اما ندیده بودم که در پیشرفت نفوذ و اتحاد کلمه و ترقی هیئت جامعه،یک ملتی،شدیدتر و سخت تر از این تصاعد در خارج صورت پذیرد،حال آن تصاعد و ترقی،چون در وادی اعتبار و کوهستان وهم است،صعوبتی چندان ندارد،چه آن که وادی وهم منزلگاه ضدین و ارتفاع نقیضین هم تواند بود؛ ولی در تنگنای تحقق این سنخ تصاعد،که یک سنخ تصاعد محیر الاوهام و العقولی است،انجمن حزب الوطنی مصر،اول یک سیّد درویش ایرانی بیش نبود.شیخ محمد عبده را جذب نموده،رفته رفته به چهل نفر و اکنون عملیات آنها در مدت نه ماه به بیست هزار و یک صد و هشتاد و یک نفر،با سرمایه یک کمپانی معتبری از تجارت خانه های اروپا تصاعد نموده.بدیهی است که اگر هر ماه یک زایش مثل خود نماید،به بیست سال نخواهد کشید که صفحه پشت و روی کُره زمین، کمترین میدان جولان آنها خواهد بود».

ص:364

4-رئیس بانک انگلیس به یکی از صراف ها می نویسد:

«برادر عزیز ! از غرایب روزگار این که اروپا،امروز در مصر و فردا در تمام دنیا،مقهور معدودی گردد که سلاحشان فقط دیانت و بساطت عیش و جدیت در عمل و نوع خواهی است».

5-یکی از صاحب منصبان انگلیس به خانم خود می نویسد:

«نگار عزیز ! این قریهه سعادت که به سرعتی تندتر از سیر برق در جامعه مسلمین می دهد،گذشته از این که ملت بریتانیا خصوصاً و کلیه اروپا عموماً باید از مستملکات خود دست طمع بشویند که سهل است؛باید در نقطه مرکز دایره منطقه جنوب،در شمال کره زمین،حصنی حصین از برای خود تهیه کنند».

از رد و بدل شدن این اخبار و گزارشات و مشاهدات سیاستمداران انگلیس از چگونگی فعالیت و پیشرفت حزب الوطنی،حکومت انگلیس سخت به وحشت افتاد و به وسایلی در صدد منحل ساختن این انجمن گردید.

سرانجام حزب الوطنی

«یار قلی» دراین باره چنین می نگارد:

«از این رو بر خلاف تمام نوامیس بشریت،دولت،مسلک بهیمیت را پیش گرفت،اداره عرفیه در مصر اعلان،و سیّد معظم را روانه اروپا،شیخ مفتی را سه سال محکوم به تبعید،و بعضی از اعضا را گرفتار،و برخی را در ادارات مستخدم و معاش کلی درباره آنها مقرر داشت».

تنها ادعا نیست

خوانندگان محترم ! روشنفکری یک انسان مانند سیّد جمال الدین،که اسلام را به مفهوم واقعیش درک کرده بود،در حرکت دادن مسلمین به سوی سعادت

ملاحظه کردید،و اقرار سیاستمداران و بزرگان غرب را هم راجع به پیشرفت حزب الوطنی در سایه اسلام،و سقوط استعمار را در صورت برقراری حزب الوطنی مطالعه نمودید،هم چنین بیداری امیرکبیر را در اصلاح جامعه در سطور قبل خواندید؛پس ادعای نجات جامعه اسلامی،در سایه عمل به قرآن و توجه به رهبران بیدار دینی و مؤمن ادعای محض نیست،بلکه حقیقتی است که عقل سالم به آن اعتراف دارد.

آری ! اگر آن روزها تمام افراد جامعه اسلامی بیدار بودند،نمی گذاشتند استعمار با کمک عمال خطرناکش؛یعنی دولت های به ظاهر اسلامی، برنامه هایی هم چون حزب الوطنی و نقشه های اصلاحی را برهم بزنند،و مردانی همچون قائم مقام و امیرکبیر و سیّد جمال الدین و...را تبعید یا به قتل برسانند.

البته سهم زمامداران اسلامی،و فرمانروایان ممالک مسلمان نشین،در باز گذاشتن دست استعمار و فراهم آوردن ذلت مسلمین،از همه بیشتر بوده است؛ زیرا تمام قوای مهم کشورهای اسلامی،از قبیل:فرهنگ،ثروت،ارتش، معادن،در دست آنها و به اراده آنهاست.

قرآن مجید و روایات اسلامی،درباره این گونه فرمانروایان و مسئولیتشان در برابر جامعه اسلامی،مسائلی دارد که ذیلاً به آنها اشاره می شود:

فرمانروایان در قرآن و حدیث

1-خدای متعال در قرآن مجید می فرماید:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحٰامَكُمْ* أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمىٰ أَبْصٰارَهُمْ» (1).

ص:366

1- ((1)) -محمد (47):22-23.

«پس اگر [از خدا و پیامبر] روی گردان شوید آیا از شما جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و [بر سر مال و منال دنیا] قطع رحم نمایید ؟*آنان [که روی گردانند] کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و گوش [دل] شان را کر و چشم [بصیرت] شان را کور کرده است».

2-«ابن ابی الحدید»در«شرح نهج البلاغه»و«علامه مجلسی»در«بحار الانوار»از«زید بن صوحان»روایت کرده اند که:در«ذی قار»حضور علی علیه السلام مشرف بودم؛در حالی که آن جناب عمامه سیاهی که به ساج پیچیده شده بود بر سر داشت و خطبه می خواند؛تا آنجا که فرمود:

وَ قَدْ عَلِمَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ انّی کُنْتُ کٰارِهاً لِلْحُکُومَهِ بَیْنِ امَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مٰا مِنْ وٰالٍ یَلِیَ شَیْئاً مِنْ امْرِ امَّتِی الّا اتیٰ بِهِ یَوْمَ القِیٰامَهِ مُغْلُولَهٌ یَدَهُ الیٰ عُنُقِهِ عَلیٰ رُؤوسِ الْخَلاٰیِقِ ثُمَّ یَنْشُرُ کِتٰابَهُ فَاِنْ کٰانَ عٰادِلاً نَجیٰ وَ انْ کٰانَ جٰائِراً هَویٰ (1).

«خدای سبحان می داند که من فرمانروایی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله را مکروه می دارم؛زیرا از آن حضرت شنیدم که می فرمود:هیچ زمامداری نیست که در امر امت من،متصدی فرمانروایی شود،جز این که روز قیامت او را در حضور خلایق می آورند،در حالی که دستش به گردنش بسته،آنگاه نامه عملش را می گشایند؛اگر عادل بود نجات می یابد و اگر ستمکار بود هلاک می شود».

3-حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و آن جناب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که:جنابش را درد چشم گرفت و رسول خدا از وی عیادت کرد،در حالی که علی از شدت درد فریاد می زد،نبی بزرگوار فرمود:

یا علی ! بیتابی می کنی،یا شدت درد است ؟ عرض کرد ! یا رسول اللّٰه من

1- (1)) -بحار الانوار:62/32،باب 1،حدیث 14؛شرح نهج البلاغه:309/1.

هرگز به دردی سخت تر از این مبتلا نشده ام.رسول خدا فرمود:همین که فرشته مرگ فرود آید که روح شخص فاجر را قبض نماید،با خود میله ای از آتش می آورد پس روح آن شخص فاجر را از بدن می کشد؛به طوری که از جهنم فریاد برمی آید.

پس علی نشست و عرض کرد:یا رسول اللّه !حدیث خود را بر من تکرار کن که به حقیقت بدانچه فرمودی،دردم فراموش شد،آیا کسی از امت تو را از این عذاب هست ؟ فرمود:آری،حاکم ستمکار،خورنده مال یتیم،گواه دهنده به دروغ (1).

4-مرحوم آیت اللّه العظمی«خویی»در شرح نهج البلاغه ای که نوشته است، از کتاب«بحار»و«امالی»روایت کرده است که:امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:خدا در آسمان های خود،و بالای عرش قدرتش،این حقیقت را می داند که من این گونه فرمانروایی بر امت را کراهت داشتم،تا این که شما اجتماع نمودید و من آن را پذیرفتم و این کراهت من به خاطر آن است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر زمامداری که رهبر امت من بعد از من شود،در روز قیامت بپا داشته می شود و نامه عملش را فرشتگان می گشایند؛پس اگر نجات یابد بواسطه عدلش بوده و اگر ستم کرده است صراط او را می جنباند؛آن چنان جنباندنی که مفاصلش از یک دیگر گسیخته می شود،تا آن که فاصله هر عضوی از اعضای او با عضو دیگر مسافت صد ساله راه باشد،به طوری که صراط هم از شدت عذاب او بسوزد،پس اول چیزی که از او به آتش افکنده می شود،بینی او و رخساره قرص صورتش می باشد (2).

5-قال علی علیه السلام:

1- (1) -کافی:253/3،حدیث 10؛وسائل الشیعه:228/27،باب 12،حدیث 33655.
2- (2) -شرح نهج البلاغه،خویی:69/13

ایُّمٰا وٰالٍ احْتَجَبَ عَنْ حَوٰائِجِ النّٰاسِ احْتَجَبَ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ عَنْ حَوٰائِجِهِ (1) .

«هر زمامداری که از نیازمندی و حوایج مردم روی گرداند،و به قضای حوایج آنها نپردازد؛خدای متعال نیز روز قیامت از حوایج او رو بپوشاند».

6-قال الصادق علیه السلام:

مَنْ وَلِیَ شَیْئاً مِنْ امُورِ الْمُسْلِمِینَ فَضَیَّعَهُمْ ضَیَّعَهُ اللّٰهُ (2) .

«هر کس چیزی از امور مسلمین را عهده دار شود و آن را ضایع نماید،خدای متعال نیز او را ضایع می گذارد».

7-قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

انَّ مِنْ اعْظَمَ النّٰاسِ عَذٰاباً یَوْمَ الْقِیٰامَهِ مَنْ اشْرَکَهُ اللّٰهَ فِی سُلْطٰانِهِ فَجٰارَ فِی حُکْمِهِ (3) .

«نبی اکرم فرمود:از مردمان کسی عذابش در روز قیامت از همه بزرگتر و شدیدتر است،که خدا او را در سلطنت خود شریک کرده باشد و او در حکومت خود ظلم کند».

8-قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

رَجُلاٰنٌ لاٰ تَنٰالَهُمٰا شِفٰاعَتِی؛سُلْطٰانٌ عَسُوفٌ غَشُومٌ وَ غٰالَ فِی الدِّیْنِ وَ مٰارَقَ مِنْهُ (4) .

1- (1) -امالی شیخ طوسی:727،مجلس 3،حدیث 1530-5؛وسائل الشیعه:94/17،باب 5،حدیث 22066.
2- (2) -ثواب الاعمال:260؛بحار الانوار:345/72،باب 81،حدیث 41.
3- (3) -مجموعه ورّام:56/1.
4- (4) -بحار الانوار:268/25،حدیث 11؛قرب الاسناد:31.

«دو مردند که به شفاعت من نائل نمی شوند:سلطان ستمکار و ظالم،غلو کننده در دین و کسی که چون تیر از کمان از حدود دین خارج شود».

9-در نامه ای که از سلمان به عمر نوشته شده آمده است:

وَ اشْهَدُ انّی سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنْ وَلِیَ سَبْعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمینَ بَعْدِی ثُمَّ لَمْ یَعْدِلُ بَیْنَهُم لَقِیَ اللّٰهُ وَ هُوَ عَلَیْهِ غَضْبٰانٌ.

«خودم از نبی اکرم شنیدم که فرمود:

هر کس پس از من زمامدار هفت نفر از مسلمانان شود و بین آنان به عدل و داد رفتار نکند،خدا را ملاقات می کند در حالی که در حق او خشمناک است».

10-أَیُّمٰا ذُو بابٍ اغْلَقَ بٰابَه دُونَ ذَوِی الْحٰاجٰاتِ و الْخُلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ،اَغْلَقَ اللّٰهُ بٰابَه عَنْ حٰاجَتِهِ وَ خُلَّتِهِ وَ مَسْکَنَتِهِ (1).

«هیچ زمامداری نیست که در خانه خود را روی حاجتمندان و محتاجان و درویشان ببندد،مگر این که خدا نیز درهای آسمان را در مقابل حاجت و نیازمندی و درویشی او ببندد (2)».

آیین مقدس اسلام،دین انفرادی و معنوی محض نیست،که تنها کارش انصراف انسان از دنیا و متوجه گردانیدن او به آخرت تنها باشد؛بلکه قبل از هر چیز یک دین اجتماعی بوده و برای هر قسمتی از شئون جامعه،قوانینی پیشنهاد کرده که فرزانگان و فیلسوفان همه در برابرش عاجزند.همت اسلام به تأمین سعادت آدمی در دو زندگی دنیا و آخرت مصروف می گردد،یعنی باید برای دنیا کار کرد چندان که گوئی همیشه زنده ایم و برای آخرت آن چنان که گوئی فردا خواهیم مرد.

1- ((1)) -عوالی اللآلی:375/1،حدیث 98.
2- ((2)) -حکومت در اسلام:173.

اسلام دینی است که خوشبختی آخرت را زائیده خوشبختی دنیا می داند،چه لازمه آن تقویت حق،اقدام به کار شایسته و تمایل به نیکی است.

هر کس در این دنیا نتواند لوازم سعادت آخرت را بیابد و کوردل باشد در آخرت نیز کور و گم کننده راه نجات،محشور خواهد شد.

بنابراین لازم است تمام ملل اسلامی به دنبال احراز ملیت ویژه از دست داده خود برگردند و هدف خود را برای تأمین حیات همه جانبه این آیه قرار دهد:

«تَعٰاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْویٰ وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ» (1).

«و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید،و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید».

البته برای دریافت فرهنگ اسلام،باید از قرآن مجید و کلمات رهبران اسلامی؛یعنی پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت علیهم السلام به طور جامع آگاه و سپس بدانها عمل کرد؛تا به هدف های عالی و انسانی رسید.

برای دریافت کلمات پیشوایان عالیقدر اسلام و درک مفاهیم فرهنگ اسلام، به کتب اصیل روایی مراجعه نمایید؛زیرا در این مختصر گنجایش نشان دادن تمام برنامه های قرآن و روایات نیست.

1- (1) -مائده (5):2.

11 قضا و قضاوت در اسلام

اشاره

ص:373

قانون زیر بنای حیات

اوضاع شگفت انگیز حیات،نشانگر این واقعیت است که هستی تمام موجودات جهان،بر پایه یک سلسله مقررات دقیق استوار است.

به وجود آمدن هر موجودی،بر اساس قوانینی محکم،و تداوم حیاتش نیز مرهون مقرراتی متین،و برنامه هایی منظم است.

این اراده و مشیّت حضرت حق است که پدید آمدن موجود،باید با تکیه بر قانون،و ادامه هستی اش نیز متکی به مقررات معین باشد.

کوچک ترین جزء تشکیل دهنده ساختمان جهان،تا مجموعه هستی،که هیچ یک از ابعادش بر حسابگران بشری معلوم نخواهد شد،دارای دقیق ترین قوانین و نظام های ثابت است.

قبل از این که دانش بشری،با همه وسعت پرده از این راز بردارد،مکتب الهی توسط سفیران پاک خدای متعال،این مسئله را بارها تذکر داد که:جهان بر پایه عدل و نظم استوار است و نظم و عدل چیزی جز مقررات و قوانین حاکم بر هستی نیست.

آثاری که از مکتب پاک پیامبران در قرآن و روایات،درباره جهان نقل شده است،گویای این واقعیت زیبا و مسئله ای بس مهم است.

از«اتُم»که یکی از کوچک ترین عناصر اولیه تشکیل دهنده ساختمان هر موجودی است گرفته،تا موجودیت خود موجودات،اعم از آسمان های

برافراشته،و تمام موجوداتی که در آنهاست،تا زمین و هر چه در آن است،از قبیل جماد،نبات،حیوان و ساختمان وجود انسان،همه و همه غرق در قانون و مقرراتند.

اگر قانون نبود هستی نبود و به تعبیر دیگر:اگر سلسله مقررات حاکم بر جهان نبود،موجودی قدم به عرصه حیات نمی گذاشت.

شما یک دانه کوچک نباتی را در نظر بگیرید،برای به وجود آمدنش چه مراحلی را پشت سر می گذارد،و برای ادامه هستی و به ثمر نشستنش چه مقرراتی بر او حاکمند.

مگر بدون قانون امکان به وجود آمدن چیزی هست ؟ مگر منهای قانون موجودی توان ادامه حیات و فعالیت را دارد ؟

راستی چه اعجاب انگیز است که هر پدیده ای در میدان هستی پدید گردد،در راهی که برایش معین شده است قرار می گیرد،آنگاه هر چه را برای تداوم زندگی اش لازم است،از سفره گسترده حق برمی دارد و بعد از آن آثاری که باید از وجودش پدید آید بروز می دهد،و در این مسیر حیرت آور،کمترین فساد و هرج و مرج دیده نمی شود.این همه از برکت حکومت قانون بر طبق اراده الهی است.

قرآن مجید در این زمینه،دقیق ترین و لطیف ترین آیات را برای آگاهی بشر، که حاکی از اهمیّت قانون می باشد،نازل کرده است.می فرماید:

«رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ» (1).

«گفت:پروردگار ما کسی است که به هر موجودی،آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده،سپس هدایت نمود».

ص:376

1- ((1)) -طه (20):50.

«وَ السَّمٰاءَ رَفَعَهٰا وَ وَضَعَ الْمِيزٰانَ» (1).

«و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد».

«وَ أَوْحىٰ فِى كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا» (2).

«و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد».

«إِنَّ اللّٰهَ فٰالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ» (3).

«بی تردید خدا شکافنده دانه و هسته است».

«مٰا مِنْ دَابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِيَتِهٰا» (4).

«هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است».

«وَ فِى أَنْفُسِكُمْ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ» (5).

«و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید ؟».

دقت در این گونه آیات،نشان می دهد که قانون بر تمام هستی گسترده است و توجه می دهد که بدون قانون،نه به وجود آمدن موجودی میسر است،و نه ادامه حیاتش امکان دارد.

مسئله هدایت در آیات،با توجه به روایات وارده از معصومان علیهم السلام و تحقیقات ارزنده مفسران،عبارت از قانونی است که در میدان زندگی هر موجودی به شکلی تجلی دارد.

1- ((1)) -الرحمن (55):7.
2- ((2)) -فصلت (41):12.
3- ((3)) -انعام (6):95.
4- ((4)) -هود (11):56.

5- (5)) -ذاريات (51):21.

قانون تشریع

اشاره

انسان در میان موجودات جهان،موقعیتی ویژه و جایگاهی استثنایی دارد.از بسیاری از موجودات جهان برتر است،و هیچ موجودی در شرافت و برتری به پای او نمی رسد.

اعتبار ویژه انسان،در میان موجودات،به خاطر مایه های ارزنده ای چون:

عقل،فطرت،وجدان و بویژه گوهر پر بهای«اختیار»است.بر اساس همین واقعیت هاست که قرآن مجید،از آدمی به عنوان موجودی با ارزش یاد کرده و می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» (1).

«که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم».

«إِنِّی جٰاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» (2).

«و [یاد کن] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود:مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد».

«وَ لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنٰاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِیلاً» (3).

«به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم،و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم،و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم،و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم».

1- ((1)) -تین (95):4.
2- ((2)) -بقره (2):30.
3- ((3)) -اسراء (17):70.

بی تردید انسان در تولّد،مرگ و برپایی نظام جسمی،به قوانین تکوین متّکی است و در این مسئله با تمام موجودات عالم همسان و همراه می باشد؛ولی باید دانست که قوانین تکوین هرگز عامل شکوفا شدن،و تحصیل مایه های کرامت و فضیلت نیست و عقل،فطرت،وجدان و انسانیت انسان،با این نوع قوانین،به رشد و کمال نمی رسد،و هرگز گوهر پربهای اختیار با چنین قوانینی سازگار نبوده،و انسان در مسیری که برای آن به وجود آمده است قرار نمی گیرد (1).

انسان برای صعود بر قلّه های کمال،نیازمند قوانین دیگری است که او را در راه شکفته شدن اصالت هایش کمک کند و با عقل،وجدان و فطرتش تناسب داشته باشد.نیازمند قوانین و مقرراتی است که او را در مسیر عدل رهنمون شده و از او موجودی با فضیلت و بیدار و بینا بسازد.نیازمند حقایقی است که او را در مسیر تربیت الهی،اخلاق پاک،صفات حمیده قرار داده و وی را به کلمه طیبه تبدیل کند (2).

نیازمند قوانین و حدودی است که نگذارد از راه قسط و عدل منحرف شده و آلوده به تجاوز،ظلم،گناه و عصیان گردد.

1- (1) -انسان موجودی است مرکّب از تن و روان.قانون های تکوینی مربوط به بُعد جسمانی او و قوانین تشریعی مربوط به بُعد روحانی اوست.فرق میان قوانین تکوینی و تشریعی این است که قوانینی تکوینی مشترک میان انسان و سایر موجودات عالم است و ثانیاً در نوع استفاده از آن مجبور است و از خود اختیاری ندارد؛اما قوانین تشریعی اولاً ویژه انسان است و سایر موجودات از آن بهره ای ندارند ثانیاً در نوع استفاده از آن جبری در کار نبوده و گوهر اختیار یکه تاز میدان است. به طور کلی اختیار،عامل ایجاد تکلیف است و عمل به وظایف و قوانین تشریعی محصول همان اختیار است؛به همین منظور سایر موجودات عالم که از زندگی جبری برخوردارند و مشمول قوانین تکوینی،هرگز سقوط و انحطاط ندارند؛چرا که اختیار ندارند؛اما انسان با اختیاری که دارد در هر لحظه زندگیش می تواند راه کمال را بپیماید و یا سقوط کند.این همه،ارزش قوانین تشریعی است که محصول اختیار می باشد.

2- (2) - «أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ» [ابراهیم (14):24].

نیازمند برنامه هایی است که او را در حفظ حقوق خود،و دیگران کمک دهد و از انسان موجودی الهی به وجود آورد.

نیازمند واقعیاتی است که بتواند در سایه آن،حکیمانه زندگی کند و به طور عادلانه نیازمندی های خود را از سفره خلقت،تأمین کرده و مازداش را در راه خدا خرج کند.

نیازمند مسائلی است که از او منبعی از عشق و محبت،صفا و صمیمیت،وفا و جوانمردی بسازد،تا هم چون،شمع در راه رسیدن دیگران به رشد و کمال بسوزد.

نیازمند حقایقی است که بتواند در سایه آن،خیر دنیا و آخرت خود و دیگران را تأمین کند.

قانون گذار

بدون شک وضع چنین قانونی،با این همه گستردگی،کار خود او نیست ؟ او با عقل و دانش محدودش،کجا می تواند قوانینی به وجود آورد که شامل تمام ابعاد حیات گردد ؟ و بر فرض به وجود آوردن،چه ضمانتی برای اجرای آن خواهد داشت ؟

قانون گذار در این مسیر،باید کسی باشد که بر اوضاع هستی،و جسم و جان و عقل بشر و همه نیازهای انسان احاطه داشته باشد؛تا با ارائه چنین قانون جامعی،بین انسان و جهان،انسان و انسان،انسان و عقل،و روان و جسمش هماهنگی برقرار کند.و از آدمی موجودی عادل و عدالت پرور بسازد،تا از این طریق خیر دنیا و آخرتش تأمین گردد.چنین قانون گذاری جز خدای عالم آفرین نمی باشد،و به حق باید گفت:جعل و وضع قانون،وقف حریم مقدس کبریایی اوست.

این نکته را نباید از نظر دور داشت،که از روزی که بشر در مسئله جعل

قانون،به خودسری پرداخت و در برابر حق،عَلم استقلال برافراشت و خود را ولیّ خود دانست،و برای تأمین قانون به خود تکیه زد،تا به امروز که هزاران سال می گذرد،نتوانسته است قوانین متین،محکم و مقررات حکیمانه ای که به تمام زوایای حیاتش گسترده باشد،و او را با جهان،خالق جهان،با انسان و با خودش هماهنگ کند،به وجود آورد.

انسان در این زمینه نه این که موفق نبود؛بلکه به وضع قوانین ناقص و معیوب و ظالمانه ای دست زده،و از این طریق هم خود را به فساد و تباهی کشانده و هم به اشاعه فساد در کلیه جوانب حیات کمک کرده است،و به دنبال این خودسری چه حقوقی که از انسان های مظلوم پایمال نکرد و چه ستم ها و ظلم ها و جنایت هایی که بر انسان نرفت ؟ !

البته در میان قوانینی که وضع کرده،اگر قانون عادلانه ای هم بوده،به خاطر فاسد بودن مجریان،اجرا نشده و آن قانون جز زینتی بر صفحه ها چیزی نبوده است.به علاوه نمی توان گفت او واضع قوانین عادلانه بوده؛زیرا کلیه مقررات صحیح بشری،ریشه در فرهنگ الهی،و پیام رسولان خدای متعال دارد.

در هر صورت بشر برای دست یافتن به کاملترین و بهترین قانون،باید روی به جانب حق کند و از طریق سفیران پاک الهی و امامان معصوم علیهم السلام با قوانین بافته از عدالت و عشق،اتصال عقیدتی و عملی پیدا کند.

مجموع قوانین خدای متعال،عبارت از وحی او به رسولان و گفتار پیامبران و امامان علیهم السلام است.

پیام آوران قانون الهی

گفتیم که نیاز بشر،به قانون تشریعی،یک نیاز حتمی و ضروری است،که تنها تأمین کننده این نیاز خداست.

اکنون باید بررسی کرد که چگونه انسان می تواند با قوانین الهی ارتباط پیدا

کند ؟ باید گفت:از آنجا که انسان نمی تواند با خدای بزرگ تماس مستقیم داشته باشد،عقلاً لزوم بعثت سفیران الهی ثابت می شود؛یعنی برانگیخته شدن انسان هایی جامع و کامل تا واسطه بین انسان و خدا باشند.

بر مبنای همین احتیاج است که از میان انسان ها،بهترین و عالم ترین و کامل ترین آنان مبعوث به رسالت شدند،تا با اتصالی که به غیب داشتند،وحی را که مجموعه قوانین تشریعی است،برای بشر به ارمغان آورند.در این مسیر خود پیامبران هم مجاز شدند که آنچه را به مصلحت امّت دیدند،اجرای آن را از امّت بخواهند و هر چه را به ضرر آنان تشخیص دادند،آن را بر امّت حرام کنند.

خدای متعال هم مصلحت اندیشی انبیا را مصلحت اندیشی خود دانست و کلام آنان را مساوی با وحی قرار داد:

«وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (1).

«و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد،باز ایستید».

«وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ* إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ» (2).

«و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید.*گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود،نیست».

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» (3).

«هر که از پیامبر اطاعت کند،در حقیقت از خدا اطاعت کرده».

از سبک و سیاق این آیات استفاده می شود،که انبیا مفسر و توضیح دهنده

1- (1) -حشر (59):7.
2- (2) -نجم (53):3-4.
3- (3) -نساء (4):80.

وحی هستند،و بدون بیان آنان دسترسی به حقیقت وحی ممکن نیست.

البته با بعثت رسول اکرم و نزول قرآن،تمام مردم دعوت به پیروی از کتاب خدا و رسول اسلام شدند؛زیرا قرآن و رسالت پیامبر اسلام در بردارنده فرهنگ تمام انبیا و کتب آسمانی گذشته بود (1).

از آنجا که کتاب و آیین رسول اسلام،کامل و جامع بود،مکتبش ابدی گشت و پیامبری به او خاتمه پیدا کرد (2).

قرآن مجید که قانون اساسی اسلام بود،منعکس کننده تمام مسائل لازم،در جهت بهبود حیات بشر بود،که بهترین راه زندگی را برای انسان ترسیم نمود.

«إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» (3).

«بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند،و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند،مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است».

قرآن ذلت اقوام گذشته را به عنوان درس برای آیندگان،و آئینه عبرت برای

1- (1)) -خدای متعال در آیه 13 سوره شوری می فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا وَصّٰى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» . «آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که:دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ای ایجاد نکنید».
2- (2)) -خدای متعال در قرآن تصریح کرده است: «مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِيِّينَ» [احزاب (33):40]. «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ولی رسول خدا و ختم کننده.و آخرین پیامبران است».
3- (3)) -اسراء (17):9.

پندگیرندگان بازگو کرده است:

«لَقَدْ کٰانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ» (1).

قرآن به بازگو کردن مسائل مهمی که،انبیای گذشته برای تأمین سلامت همه جانبه بشر گفته بودند اقدام کرد،و از این راه بین انسان و انبیای گذشته ایجاد پیوند نمود.

قرآن به بیان مسائل اجتماعی،برای سالم سازی محیط جامعه برخاست،تا بشر با اجرای آن دستورات،بنیاد جامعه را بر اساس عدل و حکومت استوار کند و از امّت و جامعه خیر امّت (2) و امّت وسط (3) بسازد.

قرآن مجید برای تشکیل خانواده ای سالم،مقررات بسیار مهمی ارائه کرد، و اهل بیت رسول اکرم را به عنوان بهترین خانواده قرآن ساخته،معرفی نمود:

«إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» (4).

«خدا فقط می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمّد،علی،فاطمه،حسن و حسین علیهم السلام اند] بِزُداید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند».

قرآن مجید برای برپایی حکومت عدل و قسط،و به عبارت دیگر؛حکومت الهی و اسلامی،انسان را به پاک ترین خط سیاست و کشورداری و اداره امور جامعه رهنمون شده،و در این زمینه حکومت را امانت خدا و حاکم واجد شرایط

1- ((1)) -یوسف (12):111.«به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است».
2- ((2)) - «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ...» [آل عمران (3):110].
3- ((3)) - «وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً» [بقره (2):143].
4- ((4)) -احزاب (33):33.

را امین حق و جامعه را صاحب امانت دانسته،و اجرای عدالت را در همه زمینه ها،در حقیقت رد امانت به اهلش به حساب آورده است.خدای بزرگ دراین باره در قرآن مجید چنین فرموده است:

«إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّٰاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ» (1).

«خدا قاطعانه به شما فرمان می دهد که:امانت ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید،به عدالت داوری کنید».

روی این حساب،انبیا را بهترین و شایسته ترین فرد برای تشکیل چنین حکومتی می داند؛زیرا آنان واجد شرایط هستند و آنان امین حق در حکومتند، و پس از آنان ائمه معصومین و بعد از آنان فقهای جامع الشرایط،که همه رهروان راه انبیا هستند،و بدون شک جز به وسیله این سه گروه که امینان حقند،عدل و داد که امانت حق تعالی است،به جامعه نخواهد رسید.

قرآن برای رشد عقل و خرد،از مردم دعوت می کند تا به آثار الهی در خانه خلقت بیندیشند،و از این راه تمام درهای علوم مادی و معنوی را به روی خود باز کنند.

قرآن کریم خود را شفای دردها و علاج کننده بیماری های روحی و قلبی، و دردهای خانوادگی و اجتماعی می داند؛آنجا که می فرماید:

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ» (2).

قرآن مجید در امر اقتصاد،مردم را به سعی و کوشش دعوت کرده،و محصول

1- (1) -نساء (4):58.
2- (2) -«و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است،نازل می کنیم»[اسراء (17):82].

فعالیت انسان را از آن انسان دانسته است:

«وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعیٰ» (1).

و او را به مسئله زراعت،دامداری،تجارت و صنعت تشویق نموده است و آباد کردن زمین را از وظایف لازم او دانسته است:

«هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فِیهٰا» (2).

قرآن مجید برای اصلاح اخلاق مردم،و آراسته شدنشان به محاسن اخلاقی و پاک شدنشان از رذایل روانی،بهترین برنامه ها و قوانین را ارائه فرموده و اخلاق پیامبر بزرگ که سراسر پاکی و فضیلت بود را به عنوان خلق عظیم یاد کرده است:

«إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ» (3).

قرآن مجید با بیان صفات پاک حق،و نازل نمودن صدها آیه در شناساندن خدای متعال،با شرک و طاغوت پرستی به مبارزه ای سخت و کوبنده برخاست و زمینه تجلّی توحید خالص را،در عقاید و اعمال مردم آماده کرد،و در سایه این گونه آیات،انسان هایی موحّد،والا،ارزنده و پر ارج،به جامعه بشری تحویل داد.

قرآن مجید نزدیک به هزار آیه درباره سیر انسان از مرگ تا قیامت،و از قیامت تا بهشت یا جهنم ارائه کرد،و از این طریق به تربیت نفوس و تزکیه روان آدمی اقدام کرده و خدمتی بس گرانبها به انسان ارزانی داشت.

1- (1) -«و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست»[نجم (53):39].
2- (2) -«و او شما را از زمین به وجود آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید»[هود (11):61].
3- (3) -«و یقیناً تو بر ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری»[قلم (68):4].

در هر صورت قرآن مجید بنا به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام کتابی است که تجلی علم خدا،در زندگی انسان ها و هادی بشر بسوی هر خیر و بازدارنده انسان از هر شری است (1).

و به قول رسول گرامی اسلام:

ظاٰهِرُهُ انیقٌ،وَ باٰطِنُهُ عَمیقٌ،لَهُ نُجُومٌ وَ عَليٰ نُجُومِهِ نُجُومٌ،لاٰ تُحْصی عَجاٰئِبُهُ وَ لا تُبْلی غَرٰائِبُهُ فیهِ مَصابِیحُ الهُدیٰ وَ مَنارُ الْحِکْمَهِ وَ دَلیلٌ عَلَی الْمَعْرِفَهِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَهَ (2).

«ظاهر این کتاب خرم و زیباست و باطنش ژرف و عمیق،آن چنان که از دسترس بلند پروازترین اندیشه های بشری بیرون است؛دارای اخترانی است، و هر اخترش را نیز اخترانی است.شگفتی های این کتاب شماره نشوند، و تازه هایش کهنه نگردد.چراغ های هدایت در آن است،و فروزانگاه حکمت این کتاب والاست؛دلیل معرفت است برای کسی که راه آن را بداند».

و یا به قول خود قرآن در آیه 7 از سوره آل عمران:

«مِنْهُ آیاٰتٌ مُحْکَماٰتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتاٰبِ وَ أُخَرُ مُتَشاٰبِهاٰتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ماٰ تَشاٰبَهَ مِنْهُ ابْتِغاٰءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاٰءَ تَأْوِیلِهِ وَ ماٰ یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» (3).

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب،آیات محکم است [کلمات صریح و معانیِ روشن] آنها اصل و اساس کتاب اند،و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی اش مختلف

1- (1) -نهج البلاغه:خطبه 167.

2- (2) -کافی:598/2،کتاب فضل القرآن،حدیث 2؛وسائل الشیعه:171/6،حدیث 7657.

3- (3) -آل عمران:7.

و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه انگیزی و طلب تفسیرِ [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می کنند،و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند.و ثابت قدمان در دانش [و چیره دستان در بینش] می گویند:ما به آن ایمان آوردیم،همه [چه محکم،چه متشابه] از سوی پروردگار ماست.

و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکّر نمی شوند».

و باز به قول امیر مؤمنان علیه السلام که به عبد اللّه بن عباس فرمود:

لاٰ تُخٰاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ،فَاِنَّ الْقُرْآنَ حَمّالٌ ذُو وُجْوهٍ تَقُولُ وَ یَقُولُونَ (1).

«با دشمن با قرآن به مخاصمه برنخیز،زیرا آیات قرآن حمل کننده معانی متعددی است،تو می خواهی حقیقتی را از قرآن بگویی،آنان چیز دیگری می گویند».

و باز به قول علی علیه السلام:

فَجٰاءَهُمْ بِتَصدیقِ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ،وَ النُّورِ المُقْتَدی بِهِ،ذٰلِکَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ یَنْطِقَ وَ لٰکِنْ اخْبِرُکُمْ عَنْهُ (2).

«(رسول خدا آمد در حالی که محتوای اساسش برای مردم) تصدیق کتاب های پیشین بود و نوری که باید به آن اقتدا کنند این نور همان قرآن است، آن را به سخن آرید،گرچه با زبان عادی سخن نمی گوید اما من از جانب او شما را آگاهی می دهم».

با توجه به این گونه آیات،روایات و مسائلی که در نهج البلاغه درباره قرآن

1- (1) -نهج البلاغه:نامه 77؛بحار الانوار:376/33،حدیث 606.
2- (2) -نهج البلاغه:خطبه 158؛بحار الانوار:546/31.

آمده است،آیا رسیدن به قعر قرآن و درک مفاهیم بلند آسمانی آن،درخور فکر محدود و عقل ناقص و نارسای انسان است ؟ !

آیا بدون معلّمی برای تعلیم قرآن و معانی عمیقش،فهم قرآن امکان دارد ؟

آیا به سطح و عمق این دریای بی کرانه،ژرف،بدون کشتی فکر پیامبر و اهل بیت معصومش،می توان رسید؛پیامبری که قرآن مجید در سوره های بقره، آل عمران و جمعه او را معلم قرآن معرفی کرده و از امامان بعد از او«راسخون در علم»و«اهل ذکر»یاد کرده است.

بنابراین اطاعت از پیامبر و امامانی که علومشان ما فوق علوم بشری است، عقلاً و شرعاً بر همه انسان ها واجب است.

امامت تجلی قانون در زندگی

رسول گرامی اسلام در طول 23 سال رسالت پر ثمر خود،حقایق قرآن و نحوه عمل به آن را به مردم تعلیم داد.در این مسیر امیر مؤمنان علی علیه السلام بیش از همه مسلمین،از این سرچشمه کمال فیض و دریای بی ساحل علماً و عملاً بهره مند شد (1)؛و به خاطر علم،عمل،معرفت و دانشش،از طرف خدای بزرگ

1- (1)) -امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه 192 نهج البلاغه به این دوران حساس اشاره کرده و می فرماید: وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعی مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ بِالْقِرابَهِ الْقَریْبهِ وَ الْمَنْزِلَهِ الْخَصیصَه،وَضَعَنی فی حِجْرِهِ وَ انَا وَلَدٌ یَضُمُّنی الیٰ صَدْرِهِ وَ یَكْنُفُنی فی فِراشِهِ وَ یُمِسُّنی جَسَدَهُ وَ یُشِمُّنی عَرْفَهُ وَ كانَ یَمْضَغُ الشَّیَ ءَ ثُمَّ یُلْقِمُنیهِ وَ ما وَجَدَ لی كَذْبَهً فی قَوْلٍ وَ لا خَطْلَهً فی فِعْلٌ... وَ لَقَدْ كُنْتُ اتَّبِعُهُ اتِّباعَ الْفَصیلِ اثَرَ امِّهِ،یَرْفَعُ لی فی كُلِّ یَوْمٍ مِنْ اخْلاقِهِ عِلْماً وَ یَأْمُرُنی بِالْأقتِداءِ بِهِ. «شما به خوبی موقعیّت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می دانید،او مرا در دامن خویش پرورش داد.من کودک بودم و او مرا در آغوش خویش می فشرد و در استراحتگاه مخصوص خود جای می داد،مرا به سینه می چسبانید و من بوی پاکیزه او را استشمام می کردم،غذا را می جوید و در دهان من می گذاشت،هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم

پیدا ننمود.من مانند بچه شتری که مادرش را دنبال می کند،شبانه روز به دنبال آن حضرت حرکت می کردم،و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می نمود و مرا فرمان می داد تا به او اقتدا کنم...».
«ابن ابی الحدید»که از عالمان مشهور علمای سنی است در شرح نهج البلاغه ج 20،ص 316 آورده است که حضرت فرمود: وَ لَاَقُولَنَّ مٰا لَمْ اقُلْهُ لِاَحَدٍ قَبْلَ هٰذا الْیَوْمِ: هم اینک مطلبی را می گویم که تا بحال به کسی نگفته ام: سَأَلْتُهُ مَرَّةً انْ یَدْعُوَ لِی بِالْمَغْفِرَهِ فَقال:اَفْعَلُ،ثُمَّ قٰامَ فَصَلیّٰ،فَلَمّٰا رَفَعَ یَدَهُ بِالدُّعٰاءِ اسْتَمَعْتُ اَلَیْهِ فَاِذاً هُوَ قٰائِلٌ:«اللّٰهُمَّ بِحَقِّ عَلِیٍّ عِنْدَکَ اغْفِرْ لِعَلَیٍّ». فَقُلْتُ:یا رسول اللّٰه ! مٰا هٰذا الدُّعٰاءُ ؟ فَقٰالَ«أَ وَ أَحَدٌ اکْرَمُ مِنْکَ عَلَیْهِ فاسْتَشْفِعَ بِهِ اَلَیْهِ. یک بار از رسول خدا خواستم تا از خدا برایم طلب مغفرت کند.فرمود:چنین خواهم کرد.پس برخاست و نماز گزارد،آنگاه دست هایش را به دعا گشود و برایم دعا کرد.من به دعای حضرتش گوش می دادم شنیدم که فرمود:«پروردگارا ! تو را به مقام و قرب و منزلت«علی»سوگند می دهم که علی را مشمول عفو و غفران خود قرار دهی». گفتم:ای رسول خدا ! این چه دعایی است ؟ فرمود:مگر کسی گرامی تر از تو در پیشگاه الهی هست تا او را شفیع درگاهش قرار دهم ؟».

برای رهبری امت،پس از پیامبر انتخاب گردید.پس از علی علیه السلام یازده فرزند او به دستور خدا و اعلام پیامبر،به رهبری امّت انتخاب شدند و قرآن مجید به حکم آیه شریفه:

«أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (1).

پیروی از امامان معصوم را واجب شمرد.

امامان بزرگوار در طول امامت خود،به حکم خدای بزرگ،همان وظیفه رسول گرامی اسلام را که سرپرستی جامعه،و هدایت آنان به سوی رشد و کمال بود،دنبال کردند و در این راه،به خاطر موانعی که دشمنان خدا ایجاد کردند به انواع مصایب و آلام دچار شدند.

1- (1)) -«از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت و هم چون پیامبر دارای مقام عصمت اند] اطاعت کنید»[نساء (4):59].

رنج امامان،پس از رحلت پیامبر شروع و تا غیبت امام دوازدهم (عج) ادامه یافت؛ولی پیشوایان امّت،لحظه ای از مسئولیت عظیمی که بر عهده داشتند، چشم نپوشیده و برای برگرداندن حق به مسیر خودش،کوشش فراوانی کردند و در این راه نصیبی جز زجر،تبعید،زندان و شهادت نداشتند.(1)

1- (1)) -ماجرای غدیر و انتخاب جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام در روز 18 ذی حجه سال دهم هجری به دستور خدای متعال صورت گرفت.در این مراسم 120 هزار نفر بیعت کردند و این واقعه در حالی صورت گرفت که تنها 69 روز به پایان زندگانی رسول گرامی اسلام باقی مانده بود.پس از رحلت جانسوز نبی گرامی اسلام،مشتی دنیاپرست پلید تمام غیرت و مردانگی خود را در کاسه ای از شراب دنیاپرستی سرکشیدند و در سقیفه بنی ساعده کردند آنچه کردند. سردمداران سقیفه خانه وحی را مورد هجوم قرار دادند و حرمت ام الائمه فاطمه زهرا سلام اللّه علیها را شکستند.محسنش را سقط کردند و خانه اش را به آتش کشیدند.امیر مؤمنان علیه السلام را دست بستند و بیعت خود را زیر پا لگدمال کردند،این ماجرای شوم به پشتیبانی سکوت مردم تقویت یافت و غاصبان خلافت بر مسند امامت جا خوش کردند.قریب به 25 سال امام علی علیه السلام را از حکومت ظاهری محروم ساختند و سرانجام با بالا بردن پیراهن عثمان زمینه شهادتش را فراهم نمودند.امیر مؤمنان علیه السلام در مدت حکومت الهی خود همواره با مشکلات و معضلات منافقان و دنیاپرستان روبرو بود،و در این مدت کوتاه جز سرکوب کردن فتنه ها و اصلاح فرهنگ غریب مردم که آثار و پی آمدهای فرهنگ غلط غاصبان خلافت بود مشغولیتی نداشت.پس از شهادت امام علی علیه السلام،امام مجتبی علیه السلام بر مسند امامت نشست؛اما دیری نپایید که بر اثر عدم همکاری و یاری مردم،حضرت را به صلح کشاندند و خانه نشینی حضرتش را به تماشا نشستند.هنوز خون فرق مبارک امیر مؤمنان علیه السلام و جگر پاره پاره امام مجتبی علیه السلام خشک نشده بود که همین مردم کمر به قتل جگر گوشه مصطفی،حسین علیه السلام زدند.او را غریبانه در کربلا متوقف کردند و با لبان تشنه سر بریدند.این حادثه تلخ در کمتر از 50 سال بعد از رحلت جانسوز پیامبر اسلام اتفاق افتاد. پس از حادثه عاشورا و سرنگونی حکومت بنی امیه،سفّاکان بنی العباس بر سر کار آمدند و در عمل نشان

دادند که در رذالت و پستی گوی سبقت را از بنی امیه ربوده اند.دوران امام سجاد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام در شرایط بسیار سختی گذشت تا جایی که هر کسی را به جرم محبّت اهل بیت علیهم السلام دستگیر می کردند و اموالش را به غارت می بردند. عمده فعالیت های اهل بیت علیهم السلام در این دوران پر خفقان در زیر چتر تقیّه و یا مخفیانه صورت می گرفت.در این قسمت به نوع فعالیت اهل بیت علیهم السلام به طور فهرست وار توجه کنید: امام سجاد علیه السلام؛با انشاء دعا و مناجات پرده از جنایات ظالمان برمی داشت،و نیز با گریه مداوم خود،خاطره حادثه عاشورا را زنده نگه می داشت. امام باقر و امام صادق علیهما السلام؛با تشکیل کرسی درس و تربیت شاگردان اقدامات فرهنگی خود را شکل می بخشیدند. امام کاظم علیه السلام؛غیر از دورانی که در زندان حبس بودند ادامه مکتب علمی پدر بزرگوار خود را فراهم آورد و با انتخاب افرادی مطمئن در دستگاه هارون (مانند:علی بن یقطین که سمت وزارت حکومت هارون را بر عهده داشت) فعالیت می کرد. امام رضا علیه السلام؛پس از فراخوانی به طوس با شرکت اجباری یا اختیاری در مناظرات علمی پرده از حقایق برمی داشت. امام جواد علیه السلام؛نیز راه پدر را ادامه داد و با انتخاب وکلای مطمئن هدایت مردم را ثمر بخشید. امام هادی علیه السلام؛در سخت ترین دوران زندگی می کرد و متوکل عباسی که از سفاک ترین خلفا و غاصبان خلافت بود،امام علیه السلام را به شدت تحت کنترل گرفته بود؛اما با این همه امام علیه السلام دست از فعالیت نکشید و همچنان رهبری شیعیان را بعهده داشت. امام عسکری علیه السلام،با فعالیت بی دریغ خویش زمینه غیبت امام عصر علیه السلام را فراهم آورد و در سخت ترین شرایط به شهادت رسید.

این رهبری که از زمان آدم شروع شده بود،به غیبت امام عصر خاتمه پیدا نمی کرد،بلکه خطی بود که باید تا قیامت ادامه می یافت،تا انسان بدون سرپرست الهی نباشد و حجت هم بر او تمام شده و زمینه تشخیص حق را از باطل داشته باشد.

به همین خاطر امامان بزرگوار،مردم را برای بعد از خود به فقیه جامع الشرایط ارجاع داده و او را در هر عصری به عنوان نائب خود و رهبر مسلمین معرفی کردند.

ناگفته نماند،تا زمانی که پیامبر و امامان در بین مردم بودند،دریافت عین حقیقت در امور شخصی و اجتماعی کار مشکلی نبود؛اما پس از پیامبر و امامان

والا مقام،و بویژه از شروع غیبت کبرای امام عصر،با توجه به هجوم فرهنگ های بیگانه در عصر اموی و عباسی،و وارد شدن مسائل غیر اسلامی به عنوان قواعد دینی،در تفسیر و حدیث و بویژه با اضافه شدن احادیث ساختگی به دست جنایتکاران حزب ننگین اموی و عباسی،نیاز رجوع به متخصص برای تشخیص حق از باطل،و قبول رهبری متخصص در همه شئون زندگی،هم چون نیاز به پیامبر و امام احساس شد،و از طرفی هم قرآن و امامان رجوع به چنین متخصصی را واجب و لازم اعلام کرده بودند،روی این حساب مسئله با عظمت اجتهاد و مجتهد و فقیه جامع الشرایط،در خط پاک اسلام؛یعنی تشیع سرخ تجلی کرد (1).

ص:393

1- (1)) - «فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ [توبه (9):122]. «و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛چرا از هر جمیعتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند،بیم دهند باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند». «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ»* [أنبیاء (21):7 و نحل (16):43]. «اگر نمی دانید از دانایان [به کتاب های آسمانی و آگاهان به اخبار پیشینیان] بپرسید [که همه پیامبران از جنس خود بشر بودند،نه فرشته]». قال العسکری علیه السلام: فَأَمّٰا مَنْ کٰانَ مِنَ الْفُقَهٰاءِ صٰائِناً لِنَفْسِهِ حٰافِظاً لِدِیْنِهِ مُخٰالِفاً عَلیٰ هَواهُ مُطیْعاً لِاَمْرِ مَولاٰهُ فَلِلْعَوٰامِ انْ یُقَلِّدوه. «اما هر فقیهی که خویشتندار و نگهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولا باشد بر عوام لازم است که از او تقلید کنند.»الاحتجاج:510/2 و وسائل الشیعه:131/27،حدیث 23401. شهید مطهری رضوان اللّه علیه در کتاب ارزشمند«ختم نبوت»می فرماید: اوّلین پست و مقامی که در دوره خاتمیت از پیامبران (و اهل بیت علیهم السلام) به عالمان انتقال می یابد پست دعوت،تبلیغ ارشاد و مبارزه با تحریف ها و بدعت هاست.توده بشر در همه دوره ها نیازمند دعوت و ارشاد است.قرآن با کمال صراحت این وظیفه را بر عهده گروهی از خود امّت می گذارد. «وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ» [آل عمران (3):104]. «و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد،اتفاق،الفت،برادری،مواسات و

درستی] دعوت نمایند،و به کار شایسته و پسندیده وادارند،و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛و اینانند که یقیناً رستگارند».

فقیه جامع الشرایط،شخصیت والایی است،که در فهم قرآن و روایات و تشخیص مسائل حق از باطل،و اسلامی از غیر اسلامی،از همه امّت ورزیده تر و داناتر،و به احکام پاک خدای متعال آشناتر است،و در شجاعت و عدالت،زهد و تقوا،عمل و عبادت در رأس امّت قرار دارد.

فقیه جامع الشرایط،امّت را در برابر هجوم طاغوت ها و فرهنگ های ضد خدا،از افتادن به وادی ضلالت و هلاکت حفظ می کند.

آن آیات و روایات و اخباری که در همه موارد،رجوع به پیامبر و امام را لازم می داند،همانها رجوع به فقیه جامع الشرایط را واجب می دانند.

فقیهان جامع الشرایط،در حفظ راه خدا و در مسیر فراهم کردن زمینه ای برای اجرای قرآن،سنت پیامبر و فرهنگ امامان،رنج های سنگین و خطرات عظیمی را تحمّل کرده و در این راه زندانیان،تبعیدیان و شهیدان بسیاری را تقدیم اللّه کردند.

فقیهان جامع الشرایط شیعه،در بحث و استدلال برای اثبات حق،و بازگو کردن معارف اسلامی،از ورزیده ترین افراد امّت بودند.

فقیهان جامع الشرایط،در راه بسط فقه و تفسیر قرآن و توضیح روایات و جمع معارف الهی و حفظ آن بر اساس آیات قرآن،به خدمات پر ارجی موفق شدند،و در این راه هزاران کتب فقهی،تفسیری،اصولی،کلامی،ادبی، تاریخی،روایی و علمی از خود به یادگار گذاشتند.در این زمینه کافی است به

کتاب پر قیمت«الذریعه»و«اعیان الشیعه»و«الغدیر»مراجعه کنید.

اگر زحمات پر بهای فقهای جامع الشرایط شیعه و آثار علمی و فقهی و تفسیری آنان نبود،امروز کسی از اسلام واقعی خبر نداشت،و بدون شک آیین پر ارزش اسلام،دچار همان بلای غیر قابل علاج یهودیت و مسیحیت می شد.

فقه و فقیه یعنی سنت پیامبر،یعنی فرهنگ امامان،یعنی معارف پاک الهی و با بودن فقه به عنوان قانون حیات،و فقیه جامع الشرایط به عنوان کاشف قوانین تشریعی،جعل قانون و رهبری برای کسی معنا ندارد.

فقهای شورای نگهبان برای همین منظور در مجلس شورای اسلامی قرار دارند،که قانون خلاف فقه را با کمال شجاعت رد کرده و آن را از اعتبار و ارزش بیاندازند.به همین خاطر اکثر قوانین دولت های گذشته که خارج از خطّ رهبری فقیه جامع الشرایط بوده است،خود به خود باطل قلمداد شده است.

فقه و فقیه مبیّن و مفسّر قرآن و روایات اند،و در هر زمانی با نیروی اجتهاد مورد قبول قرآن،می توانند قانون لازم را در برابر حوادث جدید،به مردم ارائه کنند.چه بسا این گونه احکام،جامعه اسلامی را از سقوط حتمی نجات دهد.

فتوای معروف«تحریم تنباکو»و بسیاری از فتاوای مجتهد عالی مقام،فقیه بی نظیر،نعمت بی مانند حق در قرون اخیر،بت شکن زمان،رهبر اسلامیان، مظهر رحمت و غضب حق،رعد توفنده الهی علیه ستم،نجات بخش امت از خطر استبداد و استعمار حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی روحی له الفداء از همان قبیل است.

مسئله اجتهاد و مجتهد،از افتخارات بی نظیر فرهنگ پر ارزش شیعه است و شیعه در طول این 14 قرن،منافع سرشاری از این راه کسب کرده است.

شیعه با داشتن مجتهد،هیچ گاه به بن بست قانونی نمی رسد و در برابر هر برنامه ای که پیش بیاید،راه جعل قانون،برابر با خواسته خدای متعال بزرگ را

دارد (1).

اطاعت و پیروی از فقیه جامع الشرایط،به حکم قرآن و روایات از اعظم واجبات الهیّه،و پیروی از فقیه،پیروی از امام عصر،و پیروی از امام عصر، پیروی از پیامبر و پیروی از پیامبر،پیروی از خداست:

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاٰعَ اللّٰهَ» (2).

قانون قضا در اسلام

با توجه به مسئله وحی،که محصول آن قرآن مجید است،و روایات و اخباری که در کتب معتبر حدیث تدوین شده است،و کتاب های ارزنده ای که به عنوان کتب فقهی در سایه اجتهاد فقهای جامع الشرایط نوشته شده است، باید گفت:مکتب پر بهای اسلام در کلیّه ابعاد حیات،کاملترین قوانین را به جامعه بشری عطا فرموده است.

یکی از مهم ترین ابعاد قانونی مکتب الهی،«قانون قضا»است که از هر قسمت آن نور عدالت جلوه گر است.

1- (1) -منظور از قانون،قوانین تشریعی نیست چرا که مجتهد جاعل قانون نیست و قانونگذار تشریع،شارع مقدّس است و وظیفه مجتهد تنها کشف آن حکم است؛بنابراین مجتهد هرگز از طرف خدای متعال مجاز به جعل قانون نبوده و نیست.سؤالی که باقی می ماند در مورد مسائل مستحدثه است؛در چنین موردی وظیفه مجتهد تطبیق کلیات بر جزئیات است و اگر بگونه ای بود که به طور کلی شارع از آن ساکت بود یا مجتهد به آن نرسیده بود با استناد به آیه شریفه«رفع»وظیفه را ساقط می کند. به هر تقدیر یکی از مهمترین وظایف مجتهدان رفع بن بست ها و مشکلات دینی است،که مکتب اسلام از آن بهره مند است؛اما این جواز اجتهاد و لزوم تقلید به معنای جعل قانون نبوده و«جعل قانون»تنها وظیفه شارع است،که با نزول قرآن و ارسال پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام بر آن اقدام کرده است و مجتهد از راه تسلط به اصول و مبانی اجتهاد،قدرت و توان خود را در راه کشف آن قوانین به کار می گیرد.
2- (2) -«هر که از پیامبر اطاعت کند،در حقیقت از خدا اطاعت کرده» [نساء (4):80].

قبل از هر چیز،تذکر یک نکته مهم ضروری است و آن این که ایمان به خدا و روز جزا،به مؤمن اجازه ایجاد مزاحمت و مشکل برای مردم نمی دهد و سخت می توان باور کرد که مؤمن،به حقوق اجتماعی،سیاسی،مالی،خانوادگی کسی تجاوز کند،تا برای رفع آن تجاوز،نیاز مراجعه به دستگاه قضایی باشد.

رسول گرامی اسلام در تعریف مؤمن چنین می فرماید:مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین بدانند،بر مؤمن حرام است به مؤمن ستم کند، یا از او بدگویی نماید،یا به شخصیت والای او ضربه بزنند و یا او را بدون علت از خود براند (1).

امام صادق علیه السلام نیز درباره مؤمن می فرماید:مؤمن برادر مؤمن است،این دو مانند یک جسمند،رنج این یک،رنج دیگری است،اگر چه دو روحند ولی از یک حقیقتند.شدت اتصال روح مؤمن به حق،از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است (2).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود:مؤمن خونگرم و جوشنده با مؤمنان است (3).

از مجموع روایاتی که درباره مؤمن رسیده،استفاده می شود که مؤمن اهل انصاف،مساوات،مواسات،ایثارگری،فتوت،جوانمردی،گذشت،کمک کننده،حلّال مشکلات،قبول کننده حق،رعایت کننده حق یتیم،مراعات کننده حق همسایه،درستکار،راستگو،با تقوا؛امین،با ورع،پرهیزکننده از مال حرام، خوش قلب،مهربان،با محبت،صابر،متوکل،وقور و حلیم است.

چگونه ممکن است چنین انسانی دست به ظلم و تجاوز بزند،و حق فردی از

1- (1) -کافی:235/2،باب المؤمن و علاماته و صفاته،حدیث 19.
2- (2) -محجّه البیضاء:357/3.
3- (3) -کافی:102/2،باب حسن الخلق،حدیث 17؛وسائل الشیعه:158/12،باب 105،حدیث 15941.

مسلمین را زیر پا نهد ؟ راستی با این صفاتی که برای مؤمن شمرده اند،هرگز چنین گمانی نمی رود ! !

ولی ممکن است از طرف دیگران به حق او ظلم شود،که در این صورت برای احقاق حقش قیام کرده و اگر نتوانست،از قدرت دستگاه قضایی اسلام استفاده کرده و به حق خود خواهد رسید.

ای کاش ! همه مردم به اصول و صفات عالی مؤمن پای بند بودند،تا اختلاف، مشکل و تجاوز به حقی پیش نمی آمد،و از این راه به صرفه جویی بودجه دولت اسلام کمک شایانی می شد.

ای کاش ! دو نفر که در امر سیاسی،اجتماعی،خانوادگی،مالی،حقوقی، ارثی،شرکتی و یا دوستی با هم اختلاف پیدا می کردند،برای حل دعوا به انصاف و علم خود تکیه می کردند،که بهترین عامل برای حل اختلاف و دعواست؛زیرا آنان که به محکمه عدالت می روند،بهتر از قاضی می دانند که حق با کدامیک از آنان است و در حقیقت در محکمه عدل،دو عالم در برابر یک قاضی،ناآگاه به حق طرفین قرار می گیرند ! !

هر کس با هر کس هر اختلافی دارد،اعم از اختلاف زن و شوهر،فروشنده و خریدار،مالک و مستأجر،دو شریک،کشاورز با کشاورز وارثان در سهم الارث،دو غریبه با یکدیگر،و اهل هوا و هوس با حکومت اسلامی،بهتر از همه می دانند که حق به جانب کدامیک است،اگر به حکم قرآن و با تکیه بر انصاف و علم خود،حق را به جانب صاحبش بدهند،چه نیازی به برپا شدن محکمه و حکومت قاضی است؛بین بی ایمانی مردم و پایبند نبودن اهل دعوا به اصول اسلامی،و علم و انصاف خود و گستردگی دادگاه و دادگستری و نیاز به قضات رابطه مستقیم وجود دارد.

بردباری،گذشت،حلم و عفو،آسان گیری،رعایت انصاف،مخالفت با آز،

طمع و حرص،مبارزه با هوا و هوس،از بهترین عوامل حلّ مشکل و رفع اختلاف،قبل از مراجعه به قاضی است.

راستی در این زمینه چه مسئولیت سنگینی متوجه دستگاه های ارتباط جمعی از قبیل رادیو،تلویزیون،و روزنامه هاست؛این وسائل باید با پخش مسائل عالی تربیتی،زمینه اختلافات،دعواها،ادعاهای بی جا و تجاوز به حقوق دیگران را از بین ببرند،و مردم را به گونه ای در راه خدا و اسلام قرار بدهند،که مردم نه این که چشم به حق دیگران نداشته باشند؛بلکه هر کدام از آنها مدافع سرسختی جهت احقاق حق مظلوم شوند.

بدون شک در دادگاه عدل قیامت،کارگردانان وسایل ارتباط جمعی،بویژه در این دوره که دوره حکومت اسلام است و می توان حد اکثر بهره برداری را در جهت نشر فرهنگ اسلام از این وسایل برد،محاکمه سختی خواهند داشت؛اگر اوقات پر قیمت مردم را به برنامه هایی پر کنند که نه به سود دنیای آنان و نه به نفع آخرت ایشان باشد.

قرآن کریم،احادیث جامع اسلامی و کتب فقهی فقیهان،قوانین قضا را به عالی ترین شکل بیان کرده اند،بدون شک بر پا شدن عدل را،جز در سایه اجرای آن قوانین نباید توقع داشت.

قوانین قضا،حدود،دیات،قصاص،جزا،تعزیرات،یمین،شهادات، قاضی،علم،عدالت،شهامت،ایمان،،بینش و تقوای قاضی و بی طرفی او نسبت به طرفین دعوا،و هم چنین عدالت شاهدان در دادگاه و تناسب جریمه ها با جرم ها،از مهم ترین مباحث اصولی باب قضا در اسلام است که نمونه این واقعیات را بدون تردید در هیچ مکتبی نمی توان یافت.

قانون قضا در اسلام برای حل مشکلات سیاسی،اجتماعی،خانوادگی، مالی،اختلافات بین افراد وضع شده است،و در صورت صحیح اجرا شدن،در اسرع وقت به مشکلات خاتمه می دهد.

ص:399

قضاوت در اسلام،از خطیرترین مسئولیت های شناخته شده است،و قبول این امر مهم در شأن هر کسی نیست.

قبول مسئولیت در برنامه ای که در خور انسان نیست،از بزرگترین گناهان شمرده شده است،نبی بزرگ اسلام می فرماید:

مَنْ تَقَدَّمَ عَلَی الْمُسْلِمینَ وَ هُوَ یَریٰ انَّ فیهِمْ مَنْ هُوَ افْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خٰانَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمینَ (1).

«کسی که امری از مسلمین را عهده دار شود،در حالی که بداند برتر از او در میان مردم است،به خدا و رسولش،و به همه مسلمین خیانت کرده است».

و نیز فرمود:

مَنْ امَّ قَوْماً وَ فیهِمْ مَنْ هُوَ اعْلَمُ مِنْهُ وَ افْقَهُ لَمْ یَزَلْ امْرُهُمْ الیٰ سَفٰالٍ الیٰ یَوْمِ القِیاٰمَهِ (2).

«کسی که رهبری قومی را بپذیرد در حالی که داناتر و فقیه تر از او در میان مردم باشد،علت بدبختی و سقوط قوم تا قیامت به وسیله آن رهبر ناشایست است».

ص:400

1- (1) -مکارم الاخلاق:527/.

2- (2) -ثواب الاعمال:246/ و بحار الانوار:88/85،حدیث 51.

و نیز فرمود:

انَّ الرِّئاٰسَهَ لاٰ تُصْلِحُ الاّٰ لِلّٰهِ وَ لِاَهْلِهٰا وَ مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ فی غَیْرِ الْمَوْضِعِ الذی وَضَعَهُ اللّٰهُ فیهِ مَقْتَهُ اللّٰهُ وَ مَن دَعٰا الیٰ نَفْسِهِ فَقٰالَ انا رَئیسُکُمْ وَ لَیْسَ هُوَ کَذٰلِکَ لَمْ یَنْظُرِ اللّٰهُ الَیْهِ حَتّٰی یَرْجِعَ عَمّٰا قٰالَ وَ یَتُوبَ الَی اللّٰهِ مِمَّا ادَّعیٰ (1).

«ریاست و ولایت مخصوص خدا و واجدین شرایط است،هر کس در منصبی که لایق او نیست قرار بگیرد خدا بر او خشم خواهد کرد،کسی که ادعای رهبری کند ولی شایسته نباشد خدا به او نظر نمی کند؛مگر از ادعایش توبه کند و به خدای بزرگ بازگردد».

با توجه به این روایات منصب قضا که از اعظم منصب هاست،و در رابطه با جان،آبرو و مال مردم است،فقط باید به اهلش واگذار شود و جداً کسی که اهلیت قضاوت را ندارد،به هیچ عنوان نباید تن به قبول این برنامه دهد.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام به شُریح قاضی فرمودند:

یاٰ شُرَیْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لاٰ یَجْلِسُهُ الاّٰ نَبِیٌّ أوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أوْ شَقِیٌّ (2).

«ای شریح جائی نشسته ای که در آن جایگاه جز پیامبر یا وصی او یا شقی نمی نشیند» ! !

امام ششم فرمود:

اِتقُوا الْحُکُومَهَ فَاِنَّ الْحُکُومَهَ انَّمٰا هِیَ لِلْاِمٰامِ الْعالِمِ بِالْقَضٰاءِ الْعٰادِلِ فِی الْمُسْلِمینَ،کَنَبِیٍّ اوْ وَصِیِّ نَبِیٍّ (3).

«از قضاوت بپرهیزید که آن مخصوص پیشوای آگاه به موارد قضا و عادل مسلمین است،مانند پیامبر یا جانشین او».

پیامبر بزرگ اسلام این مقام را آن چنان خطرناک می داند که در بیانی چنین هشدار می دهد:

1- (1)) -تحف العقول:36؛بحار الانوار:149/74،حدیث 59.

2- (2)) -کافی:406/7،باب ان الحکومه انما هی للامام،حدیث 2؛وسائل الشیعه:17/27،باب انه لا یجوز لاحدٍ ان یحکم،حدیث 33091.
3- (3)) -کافی:406/7،باب ان الحکومه انما هی للامام،حدیث 1؛وسائل الشیعه:17/27،باب انه لا یجوز لاحد ان یحکم،حدیث 33092.

مَنْ جُعِلَ قاٰضِیاً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَیْرِ سِکِّینٍ (1).

«قبول منصب قضا بریدن سر خود بدون کارد است».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

القُضاهُ ارْبَعَهٌ:ثَلاٰثَهٌ فِی النّارِ وَ واٰحِدُ فِی الْجَنَّهِ رَجُلٌ قَضیٰ بِجَوْرٍ وَ هُوَ یَعْلَمُ فَهُوَ فِی النّارِ،وَ رَجُلٌ قَضیٰ بِجَوْرٍ وَ هُوَ لاٰ یَعْلَمُ فَهُوَ فِی النّارِ،وَ رَجُلٌ قَضیٰ بِالْحَقِّ وَ هُوَ لاٰ یَعْلَمُ فَهُوَ فِی النّارِ،وَ رَجُلٌ قَضیٰ بِالْحَقِّ وَ هُوَ یَعْلَمُ فَهُوَ فِی الجَنَّهِ (2).

«قضات چهار دسته اند؛سه گروه آنان در آتش و یک دسته در بهشت اند:

کسی که به ظلم قضاوت کند و بداند،کسی که به ظلم قضاوت کند و نداند و کسی که به حق قضاوت کند و نداند،هر سه در آتش اند،تنها کسی که در بهشت است کسی است که به حق قضاوت کند و به موارد قضا آگاه باشد».

و نیز فرمود:

مَنْ حَکَمَ فی دِرْهَمَیْنِ بِغَیْرِ ماٰ انزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ کاٰفِرٌ بِاللّٰهِ الْعَظیمِ (3).

«کسی که در دو درهم به غیر قانون خدا قضاوت کند،نسبت به خدای بزرگ ناسپاسی ورزیده است».

قاضی در تمام زمینه های قضاوت،باید متکی به قرآن و روایات باشد و گرنه مرتکب گناهی بزرگ شده است.در قرآن آمده است کسانی که به غیر قانون خدا حکم کنند کافر،ظالم و فاسقند.

1- ((1)) -وسائل الشیعه:19/27،باب انه لا یجوز لا حد ان یحکم،حدیث 33097؛عوالی اللآلی:342/2،باب القضاء و حدیث 3.
2- ((2)) -کافی:407/7،باب اصناف القضاه،حدیث 1؛تهذیب الاحکام:218/6،باب 87،حدیث5.

3- (3)) -کافى:408/7،باب من حكم بغير ما انزل اللّٰه،حديث 2؛وسائل الشيعه:31/27،باب 5،حديث 33137.

آری ! حکم برخلاف قواعد الهی،حکمی ظالمانه و کافرانه است،و زبان حاکم به غیر مقررات خدا،دچار عذاب سختی خواهد شد؛امام صادق علیه السلاَم در این زمینه می فرماید:

«خدای متعال زبان را به عذابی دچار کند که هیچ یک از اعضاء و جوارح به چنان عذابی دچار نشوند،زبان می گوید:ای خدا ! مرا گرفتار عذابی کرده ای که چیزی را این چنین دچار ننموده ای ! خطاب می رسد کلمه ای از تو صادر شد و آن کلمه به مشرق و مغرب رفت و به سبب آن خون محترمی ریخته شد، و مال محترمی به غارت رفت،و به ناموس محترمی لطمه وارد آمد،به عزّت و جلالم قسم آن چنان تو را عذاب کنم که چیزی از اعضای بدن صاحبت را این گونه عذاب نکنم ! !» (1).

لزوم قبول قضاوت

با توجه به اختلافاتی که برای مردم پیش می آید،و برای حل آن نیاز به قضاوت و قاضی است،اگر کسی واجد شرایط باشد و این منصب را قبول ننماید،نه تنها مشکلی به مشکلات جامعه اسلامی افزوده؛بلکه سد راه حل مشکلات شده است،و این خود خیانتی آشکار و غیر قابل عفو در اسلام است.

آری ! نپذیرفتن مسئولیتی که از طریق خدا متوجه انسان است،ظلم به اسلام و مسلمین است،که در این زمینه لازم است انسان واجد شرایط از وسوسه های شیطانی و احتیاطهای بیجا جداً بپرهیزد.

عدم قبول منصب قضا،برای کسی که اهلیت دارد،دهن کجی به حکم اللّٰه است و کمک به از کار انداختن چرخ اسلام ! !

وقتی از ائمه برای حل اختلافات سؤال می کنند و آن بزرگواران مردم را به آگاهان و پاکان ارجاع می دهند،دلیل بر این است که واجدین شرایط باید این

1- (1) -همان:10.

منصب را بپذیرند و از این راه به کمک اسلام و مسلمین برخیزند،و نیز دلیل بر این است که ائمه طاهرین قبول این منصب را از طرف واجدین شرایط امضاء کرده و حتی با بودن خودشان،افرادی را برای این امر مهم نصب می فرمودند ! !

در روایت بسیار مهمی از قول امام ششم آمده است:

ایّاکُمْ انْ یُحٰاکِمَ بُعضُکُمْ بَعْضاً الیٰ اهْلِ الْجَوْرِ وَ لٰکِنِ انْظُرُوا الیٰ رَجُلٍ مِنْکُمْ یَعْلَمُ شَیْئاً مِنْ قَضٰائنا فَاجْعَلُوهُ بَیْنَکُمْ فَاِنّی قَدْ جَعَلْتُهُ قٰاضِیاً فَتَحٰاکَمُوا الَیْهِ (1).

«از این که در حل مشکل خود به قاضیان ظالم رجوع کنید،سخت بپرهیزید،در این زمینه به دنبال کسی بروید که تا اندازه ای به مکتب ما آگاه است،من او را قاضی بین شما قرار دادم،حکم او قابل قبول است و شما هم محاکمه خود را به او واگذارید».

و در روایتی از«ابی خدیجه»آمده است:

بَعَثَنی ابُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام الیٰ اصْحٰابِنٰا فَقٰالَ:قُلْ لَهُمْ ایّٰاکَمْ اذا وَقَعَتْ بَیْنَکُمْ خُصُومَهٌ أوْ تَدٰارِی فی شَیءٍ مِنَ الْاَخْذِ وَ الْعَطٰاءِ انْ تَحٰاکَمُوا الیٰ احَدٍ مِنْ هٰؤُلاٰءِ الْفُسّاقِ،اِجْعَلُوا بَیْنَکُمْ رَجُلاً قَدْ عَرَفَ حَلاٰلَنٰا وَ حَرٰامَنٰا قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ قٰاضِیاً وَ ایّٰاکُمْ انْ یُخٰاصِمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً اِلَی السُّلطٰانِ الْجٰائِرِ (2).

«امام ششم مرا نزد شیعیان فرستاد و فرمود:به آنان بگو هرگاه بین شما نزاعی واقع شد،یا در امر مالی اختلافی روی داد،برای حل دعوا به این قاضیان دست نشانده فاسق مراجعه نکنید،رجوع شما به کسی باشد که به حلال و حرام ما آگاه است،من او را قاضی قرار دادم،مواظب باشید نزد حاکم ستمگر به دادخواهی نروید».

1- (1) -کافی:412/7،باب کراهه الارتفاع الی القضاه الجور،حدیث 4؛ وسائل الشیعه:13/27،باب ان یشتروا فیه الایمان،حدیث 33083.

2- (2) -تهذیب الاحکام:303/6/باب 92،حدیث 53؛وسائل الشیعه:139/27،باب وجوب الرجوع فی القضاء،حدیث 33421.

و در توقیع امام زمان آمده است:

امَّا الْحَوٰادِثُ الْوٰاقِعَهُ فَارْجِعُوا فیهٰا الیٰ رُوٰاهِ احٰادیثِناٰ فَاِنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیْکُمْ وَ انَا حُجَّهُ اللّٰهِ (1).

«در پیش آمدها به راویان حدیث مراجعه کنید که آنان بر شما حجت اند و من حجت خدایم».

شرایط قاضی

اشاره

قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی باید مؤمن،عادل،عالم،با فراست، حاذق،پاکدامن،شجاع،صبور و حلیم باشد،او باید کار خود را از بهترین عبادات بداند و از زیادی کار خسته و آزرده نگردد و پاداش رنج خود را به حساب خدا بیاورد.

در حال کسالت،خواب آلودگی،شادی شدید،ابتلای به هَمّ و غم،خشم، گرسنگی،انباشتگی شکم،سرمای سخت و گرمای طاقت فرسا،از قضاوت بپرهیزد،و خود برای خود خرید و فروش نکرده و وارد انواع معامله نشود،تا مبادا مردم درباره او تسامح روا دارند و از راه ارزان فروختن به او،و گران خریدن از او،حقی بر ذمه اش احراز کنند،و او را مأخوذ به حیا نسازند.

قاضی از نظر فقه عالی اسلام،باید طرفین دعوا را در سلام گفتن و سخن گفتن و نگاه کردن و اکرام و احترام،در یک سطح قرار دهد،و در حکومت و قضاوت خود چنان بی نظر باشد که خویشاوند به جانبداری او طمع نبندد و دشمن از عدالت پروریش نومید نگردد.

1- (1) -وسائل الشیعه:140/27،باب وجوب الرجوع فی القضاء،حدیث 33424؛کشف الغمه:531/2،الفصل الثالث فی ذکر بعض التوقیعات.

در کتاب«کافی»و تهذیب آمده است:مردی بر امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شد،و چند روز به مهمانی آن حضرت به سر برد،سپس برای محاکمه ای که آن را با امیر مؤمنان علیه السلام در میان نهاده بود،در معیت طرف دعوا به محضر قضا آمد.

علی علیه السلام چون او را در آن محضر یافت،فرمود:آیا برای محاکمه اینجا آمده ای ؟ مرد گفت:آری،حضرت فرمود:هم اکنون از میهمانی من دست بردار؛ زیرا رسول خدا از پذیرایی یکی از طرفین دعوا،بدون حضور دیگری نهی فرمود.

شاید محتاج به توضیح نباشد،که راندن مهمانی برای شخصی کریم،آن هم برای کریمی مثل علی علیه السلام،چقدر دشوار است؛ولی چه باید کرد،مسئله عدالت بالاتر از همه اینهاست.

قاضی نباید از ارباب رجوع هدیه بپذیرد؛زیرا ماهیّت این هدیه جز رشوه چیز دیگری نیست،و این عمل از نظر اسلام چنان ناپسند است که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَعَنَ اللّٰهُ الرّٰاشِیَ وَ الْمُرْتَشِیَ فِی الْحُکْمِ (1).

«خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده در حکم را».

و امام صادق علیه السلام رشوه گرفتن در حکم را به منزله کفر به خدا به حساب آورده و می فرماید:

1- (1)) -بحار الانوار:274/101،باب الرشا فی الحکم،حدیث 11؛مستدرک الوسائل:355/17،باب 8،حدیث 21565-8.

امَّا الرِّشٰا فِی الْحُکْمِ فَهُوَ الْکفْرُ بِاللّٰهِ (1).

آیا با گرفتن رشوه می توان جانب حق را رعایت کرد ؟ هرگز ! زیرا وقتی شخص پذیرای رشوه شد،دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس،قدرت حکومت عادلانه را از دست خواهد داد،و انسان قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود.

به این نمونه توجه کنید

«عاقبه بن یزید»در عصر«مهدی عباسی»عهده دار قضا بود،روزی هنگام ظهر،نزد خلیفه رفت و درخواست کرد دیگری را به جای او در منصب قضا قرار دهد.

خلیفه عباسی چون سخن او را شنید،گمان کرد یکی از رجال دولت با وی به معارضه پرداخته و او را آزرده خاطر نموده است،از این رو علت استعفایش را پرسید و گفت:اگر کسی تو را آزرده است بگو تا او را تأدیب کنم ! قاضی گفت:

نه،چنین اتفاقی نیفتاده،خلیفه گفت:پس علت استعفایت چیست ؟

قاضی گفت:یک ماه قبل دو نفر از مراجعین،در خصوص قضیه ای دشوار به محضر قضا حاضر شدند،و هر یک ادلّه و شهودی بر صدق اظهارات خود اقامه کردند،دعوای آنان در خور مطالعه و تحقیق بود،من در برابر آن قضیه دشوار فرو ماندم و چندین بار تجدید جلسه کردم و امیدوار بودم که آن قضیه را بین طرفین دعوا خاتمه دهم،در این میان یکی از طرفین دعوا خبر یافته بود که من رطب دوست دارم،از این رو برای جلب عواطف من،در چنین فصلی که فصل

1- (1) -وسائل الشیعه:223/27،باب تحریم الرشوه،حدیث 33647؛فقه الرضا:253،باب التجارات و البیوع.

نوبر رطب است،مقداری از بهترین نوع رطب،که من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصل مهیا نیست،فراهم ساخت و با پرداخت چند درهم رشوه،دربان را بر آن داشت که آن رطب را نزد من آورد.

در این هنگام،دربان طبق را بر زمین نهاد و گفت:این هدیه از فلانی است، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده و خشمگین شدم،چندان که دربان را از خدمت راندم و ظرف رطب را به آورنده آن باز گردانم؛اما روز دیگر چون طرفین دعوا به محضر قضا آمدند،نتوانستم آن دو رابه یک چشم بنگرم؛زیرا طبق رطب هر چند که من آن را رد کرده بودم،اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود.

اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خویش را با آن شیرین کرده بودم،حال من بر چه منوال بود ؟ !

سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت:در چنین روزگاری که مردم این گونه دست خوش فساد شده اند،من بر دین خود هراسانم و بیم آن دارم که از سر غفلت به دام حیله ایشان درافتم،و نقد ایمان و سرمایه خود را بر سر کار قضا نهم.

اوصاف قاضی از نگاه علی علیه السلام

علی علیه السلام در فرمان جاوید خود به«مالک اشتر»برای انتخاب قاضی چنین می گوید:برای تصدی وظیفه قضا و حکومت میان مردم،کسی را برگزین که به عقیده تو،از همگی افراد رعیت برتر باشد،از آن گونه شخصیت که تراکم قضایا او را به تنگنا نیفکند،و ارباب دعوی و دفاع او را تنگ حوصله و کژ خلق نسازند، و در لغزش و خطایی که از او سرزند،اصرار نورزد،و چون حقیقت امری را بشناسد،از پذیرفتن آن دلتنگ و از بازگشت به آن حقیقت آزرده خاطر نگردد

ص:408

و طایر همتش از اوج نزاهت،به حضیض طمع نگراید،و در قضایا به آنچه در وهله اول و نظر سطحی بفهمد،از کاوش در اعماق حقایق باز نایستد،و به هنگام رخ دادن شبهات برای جستن حق،پایداریش بیشتر و تمسکش به حجت ها فزونتر و ملالتش از آمد و شد اعیان کمتر،و در کشف حقایق امور شکیباتر و به هنگام هویدا شدن حقیقت امر در صدور حکم و تنفیذ آن برنده تر باشد.کسانی را انتخاب کن که چاپلوسی و چرب زبانی ایشان را نفریبد، و تشویق و تحریص به امری از جاده حق،منحرفشان نکند.

این مجموعه اوصافی است که علی علیه السلام برای قاضی صالح ذکر می کند و پس از آن،بیان خود را با یک جمله کوتاه این گونه پایان می بخشد«و اولٰئِکَ قَلیلٌ» (1)یعنی ای مالک ! چنین مردمی که واجد همگی این اوصاف باشند،نادر و کمیابند (2).

ص:409

1- ((1)) -نهج البلاغه:نامه 53؛مستدرک الوسائل:164/13؛بحار الانوار:604/33،باب 30،حدیث 744.
2- ((2)) -لازم به تذکر است که این مقاله در تاریخ 1360/10/16 برابر با دهم ربیع الاول 1401 توسط استاد نگاشته شده است.

12 ولایت و رهبری در اسلام

اشاره

ص:411

پاسداران حریم ولایت علوی در بنیاد نهج البلاغه که تا کنون منشأ آثار و برکات معنوی و تربیتی در جامعه اسلامی بوده،و با کمال اخلاص به نشر فرهنگ والای الهی از زبان مولای عارفان،شمع شبستان قلب عاشقان محبوب کاملان،مقصود بینایان،امیر مؤمنان صلوات اللّٰه علیه اقدام کرده اند،و در این جهت کتب و نشریات و جزوات و مقاله های بسیار ارزنده و پرمایه ای در راه اعتلای روح انسان منتشر نموده اند،با ارسال صفحه ای نورانی مشتمل بر بیست عنوان در مسئله با عظمت رهبری و ولایت در حیات انسان از دیدگاه نهج البلاغه از این بی بضاعت خواسته بودند در توضیح یکی از آن عناوین مقاله ای را تقدیم بدارم من فکر کردم عنوان«ولایت را»که مشترک در همه عناوین است تا جائی که در خور توان من است با استمداد از آیات الهی و نهج البلاغه عظیم ترجمه کنم،باطن ولایت الهام بخش من شد که این حقیقت عظیمه را در چهار بخش تقدیم عزیزان کنم:

1-ولایت اللّٰه.

2- ولایت النبی.

3-ولایت الامام المعصوم.

4 -ولایت الفقیه.

از آنجا که هر یک از این چهار حقیقت در یک قسمت عمده از بعضی از

خطبه ها و نامه ها و حکم و کلام مولا آمده و نقل همه آن قسمت ها از حوزه جزوه نویسی خارج بود و آوردن تمام خطب و نامه ها و حکم،جزوه را تبدیل به کتاب قطوری می نمود،مصلحت دیدم که در این مقدمه به خطب و کلام و نامه ها و حکمی که هر یک از عناوین چهارگانه از مفاهیم و معانی آنها گرفته شده اشاره کنم:

ولایت اللّه:

خطبه اول:خطبه 65،85،90،91،152،160،162،182،185،186.

ولایت رسول اللّه:

خطبه یکم:72،89،94،105،106،144،161،185،192.

ولایت معصوم:

خطبه:2،3،87،93،144،152،نامه 6،50،کلام 147،حکمت 252.

ولایت فقیه:

خطبه:40،87،214،کلام 147،نامه 42،34.حکمت 90.

باشد که از پی شماره های مذکور،با کشتی عقل به دریای نهج البلاغه وارد شده و توفیق یابید گوهرهای پرارزش معنوی از این سفره نعمت بیکران را به دست آورید.

سطوری که در پیش رو دارید قطره ای از آن بحر مواج است که امیدوارم راهگشای عاشقان باشد تا با مدد الهی هر یک از عناوین چهارگانه را که از امهات مسائل نهج البلاغه است،با بررسی تمام شئون آن در اختیار تشنگان وادی معرفت بگذارند و بیش از پیش نهج البلاغه بی نظیر را به جهان امروز معرفی کنند.

ص:414

ولایت اللّه

اشاره

«ولایت»به معنای سلطنت،حکومت،تدبیر امور،امارت،نصرت،تولیت، مالکیت،سرپرستی،محبت و ربوبیت است که در حقیقت و در اصل و ریشه، حقِّ حضرت رب العزّه و آفریدگار جهان هستی است.

ولایت و تدبیر،عرصه گاه آفرینش،اختصاص به آن ذات مقدس دارد،که مبدأ خلقت،آفرینش،پدیدآورنده ساختمان شگفت انگیز هستی،حافظ، نگهبان و مربی حقیقی تمام موجودات ملکی و ملکوتی است.

برای او که مالک و مربی تمام عناصر هستی است،و آغاز،انجام،رشد، کمال،حیات و موت تمام موجودات به دست اراده اوست،ولایت،کامله،تامه و مطلقه و بدون شرط است.

ولایت حضرت او،منشأ تجلی حقوق خدایی است که آن حقوق عبارت است از حق ربوبیت،مالکیت،عبادت،حاکمیت،اطاعت و الوهیت و...

در حق ربوبیت او،آنچه مطرح است این است که انسان همسو با تمام موجودات هستی،برای آفرینش و اوضاع و احوال آن،مربی و صاحب اختیاری جز او نشناسد،و مدبر و سررشته داری در زندگی و حیات،غیر او را نپذیرد و به طور دائم سعی و کوشش بر این باشد که دست ارباب و انداد را از سر انسان و انسانیت کوتاه نماید،و پوزه آنان که ادعای انا ربکم الاعلائی دارند،با قدرت هر چه تمام تر،به خاک مذلت و نیستی بمالد،و شر حکومت و امارت و سلطه آنان را از بیخ و بن برکند؛چرا که رب واقعی و مربی حقیقی،در تمام هستی فقط و فقط اللّه است و بس.

«قُلْ أَ غَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَیْءٍ» (1)

«بگو آیا غیر خدا پروردگاری را بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است».

در حق مالکیت او آنچه مطرح است،این است که وجودش مقدس و بر تمام آسمان ها و زمین،و آنچه در آنهاست ملکیت ذاتی دارد،و کسی را نمی رسد که در جنب مالکیت او ادعای ملکیت بر چیزی و بر شیء داشته باشد،که ملکیت انسان بر عناصر و اشیا اعتباری است،و حق تصرفش در املاک تنها به اذن حضرت اوست.

انسان را نمی رسد که به بیش از آنچه محصول سعی و کوشش اوست دست اندازی کند،و در هیچ زمینه ای برای وی حق تکاپو نیست،و آنچه در اختیار اوست از آن مولاست،و بر اوست که در مسئله تصرف،گردن به امر حضرت او نهد،و از بخل،امساک،حرص،جمع نعمت از طریق نامشروع و خرج آن در راه حرام،با کمال قدرت و شدت روحی بپرهیزد،و زمینه استفاده دیگران را که عباد مالک حقیقی اند،از عنایات حضرت حق فراهم آورد،و چون مال خدا در دست غاصب و ستمکار ببیند،به هر نحو ممکن قیام کند و آن را از دست غاصب پس گرفته به صاحب حق که مؤمن و مسلمان است برساند.

«وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا» (2)

«حکومت آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست».

امام صادق علیه السلام که منبع علم الهی و آگاه به حقایق و اسرار است،در روایت مهمی می فرماید:

1- ((1)) -انعام (6):164.
2- ((2)) -مائده (5):17.

ذٰلِکَ انَّ جَمِیْعَ ماٰ بَیْنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ للّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله،وَ لِاَتْباٰعِهِ مِنَ الْمُؤمِنْیِنَ مِنْ اهْلِ هٰذِهِ الصِّفَهِ،فَماٰ کاٰنَ عَنِ الدُّنْیَا فِی ایْدِی الْمُشْرِکِیْنَ وَ الْکُفّاٰرِ وَ الظَّلَمَهِ وَ الْفُجّاٰرِ وَ اهْلِ الْخَلاٰفِ لِرَسُولِ اللّٰهِ وَ الْمُوَلِّی عَنْ طاٰعَتِهِماٰ،مِمّاٰ کاٰنَ فِی ایْدِیْهِمْ ظَلَمُوا فِیْهِ الْمُؤمِنْیِنَ مِنْ اهْلِ هٰذِهِ الصِّفاٰتِ وَ غَلَبُوهُمْ عَلیٰ ماٰ افاٰءَ اللّٰهُ علیٰ رَسُولِهِ فَهُوَ حَقُّهُمْ افاٰءَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ رَدَّهُ الَیْهِمْ انَّماٰ مَعْنَی الْفَیْءِ کُلَّ ماٰ صاٰرَ الیٰ الْمُشْرِکِیْنَ ثُمَّ رَجَعَ الیٰ ماٰ قَدْ کاٰنَ عَلَیْهِ (1).

«جمیع آنچه بین آسمان ها و زمین است،از آن خدا و پیامبر و مؤمنان مطیع است.آنچه در دست مشرکین و کفار و ستمگران و مجرمین و دورافتادگان از صراط خداست متعلق به رسول الهی و تابعان مقام ختمی مرتبت است.اموالی که در انحصار افتادگان در چاه ضلالت است،بیرون آوردنش از دست آنان، جهت برگرداندن به صاحبان حق گرچه در گرو جهاد و مقاتله باشد واجب است».

«أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّمٰاواٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ ماٰ بَیْنَهُماٰ» (2).

«یا مگر مالکیّت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست،در اختیار آنان است ؟».

مگر حق زمامداری و صاحب اختیاری آسمان ها و زمین،و نعمت های در آن دو از آنان است؟

1- (1)) -تهذیب:129/6،باب 57،حدیث 3؛وسائل الشیعه:36/15،باب 9،حدیث 19949.
2- (2)) -ص (38):10.

در مسئله عبادت،آنچه مطرح است این است که بر تمام انسان ها واجب،لازم عقلی و شرعی است که همچون تمام موجودات هستی،سر به فرمان او باشند و فقط از اوامر و نواهی آن حضرت،بی چون و چرا اطاعت کنند،و بندگی کسی جز او را ندانند،که در عبادت او ظهور کمالات و استعداد حتمی،و در بندگی غیر او هلاکت و شقاوت ابدی است.

تسلیم امر و نهی او نبودن،کفر،شرک،زندقه و فسق،ضلالت و شقاوت می باشد،در این عبادت است که سراسر میدان حیات،مظهر فساد و افساد و فحشا و منکرات می گردد.

انسان نباید جز به عبودیت حق تن دهد،و خویش را که گوهر گرانبهایی از خزانه خلقت است،چونان مرده به دست غسالانی که سردمدار کفر و نفاقند دهد،که تسلیم غیر او شدن،و به نوکری و خدمت غیر برخاستن،محصولی جز ذلّت در دنیا و آخرت ندارد.

بندگی حقیقی حق،نفی بندگی شیطان و اولیای شیطان است،و اسلام را از مسئله عبادت جز این مقصودی نیست،که در این بندگی خیر دنیا و آخرت لحاظ شده و آبادی امروز و فردای انسان در نظر گرفته شده است.

نماینده ارتش ستمگر ساسانی،چون از نماینده سپاه اسلام علت محاصره ایران را سؤال می کند،جواب می شنود:

جِئْنٰا لِنُخْرِجُ الْعِبٰادَ مِنْ عِبٰادَهِ الْعُبّٰادِ الیٰ عِبٰادَهِ اللّٰهِ،وَ مِنْ ضِیْقِ الدُّنْیٰا الیٰ سِعَتِهٰا وَ مِنْ جَوْرِ الْأَدْیٰانِ الیٰ عَدْلِ الْاِسْلاٰمِ.

«آمده ایم تا بندگان حق را از بندگی بندگان،بسوی بندگی حضرت رب درآورده،و از تنگنای دنیا به پهنه وسیع،و از بیداد فرهنگ های غلط به عدالت انسان درآوریم».

ص:418

امام باقر علیه السلام در بیان وظیفه انبیا و امامان،و سلحشوران جبهه حق علیه باطل می فرماید:

الدُّعٰاءُ الیٰ طٰاعَهِ اللّٰهِ مِنْ طٰاعَهِ الْعِبٰادِ،وَ الی عِبٰادَهِ اللّٰهِ مِنْ عِبٰادَهِ الْعِبٰادِ وَ الی وَلاٰیَهِ اللّٰهِ مِنْ وَلاٰیَهِ الْعِبٰادِ (1).

«دعوت به اطاعت خدا و رهانیدن از طاعت بندگان،نجات از بندگی بندگان و هدایت به عبادت حق،بیرون آودن از زمامداری مردمان و قرار دادن ایشان در مدار ولایت اللّٰه».

«إِنِ الْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ أَمَرَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِیّٰاهُ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ» (2).

«حکم فقط ویژه خداست،او فرمان داده که جز او را نپرستید.دین درست و راست و آیین پابرجا و حق همین است».

در حق حاکمیت،آنچه مطرح است این است که فرماندهی بر تمام هستی بر حیات و شئون انسان ها،خاص حضرت اوست،چه آنکه جنابش مستجمع جمیع صفات کمال،و غیر او فاقد آن است و غیر را با آن همه نقص و محدویت نرسد که بر دیگران سلطه و حکومت داشته باشد،و برای جامعه انسانی تعیین نظام مقررات نماید.

«إِنِ الْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ» (3).

«حکم فقط ویژه خداست،[تنها] بر او توکل کرده ام،و [همه] توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند».

ص:419

1- ((1)) -کافی:3/5،باب فضل الجهاد،حدیث 4؛وسائل الشیعه:12/15،باب 1،حدیث 19908.
2- ((2)) -یوسف (12):40.
3- ((3)) -یوسف (12):67.

«إِنِ الْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰاصِلِينَ» (1).

«فرمان و حکم فقط به دست خداست،همواره حق را بیان می کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است».

«فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (2).

«پس [اکنون] داوری ویژه خدای والامرتبه و بزرگ است».

در حق اطاعت،آنچه مطرح است این است که تنها او باید مطاع انس و جن باشد،و احدی را نرسد که از غیر او اطاعت نماید.

چون حق اطاعت،در صحنه حیات،برای وجود مقدس او لحاظ شود، سعادت دنیا و آخرت تأمین می گردد و خیر دنیا و آخرت تحقق می یابد.

دخالت در این حق،از جانب هر کس باشد،عین شرک و مطیع غیر حق، مشرک و فاسد و مفسد است.تمام انسان ها ملزمند از حضرت حق و آنان که حق به اطاعت از آنان دستور داده اطاعت کنند و هر فرمانرایی جز او و امامانِ هدایت را از میدان زندگی محو کنند،که اطاعت از غیر،مساوی با ذلّت دنیا و عذاب آخرت است.

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لاٰ تُبْطِلُوا أَعْمٰالَكُمْ» (3).

«ای اهل ایمان ! پیامبر را اطاعت کنید و اعمالتان را [با تخلف از دستورهای خدا و پیامبر،شرک،نفاق،منت گذاری و ریا] باطل مکنید».

1- ((1)) -انعام (6):57.
2- ((2)) -مؤمن (40):12.
3- ((3)) -محمّد (47):33.

«قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْكٰافِرِينَ» (1) .

«بگو:از خدا و پیامبر اطاعت کنید.پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

«وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخٰاسِرُونَ» (2) .

«و بی تردید اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید،یقیناً زیانکارید».

«وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (3) .

«و اگر از آنان پیروی کنید،یقیناً شما هم مشرکید».

«وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنٰا وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ وَ كٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» (4) .

«و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است،اطاعت مکن».

در حق الوهیت،آنچه مطرح است این است که وجود مقدس اللّٰه،که مستجمع جمیع صفات کمالیه است،محبوب حقیقی و همیشگی انسان قرار گیرد،و انسان تمام شئون حیات و امور زندگی را،بر مبنای اسما و صفات او بسازد،و از تمام رذایل،آلودگی ها،پستی ها،پوچی ها و اسارت ها،چون حضرت او که مبرّا و منزه است،مبرّا و منزه بماند،چنانچه در حدیث نبوی آمده:

تَخَلَّقُوا بِاَخْلاٰقِ اللّٰهِ (5) .

«به صفات و خصال حضرت او،در سایه پیروی از دستورات و فرامینش،

ص:421

1- ((1)) -آل عمران (3):32.
2- ((2)) -مؤمنون (23):34.
3- ((3)) -انعام (6):121.
4- ((4)) -کهف (18):28.

5- (5)) -بحار الانوار:129/58.

آراسته شدن به عبادات با معنا خود را زینت دهید».

به مثل هم چون او که به مؤمنین،رؤوف،رحیم،غفور و کریم است،شما هم همان خصال را نسبت به مؤمنان به کار برید،و چون او که در برابر کفار و سرکشان همچون رعد،صاعقه و طوفان بنیان برکن است،شما هم آن گونه باشید.

با معرفت به او عشق ورزید،و در تمام صحنه های حیات از او درس بگیرید و نیاز و حاجت خود را،به سوی او برید،و بر معیار صفات جلال،جمال و کمال او حرکت نمایید.

جز او هیچ جاندار و بی جانی در هر حیثیتی که باشد،نمی تواند به عنوان معبود،معشوق،محبوب،اله و اللّه تجلی کند،که غیر او فاقد نقیصه و جامع کمالات نیست.

«إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ» (1).

«و خدای شما خدای یگانه است،جز او خدایی نیست،رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است».

«وَ لاٰ تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ إِنِّی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (2).

«و با خدا معبودی دیگر قرار ندهید،یقیناً من از سوی او بیم دهنده ای آشکارم».

«لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً» (3).

«با خدا معبودی دیگر قرار مده که [نزد شایستگان] نکوهیده و [در دنیا

1- (1)) -بقره (2):163.
2- (2)) -ذاریات (51):51.
3- (3)) -اسراء (17):22.

و آخرت] بی یار و یاور شوی».

آری ! حقِّ ولایت،با آن وجود مقدسی است که قرآن مجید درباره او می فرماید:

«وَ کٰانَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطاً» (1).

«و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد».

«وَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ فِی الْأَرْضِ» (2).

«و او در آسمان ها و در زمین،خداست».

«هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّٰاهِرُ وَ الْبٰاطِنُ» (3).

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن،و او به همه چیز داناست».

«کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ» (4).

«هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است».

«وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ» (5).

«و او با شماست هرجا که باشید».

«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» (6).

«و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم».

«مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ» (7).

1- ((1)) -نساء (4):126.
2- ((2)) -انعام (6):3.
3- ((3)) -حدید (57):3.
4- ((4)) -قصص (28):88.

5- (5)) -حديد (57):4.
6- (6)) -ق (50):16.
7- (7)) -بقره (2):284.

«آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است،فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست».

«أَلا ٰلَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» (1) .

«آگاه باشید که آفریدن و فرمان [نافذ نسبت به همه موجودات] مخصوص اوست».

ولایت رسول اللّه صلی الله علیه و آله

اشاره

اگر در آیات قرآن و روایات معتبره دقّت کنیم به این معنا دست می یابیم که:

شخصیت ذاتی،روحی،عقلی و قلبی رسول با کرامت اسلام،ما فوق تمام ملائکه و جنّ و انس است.

او انسان با عظمت و والایی است که،کمالات معنوی و حقایق الهی در حضرتش تجلی کامل دارد.

وجودش منبع انوار،مرکز واقعیات و مطلع علوم فلکی و ملکوتی است.

آنچه،بارگاه نشینان غیب و شهود دارند،به تنهایی در وجود مقدس او جمع است.کتب آسمانی قبل از قرآن مجید از ظهور او و اوصاف و کمالش خبر دادند، و انبیای الهی بشارت بعثت و رسالتش را با امم گذشته در میان گذاشتند.

اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن و حدیث

«اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰاهِ وَ الْإِنْجِیلِ...» (2) .

1- (1) -اعراف (7):54.
2- (2) -اعراف (7):157.

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر«ناخوانده درس»که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند،پیروی می کنند..».

«وَ إِذْ قٰالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرٰاهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ...» (1)

«و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت:ای بنی اسرائیل ! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم،تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم،و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش«احمد»است،مژده می دهم..».

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه اول«نهج البلاغه»،در بیان حقیقت فوق،یعنی مژده رسالت او از جانب حق به انبیا،و این که پذیرش نبوتش را از پیامبران پیمان گرفت می فرماید:

الیٰ انْ بَعَثَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ مُحَمَّداً رَسُول اللّٰهِ صلی الله علیه و آله لِاِنْجٰازِ عِدَتِهِ وَ اتْمٰامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَی النَّبِیّنَ مِیْثٰاقُهُ،مَشْهُورَهً سِمٰاتُهُ،کَرِیْماً مِیْلٰادُهُ.(2)

«تا وقتی که خدای متعال،آن خدای متعال منزه و پاک،محمّد رسولش را که پذیرش پیامبری وی را از انبیا تعهد گرفت برای انجام وعده خویش،و اتمام حقیقت نبوت به رسالت برانگیخت با علامات مشهور،و ولادت کریمانه».

قرآن مجید از وجود مقدس وی به عنوان «رَحْمَهً لِلْعٰالَمِینَ» یادکرده،و این نشانه عظمت روح،قلب و نفسی است که در سایر موجودات ذی شعور هستی نمونه ندارد:

1- (1) -صف (61):6.
2- (2) -نهج البلاغه:خطبه 44؛بحار الانوار:216/18،باب 1،حدیث 48.

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ» (1).

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

قرآن کریم از آن منبع فیض،تعبیر به رؤوف و رحیم فرموده و این نشان دهنده این معناست که آن حضرت تجلی گاه اسماء صفات حق است:

«حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ» (2).

«اشتیاق شدیدی به [هدایتِ] شما دارد،و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است».

خدای متعال در قرآن مجید،اطاعت از او را اطاعت از خود دانسته،و این علامت و نشانه عظمت،جلال و مقام معنوی آن منبع کرامت است:

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» (3).

«هر که از پیامبر اطاعت کند،در حقیقت از خدا اطاعت کرده».

حضرت حق در کتاب مجیدش،بیعت با او را بیعت خود دانسته،تا بدین صورت حقیقت ذاتی او را به بندگانش بنمایاند:

«إِنَّ الَّذِینَ یُبٰایِعُونَکَ إِنَّمٰا یُبٰایِعُونَ اللّٰهَ» (4).

«به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند،جز این نیست که با خدا بیعت می کنند».

حضرت رب العزه در آیات شریفه اش،عزت آن جناب را عزت خود دانسته

1- ((1)) -انبیاء (21):107.
2- ((2)) -توبه (9):128.
3- ((3)) -نساء (4):80.
4- ((4)) -فتح (48):10.

و می فرماید:

«وَ لِلّٰهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ» (1) .

«در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او...است».

حضرت حق رضا و خشنودی او را،رضا و خوشنودی خود دانسته،بدین صورت به آن انسان عین،و عین انسان اشارت نموده است که او را در شخصیت و عظمت همتایی نیست:

«وَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ» (2) .

«شایسته تر آن بود که خدا و رسولش را خشنود کنند».

خدای کریم در قرآن کریم،اجابت دعوت او را که مورث حیات الهی انسانی است،اجابت دعوت خود دانسته است:

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ» (3) .

«ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد،دعوت می کنند اجابت کنید،».

خدای متعال،ظهور محبت و عشق خود را در عرش قلب بندگان،منوط به پیروی از جناب او نموده و می فرماید:

«قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ» (4) .

«بگو:اگر خدا را دوست دارید،پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد».

1- ((1)) -منافقون (63):8.
2- ((2)) -توبه (9):62.
3- ((3)) -انفال (8):24.

4- (4)) -آل عمران (3):31.

القاب حضرت

آری ! آن جناب،محمد،احمد،ماحی،عاقب،حاشر،رسول رحمت، رسول توبه،رسول ملاحم،مقفی،و قثم،بشیر و نذیر،سراج منیر،ضحوک، قتّال،متوکل،فاتح،امین،خاتم،مصطفی،نبی،امّی،عبد الکریم،رؤوف، رحیم،عبد الجبار،عبد الوهاب،عبد القهار،عبد الرحیم،عاقب.فاروق،طه، یس،ابو الارامل،ابوالقاسم،ابو ابراهیم و اول و آخر است،که هر یک از این القاب بر حقیقتی یا حقایقی در ذات آن وجود مبارک دلالت دارد (1).

آن حضرت صبورترین،شجاع ترین،عادل ترین،عالم ترین،پرهیزکارترین با گذشت ترین،بخشنده ترین،فصیح ترین،صادق ترین، باکرامت ترین، شرافتمندترین،تسلیم ترین،و برترین انسان های تاریخ حیات است.

او به فرموده خودش،سید ولد آدم،اول شافع و اول مشفق است.

آن حضرت می فرمود:

آدم وَ مَنْ دُوْنَهُ تَحْتَ لِواٰئِی یَوْمَ الْقِیاٰمَهِ (2).

«آدم و هر کس بعد از اوست،زیر پرچم من هستند».

و نیز فرمود:

کُنْتُ نَبِیّاً وَآدَم بَیْنَ الْماٰءِ وَ الطِّیْنِ (3).

«من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود».

و قال:

1- ((1)) -علم الیقین فیض 449/1.
2- ((2)) -بحار الانوار:402/16،باب 13،حدیث 1؛مناقب:214/1،فصل فی اللطائف.
3- ((3)) -بحار الانوار:278/18،باب 2؛مناقب:214/1.

انَا اوّلُ انْبِيآءٍ خَلَقْناً وَ آخِرِهِمْ بَعَثْناً.

«من از جهت خلقت اوّلین آفریده در بین انبیا و آخر مبعوث هستم».

«مفضل بن عمر»به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت:قبل از آفرینش آسمان ها و زمین کجا بودید ؟ فرمود:

كُنّا انْواراً نُسَبِّحُ اللّٰهَ وَ نُقَدِّسُهُ حَتّى خَلَقَ اللّٰهُ الْمَلائِكَةَ (1).

«و ما (ائمه پیش از آسمان ها و زمین) انواری بودیم که خدا را تسبیح و تقدیس می کردیم؛تا زمانی که حضرت حق ملائکه را آفرید».

قال رسول اللّٰه:

مٰا خَلَقَ اللّٰهُ خَلْقاً افْضَلُ مِنّى وَ لا اكْرَمُ عَلَيْهِ مِنّى... (2).

«خدای متعال آفریده ای برتر و باکرامت تر از من نیافریده است».

در زمینه شخصیت،کمالات،اوصاف و حقایق وجودی آن حضرت،دریایی از آیات و روایات و معارف در برابر ماست،که دورنمایی از آن واقعیات در این جزوه اشاره رفته است،مفصل این معانی را می توانید در قرآن،«نهج البلاغه»،«صحیفه سجادیه»دعای دوم،«بحار الانوار»،«کمال الدین»،«امالی صدوق»،«علم الیقین»،«محجه البیضاء»،«الدر المنثور»،«صحیح بخاری»،«مناقب»،«صحیح مسلم»کتاب«فضایل»،«سنن ترمذی»،«امالی طوسی»،«مسند احمد»،ببینید.

چنین شخصیت با عظمت و موجود باکرامتی،که در میان اولین و آخرین

1- (1) -بحار الانوار:350/26،باب 8،حدیث 24.
2- (2) -علل الشرایع:5/1،باب 7،حدیث 1؛عیون اخبار الرضا علیه السلام:263/1،باب 26،حدیث 22.

نمونه ندارد،لایق تجلی ولایت کلیه و مطلقه الهیه در دو جهت تکوین و تشریع بود و به همین خاطر،ولیّ آسمان ها و زمین و تمام موجودات هستی،وی را به مقام ولایت انتخاب نمود،و قبول ولایتش را بر تمام موجودات از جن و انس و ملک جهت دست یافتن به رشد و کمال،واجب نمود.

رسول اکرم در روایتی فرمودند:

وَ کَیْفَ لاٰ نَکُونُ افْضَلُ مِنَ الْمَلاٰئِکَهِ وَ قَدْ سَبَقْناٰهُمْ الَی التَّوْحِیْدِ وَ مَعْرِفَهِ رَبِّناٰ عَزَّ وَ جَلَّ-وَ تَسْبِیْحِهِ وَ تَقْدِیْسِهِ وَ تَهْلِیْلِهِ،لِاَنَّ اوَّلَ ماٰ خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ ارْواٰحَناٰ فَانْطَقَناٰ بِتَوْحِیْدِهِ وَ تَمْجِیْدِهِ،ثُمَّ خَلَقَ الَمَلاٰئِکَهَ فَلَمّاٰ شاٰهَدُوا ارْواٰحَناٰ نُوراً واٰحِدًا اسْتَعْظِمُوا امُورَناٰ فَسَبَّحْناٰ لِتَعَلَّمِ الْمَلاٰئِکَهِ انَا خَلْقٌ مَخْلُوقٌ وَ انَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفاٰتِناٰ (1).

«و چگونه ما (چهارده معصوم،برتر از ملائکه نباشیم، درصورتی که در مسئله توحید و نبوت بر آنان پیشی داریم،و ما نسبت به آنان در تسبیح و تقدیس تهلیل سبقت وجودی داریم،چرا که اول چیزی که در عرصه گاه آفریده شد ارواح ما بود،و خدای متعال ما را در عالم معنی و ملکوت به توحید و تمجید واداشت،پس از ما فرشتگان را آفرید،چون ما را نور واحدی مشاهده کردند،حقیقت ما را بزرگ شمردند،ما در برابر آنان به تسبیح برخاستیم تا بدانند آفریده ایم و مولای ما حضرت حق از صفات مخلوقی ما منزه است».

در روایت دیگر:

«چون مرا به معراج بردند،جبرئیل اذان و اقامه گفت،سپس به من اعلام کرد پیش بایست.گفتم:بر تو پیشی گیرم ؟ عرضه داشت:آری،چون خدای متعال

1- (1)) -تأویل الآیات:835،سوره اخلاص؛منتخب الاثر:11،الفصل الأول.

انبیا را بر تمام ملائکه برتری داد و ترا بر همه برتری داد» (1).

آری ! وجود مقدس رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بر اساس آیات قرآن و روایات و اخبار بسیار محکم،بر ما سوی اللّٰه در تمام شئون و امور برتری دارد،و به این خاطر قبول ولایت او بر تمام ملائکه،جنّ و انس جهت رسیدن به اوج کمال و رشد واجب و لازم است،و بدون چنگ زدن به ولایت او و پذیرش تدبیر و سرپرستی آن منبع فیض،کسی به جایی نمی رسد.

قرآن مجید در باب ولایت رسول حق می فرماید:

«إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...» (2).

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند]..».

«اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (3).

«پیامبر،نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است».

این اولویّت،تجلی ولایت حضرت رب در وجود مقدس رسول خداست،این اولویت نسبت به تمام امور و شئون حیات است،نه حکومتِ تنها، چنانکه بعضی از مفسرین بی توجه گفته اند.

آری ! کسی که معصوم است و وجودش جامع کمالات و اراده و تدبیرش، اراده و تدبیر خداست و جز به مصلحت بشر نمی اندیشد و غیر خیر دنیا و آخرت را نمی خواهد؛باید دارای ولایت مطلقه باشد.

به خاطر این ولایت است که وی را اسوه تمام جهانیان قرار داده و پیروی از او

1- ((1)) -وسائل الشیعه:439/5،باب 31،حدیث 7029 و بحار الانوار:338/26،باب 8،حدیث 4.
2- ((2)) -مائده (9):55.
3- ((3)) -احزاب (33):6.

را واجب دانسته است:

«لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كٰانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّٰهَ» (1).

«يقيناً برای شما در [روش و رفتار] پيامبر خدا الگوی نيكويی است برای كسی كه همواره به خدا و روز قيامت اميد دارد؛و خدا را بسيار ياد می كند».

و به همين خاطر است كه در قرآن،اختيار كردن برنامه ای غير برنامه او را حرام كرده و سرپيچی از ولايتش را ضلالت آشكار دانسته است:

«وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِيناً» (2).

«و هيچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی كه خدا و پيامبرش كاری را حكم كنند برای آنان در كار خودشان اختيار باشد؛و هركس خدا و پيامبرش را نافرمانی كند يقيناً به صورتی آشكار گمراه شده است».

ولايت امام معصوم

اشاره

خدای متعال در قرآن كريم از وجود مقدس امير مؤمنان عليه السلام به عنوان نفس پيامبر ياد كرده است:

«فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ...» (3).

«بگو:بياييد ما پسرانمان را و شما پسرانتان را،و ما زنانمان را و شما زنانتان

1- ((1)) -احزاب (33):21.
2- ((2)) -احزاب (33):36.
3- ((3)) -آل عمران (3):61.

را،و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم..».

آن حضرت که به عنوان نفس پیامبر معرفی شده است،به جز مقام رسالت، تمام امتیازات و فضایل رسول خدا را دارا بود.

به این معنا آیات قرآن و روایات و تاریخ زندگانی امیر مؤمنان علیه السلام که در کتب معتبر روایی ذکر شده است،دلالت دارد.

از وجود مقدس او به زبان پیامبر تعبیر به امیر مؤمنان،سید المسلمین،قائد الغر المحجلین،خاتم الوصیین،اول القوم ایمانا،اوفاهم بعهد اللّه،اعظمهم مزیه، اقومهم بامر اللّه،اعلمهم بالقضیه،رایه الهدی،منار الایمان،باب الحکمه، المسنوس فی ذات اللّه،الهاشمی الطاهر،ولید الکعبه،مطّهر البیت من کل صنم روشن شده است.این همه،حقایقی است که از آیاتی از قرآن مجید استخراج شده است که در میان تمام مردم مسلمان،تنها مصداق اتم و اکمل آن آیات، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است (1).

پیامبر بزرگ اسلام بر اساس آیه شریفه:

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ» (2).

«آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است».

به علی علیه السلام فرمود:

«آن صدر مشروح،سینه تست» (3).

1- (1) -احقاق الحق،غایه المرام،الغدیر،عبقات الانوار.
2- (2) -زمر (39):22.
3- (3) -بحار الانوار:140/90؛التوحید:329.

رهبر با کرامت اسلام حضرت محمّد بن عبد اللّٰه صلی الله علیه و آله بر مبنای آیات شریفه قرآن،علی علیه السلام را ستوده است.اینک به آیاتی که اختصاصاً در مورد امیر مؤمنان نازل شده است و بیشتر کتب حدیث و تفسیر به عنوان آیات نازله در حق آن حضرت از آنها یاد کرده اند توجه فرمایید:

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ» (1).

«و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیر مؤمنان علیه السلام] و خدا به بندگان مهربان است».

«أَ فَمَنْ کٰانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کٰانَ فٰاسِقاً لاٰ یَسْتَوُونَ» (2).

«با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند ؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند».

«هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ» (3).

«اوست کسی که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان نیرومند ساخت».

«یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» (4).

«ای پیامبر ! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند [از نظر حمایت و پشتیبانی] برای تو بس است».

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ

1- ((1)) -بقره (2):207.
2- ((2)) -سجده (32):18.
3- ((3)) -انفال (8):62.
4- ((4)) -انفال (8):64.

مَنْ يَنْتَظِرُ» (1).

«از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند،برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند».

6 - «إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ» (2).

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

«أَ جَعَلْتُمْ سِقٰايَةَ الْحٰاجِّ وَ عِمٰارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جٰاهَدَ فِی سَبِيلِ اللّٰهِ لاٰ يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ» (3).

«آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است ؟ ! [این دو] نزد خدا برابر و یکسان نیستند».

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا» (4).

«قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند،به زودی [خدای] رحمان برای آنان [در دل ها] محبتی قرار خواهد داد».

1- ((1)) -احزاب (33):23.
2- ((2)) -مائده (9):55.
3- ((3)) -توبه (9):19.
4- ((4)) -مریم (19):96.

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئٰاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ» (1) .

«آیا کسانی که مرتکب گناهان شدند،گمان دارند آنان را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند،قرار می دهیم که زندگی و مرگشان یکسان باشد ؟»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» (2) .

«مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند،اینانند که بهترین مخلوقات اند».

نظر دانشمندان

دانشمندان بزرگ اسلام،همچون ابن عساکر،گنجی شافعی،خطیب بغدادی،سیوطی،سید همدانی،ابو نعیم اصفهانی،ابن حجر عسقلانی،ابو اسحاق ثعلبی،طبری،واحدی،فخر رازی،ابو البرکات مفسر،ابن صباغ مالکی، ابن طلحه شافعی،سبط ابن جوزی،صفوری،جمال الدین زرندی،احمد حنبل،ابن هشام،ابن ابی الحدید،خوارزمی و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت و شیعه همراه با شرح و تفسیر در کتب روائی،تفسیری و تاریخی خود آورده اند که:مصداقی برای آیات فوق و نظایر آن جز امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی توان یافت.

گروهی از مفسران،و برخی از حفاظ حدیث،در این زمینه،نزدیک به سیصد آیه ذکر کرده اند و برخی در این معنا کتاب جداگانه ای نوشته اند.

1- ((1)) -جاثیه (45):21.
2- ((2)) -بینه (98):7.

خدای متعال چنین انسانی را با این همه کرامات و فضایل،پس از رحلت پیامبر با کرامت خود،جهت رهبری حکومت اسلامی،و بیان معارف الهی و ارشاد انسان در حیات معنوی،که در تمام زمان ها مورد نیاز جهانیان است، انتخاب کرد و وی را تجلی گاه ولایت مطلقه قرارداد،و به فرمان مطاعش پیامبر را در روز غدیر مأمور به معرفی او فرمود:

«یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ» (1).

«ای پیامبر ! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن أبی طالب امیر مؤمنان علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای.و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

شیعه،در نزول این آیه در روز غدیر،هیچ تردید و شکی ندارد،بزرگان اهل سنت همچون:سیوطی در جلد دوم«در المنثور»صفحه 298،شوکانی در جلد سوم«فتح الغدیر»صفحه 57،بدر الدین حنفی در جلد هشتم«عمده القاری»ص 584،فخر رازی در جلد سوم«تفسیر کبیر»صفحه 636،نظام الدین نیشابوری در جلد ششم تفسیر خود صفحه 170،آلوسی در جلد دوم«روح المعانی» صفحه 348،ابن صباغ در«فصول المهمه»صفحه 27،واحدی در«اسباب النزول»صفحه 150،شیخ سلمان بلخی در«ینابیع الموده»باب 39 و بسیاری دیگر از بزرگان آن قوم در کتب حدیث،تاریخ و تفسیر خویش آورده اند که:این

ص:437

1- (1) -مائده (9):67.

آیه در روز غدیر برای معرفی علی علیه السلام به ولایت،امامت،حکومت و ارشاد مردم نازل شده است.آیه شریفه:

«إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ» (1).

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

به نقل امام فخر رازی در جلد سوم تفسیر کبیر صفحه 431،ثعلبی در کشف البیان،زمخشری در جلد اول«کشاف»صفحه 422،طبری در جلد ششم تفسیر صفحه 186،ابوالحسن ربانی در تفسیر،قُرْطبی در جلد ششم تفسیر صفحه 221،فاضل نیشابوری در جلد اول«غرائب القرآن»صفحه 461،واحدی در «اسباب النزول»صفحه 148،ابو بکر جصاص در تفسیر«احکام القرآن»صفحه 542،حافظ ابو بکر شیرازی در«فیما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین»،قاضی بیضاوی در جلد اول تفسیر صفحه 345،ابن ابی الحدید در جلد سوم«شرح نهج البلاغه»صفحه 275،و بسیاری دیگر از بزرگان اسلام،از مفسران حدیث و تاریخ نویسان برای اثبات ولایت مطلقه علی علیه السلام که تجلی ولایت خدا و رسول است،در قرآن مجید نازل شده است.

چون در روز غدیر از جانب حق به وسیله پیامبر ابلاغ شد که علی بن ابی طالب مظهر حق و تجلی گاه ولایت مطلقه الهیه است و مردمان تا روز قیامت،پس از پیامبر به حکومت،ولایت،ارشاد،هدایت،علم،بینش و حقیقت کرامت او در ظاهر و باطن زندگی نیاز دارند،و اتصال به صراط مستقیم الهی جز از طریق

1- (1)) -مائده (9):55.

قبول ولایت،حکومت،امارت و حکم او ممکن نیست،برای رشد و کمال و تأمین خیر دنیا و آخرت مردم،به غیر توسل و تمسک به حبل ولایت او راهی نمی باشد.آیه شریفه:

«اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً» (1).

«امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت،امامت،حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل،و نعمتم را بر شما تمام کردم،و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

بنابر نقل سیوطی در جلد دوم«دُرّ المنثور»صفحه 256.و ابن کثیر در جلد دوم تفسیرش صفحه 14 و سبط ابن جوزی در تذکره صفحه 18 و خطیب بغدادی در جلد هشتم تاریخ صفحه 290 و بسیاری دیگر از دانشمندان،بر پیامبر نازل شد و حضرت رسالت پناه از شدت خوشحالی فریاد زدند:

اللّٰهُ اکْبَرُ عَلیٰ اکْمٰالِ الدِّیْنِ وَ اتْمٰامِ النِّعْمَهِ وَ رِضٰا الرَّبِ بِرِسٰالَتِی وَ وِلاٰیهَ عَلِیّ بْنِ أَبِی طٰالِبٍ بَعْدِیْ (2).

«اللّٰه اکبر بر کمال دین و تمام نعمت و خوشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من» (3).

1- (1) -مائده (9):3.
2- ((2) -بشاره المصطفی:211؛البلد الامین:261؛بحار الانوار:156/37،باب 52.
3- ((3) -برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب های:الغدیر،عبقات،احقاق الحق،غایه المرام و اکثر کتب روائی،تفسیری و تاریخی اهل سنت مراجعه نمایید.

ماجرای روز غدیر و نزول آیه:

«یاٰ أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ماٰ أُنْزِلَ إِلَیْکَ...» و آیه «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ».

را ارباب تاریخ از قبیل:بلاذری،ابن قتیبه،طبری،خطیب بغدادی،ابن زولاق،ابن عبد البر،شهرستانی،یاقوت حموی،ابن اثیر،ابن ابی الحدید،ابن خلکان،ابن حجر،ابن صباغ،مقریزی،سیوطی،ابن هشام،قرمانی،دمشقی،نور الدین حلبی

و ائمه حدیث از قبیل:

محمد بن ادریس شافعی،احمد حنبل،ابن ماجه،ترمذی،نسائی،ابو یعلی، بغوی،حاکم نیشابوری،ابن مغازلی،ابن منده،خطیب خوارزمی،محب الدین طبری،حموینی،هروی،شیخانی،ابو عبد اللّٰه زرقانی،ابن حمزه دمشقی؛

و ارباب تفسیر از قبیل:

طبری،ثعلبی،ابو السعود،فخر رازی،ابن کثیر شامی،نیشابوری،سیوطی، آلوسی،خطیب شربینی؛

و ارباب علم کلام از قبیل:

قاضی ابو بکر باقلانی،قاضی عبد الرحمن ایجی،سید شریف جرجانی، بیضاوی،شمس الدین اصفهانی،تفتازانی،قوشجی؛

و ارباب لغت از قبیل:

ابن درید،ابن اثیر،حموی،زبیدی که از تاریخ نویسان،حدیث شناسان، مفسران؛متکلمان و لغویان بزرگ اهل سنّت هستند،به تقریر زیر،در کتب خود نقل کرده اند:

«روز غدیر در موضعی بین مکه و مدینه،در منطقه (جحفه) پس از بازگشت از حجهالوداع (1) رسول مکرم اسلام،مردم را جمع کرد؛آن روز آن چنان هوا گرم بود که مسافران ردای خود را زیر پا انداخته بودند،دستور ساختن منبری را از جهاز شتران داد،سپس بر بالای آن رفت و به عموم مردم خطاب کرد و فرمود:

ای امت اسلام:آیا من از شما به شما اولاتر نیستم،همه گفتند:چرا،فرمود:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلیٌّ مَوْلاٰهُ،اَللّٰهُمَّ واٰلِ مَنْ واٰلاٰهُ،وَ عاٰدِ مَنْ عاٰداٰهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ (2).

من فکر نمی کنم بعد از آن همه آیه در قرآن که مصداق اتم و اکملش بر اساس صحیح ترین روایات،و شهادت اهل اسلام،علی بن ابی طالب علیه السلام است،کسی از اهل سنت،شیعه،عقلای جهان،منصفان عالم و وجدان بیدار،شکی در مقام حضرت مولی الموحدین امیر مؤمنان علیه السلام پس از پیامبر داشته باشد،که شک کننده،جز مخالفت با قرآن و سنت،و غیر از معاند حق و حقیقت نیست.

علی علیه السلام برای اتمام حجت به اهل زمانش،و بویژه در زمانی که زمام حکومت را در اختیار گرفتند،و برای روشن بودن حق،برای تاریخ به مقام حقانیت و ولایت خود،در خطبه بسیار مهم«شقشقیه»اشاره فرموده اند:

امٰا وَ اللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ ابِی قُحٰافَةَ وَ انَّهُ لَیَعْلَمُ انَّ مَحَلِّی مِنْهٰا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَی... (3).

«آگاه باشید،سوگند به خدا ! که پسر ابو قحافه جامه حکومت پوشیده در

1- ((1)) -حجه الوداع آخرین حج پیامبر بزرگ اسلام بود که در سال 10 هجری صورت گرفت.
2- ((2)) -کافی:293/1،باب الاشاره و النص علی امیر مؤمنان علیه السلام،حدیث3؛تهذیب:263/3،باب 25،حدیث 66.

3- (3)) -نهج البلاغه:خطبه 3؛شرح نهج البلاغه:151/1؛امالی شیخ طوسی:/372مجلس 13.

حالی که با تمام وجود می دانست من هم چون قطب وسط سنگ آسیا سزاوار خلافت،حکومت،رهبری،ولایت و ارشاد مردم بودم،علوم و معارف از قلب من همچون سیل خروشان سرازیر می شود،هیچ پرواز کننده ای در عرصه علوم و معارف،به اوج بلندای دانش و بینش من نمی رسد،...من در برابر اهل زمان،جز صبر چاره ای ندیدم،که اگر دست به حمله می بردم،اساس اسلام بر باد فنا می رفت،همانند آنکه خار در چشم و استخوان در گلو دارد،صبر پیشه کردم،در حالی که در برابر دیدگانم،میراث خودم را دستخوش تاراج می دیدم».

انتساب و انتخاب

انتخاب ولیّ در فرهنگ اسلام،وقف حریم مقدس کبریاست،اوست که می داند چه انسانی را برای پیشوایی حکومت،و بیان و ارشاد انسان در حیات معنوی،انتخاب نماید و مردم را در این زمینه حقی نیست.

او رسول با کرامت اسلام را انتخاب کرد و سپس به او فرمان داد تا وجود مقدس علی علیه السلام که فاقد نواقص و جامع کمالات بود،به ولایت و رهبری انتخاب شود،و اسامی رهبران بعد از او را به رسولش اعلام کرد؛تا یازده امام معصوم که واجد کمالات محمد و علی علیهما السلام بودند،و ولایت کلیه مطلقه در آنان تجلی داشت،رهبری جامعه انسانی را در سه رشته حکومت،بیان احکام،ارشاد حیات معنوی به عهده بگیرند.

هم آنان را مسئولیت داد،تا شرایطی را در جهت حیات عقلی،روحی و معنوی ذکر کنند،تا در هر کس ظهور کرد به جانشینی از آنان عهده دار حاکمیت و بیان معارف و ارشاد حیات معنوی شود،و به عنوان«ولی فقیه»به نیابت از امام غایب و ائمه و پیامبر و حضرت حق،زمام امور مسلمین را به دست

ص:442

گیرد،که در حقیقت بر اساس آیات قرآن و روایات صحیحه،انتخاب ولی فقیه به صورت معنوی که همان بیان اوصاف و شرایط زمامدار،و ظهور شرایط است، با امام معصوم و انتخاب امام معصوم،با پیامبر به اذن حضرت اللّه و انتخاب حضرت پیامبر با حضرت رب العزه است،و انتخاب مقابل انتخاب خدا، ایستادن در برابر حکم اللّه و اجتهاد برابر نص،و ایجاد انحراف در راه خدا مساوی با تخریب بنای معناست.

تعیین زمامدار جامعه اسلامی،به خود مردم مسلمان (چنانچه گروهی ادعا می کنند) واگذار نشده،اگر این طور بود باید از شارع مقدس اسلام،در این زمینه بیانات شافی و دستورات کافی رسیده باشد،تا مردم در مسئله ای که اساساً بقای رشد جامعه اسلامی،و حیات شعائر دین به آن متوقف و استوار است بیدار هوشیار باشند.

حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست،و اگر بود کسانی که بعد از پیامبر زمام امور را به دست گرفتند،مخالفتش نمی کردند،در صورتی که زمامدار اول با وصیت،خلافت را به خلیفه دوم منتقل ساخت،و خلیفه دوم عثمان را با یک شورای شش نفری که خودش اعضای آن و آیین نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود،روی کار آورد و پس از او بر اثر کشمکش ها و اختلافات داخلی،معاویه خلافت را تصاحب کرد،و چیزی نگذشت که مسئله رهبری به سلطنت موروثی تبدیل شد،و تدریجاً شعائر دینی از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و غیر آنها،یکی پس از دیگری،از جامعه رخت بر بست و مساعی شارع اسلام به طور جدی،در فضای حیات اکثریت مسلمین نقش بر آب شد!!

تنها شیعه بود که از راه بحث و کنجکاوی در،درک فطری انسانی و سیره مستمره عقلا و تعمّق در نظر اساسی آیین اسلام،که احیای فطرت می باشد،

روش اجتماعی پیغمبر اکرم و مطالعه حوادث اسف آوری که پس از رحلت آن جناب به وقوع پیوسته،و گرفتاری هایی که دامنگیر اسلام و مسلمین گشته و به تجزیه تحلیل،در کوتاهی و سهل انگاری حکومت های به ظاهر اسلامی قرون اولیه هجرت برمی گردد،و با گذشتن از دریای خون و شهادت،تبعید و زندان، استقامت و مقاومت،به این نتیجه رسید که از ناحیه پیغمبر اکرم نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیامبر رسیده است.

آیات و اخبار متواتر قطعی،مانند آیه تبلیغ،آیه ولایت،حدیث غدیر، حدیث سفینه،حدیث ثقلین،حدیث منزلت،حدیث دعوت عشیره اقربین و غیر آنها به این معنا دلالت داشته و دارند؛ولی با کمال تأسف نظر به پاره ای دعاوی تأویل شده،و سرپوشی روی آنها گذاشته شده است (1).

کسی که بنا بر نقل کتب معتبر شیعه و اهل سنت،پیامبر بزرگ او را صدّیق، فاروق امت،باب علم،یعسوب دین،برادر،وزیر و بهترین فرد بعد از خودش، و در روایات متعدده خلیفه خوانده،نشان می دهد که دارای ولایت کلیه مطلقه است،که اگر این مقام را دارا بود،این همه صفت و خصوصیت،آنهم از زبان وحی برای او بیان نمی شد.

به چند نمونه توجه کنید

1-ابن مغازلی (متوفی سنه 482) در کتاب«مناقب»به اسنادش از ابو ذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَنْ نٰاصَبَ عَلِیّاً لِلْخَلاٰفَهِ بَعْدِی فَهُوَ کٰافِرٌ وَ قَدْ حٰارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ،شَکَّ فِی عَلِیٍّ فَهُوَ کٰافِرٌ (2).

1- (1) -شیعه در اسلام:112.

2- (2) -بحار الانوار:223/27/باب 10 و امالی شیخ صدوق:673/مجلس 96.

«هر کس پس از من در مسئله خلافت برای علی ایجاد مزاحمت کند کافر شده است و با خدا و رسول به جنگ آمده که شک کننده در مقام علیّ و فضائل و کمالات او کافر است».

2-ابن حجر عسقلانی (متوفی 853) در کتاب«اصابه»می گوید:چون سوره نصر نازل شد،پیامبر درباره امیر مؤمنان فرمود:

انَّهُ اخِی وَ وَزِیْرِی وَ خَلِیْفَتِی فِی اهْلِ بَیْتِی وَ خَیْرٌ مَنْ اخْلَفَ بَعْدِی (1).

«به حقیقت که علی برادر و وزیر و خلیفه من در اهل بیتم و بهترین زمامدار امت بعد از من است».

3-خوارزمی که او را اخطب خطبا می دانند،در کتاب«فضایل»با سلسله سند از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

چون به معراج رفتم به من خطاب رسید:خلق را آزمایش کردی تا ببینی کدام یک نسبت به تو مطیع ترند؟ عرضه داشتم:علی از همه مطیع تر است.فرمود:

راست گفتی؛

فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِکَ خَلِیْفَةً یُؤَدّی عَنْکَ وَ یَعْلَمُ عِبادِی مِنْ کِتابِی ما لا یَعْلَمُونَ،قالَ:

قُلْتُ اخْتَرْ لِی فَاِنَّ خِیَرَتِکَ خَیْرٌ لِی،قالَ:قَدْ اخْتَرْتُ لَکَ عَلَیْها فَاتَّخَذَ لِنَفْسِکَ خَلِیْفَةً وَ وَصِیّاً وَ نِحْلَتُهُ عِلْمِی وَ حِلْمِی وَ هُوَ امِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ حَقّاً لَمْ یَقُلْها احَدٌ قَبْلَهُ وَ لَیْسَت لِاَحَدٍ بَعْدَهُ یا مُحَمَّدُ عَلیٰ رایَةِ الْهُدیٰ وَ امامٌ مَنْ اطاعَنِی وَ هُوَ نُورُ اوْلِیائِی (2).

«آیا برای خود خلیفه و جانشین انتخاب کرده ای تا از جانب تو مقاصد حق را به مردم برساند،و آنچه را خلق از قرآن نمی دانند به آنان تعلیم دهد ؟ عرضه

1- (1) -اصابه:209،چاپ مصر.

2- (2)) -امالی طوسی:343،مجلس 12،حدیث 45-705؛بحار الانوار:291/37،باب 54،حدیث 5.

داشتم:خدایا اختیار با تست که مرا اختیار غیر اختیار تو نیست،خطاب رسید ! علی را بعد از خود خلیفه و وصی قرار ده،علم و حلم خود را به او عنایت کردم،به حقیقت او امیر مؤمنان است،که احدی قبل و بعد از او به این رتبه دست نیافته و نمی یابد ! !» 4-کتاب«فرائد السمطین»صفحه 131،و«ینابیع الموده»صفحه 38،(چاپ اسلامبول) باسند متین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند:رسول خدا به علی بن ابی طالب فرمود:

یٰا عَلیُّ !انا مَدِیْنَهُ الْحِکْمَهِ وَ انْتَ بٰابُهٰا وَ لَنْ تُؤْتِی الْمَدِیْنَهَ الاّٰ مِنْ قِبَلِ الْبٰابِ وَ کَذَّبَ مَنْ زَعَمَ انَّهُ یُحِبُّنِی وَ یُبْغِضُکَ لِاَنَّکَ مِنِّی وَ انَا مِنْکَ لَحْمُکَ مِنْ لَحْمِی وَ دَمُکِ مِنْ دَمِی وَ رُوحُکَ مِنْ رُوحِی وَ سَرِیْرَتُکَ مِنْ سَرِیْرَتِی وَ عَلاٰنِیَتُکَ مِنْ عَلاٰنِیَتِی وَ انْتَ امٰامُ امَّتِی وَ خَلِیفَتِی عَلَیْهٰا بَعْدِی سَعَدَ مَنْ اطٰاعَکَ وَ شَقِیَ مَنْ عَصٰاکَ وَ رَبِحَ مَنْ تَوَلاّٰکَ وَ خَسِرَ مَنْ عٰادٰاکَ وَ فٰازَ مَنْ لَزِمَکَ وَ هَلَکَ مَنْ فٰارَقَکَ،مَثَلُکَ وَ مَثَلُ الْاَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِکَ بَعْدِی مَثَلُ سَفِیْنَهُ نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیْهٰا نَجیٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهٰا غَرَقَ مَثَلُکُمْ مَثَلُ النُّجُومِ کُلَّمٰا غٰابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ الیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ (1).

«یا علی من شهر حکمتم و تو دروازه آن شهری،جز از طریق دروازه نمی توان وارد شهر شد.دروغ گفت کسی که گمان کرده مرا دوست دارد و حال آنکه دشمن توست؛زیرا تو از منی و من از تو،گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من و باطن تو از باطن من و ظاهر تو از ظاهر من است،و تویی امام و پیشوای امت من و خلیفه من در امتم بعد از من.سعادت برای مطیع تو،و شقاوت و بدبختی برای متمرد از برنامه توست،سود برد هر

1- ((1)) -بحار الانوار:125/23،باب 7،حدیث 53؛امالی شیخ صدوق:269،مجلس 45،حدیث 18.

کس ولایت تو را پذیرفت و ضرر کرد هر کس با تو دشمنی ورزید،ملازم تو رستگار شد،و جدای از تو،به هلاکت رسید،مثل تو و ائمه بعد از تو همانند کشتی نوح است،متمسک به آن کشتی نجات یافت،و متخلف از آن غرق شد، شما چون ستاره گانید،هر زمان که ستاره ای غایب شود ستاره ای طلوع کند و این حقیقت تا قیامت ادامه دارد».

آری ! صاحب ولایت مطلقه الهیه،کسی است که معتبرترین کتب اهل سنّت و شیعه از قول رسول اکرم،با سند صحیح،در حق او نقل کرده اند:

وَ مَنْ عَصیٰ عَلِیّاً فَقَدْ عَصٰانِی وَ مَنْ عَصٰانی فَقَدْ عَصَی اللّٰهَ مَنْ اطٰاعَ عَلِیّاً فَقَدْ اطٰاعَنِی (1).

«کسی که به علی عصیان ورزد به من عصیان ورزیده است و کسی که به من عصیان ورزد به خدا عصیان ورزیده است».

انَّ رَبَّ الْعٰالِمَیْنَ عَهِدَ الیَّ عَهْدَاً فِی عَلِیٍّ بْنِ أَبِی طٰالِبٍ فَقٰالَ:اِنَّهُ رٰایَةُ الْهُدیٰ،وَ مَنٰارُ.

الْاِیْمٰانِ وَ امٰامُ اوْلِیٰائِی،نُورُ لِمَنْ اطٰاعَنِی (2).

«بدرستی که پروردگار عالمیان درباره علی بن ابی طالب یادآوری کرد که:او پرچم هدایت،نشانه ایمان امام دوستان من و نور تمام کسانی است که مرا اطاعت می کنند».

عُنْوٰانُ صَحِیْفَهِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِیٍّ بْنِ أَبِی طٰالِبٍ (3).

«عنوان صحیفه مؤمن دوستیِ علی بن ابی طالب است».

ص:447

1- (1) -معانی الاخبار:372،باب معنی وفاء العباد بعهد اللّٰه،حدیث 1؛بحار الانوار:129/38،باب 61،حدیث 81.

2- (2) -امالی شیخ صدوق:478،مجلس 72،حدیث 24؛بحار الانوار:339/18،باب 3،حدیث 41.

3- (3) -بشاره المصطفی:154؛بحار الانوار:142/27،باب 4،حدیث 149.

عَلِیٌّ مِنّی وَ انَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلیُّ کُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی (1).

«علی از من است و من از اویم،و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است».

لاٰ یُحِبُّکَ الّاٰ مُؤْمِنٌ،وَ لاٰ یُبْغِضُکَ الّاٰ مُناٰفِقٌ اوْ وَلَدُ زِنْیهٍ اوْ مَنْ حَمَلَتْهُ امُّهُ وَ هِیَ طاٰمِثٌ (2).

«دوست ندارد تو را مگر مؤمن و به تو بغض نمی ورزد مگر منافق،یا کسی که از راه زنا تولد یافته و یا کسی که مادرش در حال حیض به او باردار شده است».

عَلِیٌّ مِنّی بِمَنْزِلَهِ رَأْسِی مِنْ جَسَدِی (3).

«علی نسبت به من،به منزله سر است در پیکر من».

اوْحِیٰ الیَّ فِی عَلِیٍّ بِثَلاٰثِ خِصاٰلٍ:اِنَّهُ سَیِّدُ الْمِسْلِمِیْنَ،وَ اماٰمُ الْمُتَّقِیْنَ وَ قاٰئِدُ غُرِّ الْمُحَجَّلِیْنَ (4).

«سه چیز در مورد علی به من وحی شد:او آقای مسلمانان،امام پرهیزکاران، و پیشوای سفید رویان است».

لاٰ یَجُوِّزُ احَدٌ الصِّراٰطَ الّاٰ مَنْ کاٰنَ مَعَهُ جَواٰزٌ مِنْ عَلِیٍّ (5).

«هیچ کس از صراط نمی گذرد مگر آنکه جواز عبوری از علی به همراه داشته باشد.»

اذاٰ جَمَعَ اللّٰهُ الْاَوَّلِیْنَ وَ الْاٰخِرِیْنَ فی صَعیدٍ واٰحدٍ وَ نَصَبَ الصِّراٰطَ عَلیٰ شَفِیْرِ

ص:448

1- ((1)) -بحار الانوار:296/38؛العمده:204.
2- ((2)) -وسائل الشیعه:319/2،باب 24،حدیث 2243؛بحار الانوار:301/39،باب 87،حدیث 112.
3- ((3)) -بحار الانوار:269/35،باب 7؛الصراط المستقیم:209/1.
4- ((4)) -بحار الانوار:23/40،باب 91،حدیث 40؛الیقین:476،باب 186.

5- (5)) -التحصين لابن طاوس:559،باب 17.

جَهَنَّمِ فَلَمْ یَجُزْ عَلَیْهِ إلّا مَنْ کانَ مَعَهُ بَراءَهٌ مِنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِبٍ (1).

«هنگامی که خدای متعال اولین و آخرین را در روز قیامت گرد آورد،و صراط را بر جهنم نصب نماید،هیچ کس مجاز به عبور نیست مگر آنکه برگه نجاتی از علی بن ابی طالب داشته باشد».

اهل بیت علیهم السلام

اشاره

از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار صحیحه که در کتب معتبر شیعه و سنی آمده،استفاده می شود که ولایتی که برای حضرت امیر مؤمنان علیه السلام ثابت است، برای یازده امام معصوم پس از او نیز به همان صورت ثابت است؛که اگر چنین نبود حجت الهی بر بندگان تمام نمی بود.

روایات رسیده از شیعه و سنی مصادیق آیات زیر را ائمه معصومین دانسته اند و اگر چنین نباشد برای آیات مصداق اتم و اکمل نخواهد ماند:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (2).

«ای اهل ایمان ! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت و هم چون پیامبر دارای مقام عصمت اند] اطاعت کنید».

کتب فریقین در ذیل آیه شریفه به اسناد صحیحه از رسول خدا نقل کرده اند که مراد از«اولی الامر»علی بن ابی طالب و یازده امام بعد از او هستند (3).

1- ((1)) -الغدیر:278/10؛بحار الانوار:332/7،باب 17،حدیث 12؛تاویل الآیات:483 (با کمی اختلاف).
2- ((2)) -نساء (4):59.
3- ((3)) -بحار الانوار:283/23،باب 17،حدیث 30.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ» (1).

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد ! از خدا پروا كنيد و با صادقان باشيد [صادقانی كه كامل ترينشان پيامبران و اهل بيت رسول بزرگوار اسلام هستند]».

«قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبىٰ» (2).

«بگو:از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هيچ پاداشی جز مودّت اهل بيتم را نمی خواهم».

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» (3).

«و از ميان كسانی كه آفريده ايم [يعنی جنّيان و آدميان] گروهی [هستند كه هم نوعان خود را] به حق هدايت می كنند و به درستی و راستی داوری می نمايند».

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا» (4).

«و همگی به ريسمان خدا [قرآن و اهل بيت عليهم السلام] چنگ زنيد،و پراكنده و گروه گروه نشويد».

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ» (5).

«اگر [اين حقيقت را] نمی دانيد [كه پيامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسيد».

1- ((1)) -توبه (9):119.
2- ((2)) -شوری (42):23.
3- ((3)) -اعراف (7):181.
4- ((4)) -آل عمران (3):103.
5- ((5)) -نحل (16):43.

«إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (1) .

«خدا فقط می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمّد،علی،فاطمه،حسن و حسین علیهم السلام اند] بِزُداید،و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند».

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتٰابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا» (2) .

«سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم».

اولی الامری که بعد از خدا و رسول در آیه شریفه ذکر شده است،بدون شک باید انسانی صد در صد ربانی و ملکوتی و واجد تمام خصوصیات روحی پیامبر، غیر از مقام نبوت باشد،تا ولایت کلیه الهیه از فجر وجود او طالع گردد.

کتاب های مهم اهل سنت از قبیل:«فرائد السمطین»،«صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»،«سنن ابی داود»،«مسند احمد حنبل»،«صواعق»ابن حجر، «شرف المصطفی»،«شرح ابن ابی الحدید»،«حلیه الاولیاء»،«مفاتیح الاسرار»، «مناقب خوارزمی»،«فصول المهمه»،«شواهد التنزیل»،«استیعاب»،«ینابیع الموده»،«مطالب السؤول»،«کفایه الطالب»،و...در ذیل آیه شریفه،مقام ولایت کلیه را برای علی ابن ابی طالب و یازده فرزند او که به نام آنها اشاره کرده اند ثابت دانسته اند.

در کتاب«ینابیع المودّه»از ابن عباس روایت شده است:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ:أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ

1- ((1)) -احزاب (33):33.
2- ((2)) -فاطر (35):32.

الْحُسَیْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ (1).

«شنیدم که رسول خدا می فرمود:من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاک و معصومیم».

و از سلمان نقل می کند:رسول حق دست بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و فرمود:

وَ انَّهُ الْاِمٰامُ ابْنُ الاِمٰامِ تِسْعَهٌ مِنْ صُلْبِهِ ائِمَهٌ ابْرٰارٌ امَناٰءٌ مَعْصُومُونَ (2).

«و امام فرزند امام است،نُه تن از فرزندانش امامان خوبان و امینان معصومند».

و از زید بن ثابت روایت می کند:

وَ انَّهُ لَیَخْرُجَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ ائِمَّهٌ ابْرٰارٌ امَناٰءٌ مَعْصُومُونَ قَوّٰامُونَ بِالْقِسْطِ (3).

«از صلب حسین خارج می شود،امامان خوبان،امینان معصوم،ایستادگان به عمل».

ینابیع الموده از فرائد السمطین از مجاهد از ابن عباس روایت می کند:

مردی یهودی سؤالاتی از رسول خدا کرد،از جمله پرسید:وصی شما کیست؟ حضرت فرمود:

انَّ وَصِیی وَ الْخَلیْفَهَ مِنْ بَعْدِی علیِّ بْنِ أَبی طاٰلِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطاٰیَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْن تَتْلُوهُ أبرارٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَینِ ائمَّهً.

«به طور قطع جانشین من و خلیفه پس از من،علی بن ابی طالب است و پس از او دو فرزندم حسن و حسین و نُه تن از فرزندان از صلب حسین».

ص:452

1- (1) -عیون أخبار الرضا علیه السلام:64/1،باب 6،حدیث 30؛بحار الانوار 201/25،باب 6،حدیث 12.

2- (2)) -بحار الانوار:304/26،باب 41،حديث 143؛كفايه الاثر:44.
3- (3)) -بحار الانوار:319/36،باب 41،حديث 170؛كفايه الاثر:98.

عرضه داشت:تمنا می کنم که اسامی شریفه آن نه نفر از صلب حسین را برایم بگو.فرمود:

اذاٰ مَضَی الْحُسَیْنُ فَاِبْنُهُ عَلِیٍّ فَاِذاٰ مَضیٰ عَلِیٌّ فَاِبْنُهُ مُحَمَّدٍ،فَاِذاٰ مَضیٰ مُحَمَّدٌ فَاِبْنُهُ جعفر،فاذا مضی جعفر فابنه موسی،فاذا مضی موسی فابنه علیّ،فاذا مضی علیّ فابنه محمّد،فاذا مضی محمّد فابنه علیّ،فاذا مضی علیّ فابنه الحسن،فاذا مضی الحسن فابنه الحجّه محمّد المهدیّ،فهوءلاء اثنا عشر.(1)

«وقتی(دوران)حسین گذشت پس پسرش علی،و وقتی علی گذشت پس پسرش محمد و وقتی محمد گذشت پسرش جعفر و وقتی جعفر گذشت پسرش موسی و وقتی موسی گذشت پسرش علی و وقتی علی گذشت پسرش محمد و وقتی محمد گذشت پسرش علی و وقتی علی گذشت پسرش حسن و وقتی حسن گذشت پسرش محمد مهدی پس این دوازده(نفر امامان و جانشینان پس از منند.)»

در حدیث ثقلین که از معتبرترین احادیث است و تمام کتب فریقین آن را روایت کرداه اند آمده است:

انّی تارک فیکم الثّقلین:کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظرونی بم تخلفونی فیهما (2).

«من میان شما دو چیز گرانبها را می گذارم:کتاب خدا و عترتم.همانا این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند؛ پس بنگرید چگونه با این دو برخورد می کنید».

1- (1) -بحار الانوار:283/36،باب 41،حدیث 106؛العدد القویه:81.
2- (2) -وسائل الشیعه:188/27،حدیث 565؛امالی شیخ صدوق:522،مجلس 79،حدیث 1.

در حدیث«سفینه»که از نظر اعتبار همچون حدیث ثقلین است آمده است:

مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق (1).

«مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است؛کسی که بر آن نشست نجات یافت و کسی که از آن روی گرداند غرق شد».

رسول خدا فرمود:

انّ اللّه جعل اجری علیکم المودّه فی اهل بیتی و انّی سائلکم غدا عنهم.

«بدرستی که خدای متعال مودت اهل بیت مرا بر شما اعلام کرد و من فردا(ی قیامت)در مورد آنها از شما خواهم پرسید».

المودّه محبّه یظهر اثرها فی القول و العقل.

مودت یعنی عشق و علاقه ای که در گفتار و کردار،اثرش ظاهر می شود.

محبت تنها نسبت به ائمه بعد از پیامبر و صاحبان ولایت مطلقه،منظور خدا و رسول نیست،بلکه مقصود خدا و رسول از سفارش به اهل بیت علیهم السّلام قبول ولایت و طاعت آنان و نفی غیر آنها در عرصه حیات است،رسول خدا فرمود:

انا و اهل بیتی شجره فی الجنّه و اغصانها فی الدّنیا،فمن تمسّک بنا اتّخذ الی ربّه سبیلا (2).

«من و اهل بیت من،درختی در بهشت حقیم،شاخه های آن درخت در دنیاست،هرکس به خدا تمسک جوید به راه خدا یافته».

1- (1)) -عیون اخبار الرضا علیه السّلام:27/2،باب 31،حدیث 10؛بحار الانوار:105/23/49،باب 7، حدیث 3.
2- (2)) -الغدیر:280/1،(این روایت در کتابهای بحار الانوار؛اختصاص؛دلائل الامامه و الفضایل درباره محبت امیر مؤمنان علیه السّلام ذکر شده است).

رسول خدا فرمود:

معرفه آل محمّد برائه من النّار و حبّ آل محمّد جواز علی الصّراط (1) .

«شناخت آل محمد دور کننده ای از آتش،و دوستی آل محمد جوازی است برای عبور از صراط».

کتب اهل سنت از جمله:ثعلبی در الکشف و البیان در توضیح آیه اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِیمَ آورده:

«صراط مستقیم صراط محمد و آل اوست».

رسول خدا به نقل از کتاب فریقین از جمله ینابیع الموده صفحه 20 فرمود:

النّجوم امان لاهل السّماء و اهل بیتی امان لاهل الارض (2) ..

«ستارگان،امان اهل آسمان ها،و اهل بیت من امان اهل زمین اند».

صواعق المحرقه صفحه 228 از رسول خدا روایت می کند:

...و اللّه لا یدخل قلب رجل الایمان حتّی یحبّهم للّه و لقرابتهم منّی (3) .

«به خدا قسم ایمان در قلب کسی جایی نمی گیرد،مگر امامان بعد از من را به خاطر خدا و محض قرابت با من دوست داشته باشد».

ینابیع الموده صفحه 27 از رسول خدا روایت می کند:

انّ للا اله الاّ اللّه شروطا و انّی و ذرّیتی من شروطها انّ امرنا صعب مستصعب لا

ص:455

1- ((1)) -ینابیع الموده:78/1؛حدیث 16؛فرائد السمطین:257/2؛احقاق الحق:496/18 و 494/9.

2- ((2)) -بحار الانوار:19/23،باب 1،حدیث 14؛جامع الاخبار:17،الفصل السابع.

3- (3)) -بحار الانوار:226/27/باب 10 و الصوارم المهوقه فى جواب صواعق المهرقه:115.

یحتمله الاّ عبد امتحن قلبه للایمان (1).

«برای توحید شروطی است و من و امامان از ذریه من از شروط آنیم،ولایت ما قابل تحمل نیست،مگر برای آنان که خدای متعال دلشان را به ایمان امتحان کرده باشد».

امیر مؤمنان علیه السّلام در پایان خطبه دوم«نهج البلاغه»درباره امامان معصوم بعد از پیامبر می فرماید:

هم موضع سرّه،و لجاء امره،و عیبه علمه،و موئل حکمه،و جبال دینه،بهم اقام انحناء ظهره،و اذهب ارتعاد فرائضه (2).

«آنان موضع راز رسول حقند،و پشتیبانان آن حضرت،و ظرف دانش محمد و مراجع قوانین و مقررات وی،امامان معصوم حافظ کتب الهی،و کوه های دین خدایند،به وسیله آنان خمیدگی پشت دین را راست و لرزش پهلوهای آن را به سکون و آرامش مبدل ساخت».

پس از مسئله نبوت در اسلام،با اهمیت ترین مسئله ای که نزد همه فرق و طوایف مسلمین مطرح است،مسئله اهل بیت است،در این که خاندان عصمت و طهارت از همه آلودگی ها،هواهای نفسانی پلیدی ها دور بوده و مقام بی همتایی از فضل،فضیلت تقرب و تقوی را دارا بوده اند کسی تردید نکرده است.

ابن خلدون در صفحه 334 مقدمه خود گوید:

و اذا کانت الکرامه تقع لغیرکم فما ظنک بهم علما و دینا و آثارا من النبوه و عنایه من اللّه بالاصل الکریم تشهد لفروعه الطیبه.

وقتی که کرامات برای اشخاص دیگر امکان پذیر و از آنان به وجود می آید،

1- (1) -غرر الحکم:115.
2- (2) -نهج البلاغه:خطبه 2؛بحار الانوار:117/23،باب 7؛حدیث 22.

چه گمان می بری در حق اهل بیت علیهم السّلام،با آن علم و دین و آثاری که از نبوت در آنان بوده،و عنایتی که خدای متعال به اصل شرافت آنان داشته و آن عنایت به شاخه های پاکیزه آن اصل کریم رسیده است؟ائمه معصومین علیهم السّلام گیرنده علوم پیامبر و مرجع قوانینی که آورده بود،می باشند.

تاکنون هیچ محقق کلامی،تاریخی،ادبی،فقاهتی و اجتماعی چه در زمان خود ائمه معصومین و چه در قرون و اعصار بعد،نتوانسته اند در علوم و معارف آنان اشکال و اعتراضی وارد نمایند،و دیده نشده که ائمه معصومین در برابر سئوالی ناتوان بمانند.با این که می دانیم متصدیان امور در دوران بنی امیه و بنی عباس کوشش های جدی برای گرفتن نقطه ضعف،با راه های گوناگون از آن پیشوایان الهی داشته اند.

کتاب«مغز متفکر شیعه»که در دوران ما به وسیله دانشمندان اروپائی درباره علوم و معارف حضرت باقر و صادق علیهم السّلام تألیف شده است،خیره کننده و فوق تصور است!!

در منابع معتبر اسلام مناظره ها و گفتگوهای ائمه با اصحاب مکتب های آن روز،که ریشه های اصلی ایدئولوژی های امروز است،ثبت شده است که بر علم سرشار الهی آنان دلالت دارد.

پیامبر عظیم الشان اسلام به دستور حق،با معرفی اوصیاء برای پس از حیات خود،و با عرضه کردن کتاب آسمانی،با بارور ساختن عقول و وجدان های آدمیان،ارزش های انسانی را تکمیل نمود.

آری!این حقیقت غیر قابل تردید است که وجود مربیان کمال یافته،برای بهره مند شدن انسان ها،از بایستگی ها و شایستگی ها که بایستی از روی اراده و اختیار مورد عمل قرار بگیرند،ضرورت دارد (1).

طبق روایات معتبر امامان شیعه،ولایت صاحبان ولایت را بر مردم جهت

1- (1) -شرح نهج البلاغه 280/2.

رشد و کمال آنان،مهمترین اصل اسلامی دانسته اند؛امام باقر علیه السّلام فرمود:

بنی الإسلام علی خمس:علی الصّلاه و الزّکاه و الصّوم و الحجّ و الولایه و لم یناد بشییء کما نودی بالولایه (1).

«اسلام بر پنج رکن استوار است:نماز،زکات روزه،حج،ولایت،و به چیزی به اندازه ولایت اهمیت داده نشده».

در روایت دیگر امام باقر علیه السّلام از اکثریت امت،به خاطر ترک ولایت شکایت می کند (2).

معصومان علیهم السّلام در روایاتی که در کتاب ارزشمند«کافی»نقل شده است روگردانی از ولایت ائمه معصومین را،روگردانی از خدا و رسول دانسته اند، و بنای دین را بدون پذیرش ولایت صاحبان ولایت،پابرجا نمی دانند.تمام امت پس از رسول خدا،اگر ولایت،سرپرستی،مدیریت و حکومت امامان تعیین شده از جانب حق را،می پذیرفتند،به بلای حکومت های غیر اسلامی و تخریب شعائر و افتادن در دام شیطان و استعمار دچار نمی شدند.

آنچه بر سر مسلمانان آمد و اکنون بر سرشان می آید،معلول دوری از ولایت، امامت و رهبری صالح است.

«طریحی»دانشمند و حدیث شناس بزرگ و لغت دان متخصص،در ذیل آیات ولایت،و به خصوص روایت حضرت باقر علیه السّلام که مرحوم کلینی نقل کرده است،در جلد اول«مجمع البحرین»صفحه 462 می فرماید:

الولایه بالفتح محبّه اهل البیت و اتباعهم فی الدّین و امتثال اوامرهم و نواهیهم و التّأسی بهم فی الأعمال و الأخلاق و امّا معرفه حقّهم و اعتقاد الأمامه فیهم فذلک

1- (1) -کافی:18/2،باب دعائم الاسلام،حدیث 1؛وسائل الشیعه:17/1،باب 1،حدیث 10.

2- (2) -کافی:18/2،باب دعائم الاسلام،حدیث 3.

من اصول الدّین لا من الفروع العملیّه.

«ولایت عبارت است از محبت به اهل بیت،و پیروی از آنان در دین خدا،توجه عملی به اوامر و نواهی ایشان،و شکل گیری از اعمال و اخلاقشان، و اما شناخت حق و موضع آنان در عرصه گاه حیات،و اعتقاد به امامت آن بزرگواران از اصول دین است،نه از فروع عملیه!!»

همانطورکه در سطور گذشته ملاحظه کردید مقام ولایت،حقیقت و واقعیتی است که از پس یک سلسله شرایط و مقامات معنوی و عبودیت در انسان کامل تجلی می کند،و امری است که پس از خدا و پیامبر،مخصوص شایستگان و بینایان و برگزیدگان حضرت حق است.

روایتی از سلطان سریر ارتضی

«کافی»در جلد اول صفحه 154 حدیث بسیار مهمی از سلطان سریر ارتضی حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء در بیان اوصاف صاحبان ولایت کلیه،که امامان معصوم هستند،نقل می کند که لازم است در این قسمت به آن اشاره کنیم.

با دقت در حقایق آن حدیث است که انسان با تمام وجود،به اقرار و اعتراف می آید،که باید ولایت از فجر وجود این چنین منابع فضیلت،خیر،کرامت و شرف طالع گردد،و این گونه انسان ها هستند که لایق حکومت بر مردم تا قیامت،و مستعد ارشاد حیات معنوی،و بیان کننده حلال،حرام،معارف و اسرار الهیه اند.اینک به آن روایت توجه کنید:

عبد العزیز بن مسلم می گوید:در مرو خدمت حضرت رضا علیه السّلام بودیم،روز جمعه وارد مسجد جامع مرو شدیم،از موضوع امامت و رهبری و ولایت حکومت و کثرت اختلاف مردم در این موضوع،گفتگو به میان آمد،من خدمت امام رسیدم و از این مباحثات مردم،در این مورد با حضرت سخن گفتم،امام هشتم تبسمی کرد و فرمود:ای عبد العزیز!مردم نادانند و در آراء و نظریات،مکر

و فریب و خدعه می کنند.خدای بزرگ هنگامی رسولش را قبض روح کرد که دینش را کامل گردانیده بود،و قرآن را که دربردارنده هر چیزی هست،و احکام حلال و حرام حدود و احکام و آنچه مردم به آن نیاز دارند به طور کامل در آن می باشد،فرو فرستاد.خدای متعال بزرگ فرمود:

«مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ» (1).

«ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم».

و در حجه الوداع که روزهای آخر عمرش را می گذرانید پروردگار آیه شریفه:

«اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» (2).

«امروز دین شما را کامل کردم».

را فرستاد و نعمت خود را تمام کرد،موضوع امامت از اتمام دین است که دین به وسیله آن کامل می گردد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از این که از جهان رخت بربندد،معالم دین را برای مردم روشن کرد و راه آنها را واضح و روشن بازگذاشت،و مسلمانان به طرق حق راهنمایی شدند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را برای مسلمانان پیشوا و راهنما قرار داد،و هر چه امت به آن نیاز داشتند برای آنان بیان کرد.

هر کس گمان کند که خدای متعال دین خود را تکمیل نکرده،کتاب خدا را انکار نموده،و هر کس کتاب خدا را انکار کند کافر است.

آیا این مردم قدر امام را می دانند،و موقعیت امامت را در میان امت می دانند، تا در مورد انتخاب امام اختیار داشته باشند.

1- ((1)) -انعام (6):38.
2- ((2)) -مائده (5):3.

امامت به اندازه ای مقامش بلند،جایگاهش رفیع و عمیق است که عقول مردم حقیقت و کُنْه آن را درک نمی کنند،و با رأی و نظریات خود نمی توانند اهمیت آن را درک کنند و یا با اختیار و انتخاب خود امامی را برگزینند،امامت مقامی است که ابراهیم خلیل علیه السلام از طرف خدای متعال به آن مقام برگزیده شد و این مقامی بود که بعد از نبوت به آن حضرت تفویض گردید.

مقام امامت که سومین مقام حضرت ابراهیم بود،از طرف پروردگار به وی تفویض شد،و این خود فضیلتی بود که ابراهیم به آن مشرف گردید.

خدای متعال در قرآن می فرماید:

«إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً» .

«من تو را برای مردم امام قرار دادم».

حضرت ابراهیم علیه السلام از روی خوشحالی گفت:خداوندا ! فرزندان مرا نیز امام و رهبر قرار بده،خدای متعال در پاسخ او فرمود:

«لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی الظّٰالِمِینَ» (1).

«[پروردگار] فرمود:پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد».

این آیه شریفه امامت ستمکاران را تا روز قیامت باطل ساخت و باید برگزیدگان به این مقام،انتخاب گردند،بعد از آن خدای متعال،امامت را گرامی داشت و آن را در ذُرّیه حضرت ابراهیم که پاک و برگزیده بودند قرار داد و فرمود:

«وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ نٰافِلَةً وَ کُلاًّ جَعَلْنٰا صٰالِحِینَ* وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰاتِ وَ إِقٰامَ الصَّلاٰةِ وَ إِیتٰاءَ الزَّکٰاةِ وَ کٰانُوا لَنٰا عٰابِدِینَ» (2).

ص:461

1- (1) -بقره (2):124.

2- (2)) -«و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطایی افزون،به او بخشیدیم و همه را افرادی شایسته قرار دادیم*و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند،و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم،و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند»[انبیاء (21):72-73].

مقام امامت در نسل آن حضرت باقی ماند و آنها این مقام را از یکدیگر ارث می برند تا آنکه نبوت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید،خدای متعال در این مورد فرمود:

«إِنَّ أَوْلَی النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» (1).

مقام امامت مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار گرفت و پیامبر اکرم نیز این مقام را به امیر مؤمنان تفویض کرد.واگذاشتن مقام امامت به علی علیه السلام به امر پروردگار انجام گرفت و این دنبال همان سنّتی بود که از زمان ابراهیم جریان داشت.

مقام امامت پس از علی علیه السلام در ذریه آن حضرت که از برگزیدگان بودند قرار گرفت،برگزیدگانی که از طرف خدای متعال علم و ایمان به آنها عطا شده است خدای متعال در قرآن مجید فرمود:

«وَ قٰالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتٰابِ اللّٰهِ إِلیٰ یَوْمِ الْبَعْثِ» (2).

1- (1) -«مسلماً نزدیک ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند و انتساب معنوی] کسانی اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند،و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده اند [از همه به او نزدیک ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است»[آل عمران (3):68].
2- (2) -«و کسانی که دانش و ایمان به آنان داده شده است می گویند:بی تردید شما [بر طبق قضا و قدر ثبت شده] در کتاب خدا [لوح محفوظ] تا روز قیامت درنگ کرده اید و این روز قیامت است،ولی شما [به اینکه قیامت حق است] معرفت و دانش نداشتید»[روم(30):56].

امامت در فرزندان علی علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود؛زیرا بعد از محمّد پیامبری نیست،پس از کجا این نادانان امام را انتخاب می کنند ؟

امامان از نگاه حضرت رضا علیه السلام

امامت مقام انبیا و میراث اوصیا است،امامت جانشینی خدا،و رسول، امیر مؤمنان،میراث حسن و حسین است.

امامت در اختیار گرفتن امور دین،نظام و انتظام جامعه مسلمین،اصلاح امور دنیا و به عزّت رساندن مؤمنین است.

امامت اصل و اساس اسلام است و پایه های دین مقدس،به آن بستگی دارد و فروعات آن به امامت وابسته است.

با راهنمایی امام،نماز،زکات،روزه،حج و جهاد انجام می گیرد و صدقات اموال و فیء از مردم اخذ می شود و در مصارف خود مصرف می گردد.

امام است که احکام و حدود دین را امضا می کند،حقوق اشخاص را مراعات می نماید،و کشور اسلام را از دست دشمنان محفوظ نگه می دارد و مرزها را حفظ می کند.

امام حلال خدای متعال را حلال و حرام آن را حرام می کند،در جامعه اسلامی حدود خدای متعال را جاری می سازد،از دین پروردگار دفاع می نماید،مردم را با حکمت و دانش به طرف پروردگار دعوت می کند و آنان را با پندهای نیکو و حجت های بالغه،راهنمایی می نماید.

امام مانند ستاره فروزان و آفتاب تابان است،که روشنایی آن،همه عالم را فراگرفته،و خود در جای بلند است که دست احدی از مردم به آن نمی رسد

ص:463

و دیدگان آن را در نمی یابد.

امام مانند ماه تابان،نور فروزان،چراغ درخشان و ستاره راه نما در شب های تاریک،در بیابان ها و دریاها می باشد.

امام آب گوارا برای تشنگان،و دلیل هدایت،و نجات دهنده از لغزش ها است.

امام مانند آتش در بلندی است که مردم از آن هدایت می گردند و گرمایی است که به وسیله آن کسب انرژی می کنند.

امام راهنمایی است که آدمی را از مهلکه ها نجات می دهد،پس هر کس امام را ترک گوید در هلاکت می افتد.

امام ابر بارنده،باران ریزنده،آفتاب درخشنده و آسمان سایه افکنده،زمین پهن شده،چشمه جوشنده و باغ سرسبز و خرم است.

امام مونس،رفیق،پدر مهربان،برادر همزاد و مهربان تر از مادر نسبت به فرزند کوچک است.

امام پناه بندگان،در هنگام رسیدن به مصیبت های بزرگ می باشد.امام امین خدا در میان مخلوقات،حجت پروردگار در میان بندگان و جانشین خدای متعال در دنیاست.

امام دعوت کننده مردم به طرف خدا،و مدافع حریم حضرت حق است.

امام از گناهان پاک،و از هر عیب و نقصی منزه است؛امام از علم مخصوص برخوردار و به حلم بردباری موصوف است،امام نظام دین و عزت مسلمین بوده و کافران و منافقان را هلاک می سازد.

امام یگانه روزگار است که هیچ کس با او قرین نیست و عالمی با وی برابری ندارد.مانند کسی نیست و کسی را نمی توان به جای او گذاشت.امام فضل دانش را بدون کسب و تعلیم فرا می گیرد،و خدای متعال وهّاب علم را به آنان عطا می کند.

پس چه کسی می تواند امام را بشناسد و یا بتواند امام را انتخاب کند،چه قدر مردم از مطلب دورند ؟

عقول مردم در این وادی سرگردان،و اندیشه آنان از درک حقایق ناکام است.

خردها در این موضوع حیران،و چشم ها کور،بزرگان در این وادی کوچک، حکما و دانایان سرگردان،بردباران از درک آن قاصر و سخنگویان از سخن گفتن عاجزند.

خردمندان به جهل خود اعتراف کرده،و شعراء زبانشان بند آمده،و ادیبان از فهم آن ناتوان شده،و بلیغان زبان بند گردیده اند.

اینان قدرت ندارند مقام آنها را وصف کرده،یا فضیلتی از فضایل امام را بیان کنند،و به عجز و ناتوانی و تقصیر خود،در این موضوع اعتراف دارند.چگونه می توانند امام را با صفات او وصف کرده و یا او را به حقیقتاً تعریف نمایند.

علما و دانایان قدرت ندارند امر امام را درک کنند،و کسی نیست که بتواند جای امام را بگیرد و جامعه را از وجود او بی نیاز کند.مردم نخواهند توانست حقیقت وجودی امام را بشناسند.

امام مانند ستاره است،که کسی نمی تواند بر آن دست یابد و یا حقیقتاً او را وصف کند،پس مردم از کجا قدرت دارند امام را انتخاب نمایند،و کجا عقل آنها به این موضوع خواهد رسید،و در کجا مانند این یافت می گردد؟ !

آیا گمان می کنید این فضایل و خصوصیات در غیر آل رسول صلی الله علیه و آله پیدا می شود ؟ به خدای متعال سوگند ! نفس آنها خودشان را تکذیب کرده،و اباطیل، آنان را به آرزوهای دور و دراز کشانده.

مردم به جایگاه بلند و گذرگاه سختی بالا رفته اند،که از آن مقام بلند قدم هایشان خواهد لغزید،و بر زمین افکنده خواهد شد.

ص:465

در انتخاب امام به عقل ناقص خود مناضله کردند،و به رأی باطل خویش به مبارزه برخاستند،و چیزی جز دوری از حق را به دست نیاوردند،خدای متعال آنان را بکشد که دروغ و افترا بستند.

آنان مقام مشکلی را برای خود اتخاذ کرده،و سخنان دروغ گفته و افترا بستند از طریق حق و صراط مستقیم منحرف شدند و در حیرت و سرگردانی فرورفتند، و از روی بصیرت و بینش،امام را ترک کردند.

شیطان کارهای آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد،و آنان را از راه حق بازداشت؛در حالی که آنها راه درست را تشخیص داده بودند و حق را از ناحق تمیز می داند.

آنها از امامی که خدای متعال و پیغمبرش اختیار کرده بودند،اعراض نموده و از امامی که خود انتخاب کرده بودند متابعت نمودند؛در صورتی که قرآن،آنان را مخاطب قرار داده و فرمود:

«وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ» (1).

و نیز فرمود:

«وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (2).

و همچنین فرموده:

«مٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ* أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ* أَمْ لَکُمْ سُلْطٰانٌ مُبِینٌ* فَأْتُوا بِکِتٰابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ» (3).

ص:466

1- (1)) -«و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و [آنچه را بخواهد] بر می گزیند،برای آنان [در برابر اراده او در قلمرو تکوین و تشریع] اختیاری نیست؛منزّه است خدا و برتر است از آنچه برای او شریک می گیرند»[قصص (28):68].

2- (2)) -«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد»[احزاب (33):36].

3- (3)) -«شما را چه شده،چگونه حکم می کنید؟*پس آیا متذکّر [حقایق] نمی شوید ؟*یا شما [بر این ادعای خود] دلیل روشنی دارید ؟*پس اگر راستگویید،کتابتان را [که این سخنان را با تکیه بر آن می گویید به میان] آورید»[صافات (37):154-157]

و نیز فرمود:

«أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا» (1).

یا این که فرموده:

«وَ طُبِعَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ یَفْقَهُونَ» (2).

یا این که:

«قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ هُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ* وَ لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (3).

یا این که:

1- ((1)) -«آیا در قرآن نمی اندیشند [تا حقایق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد»[محمد (47):24].

2- ((2)) -«بر دل هایشان مهر تیره بختی زده شده پس [به همین سبب] آنان [منافع جهاد در راه خدا و بهره های آخرتی آن را] نمی فهمند»[توبه (9):87].

3- ((3)) -«گفتند:شنیدیم در حالی که [از روی حقیقت] نمی شنوند.*قطعاً بدترین جُنبندگان نزد خدا،کرانِ [از شنیدن حق] و لالانِ [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند !*اگر خدا [نسبت به پذیرفتن هدایت،شایستگی و] خیری در آنان می دید،یقیناً ایشان را شنوا [ی حقایق و معارف] می کرد،و اگر [با لجبازی و عنادی که فعلاً دارند] آنان را شنوا کند،باز اعراض کنان روی [از حق] می گردانند»[انفال (8):21-23].

«قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا» (1).

امامت فضل خدای متعال است که به هر کس بخواهد عطا کند،و پروردگار دارای فضل بزرگی است.آنان چگونه می توانند،امام را انتخاب کنند،در صورتی که امام عالم است و نادانی در آن راه ندارد،و نگهبانی است که از زیردستان حمایت کرده و آنها را تنها نمی گذارد.

امام معدن قداست،پاکی و مرکز عبادت،زهد و علم است.امام به دعوت مخصوص پیغمبر معرفی شده،و از ذریه پاک حضرت زهرای بتول می باشد.در نسب آن هیچ غل و غشی وجود ندارد،و هیچ صاحب حسبی از نظر شرافت و برتری به آن نمی رسد.

امام از خاندان قریش،نسل هاشم و از عترت رسول اللّٰه است و با رضایت خدای متعال برگزیده می شود.

امام شریف ترین اشراف،و فردی از خاندان عبد مناف است،علمش همواره در تکامل،و حلمش کامل می باشد.در امر امامت متبحر،در سیاست ماهر و عالم است.

اطاعتش بر بندگان واجب،و همواره به امر خدای متعال قیام و اقدام می کند، بندگان خدا را نصیحت کرده،و دین خدا را حفظ می نماید.

پیامبران و پیشوایان علیهم السلام همواره موفق به توفیقات الهی هستند،و از علوم خفیه پروردگار،حکمت و دانش او برخوردار می گردند،و دیگران از این موهبت محروم می باشند،علم و دانش آنان،از اهل زمانشان بالاتر است.خدای متعال می فرماید:

1- ((1)) -«گفتند:شنیدیم و [در باطن گفتند:] نافرمانی کردیم»[بقره (2):93].

«أَ فَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ يَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ يُهْدیٰ فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (1).

و همچنین فرمود:

«وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً» (2).

خدای متعال درباره طالوت فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰاهُ عَلَيْكُمْ وَ زٰادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّٰهُ يُؤْتِی مُلْكَهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ» (3).

و به پیامبر خود فرمود:

«وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كٰانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً» (4).

و درباره ائمه اهل بیت فرمود:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النّٰاسَ عَلیٰ مٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنٰا آلَ إِبْرٰاهِيمَ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنٰاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً* فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ .

1- ((1)) -«پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند،برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند ؟ شما را چه شده ؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] داوری می کنید ؟»[یونس (10):35].
2- ((2)) -«و آنکه به او حکمت داده شود،بی تردید او را خیر فراوانی داده اند»[بقره (2):269].
3- ((3)) -«خدا او را بر شما برگزیده و وی را در دانش و نیروی جسمی فزونی داده؛و خدا زمامداریش را به هر کس که بخواهد عطا می کند؛و خدا بسیار عطا کننده و داناست»[بقره (2):247].
4- ((4)) -«و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد،و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت؛و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است»[نساء (4):113].

عَنْهُ وَ کَفیٰ بِجَهَنَّمَ سَعِیراً» (1).

هرگاه خدای متعال بنده ای را برای امور بندگانش انتخاب کرد،به او شرح صدر عطا می کند،و دل او را از علم و حکمت سیراب می گرداند،و از علوم خود به او الهام می نماید،پس از این،از پاسخ سؤالات باز نمی ماند و در طریق ثواب،حیران و سرگردان نمی باشد.

امام معصوم،مؤید،موفق و مسدد است،از خطا و لغرش مأمون و از اشتباه و خطا مصون می باشد،خدای متعال او را چنین خلق کرده که تا برای بندگانش حجت باشد،و شاهد در میان مردم گردد،و این فضیلتی است که خدای متعال صاحب فضل بزرگ است.آیا مردم توانایی دارند چنین امامی را با این صفات اختیار کنند ؟ و یا کسی را که اختیار کرده اند؛دارای این صفت می باشد ؟ تا او را بر دیگران مقدم دارند ؟

به خدا سوگند ! از حق تجاوز کردند،و کتاب خدای متعال را پشت سرافکندند.گویا نمی دانند چه کاری مرتکب شده اند،هدایت و شفاء در کتاب خدای متعال است؛لکن مردم آن را کنار گذاشتند و از هوی و هوس خود پیروی کردند.

خدای متعال آنان را مذمت و سرزنش کرده و از خود دور نموده و فرمود:

«وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواٰهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ» (2).

1- (1)) -«بلکه آنان به مردم [که در حقیقتْ پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده،حسد می ورزند.تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم،و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.*پس برخی از آنان [که اهل کتاب اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آورند،و گروهی از او روی گردانیده اند،و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است،برای آنان کافی است»[نساء (4):53-54].

2- (2)) «و گمراه تر از کسی که بدون هدایتی از سوی خدا از هواهای نفسانی خود پیروی کند،کیست ؟ مسلماً خدا مردم ستمکار را هدایت نمی

کند»[قصص (28):50].

و نیز فرمود:

«فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ» (1).

و فرمود:

«كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّٰارٍ» (2).

با مطالعه در عناوین روایات بسیار مهم کافی،درباره ائمه معصومین،متوجه این حقایق می شویم:

وجوب پیروی از ائمه،امامان شهدای حق بر خلقند،ائمه هادیان راه حقند، والیان،حاکمان و گنجینه های علوم الهی اند،خلفای خدا در زمین،ابواب دانش و رحمتند،نور الهی در بین خلقند،ارکان زمین اند،محسود حاسدان اند،آیات حق در قرآنند،بودن با آنان واجب است،اهل ذکرند،راسخین در علمند،علم در سینه آنان ثابت است،وارث کتاب و برگزیدگان حضرت معبودند،قرآن مردم را به واسطه آنان هدایت می کند،نعمت ذکر شده در کتابند،محل عرض اعمالند،معدن علم،شجره نبوت و مختلف الملائکه اند،وارث علومند،عالم به تمام زبان ها و دارای علوم کتاب آسمانیند،تمام علوم قرآن نزد آنهاست،صاحب اسم اعظمند،دارای علوم انبیا،رسل و فرشتگانند،آگاه به غیبند.

آری ! واقعیات و حقایقی که در سطور گذشته از آیات و روایات خواندید،همه در امام معصوم تجلی دارد،سرچشمه ولایت مطلقه در وجود

1- (1)) -«و بر کافران هلاکت و نابودی باد و [خدا] اعمالشان را باطل و تباه ساخت»[محمّد (47):8].

2- (2)) -«[این عمل زشتشان] نزد خدا و نزد اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است؛این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگویی،مُهر [تیره بختی] می نهد»[غافر (40):35].

مقدس آنان است،ولایتی که از پیامبر به آنان رسیده،و از حضرت حق به پیامبر؛ پس در حقیقت ولایت امام معصوم،همان ولایت پیامبر و ولایت پیامبر ولایت خداست،که آیین حق،نظام هستی و حیات انسانی مردمان،در سایه این ولایت قابل حفظ است.

در حقیقت ائمه معصومین علیهم السلام بودند که بدون اندک تمایل شخصی،و با گذشت و فداکاری،نگهبانی دین را در قلمرو احکام و وظایف به عهده گرفته و تا نفس های آخر با انحراف و شیوع بدعت های ویرانگر،مبارزه کردند.

در شرایطی که اجتماع دورانشان مساعد و آماده پذیرش بوده است، مأموریت خود را در سطح اجتماع انجام داده اند،و در هر زمانی که شرایط اجتماعی با اجرای مأموریت آنان مساعد نبوده،به تربیت افرادی می پرداختند که بتوانند در صورت امکان،نگهبانی دین را عهده بگیرند،و آن را انجام دهند.

در سرگذشت زندگی هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام،تربیت شدگانی دیده می شوند،که به اصطلاح،هر یک از آنان،شایسته منصب پیشتازی در سازندگی های انسانی بوده اند (1).

آری ! با توجه ائمه طاهرین به این معنی که بشر به طور ضروری،جهت اداره امور حیات،در همه زمینه ها،به طور صحیح احتیاج به حکومت دارد،و به ارشاد معنوی نیازمند است،و این که دین خدا باید تا قیامت از انحراف و بدعت ها مصون بماند،با نور فرهنگ پاک الهی خود،انسان هایی تربیت کردند،تا اهداف آنان را تعقیب نمایند.

آنان فقه و فرهنگی از خود به جای گذاشتند که از آن تعبیر به فرهنگ اهل بیت و مدرسه ائمه معصومین می شود،تا از برکت آن فقه،فرهنگ و مدرسه، شخصیت های فقهی،فرهنگی و علمی با عنایت خدا به وجود آیند؛تا در هر

1- (1) -شرح نهج البلاغه:280/2.

عصری بدعت مبدعان،شرک مشرکان،کفر کافران و اباطیل باطلان،حکومت ستمگران،ظلم ظالمان،استعمار و استثمار شیطان صفتان را در هم شکنند.آئین حق را از انحراف حفظ کنند،خفتگان را بیدار نمایند و همراه با جهاد نفس، جهاد با زبان،جهاد با قلم و مال از چراغ پرفروغ حق نگهداری کرده،و نفوس مستعده را با فقه،علم،درایت،بینش و بصیرت خود تربیت و به رشد کمال برسانند.

ائمه معصومین با کمک آیات قرآن مجید،و روایات بسیار مهمی که از خود به جای گذاشتند،که معتبرترین کتب حدیث آنها را با سلسله سند صحیح نقل کرده اند،این گونه شخصیت های فقهی،علمی،بصیر و دانا را با تمام وجود تأیید کرده،و موجودیت آنان را در عصری جهت حکومت بر امت و ارشاد معنوی آنان،تقنین قوانین لازم بر اساس اجتهاد،به عنوان نایب عام و جانشین امام،و در یک کلمه فقیه جامع الشرایط،به رسمیت شناخته،و همراه با بیان یک سلسله شرایط،که در روایات آمده و در فصل بعد به قسمتی از آن اشاره می شود،آنان را به امت شناسانده و ولایت،امارت و حکومتشان را همچون ولایت و حکومت خود و رسول اللّه دانسته،پیروی از آنان را بر همگان واجب کرده و ردّ آنان را در هر زمینه ای رد خود دانسته اند.

این همان معنایی است که در کتب فقهی استدلالی،از آن تعبیر به«ولایت فقیه»شده است که در عصر غیبت،چونان زمان پیامبران و امامان باید محور حیات و حرکت و رشد و کمال امت و مصونیت وی از هر خطری باشد.

منفعت و سود ولایت وجود مقدس عالم بزرگ،فقیه عظیم القدر،عارف معارف بصیر به زمان،حضرت امام خمینی رحمه الله در این عصر،همچون عصر رسول خدا و ائمه طاهرین جهانگیر شد و اگر اعمال ولایت آن رهبر بزرگ نبود، شیرازه دین و ملت در این زمان از هم پاشیده می شد،و از اسلام ناب محمدی

چیزی باقی نمی ماند.

آری ! ولایت او طوفان کفر و شرک،زندقه و فساد،طاغوت و طاغوتیان داخل و خارج را در هم شکست و امت اسلام را در مسیر راستین اسلام قرار داد.

آری ! نور ولایت او می رود که به خواست خدا جهان را آماده ظهور عدل جهانی مهدی عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف کند،ان ان شاءاللّٰه.

ولایت فقیه

در این زمینه از طرح بحث فقهی و استدلالی مسئله صرفنظر می کنیم،مفصل این مسئله را از جهت فقهی می توانید در کتب بسیار مهم اسلامی،از قبیل:معتمد و مستند که از نوشته های«ملا مهدی»و«ملا احمد نراقی»این دو عالم بی نظیر است،مکاتب«شیخ انصاری»معروف به خاتم المجتهدین،کتب«شیخ طوسی»و«علامه حلّی»و کتاب«ولایت فقیه»حضرت امام خمینی قدس سره ملاحظه کنید.

این مقاله اقتضای شرح این محور عظیم دینی را ندارد،علاوه بر این در زمان مرجعیت،حضرت امام خمینی قدس سره مسئله ولایت فقیه و منافعش که قطع دست اجانب و از بین رفتن حاکمیت آنان از سر ملت اسلام،و برپایی حکومت قرآن بود،چنان درخشید که اثباتش فعلاً نیاز به جدال و بحث و برهان و استعداد ندارد و به قول معروف چون خورشید غیر قابل انکار است.

در این قسمت فقط به ذکر پاره ای از روایات مربوط به ولایت فقیه، و شرایطی که عامل تجلی ولایت در یک انسان الهی است،قناعت کرده و عظمت مسئله را از دید روایات،عرفان و اخلاق بررسی می کنم:

عن عمر بن حنظله قال:سَأَلْتُ ابٰا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ رَجُلَیْنِ مِنْ اصْحٰابِنٰا بَیْنَهُمٰا مُنٰازِعَهٌ فِی دَیْنٍ اوْ مِیْرٰاثٍ فَتَحٰاکَمٰا الیَ السُّلْطٰانِ وَ الیَ الْقَضٰاءِ أَ یَحِلُّ ذٰلِکَ وَ قٰالَ:مَنْ تَحٰاکَمَ الَیْهِمْ فِی حَقٍّ اوْ بٰاطِلٍ فَاِنَّمٰا تَحٰاکَمَ الیَ الطّٰاغُوتِ وَ مٰا یَحْکُمُ لَهُ فَاِنَّمٰا یَأخُذُ سُحْتاً وَ انْ کٰانَ حَقّاً ثٰابِتاً لَهُ لِاَنَّهُ اخَذَهُ بِحُکْمِ الطّٰاغُوتِ وَ مٰا امَرَ اللّٰهُ انْ یَکْفُرَ بِهِ قٰالَ اللّٰهِ تَعٰالیٰ:

يُرِيْدُونَ انْ يَتَحٰاكَمُوا الىَ الطّٰاغُوتِ وَ قَدْ امَرُوا انْ يَكْفُرُوا بِهِ،قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعٰانَ،قٰالَ:يَنْظُرٰانِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رُوِىَ حَدِيْثَناٰ وَ نَظَرَ فِى حَلاٰلِناٰ

ص:474

وَ حَرامِناٰ،وَ عَرَفَ احْكاٰمَناٰ فَليَرْضُوا بِهِ حُكْماً فَاِنّى قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حاٰكِماً فَاِذاٰ حَكَمَ بِحُكْمِناٰ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَاِنَّماٰ اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللّٰهِ وَ عَلَيْناٰ رَدَّ و الرّاٰدُ عَلَيْناٰ الرّاٰدُ عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ (1).

مرحوم«کلینی»در کتاب ارزشمند«کافی»به اسنادش از«عمر بن حنظله» نقل می کند:

از امام صادق علیه السلام از وضع دو مؤمن که در دین یا ارث اختلاف دارند و به پادشاه و یا قاضی حکومت مراجعه می کنند سؤال کردم که:این مراجعه و اخذ دِیْن، یا ارث حلال است؟ امام فرمود:«مؤمنان نه تنها در دین و ارث،بلکه در حق و باطلی اگر به آنان که صلاحیت حکومت ندارند و از جانب شرع منصوب نیستند مراجعه کنند رجوع به طاغوت است.آنچه با قدرت و زور از آنان بگیرند گرچه حق شرعی آنان باشد سُحت است،چرا که از دست طاغوت گرفته اند و خدای متعال در قرآن مجید به تمام مردم مؤمن دستور داده که:به طاغوت و تمام شئونش کفر ورزید».

عرضه داشتم:پس چه کنند؟ فرمود:«توجه کنند به کسی که فرهنگ ما را روایت می کنند و در حلال و حرام صاحب نظرند،و شناخت و معرفت به احکام دارند،به حکومت آنان در بین خود رضایت دهند؛که ما آنها را از جانب خود به خاطر آن شرایط،حاکم بر شما قرار داده ایم؛چون برابر با برنامه های ما حکم کنند،هر کس از حکم آنان سرپیچی کند،حکم الهی را سبک شمرده و ما را ردّ کرده اند و ردّ ما ردّ بر خداست و ردّ بر خدا عین شرک است».

در این روایت که تمام فقهای بزرگ،از آن تعبیر به«مقبوله»کرده اند،و از دلایل اثبات ولایت فقیه است،امام ششم حکومت شاهی،سلطنتی و ادارات آن

1- (1) -کافی:67/1،باب اختلاف الحدیث،حدیث 10؛وسائل:34/1،باب 2،حدیث 51.

به خصوص قاضی و دادگستری آن را رد کرده،و جمیع افراد آن حکومت را طاغوت دانسته،و مخالفت با آن را به حکم قرآن واجب اعلام کرده و رجوع به آنان را مطلقاً حرام نموده و اخذ حق را از دست آنان سخت به دست آورده و در حقیقت تمام مردم مؤمن را راهنمایی کرده که سلطنت شاهنشاهی و حکومت غیر اسلامی را بگذارید تا ریشه کن شود و کاخش ویران گردد.

از طرف دیگر تربیت شده واجد شرایط را،از جانب خود حاکم حقیقی معرفی کرده و رجوع به حکومت او و قبول قوانینش را واجب دانسته و پشت کردن به احکام آن حکومت را رد بر امام معصوم و رد بر امام معصوم را رد بر خود قلمداد کرده است.

آری ! این است جایگاه با عظمت ولایت فقیه،که نظام حیات ظاهری و باطنی جامعه،پس از امام معصوم به آن وابسته است.بی تردید عدم پذیرش آن، مخالفت صریح با وجود مقدس حضرت اللّٰه و پیامبر و امامان معصوم است،که اگر ولایت فقیه نبود،ائمه و غیبت امام دوازدهم نبود،به قول حضرت سیدالشهداء:و علی الاسلام و السلام می شد.

اگر کسی به مسئله مورد بحث،در روایت ایراد کند،که مورد«دِیْن»و«ارث» است از تنگ نظری و عدم دقت در آیات و روایات و وضع جامعه اسلامی است، علاوه بر این که در بحث اصول فقه ثابت شده است که:مورد مخصص نیست.

2-و امَّا الْحَوٰادِثُ الْوٰاقِعَهِ فَارْجِعُوا فِیهٰا الیٰ رُواٰهِ احٰادِیْثِنٰا فَاِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ انَا حُجَّهُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ (1).

«و اما در رویدادهایی که واقع می شود (مسائل مستحدثه) به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛پس آنها حجت و گواه منند و من حجت و گواه خدا بر آنهایم».

ص:476

1- ((1)) -وسائل الشیعه:140/27،باب 11،حدیث 33424؛بحار الانوار:90/2،باب 14،حدیث 13.

این فرمان صریح حضرت حجه بن الحسن مهدی علیه السلام است که به امت اعلام فرموده است که در تمام حوادث و پیشامدها،به راویان حدیث که مصداق اتم و اکملش فقیه واجد شرایط است مراجعه کنید؛چرا که آنان از جانب ما بر شما حجت و ما بر آنان حجت هستیم.

رجوع به فقیه،درباره حادثه ای می تواند جنبه های مختلفی داشته باشد که منشأ آن یا جهل به حکم آن حادثه،و یا جهل به وجود آن،و یا جهل به حق و باطل در آن است.در تمامی این موارد سه گانه،به وسیله فتوا در اول و صدور حکم و تشخیص در دوم و حکم قضایی در سوم مشکل حل می شود،و صدق مراجعه به فقیه تحقق پیدا می کند.در حقیقت عبارت:«فارجعوا فیها»شامل تمام وظایف از فتوا،حکومت و قضاء می باشد (1).

3-عَنْ ابی خَدِیْجَهِ قٰالَ:بَعَثَنِی اِبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام الیٰ اصْحٰابِنٰا فَقٰالَ:قُلْ لَهُمْ:اِیّٰاکُمْ اذٰا وَقَعَتْ بَیْنَکُمْ خُصُومَهٌ اوْ تَدٰارِی فِی شَیْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَ الْعِطٰاءِ انْ تَحٰاکَمُوا الیٰ احَدٍ مِنْ هٰؤُءلاٰءِ الفُسّٰاقِ اجْعَلُوا بَیْنَکُمْ رَجُلاً قَدْ عَرَفَ حَلاٰلَنٰا وَ حَرٰامَنٰا فَاِنّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ قاضِیاً اَیّٰاکُمْ انْ یَخٰاصِمَ بَعْضُکُمْ الیَ السُّلْطٰانِ الْجٰائِرِ (2).

ابی خدیجه می گوید:امام صادق علیه السلام مرا در نزد برادران مؤمن از اصحابمان فرستاد و فرمود:

«به آنان بگو:چون بین شما خصومتی واقع شد،یا در مسئله اخذ و عطا، پیش آمدی شد،بترسید از این که به فاسقان،که حکومت را از دست ما ربوده اند،مراجعه کنید،مردی آگاه به حلال و حرام ما را از میان خود برگزینید،که من او را در تمام امور،قاضی شما قرار دادم،پس از مراجعه به

1- (1) -حاکمیت در اسلام:311.
2- (2) -تهذیب:303/6،باب 92،حدیث 53؛وسائل الشیعه:139/27،باب 11،حدیث 33421.

دستگاه سلطنت و حکام جور بپرهیزید».

اطلاق آیاتی چون آیه شریفه:

«إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّٰاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (1).

«خدا قاطعانه به شما فرمان می دهد که:امانت ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید،به عدالت داوری کنید».

قبول حکومت اسلامی را از طرف امت واجب،و پذیرش حکومت غیر حق را حرام می داند،که با توجه به عمق این آیه و آیات نظیر آن،عظمت مقام و جایگاه ولایتِ حاکمِ عادل؛یعنی فقیه جامع الشرایط،به دست می آید.

طایفه شیعه دوازده امامی،پس از ولایت اللّٰه و رسول اللّٰه و امامان معصوم و پس از امامان معصوم در غیبت امام دوازدهم،با جان و دل ولایت فقیه را به عنوان نایب امام پذیرفته اند،و حاکم واقعی را فقیه جامع الشرایط می دانند،و دیگران را حکام جور به حساب آورده و آنها و حکومتشان را غاصب و باطل تلقی می کنند.تا آنجا که دولت ها را مالک چیزی نمی دانند؛زیرا از طرف امام عصر یا نایب امام مجاز نبوده اند و از این روی بوده و هست که در مواقع ضروری،در کشورهای اسلامی،در حل مشکلات و دفاع از حریم اسلام مسلمین،دست به طرف فقهای وقت دراز کرده،حکم جهاد و غیره از آنان می گرفتند و به عنوان وظیفه شرعی به آن عمل می کردند و جان عزیز خود را به دستور آنان در راه اعلای کلمه حق فدا می نمودند.

اینها دلیل بر نوعی ارتکاز متشرعه،بر ثبوت ولایت و تصرف برای فقیه است؛یعنی تصرف در امور اجتماعی و سیاسی می باشد،که لااقل از طریق ولایت حسبیه،حق تصمیم گیری در کارهای ضروری اجتماعی،از طریق

1- (1) -نساء (4):58.

احادیث برای فقیه جامع الشرایط ثابت است و احادیث مثبت ولایت،در حقیقت کمک و تاییدی بر همین حقیقت ارتکازی است.

به همین خاطر مرجع بزرگ و محقق کم نظیر مرحوم آیت اللّه«نائینی»در کتاب«تنبیه الامه»صفحه 46 نسبت به قطعی بودن وجود ولایت،حفظ نظم و اداره کشور اسلامی برای فقیه،و این که از واضح ترین امور حسبیه است چنین می فرماید:

«از جمله قطعیات مذهب ما و طایفه امامیه این است که:در عصر غیبت (علی مغیبه السلام) آنچه (از ولایت نوعیه) را که عدم رضایت شارع مقدس به اهمال آن حتی در این زمینه معلوم باشد وظایف حسبیه نامیده،و ولایت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم،حتی با عدم ثبوت نیابت عامه، در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام؛بلکه اهمیت وظایف مراجعه به حفظ نظم ممالک اسلامیه از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است.بنابراین ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره،از قطعیات مذهب خواهد بود».

4-عَنِ الرِّضٰا عَنْ آبٰائِهِ علیهم السلام قٰالَ:قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ خُلَفٰائِی-ثَلاٰثَ مَرٰاتٍ-فَقِیْلَ لَهُ:یٰا رَسُولُ اللّٰهِ وَ مَنْ خُلَفٰاءُکَ:قٰالَ:الَّذِیْنَ یَأْتُونَ مِنْ بَعْدِی وَ یَرْوُونَ عَنِّی احٰادِیْثِی وَ سُنَّتِی فَیُعَلِّمُونَهَا النّٰاسَ مِنْ بَعْدِی (1).

حضرت رضا از پدران بزرگوارش روایت می کند،رسول خدا سه بار فرمود:

«خداوندا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده،عرضه داشتند:جانشینان شما کیانند ؟ فرمود:آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا برای مردم

1- (1)) -عیون اخبار الرضا علیه السلام:37/2،باب 31،حدیث 94؛ وسائل:92/27،باب 8،حدیث 33298.

بازگو می کنند و آن را به مردم یاد می دهند».

بدون شک،چنانچه بزرگترین فقهای ما در ذیل این حدیث فرموده اند؛ منظور رسول خدا از این گفتار،حدیث و سنت واقعی است،نه ظاهری و صوری،و به دست آوردن سنت واقعی آن حضرت،جز با تحقیق و بررسی کامل از لحاظ روایات معارض و روایات تقیه ای و معارض با قرآن و سپس طرح اخبار نادرست و غیر اینها،از مقدمات عملی نخواهد بود.

شناخت حدیث و سنت واقعی،به آگاه بودن به ادبیات عرب،معانی و بیان، رجال،درایه،اصول،فقه،فلسفه،حکمت،عرفان،لغت،تفسیر و تاریخ قرآن نیازمند است؛بنابراین از متن روایت،به انضمام قراین خارجیه،معنای فقاهت فهمیده می شود.پس باید همه به این نکته توجه داشته باشند که نقل حدیث و سنت،بدون درک و فهم آن،و شناخت صحیح از ناصحیح آن،موجب شایستگی جانشینی از معصوم نیست.

در روایتی که قطب راوندی نقل کرده و کتاب با عظمت«مستدرک الوسائل» جلد 3 ص 185 باب 8 حدیث 48 آن را ثبت نموده است،رسول خدا فرمود:

رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلیٰ خُلَفٰائِی قٰالُوا:وَ مَنْ خُلَفٰائُکَ ؟ قٰالَ:اَلَّذِینَ یُحْیُونَ سُنَّتِی وَ یُعَلِّمُونَهٰا عِبٰادَ اللّٰهِ وَ مَنْ یَحْضُرُهُ الْمَوْتُ وَ هُوَ یَطْلُبُ الْعِلْمَ لِیُحْیِی بِهِ الْاِسْلاٰمَ فَبَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْأَنْبِیاٰءِ دَرَجَةٌ (1).

«رحمت خدا بر جانشینان من،گفتند:آنان کیانند؟ فرمود:آنها که سنت مرا زنده می کنند و به بندگان حق می آموزند و کسی که مرگ او برسد در حالی که در طلب علمی است که باعث حیات اسلام است،که چنین انسان حق گویی، مقرب و بین او و پروردگار جز درجه ای فاصله نیست».

1- (1)) -مستدرک الوسائل:300/17،باب 8،حدیث 21403-48.

از لحن حدیث بالا به خصوص جملات احیای سنت و روش رسول خدا، تعلیم دین به بندگان و طلب دانش برای زنده نگاه داشتن اسلام،به خوبی استفاده می شود که منظور از«خلفا»فقهایی هستند که اعلای کلمه حق به علم و فقاهت و زحمت آنان بسته است.

این معنا یعنی مقام خلافت و قرب به حق،بدون شک در خور ناقل حدیث نیست؛بدین ترتیب این دو روایت نیز در جریان بحث و اثبات ولایت فقیه است،و بر این اساس فقهای جامع الشرایط خلفای رسول خدا هستند.

از لوازم معنای«خلیفه»انتقال شئون و مقامات اصل به فرع است.نظیر مفهوم نیابت و وکالت؛ولی از آنجا که حدود انتقال در اختیار انتقال دهنده است،باید اراده و منظور گوینده را در مراحل انتقال،به دست آورد که آیا مطلق منصب های قابل انتقال را به جانشین خود منتقل نموده،یا برخی از آن را؟

روی این حساب اگر کسی مثلاً دارای ده سِمَت و مقام باشد،می تواند همه آنها را به دیگری منتقل کند،البته در صفات قابل انتقال،با توجه به مطالب فوق چنانچه اطلاق گفتار رسول اکرم را در نظر بگیریم که فرمود:

اللّٰهُمَّ ارْحَمْ خُلَفٰائِی.

و در آن هیچ گونه قیدی ذکر نکرده؛یعنی خلافت را به سَمْت معین و مورد خاصی جهت نداده،می توان به طور قطع و بدون تردید گفت:فقها در همه شئون رسول اکرم،منهای نبوت و موارد استثنایی دیگر،قائم مقام آن حضرتند.

بنابراین از آنجا که می توانیم بگوییم که تمام مراحل ولایت پیامبر،به علما منتقل شده است،به راحتی می توان گفت:ولایت فقیه ولایت کلیه مطلقه است.

محقق بزرگ مرحوم سید اصفهانی در حاشیه مکاسب صفحه 213 در مقام استدلال به این حدیث می گوید: الخلیفه بقول مطلق،من یقوم مقام من استخلفه فی کل ما هو له.

خلیفه در صورتی که در روایت بدون قید بیاید و به طور مطلق ذکر شود، کسی است که جانشین ولایت مستخلف،در تمام اموری که برای مستخلف ثابت است می باشد.

حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب«بیع»جلد 2 صفحه 467-470 این معنا را انتخاب کرده و بر اطلاق و عموم آن تکیه کرده است.

5-قال رسول اللّٰه...

الْعُلَمٰاءُ وَرَثَهُ الْاَنْبِیاٰءِ انَّ الْاَنْبِیاٰءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِیْناٰراً وَ لا دِرْهَماً،وَ لٰکِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ اخَذَ مِنْهُ اخَذَ بِحَظٍّ واٰفِرٍ (1).

«علما وارثان انبیااند،پیامبران طلا و نقره به ارث نمی گذارند،ارث به جا مانده از آنان دانش است،هر کس از آن دانش بهره گیرد،در حقیقت بهره شایانی برده است».

اگر کسی بگوید منظور از علما در این روایت،ائمه معصومین علیهم السلام هستند، پاسخش این است که جملات ابتدایی روایت که فرموده:کسی که راه علم جویی بپیماید راه بهشت را پیموده و ملائکه بال های خود را به احترام طالب علم فرود می آورند و اهل آسمان ها و زمین برای خواهان علم طلب آمرزش می کنند و...

مناسب با مقام شامخ امامان علیهم السلام نیست؛چرا که علم آنان علم لدنی و خدادادی است،از جمله: الْعُلَمٰاءُ وَرَثَهُ الْأَنْبِیاٰءِ از دید فهم عرفی،چنین استنباط می شود که علما وارث انبیا هستند،نه وارث عنوان آنها، "نبأ" پس از اطلاق ارث،شامل تمام شئون انبیا به استثنای نبوت و ویژگی های الهی مانند عصمت خواهد شد؛ بنابراین،در نبود معصوم،فقیه جامع الشرایط دارای انواع ولایت ها نسبت به مردم است،و به تعبیر روشن تر فقیه دارای ولایت مطلقه است.

ص:482

1- (1) -کافی:2/1،باب ثواب العالم و المتعلم،حدیث 1؛بحار الانوار:164/1،باب 1،حدیث 2.

6-قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ:اَلْفُقَهٰاءُ امَنٰاءُ الرُّسُلِ... (1).

در این حدیث آمده که:فقها،امینان انبیا در جامعه انسانی هستند.امانت رسولان که به دست فقیهان سپرده شده است،بدون شک همان ولایت و زعامت است،که در سایه آن،برای تبلیغ احکام الهی و تشکیل حکومت و دفع خطرات داخلی و خارجی،از حیثیت اسلام دستشان باز باشد،نشستن در خانه و جواب چند مسئله عوام الناس را دادن،کسی را امین انبیا نمی کند.

و اگر منظور از امانت،امت باشد،باز حفظ مسئولیت امت،از طریق تبلیغ دین و دفع دشمنان از سر ملت،معنا می دهد و در نتیجه باید بر اساس این روایت به طور قاطع گفت:

ولایت مطلقه برای فقها ثابت است؛زیرا امین بودن بر یکی از موضوعات حیات امت،ولایتی را متناسب با آن موضوع ایجاب می کند،که در حقیقت نوعی ولایت بر حفظ آن موضوع به شمار می آید از باب مثال:

امین بر احکام با ولایت فتوی

امین بر امت با ولایت زعامت و رهبری

امین در مرافعات و خصوصیات ولایت قضا

امین بر موضوعات صرفه ولایت حکم

امین بر اموال عمومی و دولتی ولایت بر بیت المال

و به عبارت روشن تر:تمام ولایت هایی که به عنوان رهبری،ارشاد، حکومت و حفظ نظم برای پیامبر و امام ثابت بوده،مانند ولایت فتوی،قضا که شئون رهبری و ارشاد است،ولایت زعامت و اجرای حدود و ولایت بر بیت

1- (1) -کافی:26/1،حدیث 5؛بحار الانوار:36/2،باب 9،حدیث 38.

المال که از شئون حاکمیت و لزوم حفظ نظم است،انتقال آن به فقها با استناد بر حدیث مزبور قابل قبول است.

7- حضرت سیدالشهداء علیه السلام در بخشی از یک سخنرانی که در موضوع امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است،گروهی از علما را که به علت سهل انگاری و سازشکاری با دستگاه حاکمه،موقعیت و وظیفه اجتماعی خود را از دست داده و در نتیجه،آن کارهایی که باید علما انجام می دادند،به دست دولت های ظلم افتاده و حق حاکمیت که باید از آنِ علمای اسلام می بود و دیگران غاصبانه از دست ایشان گرفته اند،به شدت مورد ملامت قرار داده و می فرماید:

«مصیبت و بیچارگی شما از همه مردم بزرگ تر است؛زیرا مقام رهبری را از دستتان گرفتند؛ولی شما هیچ توجه به این موضوع پیدا نکردید،چه آنکه جریان امور کشور،ملت،احکام تشریعی و قضایی باید به دست عالمان باللّٰه که در رابطه با حق در کمال خلوص و شهامت انجام وظیفه می کنند،باشد.

آنان که امین بر حلال و حرام و پاسدار احکام اسلامی می باشند،ولی متأسفانه این مقام و منزلت از شما سلب شده و آن نبود مگر به علت دوری و انحرافتان از حق و اختلافتان در سنت رسول اللّٰه،با آن همه روشنی و وضوح،اگر شما برای خدا صبر و تحمل مشقت ها را نموده بودید،بالاخره پیروزی با شما بود و زمام امور الهی به دست شما می افتاد،و فرمان ها از طرف شما صادر می شد و نتیجه آن به سوی شما باز می گشت؛ولی شما خودتان راه ظالمان را باز کردید و مقام و منزلت خود را به ایشان سپردید و کارهای خود را به ایشان واگذار کردید،تا آنجا که اینان بدون پروا،در همه امور،روی حدس و گمان خود عمل می کنند و اعتنایی به حکم خدا ندارند.راه شهوترانی و خودکامگی را پیش گرفته،سلطه اینها نبود مگر به علت فرار شما از مرگ،و علاقه شما به لذت هایی که حتماً از شما جدا خواهد شد.شما ضعفا و بیچارگان را به دست ایشان سپردید،تا آنکه

برخی را با قهر و ستیز به بندگی و عبودیت کشیدند،و عده ای را ضعیف نموده و به تنگی معیشت و زندگی واداشتند....»

آنچه در این سخنانِ حضرت سیدالشهداء درباره مسئله ولایت فقیه است، جمله نورانی:«مَجٰارِی الْأُمُورِ وَ الْأَحْکٰامِ عَلیٰ ایْدِی الْعُلَمٰاءِ بِاللّٰهِ»می باشد .(1)

به خوبی از این جمله استفاده می شود که اداره امور کشور اسلامی،در تمام مراحل و شئونش باید به دست علما باللّٰه؛یعنی علمایی که در رابطه با خدا، مصالح و مفاسد اجتماعیِ شئون مردم را رعایت می کنند انجام گیرد.

علاوه بر این،از فرمایشات امام علیه السلام چنین استفاده می شود که ولایت فقیه حتی در زمان معصوم نیز ثابت است؛زیرا خطاب حضرت به علمای زمان خود می باشد،اگر کسی بگوید ولایت امام اولویت دارد،آیا این دو ولایت یا این دو حکومت،در عرض هم ممکن است ؟

باید گفت:که در بود و نبود این دو ولایت،در یک زمان،هیچ معذوری وجود ندارد؛زیرا از لحاظ رتبه در طول یکدیگرند،بدین ترتیب که ولایت فقیه فرع ولایت امام است؛ولی هر دو در یک زمان،و باید این چنین باشد.

زیرا حکومت اسلامی،مانند سایر حکومت ها،باید دارای یک حکومت مرکزی باشد،که در زمان حضور،با شخص امام علیه السلام خواهد بود و نیز دارای حکومت های محلی که در استان ها و شهرها اداره امور را به دست بگیرند،و آن با فقهای جامع الشرایط است که همگی تابع حکومت مرکزی باشند.

محقق بزرگ،فقیه عارف،فیلسوف نامدار،ملا مهدی نراقی در کتاب «عوائد»صفحه 187 و 188 بحث بسیار جالب،محکم و متینی در این زمینه دارد که در ضمن آن می فرماید:

1- (1) -مستدرک الوسائل:315/17،باب 11،حدیث 16-21454؛بحار الانوار:79/92،باب 1،حدیث 37.

وقتی روایات کتب معتبر از فقها تعبیر به:وارث انبیا،امین الرسل، خلیفه الرسول،حصین الاسلام،مثل الانبیاء،بمنزلتهم،الحاکم،القاضی،الحجه من قبلهم،انه المرجع فی جمیع الحوادث،ان علی یده مجاری الامور و الاحکام،و انّه الکافل لا یتامهم،بنماید چه جای شکی در ولایت مطلقه آنها باقی می ماند،که اگر دارای همان ولایت رسول اللّٰه و امامان معصوم نباشند، صدور این روایات،نقض غرض است.

المقام الثانی فی بیان وظیفه العلماء الابرار و الفقهاء الاخیار فی امور الناس و ما لهم فیه الولایه علی سبیل الکلیه فنقول و باللّٰه التوفیق:ان کلیه الفقیه العادل توّلیه و له الولایه فیه امران:

أحدهما:کلما کان النبی و الامام الذین هم سلاطین الانام و حصون الاسلام فیه الولایه کان لهم فللفقیه ایضا ذلک الاّ ما اخرجه الدلیل من اجماع أو نص أو غیرهما...

در قسمت اخیر جملات می فرماید:آنچه در آن برای پیامبر و امام که امرای مردم و حصون اسلامند،ولایت هست،عین همان ولایت برای فقیه هست، مگر چیزی که به اجماع یا نص معتبر،از این عرصه خارج باشد.

آنچه در این بخش خیلی مهم به نظر می رسد،این است که:در هر عصری کدام فقیه مصداق حقیقی این روایات بسیار مهم است،تا ولایت رسول اللّٰه و امام معصوم از فجر وجود او طالع شود و امت در مدار ولایت او قرار گیرند،تا هم دین خدا و هم امت اسلامی از دستبرد حوادث مصون بمانند.

در این زمینه اگر بخواهد تمام جوانب مسئله بررسی شود،از جزوه نویسی خارج و کار به بیش از چند جلد کتاب خواهد کشید،بالاجبار به عناوین شرایط اشاره می شود،و در پایان اگر لازم بود پاره ای از روایاتی که شرایط مؤمن حقیقی

را که مصداق اتم و اکملش فقیه جامع الشرایط است،برای حسن ختام ذکر خواهیم کرد:

1-دارای معرفت و عرفان به حق و قیامت باشد،آن چنان که در حوزه جاذبه عشق به محبوب قرار گیرد و مجذوب گردد و از پی آن جذبه،قدم در راه سلوک، به وادی عروج برسد.آن چنان که در وادی عروج ترک غیر حق کند و با تمام وجود،از غیر هوی،هوس و حرص به امور مادی،به خصوص مقام و منصب ریاست برهد،و در عمق وجود و حقیقت هویتش جز خدا نماند.

2-وادی اسلام و ایمان را طی کرده به عرصه گاه احسان برسد،احسانی که در کلام رسول خدا آمده:

الْاِحْسٰانُ انْ تَعْبُدَ اللّٰهَ کَاَنَّکَ تَرٰاهُ وَ انْ لَمْ تَکُنْ تَرٰاهُ فَاِنَّهُ یَرٰاکَ (1).

«احسان آن است که طوری خدا را عبادت کنی که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او بدون شک ترا می بیند».

که این مقام که در حقیقت مقام خلوص،صفا،پاکی و حقیقت واقعیت است و برای کسی میسر نیست،جز این که خود را در اعتقاد به حق قیامت،قرآن، نبوت و قیامت و امامت ائمه طاهرین،به نقطه باور کشف و شهود برساند.

3-باید در علم و معارف اسلامی در حد لازم،استاد دیده باشد و در کوشش، فعالیت،بحث و مباحثه پروانه وار چرخیده باشد که به تصدیق اهل فن، متخصصین امور الهی،از چشمه پر فیض اجتهاد سیراب گشته،و در هر

1- (1)) -بحار الانوار:116/62،باب 1.

حادثه ای قدرت استنباط حکم الهی را در خود بیابد و محض خوشنودی دوست به اعلام فتوا اقدام نماید و در فتوایش نظری جز اعلاء کلمه حق نداشته باشد.

4-از عقل کامل و لب راجح،که در سایه ایمان،اخلاص و عمل صالح به دست می آید بهره داشته باشد،تا عمق هر چیزی را درک کند و روابط حوادث و مسائل و موضوعات را،با میدان حیات بفهمد،و در هیچ زمینه ای مغلوب تحمیلات فرهنگ غیر حق و حوادث زمان و خیالبافی های دشمنان نشود.

5-در زمینه علم،قدرت،آبرو،مال،حیثیّت اجتماعی دارای سخاوت وجود باشد که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

السَّخٰاءُ مِنْ اخْلاٰقِ الْأَنْبِيِاٰءِ وَ هُوَ عِمٰادُ الْاِيْمٰانِ وَ لا يَكُون مُؤمِنُ الّا سَخِيّاً وَ لا يَكُونُ سَخِىٌّ الّا ذَاَ الْيَقِينُ وَ هَمُّهُ عٰالِيَهٌ لِاَنَّ السَّخٰاءَ شُعٰاعُ نُورِ الْيَقِينِ... (1).

«سخاوت اخلاق پیامبران و ستون دین است،مؤمن،مؤمن نیست مگر سخی است و سخی،سخی نیست مگر صاحب باور و همت بلند است چرا که سخاوت شعاع نور باور است».

6-دارای شجاعت باشد،که آن عبارت از قوت قلب و قدرت روح است،تا بتواند با حوادث مقابله کند و با کافران،منافقان و مشرکان جهت حفظ اسلام و امت اسلام درافتد،و راه حق را همراه با امت،در عین تمام مشکلات،تا رسیدن به پیروزی یا شهادت بپیماید.

7-دارای عفت چشم،گوش،زبان،دست،قدم،شکم و شهوت باشد،که از همه جهت مورد اطمینان امت قرار گیرد،و با آبروی الهی و اسلامی اش بتواند کارها را از پیش ببرد.

8-دارای علو همت باشد،به امور کوچک و مسائل اندک و تحقق برخی از

1- (1) -مستدرک الوسائل:17/7،باب 2،حدیث 7521-14؛مجموعه ورّام:170/1.

خواسته ها قناعت نکند،تا دشمن با خیال راحت به کارش ادامه دهد،همچون خمینی بزرگ همتی برتر از فلک و فوق تصور داشته باشد،که او آن چنان با همت بود که نظیرش پس از انبیا و ائمه کمتر دیده شده است.

9-با همه خلق خدا مهربان باشد،و بر همه کس رأفت و شفقت روا داشته، جز خیر و صلاح و سعادت برای مردم نخواهد،از وضع مردم غفلت نکند و تندی و خشم و غضب را در دنیا کشته،و حتی برای دشمنان،جز آرزوی هدایت،آرزویی نداشته باشد.

10-در تمام امور با حوصله،بردبار و حلیم باشد،و در برابر پیش آمدها و حوادث،وقار خود را حفظ نماید و خاطر از امور ظاهری آزرده نکند که امام صادق علیه السلام فرمود:

انَّ الْإِمٰامَةَ لاٰ تُصْلِحُ الّا رَجُلٌ فِیْهِ ثَلاٰثُ خِصٰالٍ:وَرَعٌ یَحْجُزُهُ مِنَ الْمَحٰارِمِ،وَ حِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْخِلاٰفَهِ عَلیٰ مَنْ یَلِیَ حَتّیٰ یَکُونَ کَالْوٰالِدِ الرَّحِیْمِ (1):

«رهبری امت،شایسته مردی نمی شود مگر دارای سه خصلت باشد:

ورع و پاکدامنی که وی را از تمام محارم الهی حفظ کند،و حلم و گذشتی که بتواند با آن مالک خشم خود شود و حسن رهبری نسبت به مردمی که در اختیار اویند؛تا جایی که همانند پدر مهربان نسبت به فرزندش باشد».

11-دارای عفو و گذشت باشد،آنجا که لازمه بخشش و عفو است به راحتی درگذرد،که رسول خدا فرمود:بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت گذشت است.

12-دارای حسن خلق و مکارم نفسی باشد،که مکارم اخلاق،هدف نبوت انبیا است و واجب است وجود رهبر منبع مکارم،و چشمه محسنات باشد،تا امت از او شکل بگیرند و مملکت از وجود مردم با اخلاق،گلستان عشق،

1- (1)) -خصال:116/1،حدیث 97؛بحار الانوار:137/25،باب 4،حدیث 7.

محبت،رحمت،رأفت،مهر،وفا،صداقت و صفا گردد.

13-رهبر،مصالح امت را بر مصالح فردی خود مقدم می نماید،و در بسیاری از مواقع جهت دست یابی امت به حقوقشان،از حق خود می گذرد،و چه بسا که جان خود و عزیزانش را در مسیر بیداری،رشد و کمال امت فدا کند.به فرموده قرآن مجید:

«وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ» (1).

«و آنان را بر خود ترجیح می دهند،گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد».

14-دارای کرم،آقایی و بزرگواری باشد،تا در محور وجودش،درد دردمندان دوا گردد،و حاجت حاجتمندان روا شود،و مرض مریضان شفا یابد.

درباره شخص کریم گفته شده:

انَّ الْكَرِيمَ لاٰ يُبٰالِى مٰا اعْطىٰ وَ لِمَنْ اعْطىٰ وَ انَّ رَفْعَ حٰاجَةٍ الىٰ غَيْرِهِ لاٰ يَرْضى وَ اذٰا اعْطِى زٰادَ عَلىٰ مُنْتَهَى الرَّجٰاءِ وَ لا يُضِيْعُ مَنْ لاٰذَ بِهِ وَ الْتَجى وَ اذٰا وَعَدَ وَفىٰ وَ اذٰا قَدَرَ عَفىٰ وَ اذٰا جَفٰا عٰاتَبَ وَ مٰا اسْتَقْصىٰ...

«کریم باکی ندارد که چه مقدار و به چه شخصی عطا می کند و چون ببیند حاجت نزد غیر او برند،سخت آشفته و ناراحت می شود،و آن قدر عطا می کند که برای نیازمند نیازی نماند،ملتجی و پناه آورنده را نمی راند،چون وعده کند وفا نماید،و چون جفا نماید نفس را اعتاب و سرزنش کند».

و هرگز خوبی های خود را نسبت به دیگران به حساب نیاورد،چنانچه حضرت امام خمینی یک بار انقلاب اسلامی و واقعیات صورت گرفته را به خود نسبت نداد،به طور مکرر در اعلامیه ها و سخنرانی هایش فرمود:این کاری بود

1- ((1)) -حشر (59):9.

که شما ملت در سایه اسلام انجام دادید،در حالی که آنچه واقع شد،از وجود مبارک او بود.

15-باید متوکل باشد،حقیقتی که در قرآن مجید بر آن اصرار و پافشاری دارند.

عبد باید به ادای مسئولیت قیام کند،و در قیام خود تکیه بر حق داشته باشد، به طور یقین بداند که در تمام امور،وکیل،حضرت رب العزّه است و اوست که تمام زمینه های پیروزی را فراهم می نماید.

متوکل جز به خدا،عنایت،لطف و کرامت او فکر نمی کند،و در مسیری که دارد،مردد و خائف و ضعیف نمی شود.

در کتاب شریف«کافی»از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

لَيْسَ شَیْءٌ اِلاّٰ وَ لَهُ حَدٌّ قٰالَ:قُلْتُ:جُعْلِتُ فَدٰاکَ فَمٰا حَدُّ التَّوَکُلِّ قٰالَ الْيَقِينُ قُلْتُ فَمٰا حَدُّ الْيَقِيْنِ قٰالَ امْ لاٰ تَخٰافُ مَعَ اللّٰهِ شَيْئاً (1).

«چیزی نیست مگر آنکه برای آن حدّی است،عرضه داشتم:فدایت شوم حد توکل چیست؟ فرمود:باور،گفتم حد باور چیست؟ فرمود با بودن خدا از چیزی نترسیدن».

16-تسلیم بودن در تمام شئون ظاهری و باطنی،به وجود مقدس حضرت حق.حالت تسلیم از بهترین و برترین و پرمنفعت ترین حالات درونی است حالی است که انبیا و ائمه و اولیا بر اثر آن،به آنچه باید برسند رسیدند.

17-راضی بودن به قضا،حکم،اوامر و دستورات الهی و خوشنود بودن به ابتلائات و آزمایشات خدایی است.به موسی کلیم خطاب شد:

1- ((1)) -کافی:57/2،باب فضل الیقین،حدیث 1؛وسائل الشیعه:202/15،باب 7،حدیث 20279.

عبدی که بر آزمایشم صبر کند،و بر نعمتم شکر نماید،و به قضایم رضا دهد، فرمانم را پیروی کند،و برای جلب خوشنودیم عمل نماید؛او را از صدیقین قرار می دهم.

18-وقار است تا در سایه آن بتوان امت را تربیت کرده و سر ادب آنان را به پیشگاه حق به عبادت آورد،و عظمت و بزرگی آنان را برای جهانیان درس قرار دهد.امیر مؤمنان علیه السلام در«نهج البلاغه»می فرماید:

الْمُؤْمِنُ فِی الْهَزاهِزِ وَقُورٌ وَفِی الْمَكٰارِهِ صَبُورٌ... (1).

مؤمن در پیش آمدها و حوادث و طوفان ها و زلزله های اجتماعی بامتانت است و بیدی نیست که در پیش آمدها بلرزد،و به وقت مصائب و ناراحتی ها بردبار صبور است.

19-فُتوّت است،که اکثر بزرگان دین آن را به صفات پسندیده معنا کرده اند (2).

فتوّت نوری است از عالم قدس که پرتو فیض آن،صفات ملکی و سمات ملکوتی را در باطن صاحبش واگذار می کند و اخلاق شیطانی و صفات پست را به کلی از او دور می نماید.

«رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ» (3).

«مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند».

1- ((1)) -نهج البلاغه:خطبه 191؛کافی:231/2،باب المؤمن و علاماته،حدیث 4.
2- ((2)) -بحر المعارف:197.
3- ((3)) -احزاب (33):23.

«رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ إِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءِ الزَّكٰاةِ» (1).

«مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد».

آری ! اجرای تعهد،صدق،وفا،یاد خدا،به پاداشتن نماز و ادای زکات، مهرورزی و محبت به همه مردم،صفا و یکرنگی،ایثار و صداقت و...کار جوانمردان است.

20-در تمام اموری که گفته شد ثابت قدم و پایدار باشد.

چون سالک با قدم خلوص،و با بال عشق و شوق،این بیست وادی را که در قرآن و نهج البلاغه آمده طی کند،مطلع الفجر ولایت مطلقه رسول اللّٰه و امام معصوم خواهد شد،و به نیابت از ولیّ عصر در زمان غیبت،عهده دار زمامداری امت،هدایت و ارشاد آنان و مبارزه و جهاد با کفر و شرک و نفاق خواهد گشت، و به عنوان ولی فقیه،همراه با انواع ولایت ها،واجب الطاعه شده،و محور قدرت و تمام امور مسلمانان می شود،و به واسطه اوست که پرچم دین به اهتزاز درآمده،شخصیت مسلمانان در تمام مناطق حفظ خواهد شد و دست ظلم، استعمار و استثمار از سر مسلمین کوتاه خواهد گشت.

در حدیث است که در قیامت به عابد می گویند:آدم خوبی هستی که تا این حد برای نجات خود،همت به خرج داده ای،ولی به فقیه می گویند:

يٰا ايُّهٰا الْكٰافِلُ لِاَيْتٰامِ آلِ مُحَمَّدٍ،اَلْهٰادِی لِضُعَفٰاءِ مُحِبِّيهِمْ وَ مَوٰالِيْهِمْ قِفْ تَشْفَعْ لِمَن

1- (1) -نور (24):37.

اخَذَ عَنْکَ اوْ تَعْلَمَ مِنْکَ (1):

«ای عهده دار امور امت ! که ضعفای امت را به حق و حقیقت هدایت کردی و آنان را از هر شری نجات دادی،بایست و از هر کس از ولایتت بهره گرفت شفاعت کن».

«فیض»بزرگوار،آن محدّث کم نظیر و عارف بی نظیر و فیلسوف عظیم القدر بر اساس آیات و روایات در جلد دوم کتاب پر قیمت«علم الیقین»صفحه 763 در اوصاف صاحبان ولایت می فرماید:

«دین آنان عبارت است از:ورع،عفت،صدق،صلاح،استقامت،اجتهاد، اداء امانت به خوب و بد،طول سجود،روزه، شب زنده داری،اجتناب از تمام محرمات،انتظار فرج،صبر،حسن خلق،معاشرت کریمانه،حسن جوار،عشق اولیاء،نفرت از دشمنان خدا،برّ به والدین،احسان به خلق،انفاق،خوف از حق،خشیت،امید به حضرت رب،مراقبه،محاسبه،مشارطه،طهارت ظاهر و باطن».

و این همه در فقیهان شیعه،در تمام زمان های بعد از غیبت تا عصر حاضر جمع بوده و با همین اوصاف و خصوصیات بود که تاکنون،کشتی فرهنگ تشیع، سرنشینان آن را از آسیب طوفان های دریای زندگی،حفظ نموده و دِیْن خود را به اسلام و امت ادا کرده،و اسلام ناب محمدی را از تندباد حوادث در حصن حصین ولایت فقیه نگاه داشته،و در آینده نیز از موج بلاها مصون می دارند.به قول حضرت امام خمینی قدس سره به صاحب اصلی اش حضرت حجه بن الحسن علیه السلام برسانند و امانت را که ولایت و امت است به آن حضرت منتقل نمایند که:

1- ((1)) -مستدرک الوسائل:319/3،باب 11،حدیث 21465-27؛بحار الانوار:5/2،باب 8،حدیث 10.

الْفُقَهٰاءُ امَنٰاءُ الرُّسُلِ (1).

«فقيهان امينان پيامبرانانند».

و البته جمعه اين اوصاف و تجلی آنان در فقيه مجتهد است كه باعث ظهور ولايت در فقيه خواهد شد.و اگر اين اوصاف عرشی در فقيهی ظهور و بروز نداشته باشد لايق اين مقام نخواهد بود.

ص:495

1- (1) -كافی:46/1،باب المشاكل بعلمه،حديث 5؛كشف الغمه 184/2.

13 اسلام،علم و دانش

اشاره

ص:497

چرا به مذهب بدبینند ؟

اشاره

با آنکه مدنیت قرن بیستم،بشر را به پایه ای رسانده که بر قوای طبیعت حکومت کند،از طرفی فضا را تسخیر،و از جهت دیگر تا اعماق دریاها راه یافته و علوم،معارف و قوانین بشری به صورتی در آمده که با سطح مدنیت او مساوی است؛امّا هنوز تعالیم انبیا و گفته های آنان به قوّت و استحکام اصلی خود باقی است.

نفوذی که آنان در نهاد بشر دارند،هیچ قانون و تعلیمی ندارد.هنوز بشر در مواقع سخت و مشکلات زندگی،به همان مبدأ که آن تعالیم را فرستاده است توجه می نماید،و با آن که قرن ها از عمر قانون گذاری انبیا می گذرد،سعادت را در پرتو آن دانسته،و این همه تشکیلات و قوانینی که دست بشر به وجود آورده، و امروز سراسر مناطق جهان را فرا گرفته،آزادی و آرامش روحی و جسمی بشریت را سلب کرده است.

علاوه بر این،قوانین ساخته شده بشر،دارای نفوذ محدودی است که با گذشت زمان به فراموشی سپرده خواهد شد؛اگر هم اثری از آن باقی بماند،جز در نوشته ها و کتب تاریخی باقی نمی ماند؛اما گذشت زمان و مقتضای مکان، هیچ گونه تأثیری در قوانین کلی انبیا نداشته و روز،به روز عظمت و حقانیت گفته های آن پاک مردان بیشتر جلوه می کند؛زیرا تمام انبیا گفته های خود را از خالق بشر گرفته،و هیچ قانون گذاری به اندازه خدای متعال به مقتضیات مخلوق خود آگاه نیست.

ص:499

پروردگار قوانینی را که به وسیله انبیا برای هدایت مردم فرستاده است،مطابق با فطرت بشر بوده و همین مطابق بودن،آن قوانین را از حدود زمان و مکان خارج کرده،و از هرگونه آفت و حادثه ای حفظ نموده است.

احتیاج بشر به قانون و به تعبیر دیگر به دین،جزء غرائز فطری اوست و این مسئله به هیچ صورت قابل انکار و تردید نیست.متأسفانه امروز در سراسر جهان،عقیده و دین را به صورت دیگر می نگرند و مثل این که انسان خود را محتاج به قانون حقیقی دین نمی داند؛تا آنجا که می تواند،می خواهد خود را از این برنامه آزاد کند.

روی این حساب چندی است که بشر مبارزه همه جانبه ای را علیه دین آغاز کرده،و خود را از توجه به آن برکنار داشته،و عقیده او بر این شده که دین مخالف با آزادی و خواسته های انسانی است؛بنابراین،دین را مغایر با خواسته های انسانی دانسته و دچار این توهّم شده که دین با برنامه انسانیت موافقت ندارد،و باید تعطیل شود.

ریشه پیدایش این پندار

سرچشمه انتشار عدم توجه به دین،مغرب زمین و اروپاست،و آن معلول علل و اسباب ریشه داری است که بدبینی و تنفر نسبت به دین را،در آن محیط به وجود آورده است.

مبارزه طولانی میان کلیسا و علم،دانشمندان را متوجه این حقیقت ساخته است که گفته کلیسا،همگی ارتجاعی،خرافی و موجب انحطاط و واماندگی است.به همین جهت باید کلیسا؛یعنی مرکز دینی،جای خود را به علم تفویض کند تا به وسیله کاروان بشریت در راه ترقی،رهسپار و از مزایای مدنیت برخوردار گردد.

ص:500

البته این طرز تفکر برای دانشمندان غرب،بر پایه مقدمات صحیح و عقلانی تأسیس یافته؛ولی آنچه موجب تأسف و تأثر شده این است که:گروه زیادی از کم خردان مشرق زمین،بدون مطالعه و تعمق،و با داعی تقلید،چنان پنداشتند که راه ترقی و تمدن برای مردم،بویژه مسلمانان نیز،همان راه و رسمی است که اروپاییان به حکم ضرورت پیش گرفته اند.

به نظر بعضی از کوته فکران،مبارزه با مذهب و عقیده،مطابق با راه و روش غرب کلّیت داشته و در هر منطقه ای که نامی از دین برده شد،باید از آن روی گرداند.

اینان بدون مطالعه دچار چنین پندار غلطی شده اند؛ولی نمی دانستند با این هیاهوی چند روزه،حقیقت عالی اسلام،از پس پرده آن چنان پندار بی جایی جلوه خواهد کرد و مزیت و برتری خود را به سراسر مناطق انسان نشین ثابت خواهد نمود؛تا جایی که در قرن بیستم،دسته دسته از ساکنان دورترین مناطق جهان،برای به دست آوردن حقوق انسانی،به واقعیت اسلام آگاه،و از قوانین عالی آن پیروی خواهند کرد.

موضوع نور و ظلمت،و حق و باطل مسئله ای است که بر ارباب خرد پوشیده نیست،و حقایقی که با عقل و فطرت بشر موافق است،دارای جهتی ثابت و استوار است که انحراف در او راه نخواهد داشت.

دین مقدس اسلام که از هر گونه اوهام و خرافات منزه و پاک است،روی چنان جهت صحیحی پایه گذاری شده و حقانیت و نورانیت آن تا ابد جلوه گر است.

ص:501

مهمترین علت دین گریزی

اشاره

برنامه تبلیغات جاهلانه و بی پایه کلیسا،در قرون وسطی،و خرافات های آن، امروز در سراسر عالم با شکست فاحشی روبرو شده،و عقل و فکر مردم جهان دیگر نمی تواند آن همه افسانه و قوانین اجرا نشدنی را بپذیرد.دین اسلام است که در هیچ زمان و مکانی،کوچک ترین مخالفتی با دانش نداشته؛بلکه از زمان ظهور خود،پیروانش را همواره به تحصیل علم ترغیب و تشویق کرده و پی بردن به مجهولات آفرینش را،جزء فرائض اصلی خود دانسته است.

محافل کلیسایی

برای توضیح این مطلب،ناچاریم مخالفت بعضی از محافل کلیسایی را،در دروان های متمادی،با علم اشاره کرده،و سپس خطر پیدایش بدبینی به اسلام را برای جامعه بشریت تذکر دهیم،آنگاه به مزیّت اسلام بر تمام ادیان و قوانین بپردازیم.

زمانی که ریاست کلیسا،به«پاپ گرگواری»نهم منتهی شد،مأمورانی را برای تفحص از حال مردمی که مظنون به تمرّد از برنامه های کلیسا هستند قرار داد.آنان متهم را در محکمه حاضر می کردند،کسی که او را به مخالفت با کلیسا و موافقت با دانشمندان،متّهم کرده بود را با او روبرو نمی کردند،علاوه بر آن اجازه گرفتن وکیل مدافع به او نمی دادند و اگر انکار می کرد و می گفت:من موافق با علم خود،یا دانشمندان نیستم،با شکنجه های سخت از او اقرار می گرفتند.

هرگاه از عقیده خود توبه می کرد گرفتار عقوبت سخت نمی شد؛اما اگر زیر بار توبه نمی رفت،یا توبه خود را می شکست،مجازاتش سوختن در آتش بود.

در عهد«سن لوئی»یک بار صد و هشتاد و سه نفر که مخالف با گفته های کلیسا بودند را سوزاندند،و در طی مدت محکمه تفتیش عقاید،میلیون ها نفر دانشمند و بی گناه،به جرم مخالفت با برنامه آنان،یا کشته شدند یا در آتش سوختند.

محاکمه«گالیله»دانشمند ایتالیایی و سوزاندن«انی انی»،«میشل سرده» و«جیور دانو برلواز»از برنامه های کلیساهای جهان غرب بود.

نتیجه این محاکمه ها،سوزاندن ها و کشتن های بی جا این شد که مردم اروپا بویژه عده ای از دانشمندان،به طور کلی روی از دین بر تافته و حملات سخت خود را به هر نوعی که می توانستند،به صورت یک مسئله کلی که شامل همه ادیان شود،متوجه دین نمودند.

آثار خشونت های کلیسا

سرانجام این برخورد،به جایی رسید که درباره زندگی انسان،منجر به پدید آمدن نظریه«ماتریالیسم»یعنی مادیت شد.این نظریه که مولود جنایات اربابان کلیسا است،بنیان آن بر ماده استوار است و تعلیم می کند که انسان باید بداند که زندگی او منحصر به همین چند روزه عمر در روی زمین است،در این صورت هر انسانی موظف است از هر راهی اسباب زندگی چند روزه خود را،فراهم سازد و در آسایش و خوش گذرانی به سر برد.

به عقیده مادیون،بزرگترین قانونی که در عالم طبیعت و در عالم انسان حکمران است قانون«اَلْحُکْمُ لِمَنْ غَلَبَ»یعنی:حکم برای کسی است که غلبه کند؛یعنی قانون مبارزه دائمی برای حفظ زندگی و تسلط زبر دست بر زیر دست،مبنی بر نابود کردن افراد ضعیف و ناتوان،و نیک بختی تنها حق صریح توانایان است.

خوانندگان عزیز ! اگر با دقت توجه نمایید،به وضوح می بینید که با این نظریه،چه هرج و مرجی در زندگی انسان پدید خواهد آمد،که نمونه ای از آن را در گوشه و کنار جهان امروز مشاهده می کنیم.

شکی نیست که با این نظریه،با وجود داشتن پاره ای از حقایق علمی و عقلی،

ص:503

با این شکل کنونی،هرگز نوع بشر را نمی توان نجات داد و به نیک بختی نخواهد رساند؛بلکه نظریه مادیگری علت اساسی همه جنگ ها و انقلاب های کنونی اروپا بوده،و تمدن غرب را به طرف انقراض و نابودی می کشاند.

این است که گروه زیادی از مردم جهان،دانش های نوین را،با آن چنان دینی که مولود کلیسا و مغز بشر است می سنجند،و پس از آنکه ناسازگاری میان علم و آن دین را مشاهده کردند،ادیان دیگر را نیز با آن مقایسه کرده و نتیجه می گیرند که دین و دانش،مخالف یکدیگرند.گروه دیگری از مردم نیز،فقط مقلّد این نظریه هستند و جز تقلید کورکورانه راه دیگری اختیار نمی کنند.

اینان می گویند:باید در این مرحله،انصاف را به جانب«ژولین هاکسی» دانشمند انگلیسی داده و مخالفت دین با دانش را از زبان او تصدیق کنیم.

امّا حقیقت جویانی که جز درک حقیقت غرض دیگری ندارند،نمی توانند بگویند که نظر این دانشمند و امثال او کلّیت دارد؛زیرا دین از منظر علم بر دو قسم است:

یکی:تراوش شده از مغز فلان مدعی مغرض،که البته چنان دینی مخالف با علم و دانش است،و از اول حیاتی نداشته تا امروز بمیرد و فانی شود.

دوم:دینی است که بر طبق فطرت انسان،از ماورای قوای ادراک بشری جلوه کرده است؛البته چنین دینی از روزی که بشر پدید آمده و تا هست،خواهد بود، چنانچه قرآن مجید درباره دین اسلام این نظریه را بیان فرموده و حقیقت اسلام را در هر زمان و مکانی،مطابق با عقل،فطرت و زندگی بشر می داند،و روزی نخواهد آمد که بتوان کوچکترین مخالفتی در اسلام،برای هر گونه مبنایی از برنامه زندگی پیدا کرد.بنابراین علت اشتباه آن مردمی که دین را مخالف با دانش می دانند،فرق نگذاشتن بین دین غلط و دین حق است.

این اقتضای فلسفه عالی آفرینش است که آفریننده جهان بر اساس علمی که به سرنوشت مخلوقات و بندگانش دارد انسان را چنان آفریده که همواره باید میان دو نیرو قرار گیرد:یکی از این دو نیرو بشر را با ابزار شهوت و غضب به سوی بدی می کشد و در این وادی گاهی چنان افراط می کند که هتک ناموس، ربودن حقوق دیگران و آدمکشی،به نظرش کارهایی مباح جلوه می کند.

نیروی دیگر:این که با رهبری عقل،هدایت و پایداری را از گمراهی و لغزش باز می شناسد،که آدمی را به نیکی سوق می دهد؛یعنی او را به جانب دادگری، مساوات،مهر،بخشش،دستگیری از ناتوان،فریادرسی درماندگان و بالاخره گرداندن چرخ اجتماع به سوی موجبات رستگاری فرا می خواند.

بشر بین این دو نیرو قرار گرفته است؛ولی همین که چشمش به زرق و برق دنیای پر تجمل مادی افتاد،و تحت تأثیر شهوات قرار گرفت بدی را می پذیرد، یا بدان تمایلی پیدا می کند.خدا در قرآن مجید از این مرحله خبر داده می فرماید:

«ضمیر انسان پیوسته به گناه فرمان می دهد؛مگر آن که پروردگارم ترحم کند».

«قسم به روزگار ! انسان زیان کار است،مگر کسانی که مؤمن و کار شایسته انجام می دهند» (1).

بنابراین،هرگاه انسان را تنها بگذاریم،قطعاً در کشاکش این دو نیرو هضم شده و هرگز یارای ایجاد هماهنگی،میان آن دو جنبه را پیدا نخواهد کرد.

ناچار باید قوّه خیر از جایی مدد بگیرد و بتواند راه نفوذ بدی ها را سد کرده

1- (1)) - «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ» [یوسف(12):53] «وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ [عصر (103) 1-3].

و دو نیروی شهوت و غضب را تنها به خاطر حفظ نوع و تثبیت شخصیت انسان به کار اندازد.

آن قوّه خیر،قدرتی است به نام وجدان مذهبی که انسان را در ظاهر و باطن، تنهایی و آشکار رام می سازد.وجدان مذهبی قوهّ ای است که آدمی را با مراقبت و بیداری آشنا می سازد،به گونه ای که هرگز دچار خواب غفلت نمی شود، و دانایی است که هیچ موضوعی از نظرش مخفی نمی ماند.

وجدانی که انسان به وسیله آن نحوه تنظیم زندگی را فرامی گیرد؛آنگاه در تمام کارها سعی می کند که مبدأ توانای خویش را راضی نگاه داشته،و در نتیجه تمام اعمالش نیک گردد؛یعنی دیگر تظاهر،خدعه و خیانت نکرده و در ادای هیچ حقی قصور روا نداشته و از هیچ واجبی روی برنمی تابد.

در این صورت او در زندگی راحت و همیشه در رفاه و سلامت است؛اما اگر این نظم در زندگی انسان،مبدل به پراکندگی شود و این قدرت رو به ضعف گراید،معلوم نیست زندگی در چه مسیری قرار خواهد گرفت.

راستی اگر نظام عالمِ وجود،گسیخته شود،اگر قدرت جاذبه ای که سیارات را به یکدیگر مرتبط ساخته،و این همه افلاک را در صحنه گیتی به سیر و حرکت واداشته از بین برود،چه پیش می آید ؟

اگر نظم اتم،که اساس و مبنای عالم بر آن استوار شده است،گسیخته شود و اگر هسته مرکزی اتم،که الکترون ها به طور دائم و مستمر به دور آن می گردد، نابود شود چه خواهد شد ؟

آیا غیر از هرج و مرج و گمراهی،نتیجه دیگری خواهد داشت ؟

وضع نسل جدید،در عدم توجه به دین واقعی اسلام،عیناً مانند اتم شکافته شده ای است که هسته آن نابود شده و الکترون ها دیوانه وار از یکدیگر گسیخته و آزاد شده اند و با یکدیگر در حال تصادم و زد و خوردند و به هرچه برسند آن را

نابود می کنند.

هسته مرکزی در دستگاه حیات بشر چیزی جز عقیده نیست.

هسته در ساختمان اتم،عبارت است از:نیروی مثبت و همان نیرویی که نمی گذارد الکترون ها آزاد باشند و رشته ارتباطشان پاره شود و به جایی بروند که برنگردند،همین هسته است که تمام بنا را نگاه می دارد و اجزای آن را به یکدیگر پیوند می دهد.

همین هسته است که تعادل و توازن را حفظ می کند،و این نظام سیر و حرکت منظم و مرتب را نگاهداری می کند.همچنین همان هسته است که هر چیزی به دور آن می گردد و همیشه به وسیله یک رابطه نهایی،ولی بسیار محکم،مجذوب است.

بدیهی است وقتی ذرّه اتم خرد شود،خرابی روی می دهد؛یعنی همان نیرویی که یک لحظه قبل به هسته اتم بسته بودند،با حرکت دائم،این بنا را حفظ می کردند،از یکدیگر گسیخته می شوند،و بدون ضابطه،نظم و قاعده ای به حرکت در می آیند و به نیروهایی زاینده شده و پدیدآورنده خرابی و فساد تبدیل می شوند.وضع انسان بی عقیده چنین است.

شخصیت انسان بی عقیده،مانند توده ای از ذرات سرگشته و حیران است که دیوانه وار در حرکت و فعالیتی مخرّبند؛زیرا مرکزی که به دور آن می گشتند از بین رفته و رابط محکم و مستحکمی که بین اجزای وجودش قرار داشت،را بر اثر بی عقیدگی از دست داده و یک پارچه به سوی بی بندوباری،بی قیدی، لاابالیگری،سستی و پریشانی کشیده و مانند الکترون های منفی که بدون هسته به سوی هدف نامعلومی حرکت می کنند،شخصیت انسان بی عقیده نیز به صورت مخلوقی لجام گسیخته و بی نظم و بی هدف سرگردان است.

ص:507

تاثیر دین گریزی بر جهان

اشاره

بشری که در قرن بیستم زندگی می کند،چنین حالتی را دارد و در چنین واقعیتی زیست می کند.آیا در طول تاریخ پردامنه ای که بر بشر گذشته است این گونه اضطراب،نگرانی،جزع و فزعی که جنگ اتمی او را بدان دچار ساخته سابقه داشته است ؟

آیا بشریت حتی در دورانی که در درون غارها،یا میان جنگل ها زیست می کرد،این گونه کشمکش ها و منازعات هولناک و دیوانه واری که امروز برای غلبه،سیطره،نابودی و تخریب به وجود آمده،دیده است ؟ و آیا این همه سقوط اخلاقی را که اکنون در بعضی از اماکن می بیند و نام آن را هنر می گذارد،مشاهده کرده است ؟ قضاوت صحیح آن با کسانی است که در تاریخ اقوام مختلف مطالعه دقیق دارند.

آری ! نمونه ای از همه این وقایع ناگوار،بر بشریت آمده و فرزندان آدم آن را دیده اند؛ولی هیچ وقت به این شدت و به این درجه از انحطاطی که در این عصر صورت گرفته نرسیده است.

این همه فساد،جنگ و سقوط اخلاقی،به خاطر نبودن عقیده صحیح نسبت به مبدأ اصلی و حقیقی؛یعنی خدای متعال است.

آماری که از جنگ اول و دوم جهانی می دهند،تأیید می کند که اگر این سرمایه در راه خیر و صلاح بشر به کار گرفته می شد،می توانستند برای هر فردی از افراد بشر،خانه ای بسازند که مجهز به تمام وسائل نافع و مفید باشد و می توانستند درآمد روزانه همه افراد بشر را،به میزانی بالاتر از سطح فعلی افزایش دهند.

درک و شعور واقع بینی و وحدت و برادری از میان بشریت رفته،و آن عامل و قاعده ای که بتواند جلوی شهوت،ویرانی و نابودی را بگیرد وجود ندارد.

ص:508

دیگر عقیده صحیحی در کار نیست،دیگر نیروی تمیز و تشخیص باقی نمانده تا ماده اصلی شگفت آوری که این مخلوق بشری،از آن ساخته شده است را ارزیابی کند و آن ماده اصیل نیرومند را بشناسد.بدیهی است وقتی انسان عقیده را از دست داد،به چنین بلاهایی دچار می شود.

معلوم نیست این بی بندوباری،و نداشتن مذهب که تمام مولود اعمال کلیسا در قرون وسطی است،و آن نحوه محاکمات آنان که یکسره خلق جهان را از عقیده خالی کرد،به کجا خواهد کشید.

ضربه هولناکی که قشریون و متعصبین«کاتولیک»در قرون وسطی به نوع بشر وارد ساختند،هیچ گاه قابل جبران نخواهد بود.با این برنامه خنده آور است که بر اثر تبلیغات وسیع و دامنه داری، گاه وبی گاه اوراقی از طرف وابستگان به ادیان دیگر منتشر می شود که مطالبی خرافی و زننده نسبت به مقام مقدس انبیا عموماً و نسبت به یعقوب و یوسف و لوط و موسی و عیسی علیهم السلام خصوصاً در آن نگاشته می شود و اینان به زعم خود می خواهند جهان را از سقوط بی دینی و فساد نجات دهند.آن حیله گران را بنگرید که مواد اصلی آتش سوزی را خود فراهم کرده اند و اساس معنویات را یکسره بر باد داده و امروز برای ملل جهان دلسوزی می کنند.

شنیدم گوسپندی را بزرگی رهانیدی ز دست و چنگ گرگی

شبانگه کارد در حلقش بمالید روان گوسپند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

خسارات دو جنگ خانمان سوز

همین دیروز بود که جهان بی بند و بار،دو دوره هولناک برای بشر پیش آورد.

عدم توجه به خدای متعال بود که آن ابر مرگبار دو جنگ جهانی اول و دوم را در

تمام دنیا بر فراز مناطق بزرگ و کوچک قرار داد،که از نتیجه شوم جنگ بین الملل اول 10 میلیون کشته،25 الی 30 میلیون زخمی،که عاقبت بیمارستان ها را با عضو ناقص ترک گفتند،و در حدود 600 میلیارد فرانک که هر فرانک سویس مساوی با 17/75 (1)ریال است مصرف آن کشتار وحشیانه شد.در جنگ بین الملل دوم که جهان،به اصطلاح تمدن بیشتری داشت و محاسبه،دقیق تر انجام می گرفت،35 ملیون کشته،20 میلیون معلول و ناقص عضو،17 میلیون لیتر خون خالص از بشر بی پناه به زمین ریخت،12 میلیون ضایعه سقط جنین، 13 هزار دبیرستان و دبستان،6000 هزار دانشگاه،8000 هزار لابراتوار منهدم و ویران گشت،و 39 هزار میلیارد گلوله منفجر شد.

این جنایات وحشتناک باورنکردنی،محصول تمدن جدیدی است که خود را از فروغ ایمان بی نصیب ساخته،آیا این ضربات شدید را جز از ضرر بی دینی آنهم آن گونه خطرناک،از برنامه کلیسا نمی دانید ؟ اگر آن چنان با علم و معرفت مبارزه نمی کردند،چنین پیش آمدهایی برای بشر رخ نمی داد.افسوس که بعضی از بی خبرانی که از اصول عالیه اسلامی اطلاع ندارند،و فقط اسماً خود را مسلمان می نامند؛از روی تقلید کورکورانه،خیال می کنند دین مانع پیشرفت زندگی انسان است.در صورتی که دین مبین اسلام،اجازه کندن نهال نورسی را از روی زمین نمی دهد،اینان چنین جنایاتی را چگونه توجیه می کنند ؟

با آن همه برنامه های وحشتناک جنگ جهانی اول و دوم،مگر بشر بیدار شد ؟ ضرر نداشتن یک عقیده واقعی،کار او را به جایی رسانده که امروز در جهان، پس از آن همه مصایب،طبق آمار دقیق،160 هزار بمب بیست مگا تنی در انبارها موجود است که قدرت یکی از آنها برابر با هزار هواپیمای بمب افکن

1- (1)) -در سالی که استاد این مقاله را نگاشته اند یک فرانک سویس مساوی با این مبلغ بوده است.

جنگ جهانی دوم است که به مدت 14 سال هر روز و شب پشت سر هم بمب فرو بریزند.

در دنیای کنونی،هزینه ساختن یک هواپیمای بمب افکن«پرتوتیپ»با لوازم آن،مساوی با مزد 250 هزار آموزگار در یک سال،ساختن سی دانشکده علوم که هر کدام 1000 دانشجو داشته باشد،75 بیمارستان 10 تختخوابی با تمام تجهیزات و 5000 هزار تراکتور است.

این همه بدبختی مولود این است که مدنیت قائم به علم تنها،نتوانسته جنبه روحی و اخلاقی بشر را اصلاح کند.تمدن فعلی،تمام قدرت خود را در ترقی و تعالی جنبه مادی صرف نموده،و هر قدر این جنبه تقویت شود،انحطاط اخلاق و ضعف روحی بشر بیشتر خواهد شد.

احدی منکر نیست که برای آبادی جهان،مادیات نیز ضرورت دارد؛ولی ضروری بودن امور مادی ایجاب نمی کند که از تقویت جنبه اخلاقی غفلت نمود.این را باید دانست که مدنیت صحیح و مفید آن است که رمز حیات را آشکار سازد،و تنها قوه ای که می تواند رمز واقعی حیات انسانی را آشکار کند «اسلام»است؛دینی که دستوراتش با فطرت هر بشری سازگار و او را بسوی خالق جهان راهنمایی می کند.

همین عامل قوی است که می تواند سعادت انسان را تأمین نماید،و مدنیتی به وجود آورد که متکی بر فضایل اخلاقی باشد.بشر در زندگی مدنی خود محتاج علم،اخلاق،عدل،انصاف،برابری،برادری،درستی،راستی،عفت،رحم، مروت،امنیت،شجاعت،غیرت و حقیقت است،تا در سایه این عوامل بتواند به سوی کمال مطلوب خود پیش رود.این عوامل که در رأس آن علم است،جز در تعالیم اسلام یافت نمی شود،علمی که توأم با ایمان صحیح بشر،دارای منافع غیر قابل توصیفی خواهد بود.

ص:511

این است که رهبر گرامی اسلام،رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم و فراگیری دانش را در حدّ واجب دانسته؛اما نه برای هرکس؛بلکه برای افرادی که ابتدا از قوّه ایمان برخوردارند و گر نه علم اگر در دست نااهل قرار گیرد همان است که در صفحات قبل مطالعه کردید.حضرتش می فرماید:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیْضَهٌ عَلیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ (1).

حضرت در این روایت می فرماید:طلب علم بر هر مسلمانی فریضه است نه بر همه مردم؛یعنی کسی که از ایمان بهره دارد،و الا چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا.

از این رو اسلام را دین اندیشه،عقل و دین دانش می نامیم.قرآن برای دانش مقامی بس ارجمند قائل است و دانشمندان را در سوره آل عمران در شمار خدا و فرشتگان یاد کرده است.خدا به یکتایی خود گواهی می دهد که جز ذات پاک او نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز بر این مطلب گواهند.چون اسلام آیین دانش است از متابعت گمان نهی کرده و اساس ایمان را فقط دلیل و قاطعیت منطق شمرده است.

در نکوهش تقلید،و مذمّت این که مردم بدون استدلال و فکر به متابعت از پیشینیان خود بپردازند آیات بسیاری وارد شده است.مردمی که از پدران،عقاید و افکاری به ارث برده اند،گویا چنین می پندارند که سابقه ممتد زمانی،لباس حرمت و استدلال بر خط مشی آنان پوشیده است؛لذا بدون تأمل آنها را بر عهده می گیرند و امتیاز انسانی که تحقیق و کاوش است را،از وجود خود دور می کنند.

جمود بر عقاید و اندیشه غلط پیشینیان،جنایت بر فطرت بشر،سلب مزیت

1- (1)) -کافی:30/1،حدیث 5،باب فرض العلم و وجوب طلبه،حدیث 1؛ وسائل الشیعه:26/27،باب 4،حدیث 33115.

عقلانی و تمسک به چیزی است که نزد خدا ارزش ندارد.

مسلمانان در پرتو تعالیم اسلام،می اندیشیدند،بحث و کاوش می کردند و نیروی عقل را به کار برده و در هر امری دلیل می طلبیدند و از این رو سرور ملت ها شدند.

بی خردانی که خیال می کنند منظور قرآن از علم،فقط علم به چند قسمت از برنامه های دینی است،و دیگر نباید در معارف واقعی قدم نهاد،بیهوده فکر می کنند.قرآن درباره تحقیق و دانش،به طور اطلاق سخن گفته و هرگز علوم یا مباحث مخصوصی را به میان نکشیده است،تعلیم هرگونه علمی که مملکت محتاج است آن را واجب کفایی دانسته،و فرزندان اسلام را موظف می کند تا به طلب هرگونه دانش مفیدی بروند.این اطلاق،ما را به این مطلب ارشاد می کند که دانش در نظر قرآن،تنها به شناختن شرایع و معارف دینی نیست؛بلکه مقصود،هر علمی است که انسان را در راه تحقیق در هدف آفرینش برانگیزد.

بنابراین،درک مطالبی که باعث اصلاح،رشد و بارور شدن گیاهان می شود علم است علم طبیعی.و درک مطالبی که مربوط به زندگی حیوانات بوده و استمرار نسل و تهیه خوراکشان را تأمین کند علم است،علم طبیعی.و درک راه های مشروع برای به دست آوردن ثروت و شناختن نحوه تنظیم آن نیز علم است علم اقتصاد.و درک منابع صنعت و توسعه آن علم است علم مکانیک - فیزیک،معدن شناسی،درک بیماری ها و علل و چگونگی آن علم است،علم طب و داروسازی.و شناختن وسائل دفاعی برای حفظ میهن و ارعاب دشمن علم است،علم سیاست.

تعلیم و تعلّم در نگاه قرآن

خوشبختانه تمام این موارد،در آیات قرآن اشاره شده و همواره علم با معنای

گسترده حقیقی اش از نظر اسلام،اصل نخستین زندگی شناخته شده است.آیات متعددی در برنامه علم هیئت،جغرافیا،تاریخ،سیاحت و عبادت وارد شده که با مراجعه به قرآن برای طالبان آن واضح می شود.

مسلمانان،نخستین تعالیم قرآن را دراین باره فراگرفته و به ارزش و اهمیت علم،و نقشی که در خوشبخت ساختن مردم و ملت ها داشت پی بردند.آنان مردمی بی سواد بودند،نه می خواندند،نه می نوشتند؛بنابراین اسلام برای تشویق و ترغیب مردم به علم و دانش به اسیران جنگی نوید می داد که اگر چند نفر از مسلمانان را خواندن و نوشتن یاد دهند آزاد خواهند شد.

گاهی تعلیم قرآن را به عنوان مهریّه قرار می دادند،خلاصه عنایت اسلام به علم،اندیشه و تفکر تا جایی بود که مسلمانان همه جا درباره مخلوقات جهان به کنجکاوی پرداخته و عوامل سعادت خویش را پیدا می کردند.علم در میان مسلمانان مایه عزت فرومایگان،ثروت فقرا و نیروی ضعفا بشمار می رفت.

کتب متعددی که مسلمانان در علوم،هنر و صنایع مختلف تألیف کرده اند خود دلیل بر تمرکز علمی و فرهنگی آنان است.

مسلمانان هیچ گاه به علم پیشینیان خود قانع نمی شدند؛بلکه خود،در راه تحقیق گام نهاده تا معارف جدیدی به دست آورند.

امید است بار دیگر مسلمانان در راه کسب علم و تحقیق قرار گیرند؛البته با این همه مشقات و زجرهایی که کشیده اند حتماً بیدار شده و اعتراف کرده اند که نخستین اصل در پیروزی سرافرازانه،اصل دانش است،همان طور که نادانی،جز خوار شدن،زبونی و استعمارزدگی چیز دیگری به دنبال ندارد.

یکی از وظایفی که اسلام بر عهده داشت،مبارزه با خرافات و افسانه هایی بود که ملل عالم گرفتار آن بودند؛بویژه افسانه های بافته شده و مطالبی که بر اثر اغراض و تعصبات مختلف،به دست از خدا بی خبران،در کتب مقدس تورات

و انجیل راه یافت.

اسلام این وظیفه را چنان با حکمت و دقت انجام داد که هیچگاه خصومت و اختلافی میان عقل و دین پدید نیامده،و هرگز میان علم و دین،جدایی و تعارضی رخ نداده و نمی دهد.

در پرتو فروغ فروزان اسلام،دانشمندانی بزرگ پدید آمدند و آن چنان بنیانی در تمام علوم قرار دادند که بشریت را در هر زمان و مکان،مدیون تحقیقات و اکتشافات خود نمودند که نمونه هایی از آن را ذکر خواهیم کرد.

قبل از هر چیز تذکر این نکته لازم و ضروری است که قرآن راهنمای مسلمین و کتاب هدایت است،به خاطر جنبه هدایتش،از تشریح جزئیات مسائل علمی، خارج می باشد؛ولی در مواردی که با هدف اصلی مناسبت داشته باشد،به پاره ای از نکات علمی اشاره فرموده است که امروز پس از 1400 سال و با پیشرفت علوم،پرده از روی آن برداشته شده است،به مواردی از آن توجه کنید:

اوصاف زمین در قرآن

1-خلقت جهان

اشاره

«أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ كٰانَتٰا رَتْقاً فَفَتَقْنٰاهُمٰا» (1).

«آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم».

«ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيٰا» (2).

«آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد،در حالی که به صورت دود بود،پس به آن

1- (1)) -انبیاء (21):30.

2- (2)) -فصلت (41):11.

و به زمین گفت:خواه یا ناخواه بیایید».

فرضیه لاپلاس

تولد لاپلاس در سال 1749 میلادی در ولایت«کالوادوس»فرانسه و وفاتش در سال 1837 بوده است.

وی که از دانشمندان معروف فرانسوی است می گوید:منظومه شمسی که کره زمین نیز جزیی از آن است،در اصل توده عظیمی از گازهای سوزان بود،که به تدریج،حرارت آن از دست رفت و ذرّات به یکدیگر فشرده شد و هسته مرکزی منظومه پدید آمد و براثر گریز از مرکز،حلقه ای از آن جدا گردید و از آن حلقه ها نیز حلقه های دیگر،بدین ترتیب خورشید هسته مرکزی شد و حلقه های اول، سیارات را تشکیل داد،و حلقه های دوم اقمار را که زمین نیز یکی از آن سیارات است؛بنابراین،همه در اصل یکی بودند و از هم جدا نبودند.

عین همین مطلب در خطبه اول نهج البلاغه از امیر مؤمنان علیه السلام به اضافه مطالب جالبتر از مطالب گذشته درباره ابتدای جهان خلقت و منظومه شمسی نقل شده است.

2-کروی بودن زمین

اشاره

«فَلاٰ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ إِنّٰا لَقٰادِرُونَ» (1).

«به پروردگار مشرق ها و مغرب ها سوگند که ما تواناییم».

در هر منطقه و محلی از زمین،طلوع خورشید در نقطه مخصوص همان منطقه است،اگر زمین مسطح بود بیش از یک محل طلوع و غروب برای

1- ((1)) -معارج (70):40.

خورشید نبود؛اما کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید،برای هر منطقه و سرزمینی،مشرق و مغرب مخصوص به خود ایجاد می کند.

کشف کروی بودن زمین

«ماژلان»در سال 1519 با چند کشتی که«شارل پنجم»پادشاه اسپانیا در اختیارش قرار داده بود،از اسپانیا حرکت و در اقیانوس اطلس رو به مغرب،و از جنوب آمریکا از تنگه ای به نام«اوست»گذشت و از اقیانوس آرام به جزایر فیلیپین رسید.ماژلان در جنگ با بومیان جزایر مالزی کشته شد؛ولی همراهان او به طرف مغرب حرکت کردند و پس از عبور از جنوب آفریقا خود را به اسپانیا رساندند و دوباره به همان نقطه ای که حرکت کرده بودند بازگشتند.این کار سبب شد تا از نظر علمی نیز کروی بودن زمین ثابت شود.

علاوه بر این با دوربین های نجومی مشاهده شده است که سیارهای منظومه شمسی نیز همه کروی هستند.زمین نیز یکی از آن سیارات است که خالق آن در قرآن به کروی بودن آن با اشاره به مشارق و مغارب خبر داده است.

3-حرکت زمین

اشاره

«اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً» (1).

«همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد».

«أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهٰاداً» (2).

«آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم ؟»

1- ((1)) -طه (20):53.
2- ((2)) -نبأ (78):6.

انسان در مهد زمین،مانند طفلی است که او را در این گهواره قرار داده اند، و اگر گردش این گهواره نبود از نظر وضعی و انتقالی،برنامه زندگی جسمی انسان،و موجودات زنده از بین می رفت،و دیگر محلی برای پذیرش و پرورش در آن باقی نمی ماند.آری ! انسان را در اینجا پرورش و برای محیط بعد آماده می کنند.

در سوره«یس»پس از بیان شب و روز در زمین،که پدید آمدن آن را از نشانه های حکمتش می داند،و می دانید بدون گردش کره زمین،شب و روز پدید نمی آید،اشاره به گردش خورشید و حرکت انتقالی ماه نموده و سپس تمام کرات را در مداری که دارند متحرک می داند و آیات مربوطه را با جمله «وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» ختم می فرماید.(آیات 38 تا 40).

نظریه کپرنیک

اولین از دانشمندی که قائل به حرکت زمین شد«کپرنیک»بود.در همان زمانی که تمام ملل دنیا عقیده ثابتی نسبت به هیئت«بطلمیوس»داشتند وی این نظریه را داد.ولادت کپرنیک سال 1474 میلادی و وفاتش سال 1543 می باشد.

دانشمندی دیگر

«کپلر»گردش زمین را ثابت کرد.تولد او سال 1571 در یکی از ایالات «ورتنبرگ»آلمان و وفاتش در سال 1630 میلادی در پنجاه و نه سالگی می باشد.

نظریه گالیله

«گالیله»منجم مشهور ایتالیایی،اظهار داشت:زمین متحرک است و علاوه بر

ص:518

این که به دور خورشید می گردد به دور خود نیز می گردد،قبلاً قرآن متذکر این معنی بود،یکی گردش زمین به صورت مطلق که شامل گردش به دور خورشید است،و دیگر پدید آمدن شب و روز که از گردش به دور خود به وجود می آید.

4-جاذبه زمین

«اَللّٰهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا» (1).

«خداست که آسمان ها را بدون پایه هایی که آنها را ببینید،برافراشت».

«خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا» (2).

«آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینند آفریده».

افراشته شدن کرات آسمانی،به وسیله ستون های نامرئی است؛آن ستون نامرئی همان نیروی جاذبه ای است که به طور معجزه آسایی این بنای عظیم را استوار کرده است؛زیرا ستون مرتبه ای است که بنای ساختمان به آن استوار است و اگر انحرافی در او رخ دهد ویران می شود.یکی از اجزای عالم پهناور آفرینش زمین است که مانند کرات دیگر در بساط همین قانون قرار دارد و اگر در محکومیت این قانون نمی زیست،عاقبت او معلوم نبود به کجا منتهی شود؛اما با بودن این برنامه،مسیر اصلی خود را بدون کوچک ترین انحرافی می پیماید و همین جاذبه است که موجودات زمینی را در زمین حفظ کرده و آنها را از انحراف نگهداری می کند.

«اسحاق نیوتن»ریاضی دان مشهور انگلیسی از مشاهده سیبی که از درخت به زمین افتاد به فکر فرو رفت که چرا ماه مانند سیب سقوط نمی کند،وی پس از

1- ((1)) -رعد (13):2.
2- ((2)) -لقمان (31):10.

آزمایش،موفق به درک و کشف«جاذبه»شد و فرمول آن را بیان کرد.قبلاً اشاره کردیم که:قرآن چون کتاب هدایت است از ذکر جزئیات خودداری کرده و فقط به کلیات خلقت اشاره نموده است.(تولد نیوتن در سال 1642 در انگلستان و وفات او در سال 1727 بوده است).

5-قرآن و حیات در کرات دیگر

اشاره

سوره الرّحمن آیه 29:

«یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ» .

«هر که در آسمان ها و زمین است از او درخواست [حاجت] می کند».

سوره شوری آیه 29:

«وَ مِنْ آیٰاتِهِ خَلْقُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَثَّ فِیهِمٰا مِنْ دٰابَّهٍ» .

«و از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین است».

سوره نمل آیه 87:

«وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ» .

«و [یاد کن] روزی را که در صور می دمند،پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است دچار هراس شود».

نظریه دانشمندان

دانشمندان امروز بر این عقیده اند که:ممکن است در کرات دیگر با شرایطی غیر از شرایط موجود در زمین،موجودات زنده باشند که درباره دو ستاره،این عقیده نزدیک به یقین است.گفتار آنان بر این است که ممکن است در کره «مریخ»نوعی حیات ساده نباتی موجود باشد؛زیرا جو آن مختصری اکسیژن

ص:520

دارد و حرارت آن زیاد نوسان ندارد.

اما ستاره«زحل»:هرگاه غیر از آفتاب،معدن حرارت دیگری به کره زحل فیض نرساند،یقیناً غیر مسکونی است و اگر سکنه دارد مخلوقی است که برودت با آنها کار حرارت را می کند.با پیشرفت علم هیئت خصوصاً فضانوردی ممکن است برای مدتی دیگر بشر بتواند در کرات دیگر پیاده شود و برنامه آنها را کاملاً ببیند،و سرانجام این احتمال امروز دانشمندان،مبدل به یقین واقعی خواهد شد.

6-اوضاع خورشید و ستارگان دیگر در قرآن

اشاره

سوره تکویر آیه 2 و 3:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

«و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند*و هنگامی که کوه ها را به حرکت آرند و از جا برکنند».

سوره انفطار آیه 1 و 2:

«إِذَا السَّمٰاءُ انْفَطَرَتْ* وَ إِذَا الْكَوٰاكِبُ انْتَثَرَتْ» .

«هنگامی که آسمان بشکافد*و هنگامی که ستارگان پراکنده شوند».

آسمان عبارت از محیطی است که ما هر شب و روز بالای سر خود مشاهده می کنیم،پس تمام محیط بالا با آنچه در اوست از منظومه،کهکشان و ستارگان را شامل می شود،بعد از شکافته شدن تمام آن برنامه ها به هم خورده و فانی می شوند.

دانشمندان امروز بر این عقیده اند که:مصرف تدریجی«هیدروژن»موجب افزایش حرارت می شود؛هیدروژن خورشید که به تدریج به«هلیوم»مبدل می شود،قسمت مرکزی خورشید تیره تر می گردد و در نتیجه انرژی،کمتر از آن

صادر می شود و با انقباضی که در قشر خارجی پیش می آید و انرژی که در قسمت درونی تولید و ذخیره می گردد،از ذخیره مرکزی آن پیوسته انرژی و حرارت بالا می رود؛به این ترتیب این منبع قدرت،پیوسته در یک حالت توازن،نور حرارت می دهد؛ولی این وضع برای همیشه نخواهد بود؛ زیرا زمانی می رسد که مایه هیدروژن آن،کاهش می کند و منبع انرژی زیر اتمی آن تمام خواهد شد و به سرعت جرم آن منقبض و تشنج و حرارت آن به هم پیچیده و تاریک می شود.با تاریک شدن خورشید،وضع منظومه شمسی که ستارگان دیگراند،از نظم افتاده و همه فرو خواهند ریخت و این چنین است حال هر خورشیدی که در کهکشان فضاهای دیگر (غیر از فضای ما) موجود است.

تذکری دوباره

همان گونه که گفتیم مقصود ما تطبیق قرآن با گفته دانشمندان امروز نیست؛ زیرا قرآن مجید دارای وضعی ثابت و مطالبی بس شگفت آور است،که باید گذشت زمان تفسیر و ترجمه نماید؛بنابراین به همین مقدار که ما به اشارات کلی قرآن تصریح می کنیم،حقیقت این کتاب مقدس برای اهل نظر بیشتر روشن می شود.

چنانچه صورت ها و پدیده های زنده،همگی در معرض حوادثند،خورشید نیز چنین است،و هر روز در انتظار پیش آمد یک حادثه ناگهانی که موجب انفجار و سپس خاموشی آن شود می باشد،این گونه انفجارهای ناگهانی را در ستاره های درخشان دیگر،به وسیله دوربین های ستاره شناسان،اکنون بیشتر از زمان های گذشته مشاهده می کنند.

آیات دیگری نیز بر این نکته اشاره دارند که تمام منظومه ها،کرات و خورشید بیشتر از مدت معینی زندگی ندارند،آن آیات عبارتند از:سوره روم آیه 8 سوره زمر آیه 8،سوره احقاف آیه 2.

7-خلقت انسان در قرآن

اشاره

سوره علق آیه 2:

«خَلَقَ الْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ» .

«[همان که] انسان را از علق به وجود آورد».

سوره مؤمنون آیات 12،13،و 14:

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنٰاهُ نُطْفَةً فِى قَرٰارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...» .

«و یقیناً ما انسان را از [عصاره و]چکیده ای از گِل آفریدیم*سپس آن را در نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم.*آن گاه آن نطفه را علقه گرداندیم،پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم».

سوره حج آیه 5:

«يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِى رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» .

«ای مردم ! اگر درباره برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید،پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم،سپس از نطفه، سپس از علقه».

توضیح و تفسیر

خلقت انسان از گِل می باشد،اما منظور از گل،معنای عرفی آن نیست؛ بلکه چکیده و عصاره ای از گل است که در آیه به جمله «سُلاٰلَةٍ مِنْ طِينٍ» یاد شده است.پس از آنکه تحول لازم در ترکیب خاک صورت گرفت و به بیان آیه سلاله ای از آن فراهم شد،سلاله مزبور آمادگی می یابد تا به قدرت حق دریافت

حیات کند و به نطفه مبدل شود.

لغت«نطفه»خلاصه ای از کلیه صفات طبیعی موجودات،و ذکر آن جامع ترین کلمه ای است که برای معرفی موجود زنده می توان به کار برد.

جمله «قَرٰارٍ مَكِينٍ»* بلیغ ترین تعریفی است که برای محل مناسب پرورش تخم و نطفه،در جمیع موجودات نطفه دار،اعم از تخم گذار و بچه زا،می توان ذکر نمود.چنانکه کلمه نطفه به صورت«نکره»در آیه ذکر شده و شامل نطفه تمام جانداران می باشد،برای حیوانات بچه زا «قَرٰارٍ مَكِينٍ» رَحِمْ و برای تخم زا مناسب ترین محلی است که تخم را در آن قرار می دهند.

اغلب مفسران«علق»را خون بسته دانسته اند و چنین می گویند که:

پروردگار،انسان را از خون بسته خلق نمود،این تعبیر از نظر علمی مؤید و استوار نیست؛زیرا هیچ حیوان و انسانی را سراغ نداریم که از خون آنهم از خون بسته به وجود آمده باشد (1).

معنی«علق»با توجه به ریشه لغوی و مشتقات آن،بستگی و پیوستگی به چیزی یا چیزهایی است که آیه ناظر به آن است.انسان ابتدا از گل آنهم از چکیده،سپس از نطفه،پس از آن از علق یعنی چیزی که از پیوستگی سه دوران گل و نطفه و علق است به وجود آمد،نه این که پیوسته به معنای خون بسته باشد.

پس از این ملاحظات،تعبیری که برای کلمه علق می توان کرد مجموعه ای از

1- (1) -ناگفته نماند که:اگر مفسرانی چون علامه طباطبائی در تفسیر خلقت انسان،از«علق»به خون بسته شده تعبیر کرده اند؛منظورشان خلقت اولیّه نیست؛بلکه منظور این است که خلقت انسان ابتدا از منی و نطفه که برگرفته از اسپرم زوج و تخمک زوجه می باشد آغاز شده و سپس تبدیل به علقه می شود.پس منظور آیات این نیست که انسان از همان آغاز با«علقه»خلق شده؛بلکه منظور این است که پس از آنکه نطفه

تبدیل به علقه شد،علقه تبدیل به مضغه و سپس به موجود زنده ای به نام بشر تبدیل می شود.به عبارت دیگر«علقه»یکی از حالات و مراحل خلقت است نه ریشه آن به عنوان مثال اگر کسی در پاسخ این سؤال که:خشت از چه چیزی درست شده است ؟ بگوید:از گِلْ نمی توان ایراد گرفت که خشت از خاک و آب درست شده است.چرا که گِل مرحله ای است از مراحل وجودی آن.

بستگی ها و ارتباطات است که با قرار گرفتن در رحم،به وجود می آید و این معنی منافات با اصل موضوع که علق یعنی کرم کوچک ذره بینی است ندارد.

تشکیل این کرم کوچک بسته،به چند دوران گل،نطفه و علقه است.

نظریه دانشمندان

همه آن نطفه که در رحم ریخته می شود انسان نمی گردد؛بلکه از زنان تخمی در نهایت خُرْدی جدا می شود و در رحم قرار می گیرد که به چشم دیده نمی شود و در نطفه مرد موجودات بسیار کوچکی است که آنها نیز به چشم دیده نمی شوند؛اما اگر با میکروسکوپ مشاهده شود،دارای سری مدور و شبیه زالو و دنباله دارند،یکی از آنها با تخمی که از زن جدا شده متصل می شوند و جنین از این دو تکوین پیدا می کند.

8-آثار باد و طوفان در قرآن

اشاره

سوره حجر آیه 22:

«وَ أَرْسَلْنَا الرِّيٰاحَ لَوٰاقِحَ»

«و بادها را باردار کننده فرستادیم».

نظریه دانشمندان

از نظر دانشمندان راه تلقیح گیاهان بر چند قسم است:به وسیله آب رودخانه ها برای گیاهان کنار رود،به وسیله حشرات،وزیدن باد،و دست انسان.همین جاست که یکی دیگر از معجزات قرآن مبنای بر این که گیاهان نر و ماده هستند معلوم می شود (سوره لقمان آیه 10).

9-فتح کرات دیگر در قرآن

اشاره

سوره لقمان آیه 20:

«أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ» .

«آیا ندانسته اند که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است،مسخّر و رام شما کرده».

سوره جاثیه آیه 13:

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً» .

«و همه آنچه را در آسمان هاست و آنچه را در زمین است از سوی خود برای شما مسخّر و رام کرد».

نظریه دانشمندان

دانشمندان،قبلاً احتمال می دادند که بشر بتواند به کرات آسمانی دست یابد ولی امروز این احتمال به یقین رسیده است،تا جایی که عملاً کشورهای بزرگ سفینه های خود را در کره ماه پیاده کردند.

اروپاییان پس از آنکه تمام علوم فعلی را از منابع شرقی و بویژه از کشور ایران اخذ کرده و پس از آن در عین حال که مانع پیشرفت علوم در مشرق زمین شدند، کم کم به ترقیات شگرفی نائل آمدند،درست در موقعی که فاصله بین علوم جدید و قدیم زیاد شد،مدرسه«دار الفنون»در ایران تأسیس و ناگهان دانشجویان ایرانی،علوم اروپایی را باز کرده و خواندند،دیدند اروپاییان تمام پیشرفت ها اکتشافات علمی را به خود نسبت داده اند و علوم ایران و مسلمین را جمعاً پوچ جلوه گر ساخته اند.

ص:526

این مسئله که تمام علوم،ریشه و منشأش ما اروپاییان هستیم از آن موقع تاکنون ادامه دارد،به طوری که ملل جهان تماماً علوم را زاییده افکار دانشمندان اروپایی می دانند.

ای کاش جوانان بی اطلاع ما بیدار می شدند و افتخارات گذشته فرهنگ اسلامی را در مردم قبل مشاهده می کردند،تا این گونه فریب دزدان فکر را نخورده و آن نسبت های بیهوده را به نام کشف برای اروپاییان ندانند.برای روشن شدن مطلب به بعضی از گفته های دانشمندان اسلامی،در علوم مختلفی که در آن استاد بودند ذیلاً اشاره می کنیم:

قوانین انعکاس و انکسار نور

اشاره

در کتاب«فیزیک»تألیف«بتانکور»ضمن بحث از نور می نویسد:«دکارت» در سال 1630 قوانین انعکاس و انکسار نور را با فرض این که نور از اجسام ریز ساخته شده است بیان کرد،و این اجسام ریز را با گلوله های پرتاب شده مقایسه نمود.در سال 1690«هویکنس»در کتابش،تئوری امواج نور را شرح داد که بتانکور می گوید:می توان او را واضع این تئوری دانست.باید گفت:آقای بتانکور راوی اروپاییان نسبت به دانشمندان مسلمان ایرانی کم لطفی کرده اید؛ زیرا اساس تئوری های ذره ای و موجی،متعلق به قبل از آنهاست نه متعلق به اروپا.

آقای دکارت و هویکنس و نیوتن عین گفته های دانشمندان اسلامی را گفته در کلمات آنها با دانشمندان مسلمان هیچ تفاوتی نیست.تفسیر دکارت نسبت به نور،انعکاس و انکسار آن عیناً گفته دانشمند عالی مقام اسلامی ایرانی خواجه نصیر الدین طوسی است که در سال 597 متولد شده است،خواجه در کتاب «تجرید الاسلام»می فرماید:به عقیده دانشمندان (که خود او یکی از آنهاست)

نور از اجسام ریزی تشکیل شده است که از منبع جدا شده و به محل دیگر که نور را می پذیرد می رسد (1).

فیزیک دانان اروپا،از زمان دکارت تاکنون،برای این که قوانین انعکاس نور را با فرض ذره ای تفسیر کنند می گویند:همان گونه که توپ لاستیکی در موقع برخورد با دیوار منعکس می شود،برای نور که مانند ذره تصور می شود،کیفیت انعکاس به آسانی قابل تطبیق است.

این مطلب را«آلبرت انیشتن»در کتاب«سیر تکاملی علم فیزیک»نوشته و این بحث را به اروپاییان خصوصاً به دکارت نسبت داده است؛اما با کمال معذرت از آقایان اروپاییان و غرب زدگان وحشت زده که تمام برنامه آفرینش را می خواهند از دریچه اروپا ببینند،این مطلب را«کمال الدین ابوالحسن فارسی»در 700 سال قبل در کتاب«تنقیخ المناظر»بیان کرده است که مفاد عبارت او این است:

همان طور که اجسام طبیعی اگر از محل بلندی به زمین به جسم سختی برخورد کنند برمی گردند،یا اگر جسمی را به دیوار پرتاب کنیم برمی گردد؛ به همین ترتیب نور وقتی که به اجسام صیقلی بتابد منعکس می شود.خلاصه دکارت یک کلمه اضافه تر از مطلب دانشمندان اسلامی را نگفته است.

نظریه فرما

«فرما»یکی از ریاضی دانان اروپا است،وی در بیان علت انعکاس نور می گوید:شعاع نور وقتی از محیطی،داخل محیط دیگر شود،خط سیر خود را طوری انتخاب می کند که کمترین وقت را برای رسیدن به مقصد صرف نماید.

این جمله به«قانون فرما»معروف شده است؛ولی این جمله در کتاب«تنقیخ المناظر»ابوالحسن فارسی در جلد دوم صفحه 131 چنین آمده است:هنگامی که

ص:528

1- (1)) -«زعم بعض الحکماء ان الضوء اجسام صغار تنفصل من المضی و تنیل باالمستضی».

نور با جسم شفاف غلیظتری مصادف شود،این غلظت مانع حرکت نور در جهت اولیه است،از این رو نور منعکس شده،در جهتی حرکت می کند که نفوذش آسان باشد و چون راه سهل تر را انتخاب کرد،مسلماً زودتر به مقصد می رسد (1).

نیوتن و انکسار نور

«نیوتن»در بیان علت انکسار نور می گوید:شعاع نور وقتی از هوا داخل آب می شود،می توان حرکت آن را در حقیقت مرکب از دو حرکت دانست:یک حرکت عمود بر سطح آب و حرکت دیگر:در امتداد افقی و مماس با سطح آب شعاع انکسار که نتیجه این دو حرکت است.

بحث تجزیه و ترکیب حرکات یکی از مباحث مهم فیزیک و مکانیک را تشکیل می دهد و اساس تئوری«ماکسول»که نور را دو عامل عمود بر هم می داند،از فرض نیوتن سرچشمه گرفته است.

اینها از تراوشات فکری دانشمندان اسلامی است و اصل مطلب در کتاب «کمال الدین فارسی»صفحه 141 است که:اگر نور به طور مایل از محیطی داخل محیط شفاف دیگری شود،می توان حرکت آن را مرکب از دو حرکت دانست:

حرکت اول:در جهت عمود نافذ و حرکت دوم:دیگر در جهتی که عمود بر عمود اول است،در مبدأ نفوذ یعنی در نقطه ای که نور داخل آب شده است ؟

اکنون تصدیق می کنید که نسبت به دانشمندان اسلامی خصوصاً دانشمندان ایرانی چقدر حق کشی شده است ؟

1- (1) -«فاالضوء اذا صادف جسماً مشفاً اغلظ فانه لفظه یمانعه من النفوذ فی جهه حرکه فیمیل الی جهه هی اسهل نفوذاً».

دو نظر از دو کتاب

1-کتاب«تاریخ تمدن»می نویسد:شکی نیست که مسلمین با تجربیات و عملیات خویش،علم جدید شیمی را پایه گذاری کرده و آنها بودند که بسیاری از ترکیبات شیمی را کشف کردند،و براساس کشفیات آنان،شیمی جدید استوار شد.

2-کتاب«تمدن اسلام و عرب»می نویسد:این که در کتب شیمی می نویسند «لاوازیه»ایجاد کننده این علم است،درست نیست؛زیرا باید دانست هیچ علمی دفعتاً به وجود نیامد و نمی آید،اگر چنانچه لابراتورهای هزار سال پیش مسلمین و اکتشافات آنها در این علم نبود،لاوازیه نمی توانست قدمی به جلو بردارد.

اکتشافات شیمی

اکتشافات مسلمین در شیمی عبارت است از:الکل،اسیدنیتریک، اسیدسولفوریک،اسیدنیترو،جوهر نشادر،کلوریدسولفوریک،نمک نشادرپتاس،نیترات دارژان،نیترات پتاس،زرنیخ،قلیا و بوریک.

بی خبران بی خرد بدانند که جمله فریبنده«دین مخالف علم و برنامه زندگی است»مربوط به دین کلیسا،یهود و ادیان دیگری که یا مانند دین یهود و کلیسا تحریف شده،یا منشأ آن از طرف حق نبوده است،می باشد و دامن اسلام از این جمله آلوده پاک است و بدانند که اسلام پایه گذار اصلی تمدن حقیقی است.

معرفی برخی از دانشمندان اسلامی

اشاره

در خاتمه نام برخی از دانشمندان بزرگ اسلام را در علومی که تبحر داشتند ذکر می کنیم:

دانشمندان حقوق

در علم حقوق دامنه کاوش های مسلمین خصوصاً دانشمندان شیعه و ایرانی آن قدر است که تعداد کتب و شماره مؤلفین این علم را نمی توان در پنج سال رسیدگی کرد.از تأسیس حقوق تطبیقی بیش از یک قرن نگذشته است؛ولی از تألیف حقوق تطبیقی شیخ طوسی در کتاب«الخلاف»بیش از هزار سال است که می گذرد.مؤلفین حقوق عبارتند از:شیخ طوسی،شیخ مفید،علامه حلی، محقق کرکی،فخر المحققین،شیخ محمد حسن صاحب جواهر،شهید اول و شهید ثانی.

دانشمندان ادبیات

نام همه آنها را نمی توان حتی در ده ها صفحه ذکر کرد؛امّا مشهورترین آنها عبارتند از:خلیل بن احمد،سیبویه،ابن هشام جامی،عبد اللّه مقفع،ابن مالک و...

دانشمندان تفسیر

امین الاسلام طبرسی،فخر رازی،سید هاشم بحرانی،ابو الفتح رازی، طبری،فیض کاشانی،ملا فتح اللّه کاشانی،قتاده،ابن عباس و سعید بن حبیر و...

دانشمندان منطق،فلسفه و کلام

هشام بن حکم،هشام بن الفوطی،صالح ابن ابی صالح،ابراهیم ابن نظام الیسار،ابن رشد،فارابی،ابن مسکویه،سهروردی،ملا عبد الرزاق لاهیجی،

کندی،میبدی،میر داماد،ملا صدرا،حاج ملا هادی سبزواری و...تنها در مسئله اتم دانشمندان اسلامی بودند که این مسئله بزرگ را به جلو رانده و راه تحقیقات عملی را برای آیندگان باز گذاشتند.

دانشمندان علم ریاضی

ابو عبد اللّه محمد بن موسی الخوارزمی (مخترع جبر و مقابله)،ابو جعفر محمد،ابو العباس الفضل بن حاتم،شیخ بهایی،حجاج بن یوسف بن مطر،ابو منصور عبد القاهر،ابو الوفا محمد بن یحیی (کسی که یکی از حرکات ماه را کشف کرد)،ابو عثمان سعید ابن یعقوب،ابو جعفر الخارن (که در حل معادلات درجه 3 نظریاتی داده است)،ابو الجود محمد ابن اللیث،محمد بن الحسن الحاسب،ابوالحسن علی بن احمد (که کتابی مفید در لگاریتم تألیف کرد)، محمد بن عبد الباقی،ابو الفتح حجه الحق عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری و...

دانشمندان علم فیزیک و مکانیک

جابر بن حیان ایرانی مؤلف 360 جلد کتاب که اکثر آنها در کتابخانه ها و موزه های جهان اروپاست از جمله موزه بریتانیا،کتابخانه ملی پاریس، کتابخانه دانشگاه اکسفورد انگلستان،کتابخانه لیون،کتابی به عنوان«رسائل جعفر بن محمد الصادق»در هزار صفحه دارد که دو بار در اروپا چاپ شده است.

دانشمندان شرق و غرب او را پدر فیزیک می دانند.

«پی پروسو»می گوید:کتاب او برای اولین بار درباره نور توصیفی صحیح از ساختمان چشم و قسمتهای مختلف آن از قبیل مخاط خارجی قرنیه،شبکیه، عنبیه و علاوه بر این،اصول اطاق تاریک را شرح می دهد.

او از شاگردان برجسته امام ششم حضرت صادق علیه السلام است.دانشمندان دیگر:

ص:532

محمد بن مسعود،حسن بن حسین کمال الدین فارسی،ابو الفتح عبد الرحمن، ابو اسماعیل علی بن محمد و ابوالقاسم محمد بن احمد.

دانشمندان شیمی

جابر بن حیان،محمد بن زکریای رازی،ابو ریحان بیرونی،محمد بن امیل التمیمی،ابو الحاکم محمد بن عبد الملک،احمد بن علی وحشیه،ابو العباس احمد بن علی و ابو محمد عبد اللّه بن احمد.

دانشمندان هیئت و نجوم

ابوالحسن اهوازی علی طبری،خالد بن عبد بن عبد الملک،یحیی بن ابی منصور سند بن علی،علی بن عیسی،ابو عبد اللّه محمد بن جابر بن سنان «پی یروسو»می گوید:او اول کسی است که سینوس را جانشین وتر ساخت که نتیجه اش مثلثات جدید است،محمد بن الحسین شیخ بهایی،ابو عبد اللّه محمد بن عیسی،حسن بن حاسب،ابو عثمان سهل بن بشر،ابو الوفاء بوزجانی، خواجه نصیر الدین طوسی و ابراهیم بن سعید.

دانشمندان جغرافی

خوارزمی،ابو زید حسن سیرافی،احمد بن الطیب،ابو المنذر هشام بن الکلبی،احمد بن محمد اسحاق،علی بن حسن شیزری،ابو زید احمد بن سهل بلخی،ابوالحسن علی بن حسین مسعودی،احمد بن فضلان،ابو الفرج قدامه بن جعفر،ابو محمد حسن بن احمد،ناصرخسرو قبادیانی،یحیی بن سرفیون و البکری ابو سعید عبد الحی.

ص:533

دانشمندان تاریخ

واقدی،نصر بن مزاحم،ابن عماد،ابن اثیر،طبری،مسعودی،ابن واضح، مقریزی،ابن حزم،ابو سعید عبد الحی،ابن خلکان،عطاء الملک جوینی، بلاذری،ابو نعیم اصفهانی،ذهبی،ابوالحسن علی بن محمد،شهرستانی،ابن مسکویه،ابو ریحان بیرونی و....

دانشمندان طبیعی

احمد بن داود دینوری،ابو محمد عبد اللّه بن احمد بن بیطار مالقی (این دانشمند آنچه را که دانشمندان اسلامی در گیاه شناسی نوشته بودند در یک کتاب جمع کرد که در قرن 16 بزرگترین مقام گیاه شناسی و داروسازی رابه دست آورد.)،ابن سیده،منصور بن فضل،ابو العباس احمد بن محمد،عبد اللّه بن صالح ابن الادان الاشبیلی (این دانشمند در کتاب خود از اقسام خاک ها کودها و طریقه زراعت و از 585 نوع درخت میوه دار بحث کرده و همچنین در راه نشان دادن راه های خوراندن و بحث از عوارض بیماری های نباتات و طریق معالجه آنها کاوش و ابتکار فراوانی نموده اند).

دانشمندان معدن شناسی

عطارد بن محمد،ابو ریحان بیرونی،المنصور بن بعره الذهبی،خواجه نصیر الدین طوسی،ابوالقاسم عبد اللّه بن علی بن محمد بن ابی طاهر الکاشانی،حسن بن عربشاه،محمد بن منصور و بیلک القبچقی.

دانشمندان پزشکی و داروسازی

شیخ الرئیس حسین بن عبد اللّٰه بن سینا،علی طبری،محمد بن زکریای رازی،حسن احمد بن محمد الطبری،علی بن عباس اهوازی،ابو منصور موفق، ابوالقاسم موصلی،ابوالحسن علی بن رضوان،ابو الفرج عبد اللّٰه الطیب،علی بن عیسی،ابو روح محمد بن منصور،جمال الدین عبد الرحمن عز الدین ابراهیم، ابن عوض کرمانی،سدید الدین کازرونی،عریب بن سعد و خلاصه«ابن ابی اصیبعه»در کتاب«اخبار العلما باخبار الحکما»از 400 نفر پزشک و داروساز تا سال 962 ذکر کرده است.

دانشمندان زیست شناسی

ابو عثمان عمر جاحظ،ابو سعید،عماد الدین کاتب و...

دانشمندان فنون نظامی

حسن بن رماح،عمر بن ابراهیم و...

دانشمندان دائره المعارف نویس

ایوب الرهاوی خوارزمی،جمال الدین ابو عبد اللّٰه،ابو یحیی زکریا بن محمد و ابو الفصائل اسماعیل.

دانشمندان مترجم علوم و فلسفه

ابوالحسن اهوازی،محمد بن ابراهیم فزاری،ابوالحسن ثابت بن قره،مطهر بن طاهر،عبد المسیح بن ناعمه،جرجیس بن جبرئیل،حنین بن اسحاق،سابور

ص:535

بن سهل،ابو یحیی البطریق،یوحنا الدمشقی،فضل بن نوبخت،محمد بن عبد اللّه بن مقفع و یعقوب بن طارق.

شعرای اسلامی

فردوسی،سعدی،حافظ،عنصری،عسجدی،فرخی،ناصرخسرو، باباطاهر،سنایی،خاقانی،قاآنی،رشید الدین وطواط،مسعود سعد سلیمان، سید حمیری،دعبل،فرزدق،و هزارها نفر دیگر در فنون مختلف معماری، نقاشی،خط،تذهیب کاری و کاشی کاری که اگر بخواهیم هر کدام را ذکر کنیم به صورت صدها مجلد کتاب خواهد شد،با این که این عده نامبرده بعضی از دانشمندان تاریخ اسلامند و دسترسی و شناسایی به تمام آنها غیر ممکن است؛ زیرا به جهت نامساعد بودن شرائط و اعصار و سوزاندن کتابخانه ها نمی توان یک هزارم آنان را نام برد.

کتابخانه های مسلمین

مسلمین در اعصار مختلف،دارای کتابخانه های مجهزی بودند که مشهورترین آنها عبارتند از:

کتابخانه بغداد دارای 4 میلیون کتاب،کتابخانه اندلس 4 صد هزار کتاب، کتابخانه خزانه الکتب یک میلیون و نیم،کتابخانه شام 3 میلیون که در فتح طرابلس در سال 502 اروپائیان آن را سوزاندند،کتابخانه شاپور 10 هزار، کتابخانه الحکمه 400 هزار،کتابخانه مراغه 400 هزار،کتابخانه دار الحکمه 400 هزار،که بسیاری از آن کتب فعلاً در کتابخانه های اروپاست.این بود شمه ای کوتاه و مجمل درباره وضع اسلام و مسلمین،قضاوت صحیح با خوانندگان محترم است که آیا دین مخالف با علم و زندگی کدام دین است.با مطالعه عمیق این سطور ماهیت،واقعیت و مفهوم اصلی اسلام برای شما روشن می شود.

ص:536

14 اسلام،کار و کوشش

اشاره

ص:537

در دنیای امروز ملت ها از واژه«تمدن»فقط به تظاهرات و شاخ و برگ آن اکتفا نموده و از حقیقت و اصول آن چشم پوشی کرده اند،و در فکر آن نیستند که حقیقت تمدن را به دست آورند.

آیا تمدن غیر از این است که انسان به وظایف آدمیّت،انسانیت و حفظ حقوق جامعه بشری عمل نموده و از توحش و بربریّت خود را پاک دارد.

چه کوته نظرانی که عقیده آنها این است که:ملت اسلام که به دستور قرآن رفتار و به قوانین آن معتقدند،دور از تمدن و ترقی هستند.

این سخن،بی اندازه دور از منطق صواب و حقیقت،و بر خلاف حس و مشاهدات و مقررات اسلامی است.مدنیّت به معنای واقعی و به مفهوم اصلی در اسلام قرار داده شده است؛ولی متأسفانه اکثر مردم مسلمان از آن بی خبر و غافلند.

دین مقدس اسلام که در سر لوحه برنامه آن،قرآن قرار دارد،پایگاه تمدن و اساس و سازمان آن،روی نقطه مرکزی صحیح استوار و برپا شده و پیروان خود را همواره به متانت،حریت،شهامت،مردانگی،آزادگی فکر،عقیده، اخلاق نیک،احسان همنوع،و مکرر امر به هر نوع تحصیلی که مفید به حال جامعه بشریت و محور تمدن باشد دعوت نموده است.

قرآن از لحاظ مبانی مطابق با فطرت و عقل است و از ابتدای ظهور،روز به روز در تجلی و تعالی است.

ص:539

قرآن در میان مردمی پرتو افکن شد که از نظر معلومات در،درجه پایینی قرار داشتند و حتی از علوم رایج عصر خود،کوچک ترین بهره ای نداشتند.

قرآن ضمن آیات نورانی خود،آنان را به تفکر و تدبیر در آیات تکوینی حق از قبیل آسمان ها،زمین،پدید آمدن شب و روز،ریزش باران و خرم گشتن زمین پس از پژمردگی دعوت نمود.

قرآن مردم جهان را به سوی جمیع کمالات اخلاقی و صفات عالی انسانیت راهنمایی،و آنان را از دو رویی،دشنام و بداخلاقی،تعصب بی جا،غیبت، رشوه،ریا،دروغ،تهمت و عموم کردارهای ناپسند برحذر داشت.تعلیمات نورانی قرآن،در اندک مدتی مسلمین را از هر جهت سربلند و پرچمدار حقیقی تمدن مادی و معنوی نمود.آنان پس از سیر در تعلیمات و راهنمایی های قرآن، در علوم مختلفی از قبیل:

علم دین،اخلاق،نحو،صرف،تفسیر،کلام،منطق،طب،جراحی، داروسازی،هنر و پیشه،کاغذسازی،تاریخ،جغرافیا،حیوان شناسی،صنایع مختلف،ریاضی،شعر و علوم دیگر سرآمد جهانیان شدند.

به موجب فطرت،هر کس در زندگی هدفی اختیار کرده،این هدف هر چه باشد عکس العمل تربیت آن مکتبی است که انسان وابسته به آن است و از آن پرورش یافته و فکرش از آن الهام گرفته است.هدف ها فرق دارد،آن که هدفش رسیدن به ثروت است،تربیت او جز مبنای مادیگری چیزی نیست،آن که هدفش شرافت و انسانیت است،تربیتش جز پیروی از قانون فضیلت راه دیگری نیست.

قرآن مجید با دستورهای جاودانی خود،در صحنه نمایش حقایق و عرصه مبازره با خرافات،ابتکار را به دست گرفت و برتری مکتب تربیتی خود و هدف عالیش را آشکار ساخت.

ص:540

کتاب آسمانی اسلام؛دعوت خود اشخاص مخصوصی را در نظر نگرفته بلکه عموم طبقات و نژادهای بشر را در تمام ادوار تاریخ،مخاطب قرار داده و دعوت می کند که آن را سرمشق زندگی قرار دهند و طبق احکام و دستورات آن رفتار نمایند.

آری ! قرآن یک معجزه جاوید و کتاب قانونی پایدار و ابدی است؛زیرا اسلام کاملترین ادیان،و رسول اکرم،خاتم انبیا و قرآن جامع ترین و اساسی ترین کتب قانونی برای زندگی است.

پیغمبر اسلام مطابق دستوری که داشت،از جانب خدا بر همه ملت ها مبعوث شده بود.چراغ هدایتی روشن کرد که همه جا تا همه وقت پرتوانداز است و هر ملّتی را اگر به دستوراتش عمل کند از تاریکی و نادانی می رهاند.آواز هدایت او از شهری چون مکه تا کرانه های اقیانوس های بزرگ و پهناور و پشت کوه های بلند و مرکز کشورهای دوردست رسید و می رسد؛آوازی که با موج بلند زمان و گردش ستارگان آسمان دست به دست و پشت به پشت به گوش قرن های آینده برسد و هوش از سر آنان ربوده تا این مسئله کاملاً معلوم شود که روشی از نظر تربیت و فضیلت مطابق روش عالی او نیست.

کسانی که بخواهند حقیقت واقعی اسلام را درک کنند،با مراجعه به کتب مفصلی که در دوران های انقلاب اسلامی چه به دست مسلمین و چه به دست غیر مسلمین نوشته شده است،می توانند خود را بی نیاز کنند.

اسلام و کار و کوشش

اسلام در برنامه مالی و اقتصادی،مصالح فرد و اجتماع را مدّ نظر قرار داده،به گونه ای که به حال هیچ یک از فرد و اجتماع زیانی نرسد و در تحقق دادن این برنامه،از همان روش اساسی خود،یعنی قانون و ندای درونی متابعت نموده است.

ص:541

به وسیله وضع قانون،به هدف های عملی که ضامن ایجاد یک اجتماع شایسته و قابل ترقی و رشد است می رسد،و با ندای باطن؛بشر را به طرف تفوق بر مشکلات حیاتی و دست یابی به یک زندگی عالی تر،که در دسترس هر کس نیست،می راند و راه ترقی و تکامل را همیشه باز می گذارد.

اسلام در باب اموال،حق مالکیت فردی را با وسایل مشروعه،مسلم و ثابت دانسته،و حفظ این حق را از دزدی و غارت و هر گونه اختلاسی تضمین نموده و حدودی وضع کرده که ضامن همه این ها می باشد،تا جلوی تعدی و تجاوز را بگیرد و به علاوه خطاباتی اخلاقی نیز بیان نموده که مردم را از دخالت در غیر حق خود بازداشته است.

از طرفی هرگونه حق و تصرف را برای صاحب مال،از فروش،اجاره،رهن، بخشش،وصیت و سایر تصرفات حلال،و غیر مخالف با قوانین دین را مجاز دانسته است.

اسلام قانون مالکیت فردی را تشریع می نماید،و حدود و قیودی نیز وضع می کند که صاحبش را به طور غیر اختیاری،به طرف به کار انداختن مال و انفاق و دست به دست دادن آن نزدیک می سازد،و البته مصالح اجتماع و همچنین مصالح خود فرد هم در حدود هدف های انسانی،که اسلام حیات را بر آنها به پا داشته،پشت سر همه اینها محفوظ می باشد.

اولین قانونی که اسلام به موازات حق ملکیت فردی مقرر می دارد این است که:فرد در این مال،پیش از هر چیز،به وکیلی شبیه است که از طرف اجتماع معین شده و تملک این مال به وسیله او بیشتر به یک وظیفه می ماند تا تملک و صاحب مال شدن،و در واقع ثروت و مال به حسب عمومیت خود،حق اجتماع است و اجتماع در این مال از طرف خداوندی که جز او مالکی نیست جانشین می باشد.

«آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» (1).

«به خدا و پیامبرش ایمان آورید،و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده انفاق کنید».

اسلام درباره تولید مال،همان نظریه مالکیت مال را اعمال نموده و به صاحب مال آزادی مطلقی که هر طور بخواهد در آن تصرف کند نداده است؛زیرا پشت سر مصالح فرد،مصالح اجتماع است که با آن معامله می کند.

هر فردی در ازدیاد مال خویش آزاد است؛لیکن در حدود قانون؛یعنی می تواند زراعت کند و مواد اولیه را به صورت مصنوعات درآورد و می تواند تجارت کند؛ولی هرگز نمی تواند غش و حیله در کار خود راه دهد،و یا ضروریات زندگی مردم را احتکار نماید،و یا اموال خود را به ربا دهد و یا به خاطر زیادی سود خود،در مزد کارگران ستم کند.همه این ها حرام است،قوانین پاک اسلام است که عادتاً سرمایه ها را به حدی که فرق زیاد بین طبقات بیندازد انبار نمی کند،و این ثروت های کلان،و هنگفت شدن فاحش سرمایه ها که امروز مشاهده می کنیم از راه غش،ربا،تقلب،خوردن مزد کارگران و احتکار و بهره ای از احتیاج مردم،غارت،زور،غصب نمودن و سایر جرم های نهانی در راه های بهره برداری فعلی،این ها را اسلام تجویز نمی کند.

1- (1)) -حدید (57):7.

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ» (1).

«ای اهل ایمان ! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید،مگر آنکه تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد».

«كُلُوا مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً» (2).

«ای پیامبران ! از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید».

پاکیزگی ظاهر غذا محفوظ؛ولی پاکیزگی معنوی آن از طریق کسب حلال است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ الْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نٰاراً» (3).

«بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند،فقط در شکم خود آتش می خورند».

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِىَ مِنَ الرِّبٰا» (4).

«ای اهل ایمان ! از خدا پروا کنید،و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید».

«وَ الْأَرْضَ مَدَدْنٰاهٰا وَ أَلْقَيْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِىَ وَ أَنْبَتْنٰا فِيهٰا مِنْ كُلِّ شَىْءٍ مَوْزُونٍ* وَ جَعَلْنٰا لَكُمْ فِيهٰا مَعٰايِشَ» (5).

1- ((1)) -نساء (4):29.
2- ((2)) -مؤمنون (23):51.
3- ((3)) -نساء (4):10.
4- ((4)) -بقره (2):278.
5- ((5)) -حجر (15):19-20.

«و زمین را گسترانديم و در آن كوه هاى استوار افكنديم،و از هر گياه موزون و سنجيده اى در آن رويانديم.*و در آن براى شما و كسانى كه روزى دهنده آنان نيستيد،انواع وسايل و ابزار معيشت قرار داديم».

«وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاكُمْ فِى الْأَرْضِ وَ جَعَلْنٰا لَكُمْ فِيهٰا مَعٰايِشَ» (1).

«و شما را در زمين جاى داديم،و در آن براى شما وسايل و ابزار زندگى قرار داديم».

کار و کوشش در روايات

اشاره

قال رسول اللّٰه صلى الله عليه و آله:

مَنْ سَعىٰ عَلىٰ عَيٰالِهِ مِنْ حِلِّهِ فَهُوَ كَالْمُجٰاهِدِ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيٰا حَلاٰلاً فِى عِفٰافٍ كٰانَ فِى دَرَجَهِ الشُّهَدٰاءِ (2).

«كسى كه براى عيالاتش از راه حلال كوشش كند مانند مجاهد در راه حق است و كسى كه دنيا را از راه حلال به دست آورد در درجه شهيدان است».

قال رسول اللّٰه صلى الله عليه و آله:

الْعِبٰادَهُ سَبْعُونَ جُزْءاً أَفْضَلُهٰا طَلَبُ الْحَلاٰلِ (3).

«عبادت هفتاد جزء است بهترين مرحله آن كوشش در به دست آوردن مال حلال است».

قال رسول اللّٰه صلى الله عليه و آله:

1- (1) -اعراف (7):10.
2- (2) -من لا يحضره الفقيه:168/3،حديث 3631؛مستدرك الوسائل:54/13،حديث 14726-2.
3- (3) -كافى:78/5،حديث 6؛تحف العقول:37.

مَنْ اکَلَ الْحَلاٰلَ أَرْبَعِینَ یَوْماً نَوَّرَ اللّٰهُ قَلْبَهُ (1).

«کسی که تا چهل روز از کسب حلال معیشت کند،خدای توانا دلش را نورانی می کند».

قال الصادق علیه السلام:قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

مَنْ بٰاعَ وَ اشْتَریٰ فَلْیَحْفَظَ خَمْسُ خِصٰالٍ وَ الّا فَلاٰ یِشْتَرِیَنَّ وَ لا یَبِیْعَنَّ،الرِّباٰ، الْحَلْفَ وَ کِتْمٰانُ الْعَیْبِ وَ الْحَمْدَ إذٰا باٰعَ وَ الذَّمَّ اذٰا اشْتَریٰ (2).

«امام صادق فرمود:رسول اکرم دستور داده کسی که می فروشد و می خرد باید پنج مسئله را مراعات کند اگر نمی تواند نخرد و نفروشد:اول ربا،دوری کند از قسم خوردن عیب متاع را مخفی نکند در موقع فروش از جنس تعریف نکند و در خرید از جنس بدگوئی ننماید».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

مَنْ لَمْ یُباٰلُ مِنْ ایْنَ اکْتَسَبَ الْمٰالَ لَمْ یُباٰلِ اللّٰهُ مِنْ ایْنَ ادْخَلَهُ النّاٰرَ (3).

«کسی که در به دست آوردن مال رعایت قانون حق نکند خدای متعال برای داخل کردن او در جهنم مراعاتی نخواهد کرد».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

کُلُّ لَحْمٍ یَنْبَتُهُ الْحَرٰامَ فَالنّاٰرُ اوْلیٰ بِهِ (4).

«هر گوشتی که در بدن از حرام بروید آتش برای آن بهتر است».

1- ((1)) -بحار الانوار:326/53؛عده الداعی:153.
2- ((2)) -کافی:150/5 باب آداب التجاره،حدیث 2؛وسائل الشیعه:383/17،باب 2،حدیث 22799.
3- ((3)) -وسائل الشیعه:98/16،باب 96،حدیث 21080؛بحار الانوار:88/74،باب 4.
4- ((4)) -بحار الانوار:314/63،باب 2،حدیث 7.

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

دِرْهَمٌ رِباً أَشدَّ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ ثَلاٰثِیْنَ زِنْیَهِ (1).

«یک درهم از ربا به دست آوردن شدیدتر است (از نظر گناه) از سی مرتبه زنا کردن».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

انَّ اخْوَفَ مٰا اخٰافُ عَلیٰ امَّتِی مِنْ بَعْدِی هٰذِهِ الْمَکاٰسِبِ الْحَرٰامِ (2).

«بعد از خود آنچه بر امتم می ترسم از کسب های حرام است».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

لَیْسَ مِنّٰا مَنْ غَشَّناٰ (3).

«از ما نیست کسی که تقلب کند».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

لَرَجُلٍ یَبِیعَ التَّمْرَ یاٰ فُلاٰنٌ أَماٰ عَلِمْتَ انَّهُ لَیْسَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ مَنْ غَشِّهُمْ (4).

«رسول اکرم به مرد خرمافروشی فرمود می دانی کسی که تقلب در معاملات کند از مسلمین نیست».

1- ((1)) -من لا یحضره الفقیه:274/3،باب الربا،حدیث 3991؛وسائل الشیعه:118/18،باب 1.
2- ((2)) -کافی:124/5،باب المکاسب الحرام،حدیث 1؛وسائل الشیعه:81/17،باب 1،حدیث 22041.
3- ((3)) -کافی:160/5،باب الغش،حدیث 1؛تهذیب 12/7،باب 1،حدیث 48.
4- ((4)) -کافی:160/5،باب الغش،حدیث 2؛وسائل الشیعه:279/17،باب 86،حدیث 22520.

قال موسی بن جعفر علیه السلام:

انَّ الْبَیْعَ فِی الْظَلاٰلِ غِشٌّ وَ انَّ الْغِشَّ لاٰ یَحِلُّ (1).

«فروش متاع در سایه ای که خریدار نتواند آن را تشخیص دهد،تقلب است و تقلب حرام است».

دینار قلّابی

موسی بن بکر می گوید:نزد حضرت رضا علیه السلام بودیم پول هایی در دست حضرت بود ناگهان نظر امام بر دیناری افتاد که در او تقلب شده بود،حضرت دینار را شکست و به من فرمود:آن را در چاه بیانداز که در معاملات چنین پولی به دست مردم مسلمان نرسد.

هزار بنده

امیر مؤمنان علیه السلام در طلب مال حلال سعی بلیغ داشت و هزار بنده را به وسیله مالی که از زحمت خود به دست آورده بود در راه خدا آزاد کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای هشام اگر روزی بنگری که دو صف جنگ در هم پیوسته در آن روز نیز از طلب روزی خودداری مکن».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدا جوان بیکار را دشمن و شخص کارگر را دوست دارد» (2).

1- (1) -من لا یحضره الفقیه:271/3،باب البیع فی الضلال،حدیث 3980؛ تهذیب:13/7،باب 1،حدیث 54.
2- (2) -آثار ارزشمند کار:کار،تلاش و فعالیت در زندگی روزمرّه انسان،مهمترین عامل درک-

1-گدایی بدترین عمل است

شخصی از دوستان رسول اکرم نزد ایشان شرفیاب شد و از حضرت درخواست چیزی کرد؛رسول اکرم از او پرسید:چه داری ؟ جواب داد:از مال دنیا فقط ظرفی برای آب خوردن و یک قطعه پارچه که قسمتی از آن را روی زمین و قسمت دیگر را به حالت رواناز استفاده می کنم،پیغمبر اسلام فرستاد ظرف و پارچه را آوردند آنگاه پرسید:آیا کسی هست این دو چیز را بخرد ؟

شخصی آن دو اثاث را به دو درهم خرید،پیغمبر فرمود:یک درهم آن را خوراکی بخر و درهم دیگر را طنابی تهیه کن و در بیابان هیزم جمع کن و در بازار بفروش.

آن مرد مشغول کار شد،بعد از دو هفته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد:از روزی که کار کرده ام تا امروز پانزده درهم پس انداز نموده ام،سپس از آن مبلغ مقداری غله و جامه خرید.

رسول اکرم به او فرمود:ببین از این دو عمل که انجام داده ای کدامیک بهتر یا بدتر است،آیا کوشش نیکوتر است یا گدایی (1)؟

2-بی نیازی از مردم

شخصی به نام«عَبْد الْأعلیٰ»گفت:در یکی از روزهای گرم امام صادق علیه السلام را

1- ((1)) -بحار الانوار:10/100،باب 1،حدیث 44؛مجموعه ورّام:45/1.

دیدم که در یکی از کوچه های مدینه برای طلب معیشت در راه است.

به نزدش رفتم و عرض کردم:یا ابن رسول اللّه ! با آن مقامی که در نزد خدای متعال داری،هم چنین خویشاندی با رسول اسلام،در چنین روز گرمی خود را در طلب دنیا به چنین زحمتی می افکنی ؟ امام فرمود:در چنین هوای گرمی به طلب روزی بیرون آمده ام تا بدین وسیله خود را از امثال تو بی نیاز کنم (1).

3-درخت خرما

امیر مؤمنان علیه السلام را دیدند که به همراه کارگران با بیل و کلنگ شترها را بار کرده و لنگه های هسته خرما را به طرف صحرا می برد،از وی پرسیدند:یا علی ! بار شترها چیست ؟ امام به جای آن که بفرماید:هسته درخت خرما،از آینده آن خبر داد و فرمود:ان شاء اللّه صد هزار درخت خرما.

هسته های خرما را به صحرا برد،زمین وسیعی را در نظر گرفت،با زحمتی طاقت فرسا در آن زمین آب درآورد؛سپس تمام دانه ها را کاشت.امام باقر علیه السلام فرمود:یکی از آن دانه ها خطا نرفت و همه تبدیل به درخت شد.آری ! مردی که صد هزار درخت خرما و نخله تناور را در هسته ضعیف ببیند،راه توانگری می آموزد و فکر توانگری می دهد (2).

4-در اولین روز به طلب کار رفت

بعد از آنکه با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کردند،تصدی امر بیت المال را به عهده «ابو الهیثم بن التیهان»و«عمار یاسر»واگذار کرد که طبق دفتری که نام مسلمین

1- ((1)) -کافی:74/5،باب ما یجب من الاقتداء بالائمه،حدیث 3؛وسائل الشیعه:20/17،باب 4،حدیث 21873.
2- ((2)) -بحار الانوار:32/41،باب 102،حدیث 3.

در آن است همه کس را از عرب و غیر عرب به طور مساوی،هر نفری سه دینار عطا کنند.

جمعیت صد هزار نفر بود و موجودی خزانه سیصد هزار دینار.

مشغول تقسیم شدند،«سهل بن حُنَیف»بزرگ انصار با غلام خود که در آن روز او را به شکرانه دولت علی علیه السلام آزاد کرده بود آمد و گفت:به این غلام سیاه چند عطا می کنی ؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:به خودت چند عطا شده است ؟ گفت:

به من و هم چنین به همه مردم سه دینار،فرمود:به غلام او هم سه دینار،مثل آنچه به خود او داده اید بدهید،همین که معلوم شد در دولت علی تفاضلی در کار نیست،طلحه و زبیر نزد عمار و ابو هیثم آمدند و گفتند:از مولای خود اجازه بگیر تا با او ملاقات کنیم،عمار گفت:آیا از مولایم اذن بخواهم و وقت بگیرم ؟ او اذنی نمی خواهد حاجب و دربانی ندارد،علاوه بر این مولایم اکنون در خانه نیست او الان کارگر و اجیر خود را گرفت و تیشه و زنبیل و کلنگ خود را برداشت به نخلستان رفت که جهت حفر چاه کار کند (1).

5-نیاز به درگاه بی نیاز

یکی از دوستان رسول اکرم دچار تنگدستی شده بود،روزی در حالی که به شدت پریشان بود،با مشورت عیالش تصمیم گرفت حضور پیغمبر خدا رفته و وضع خود را شرح دهد و از آن حضرت کمک بخواهد.

به محضر پیغمبر اسلام آمد؛ولی قبل از آن که نیت خود را اظهار کند این جمله را از حضرت شنید که فرمود:

«هر کس از ما کمک بخواهد ما به او کمک می کنیم و اگر کسی بی نیازی بورزد خدای متعال او را بی نیاز می کند».چون این کلام را شنید چیزی نگفت و به خانه

1- (1)) -بحار الانوار:110/32،باب 1،حدیث 85.

خود برگشت،در آن روز همچنان با فقر و تنگدستی به سر برد؛ولی روز دیگر ناچار شد با همان نیت به محضر پیغمبر درآید و عرض حاجت کند.

روز دوم نیز از رسول اکرم شنید که فرمود:«هر کس از ما کمک بخواهد به او کمک می دهیم،ولی اگر بی نیازی ورزد خدای متعال او را بی نیاز می کند».

بدون آنکه عرض حاجت کند به خانه برگشت و همچنان در پریشانی به سر برد تا اینکه روز سوم باز به محضر رسول اکرم رفت،پیغمبر اسلام همان جمله را تکرار فرمود.

این بار آن تهیدست در قلب خود احساس اطمینانی کرد،با خود فکر کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک بندگان نخواهم رفت،از خدا می خواهم که مرا موفق کند.

با خود فکر کرد که اکنون باید چه کرد،به نظرش آمد به صحرا رود و هیمه ای جمع کند به بازار برده و بفروشد،تیشه ای به امانت گرفت به صحرا رفت هیزم جمع کرد آورد و فروخت و لذت زحمت و کوشش خود را دریافت.روزهای دیگر به آن کار ادامه داد،از زحمت خود تیشه و سایر لوازم را خرید تا صاحب سرمایه و غلامانی شد،روزی رسول اکرم به او رسید و تبسم کنان حال او را پرسید،آن مرد قصه خود را نقل کرد حضرت فرمود:نگفتم هر کس از ما کمک بخواهد ما حاجت او را روا می کنیم؛ولی اگر بی نیازی ورزد خدای متعال او را بی نیاز می کند (1).

6-در عبادت از او کوشاتر است

امام صادق علیه السلام از حال یکی از دوستان خود جویا شد،گفتند:دچار فقر شده

1- ((1)) -کافی:139/2،باب القناعه،حدیث 7؛مستدرک الوسائل:224/7،باب 30،حدیث 8094-7.

است.امام پرسید:اکنون چه می کند ؟ گفتند:در خانه به عبادت خدا مشغول است.امام پرسید:زندگی او از کجا اداره می شود گفتند:توسط یکی از یارانش.

فرمود:به خدا قسم آن کس که معاش او را فراهم می کند در عبادت از او کوشاتر است.

7-از کوشش خسته نمی شود

امیر مؤمنان علیه السلام،ابو تراب و پدر تاجدار خاک و آب است،او می داند در این خاک چه اسرار ثروتی است.فرق زهد او با زاهدین دیگر همین نکته است که در تمتع از لذات بی رغبت و در عمل مبالغه کار است.

زهّاد،زهد را به این می دانند که از عمل،عمران و تمتع هر دو بر کنار باشند؛ ولی امام از تمتع برکنار و در عمل به حد اعلی مبالغه کار است؛از اینجاست که هم از مردم دنیا بی نیاز،و هم از زهاد زمان ممتاز است؛زیرا مردم دنیا هم به عمل فرو رفته و هم به لذات خارج از حد،او نه چنین است و نه چنان.

در زمان دولت خود در کوفه،روزی خرسندی از کلامش آشکار بود که می فرمود:در سراسر عراق رعیت من در نعمت اند،آبشان شیرین و نانشان گندم و زیر سایه اند و احدی نیست که چنین نباشد.

یکی از غلامان خود به نام«ابو نیزر»را آزاد کرده بود با شرط پنج سال خدمت در نخلستان او،او را برای سرپرستی مزارع و چشمه های خود گذارده بود،یکی از آن چشمه ها به نام چشمه ابی نیزر است.

او می گوید:روزی حضرتش به سرکشی مزرعه آمد پیاده شد و فرمود غذایی هست ؟ گفتم:آری اما غذایی که برای امیر مؤمنان نمی پسندم،کدویی دارم از همین مزرعه با روغن پیه بریان کرده ام.فرمود:همان را بیاور !

آوردم،امام برخاست دست ها را برای صرف غذا شست،غذا را تناول نمود مجدداً دست ها را شست و چند مشت آب میل کرد،آنگاه فرمود:دور افتاده باد

کسی که شکم،او را داخل آتش کند.

بعد فرمود:کلنگ را بیاور،کلنگ را گرفت و در چاه فرود آمد آن مقدار کلنگ زد تا خسته شد،برای رفع خستگی بیرون آمد در حالی که از پیشانی مقدس او عرق می ریخت و با انگشتان خود آن عرق را از پیشانی به زمین ریخت و باز به قنات فرود آمد،همهمه می کرد و کلنگ می زد،ناگهان رگ آب بسان گلوی شتر فواره زد.

امام فوری بیرون آمد و در حالی که هنوز عرق می ریخت فرمود:صدقه است صدقه است،دوات و کاغذ بیاور.

ابی نیزر گفت:با عجله دوات و کاغذ آوردم،با خط مبارک خود نوشت این وقفی است از بنده خدا علی امیر المؤمنین برای تهیدستان مدینه صدقه قرار داد صدقه ای که نه فروش می رود،نه بخشیده می شود و نه انتقال می پذیرد؛تا خدا وارث آسمان ها و زمین است؛مگر آن که حسن و حسین به آن محتاج گردند که ملک آنها خواهد شد (1).

8-چرا ترس

«محمّد بن منکدر»گوید:روزی به خارج مدینه رفتم حرارت هوا طاقت فرسا بود،از دور حضرت امام محمد باقر علیه السلام را دیدم که قطرات عرق از جبین مبارکش می ریخت.

با خود گفتم عجبا ! راد مردی مانند او در این ساعت گرم با چنین حالت به طلب دنیا می رود یعنی چه ؟ خوبست بروم او را نصیحت کنم،جلو رفته سلام

1- (1) -مستدرک الوسائل:62/14،باب 12،حدیث 16110-3،در ذیل این روایت آمده است که معاویه بن ابی سفیان حاضر شد این چاه را به مبلغ دویست هزار دینار بخرد؛امام مجتبی علیه السلام نپذیرفت و فرمود:پدرم این چاه را وقف کرده است،و من در مقابل هیچ چیز آن را نمی فروشم.

کردم و گفتم:از شما دور است با این بدن سنگین در این هوای گرم در طلب دنیا باشی،اگر در چنین حالتی مرگ گریبانت را گرفت چه خواهی کرد ؟

فرمود:

«چه ترسی دارم،اگر در این حالت بمیرم در طاعت حضرت حق جان داده ام؛ زیرا به وسیله کار،خود را از تو و دیگران بی نیاز داشته و آبروی خود را حفظ می کنم،وقتی می ترسیدم مرگ فرا رسد که به معصیت خدا مشغول باشم محمد بن منکدر گفت:یا ابن رسول اللّه من خواستم تو را نصیحت کنم؛اما تو مرا نصیحت کردی و از اشتباه بیرون آوردی» (1).

9-شمشیر و کسب حلال

امام صادق علیه السلام غلامی داشت به نام«مصادف»چون عایله حضرت زیاد شده بود،هزار دینار به غلام خویش مصادف سپردند و فرمودند این هزار دینار را بردار و با آن تجارت کن،این کار برای آن بود که در سود آن با غلام خود شرکت کند.

طبق فرمان امام،مصادف آماده سفر به مصر شد.وی با آن پول متاعی که در بازار مصر رونق داشت تهیه کرد و با کاروان تجار به طرف مصر رهسپار شد.

قبل از رسیدن به مصر قافله ای از شهر خارج شده بود،با قافله ای که مصادف در آن بود مقابل شد،مصادف از مصریان پرسید:اوضاع در چه حال است ؟ پس از گفتگو معلوم شد متاعی که مصادف می برد بازار خوبی دارد.

اهل قافله با یکدیگر هم عهد شده و قسم خوردند که متاع را دینار به دینار سود بفروشند.

1- (1) -کافی:73/5،باب ما یجب من الاقتداء بالائمه،حدیث 1؛ تهذیب:325/6،باب 93،حدیث 15.

بعد از ورود به مصر،متاع را به دو هزار دینار فروخت،دو کیسه هزار دیناری ترتیب داد و از مصر رهسپار مدینه شد،چون به مدینه رسید دو کیسه هزار دیناری را به محضر امام برد.امام فرمود:سود زیادی بردید ؟ مصادف قصه را نقل کرد.

امام با تعجب فرمود:سبحان اللّه شما قسم خوردید و عهد کردید که در میان مسلمین بازار سیاه به وجود آورید ! قسم خوردید سودی کنید که مطابق با اصل سرمایه باشد ! سپس یک کیسه را برداشت و فرمود:این اصل مال برای خودم، من با آن چنان سودی که دور از انصاف است کاری ندارم.سپس فرمود:شمشیر زدن از کسب حلال آسان تر است (1).

10-رعایت انصاف

«یونس بن عبید»که یکی از مسلمانان بود دارای شغل جامه فروشی بود، قیمت جامه هایی که در معرض فروش قرار داده بود از چهار درهم بود تا دویست درهم بود.روزی جهت اقامه نماز به مسجد رفت و برادرزاده خود را به جای خویش گذاشت.

در این اثنا شخصی آمد و جامه ای را که در حدود چهارصد درهم بیارزد طلب کرد.برادرزاده یونس یکی از جامه های دویست درهمی را به او نشان داد اتفاقاً خریدار آن را پسندید و آن را به چهار صد درهم خرید.

یونس بن عبید از مسجد خارج شد بین راه به آن مرد برخورد،تا جامه را دست او دید شناخت که از دکان وی خریداری کرده است.

پیش آمد سلام کرد و از او پرسید:این جامه را چند خریده ای ؟ مرد گفت:

چهار صد درهم ! یونس جواب داد:این جامه بیش از دویست درهم نمی ارزد

1- (1) -کافی:161/5،باب الحلف من الشراء و البیع،حدیث 1؛ تهذیب:13/7،باب 1،حدیث 58.

چگونه چهارصد درهم به تو فروخته اند ؟ برگرد تا بقیه پولت را بدهم.مرد گفت:اتفاقاً ارزش این جامه چهارصد درهم است،چه در شهر ما این لباس را به پانصد درهم می خرند،بالاخره یونس او را به دکان آورد و دویست درهم به او پس داد و به برادرزاده اش پرخاش کرد که از خدا شرم نمی کنی که این گونه مردم را فریب می دهی ؟

پسر گفت:من چکنم او خودش به این قیمت راضی شد که خرید،یونس با تعجب سری تکان داد و گفت:عجب ! اگر او به این قیمت راضی شد،تو چرا متوجه نبودی که باید نفع خود را درباره او منظور بداری ؟

ص:558

15 از انسان چه می خواهند

اشاره

ص:559

گاهی که امواج خروشان دریا آرام می شود،کشتی با نظمی دقیق و کامل روی آب حرکت می کند و سرنشینان آن از دیدن اشعه خورشید جهانتاب،و آب های ساکن نقره فام مسرور می شوند.

اما چیزی نمی گذرد که اتفاق ناگواری روی می دهد و طوفانی برپا می شود و کشتی را دچار امواج سهمناک می کند،سرنشینان کشتی خود را می بازند و تمام لذت های گذشته را فراموش می نمایند.

این حالت مردم غیر مؤمن است.آن روز که از زرق و برق دنیای مادیگری خبری نبود و شهوات و آمال غلط،مانند سیل بنیان کن اجتماع را تهدید نمی کرد مردمی آرام به نظر می آمدند؛اما چند روزی که ظاهر زندگی عوض شد و بی بندوباری در تمام مراحل زندگی راه یافت،پاک باخته شدند و رذائل اخلاقی و فساد را جانشین فضایل و حسنات نمودند!!

آن قوم و ملتی که محکوم شهوات شدند و از منطقه ایمان کوچ کردند،سخنان یاوه و پوچ در مغز خویش می پرورانند،و از طرف دیگر عقیده و ایمان به گفته های خود ندارند،بار خود را به منزل و مقصود نخواند رسانید؛بلکه در وادی گمراهی سرگردان و در نتیجه هلاک خواهند شد؛زیرا این گونه اشخاص بی بندوبار،مرد عمل و ایمان نیستند.

اما مردم مؤمن و موحد و پایدار چنین نیستند؛همیشه کشتی آنها آرام در حرکت است و پیوسته سعادتمند و رو به ترقی هستند.

ص:561

هر ملت و قومی که خود را از پستی و خواری نجات داد،به واسطه سعی و کوشش به چنین سعادتی رسید.

علل و اسبابی که یک قوم و ملت را به اوج ترقی و تعالی می رساند و از هلاکت و نیستی نجات می دهد،همان ایمان به خدای متعال،حسن رفتار و عمل آنها می باشد.

مردمی که دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده باشند،از میان نخواهند رفت.آن قومی که همت خود را خداشناسی،ایمان،بندگی حق تعالی و شجاعت، حریت و سخاوت قرار دهد،نامش از صفحه تاریخ محو نخواهد شد،تا جایی که سایر ملل،از اخلاق حمیده و صفات پسندیده ی آن،کسب فضیلت خواهند نمود.

اما مردمی که مذهب و ایمان نداشته باشند و آنچه می گویند بدان عمل و رفتار نکنند،در انظار دیگران خوار و زبون هستند،و نمی توانند در برابر سایر اقوام قد علم نمایند.

قبل از بعثت نبی اسلام دنیای بشریت گرفتار جهل و نادانی و از نظر اخلاق در نکبت و ذلّت بود.مردم بدون علم دانش،و آگاهی و بصیرت زندگی می کردند و فرسنگ ها از حقایق و معارف دور بودند.در آن زمان وضع زندگی ملل و اقوام از صورت زندگی انسان دور و به زندگی حیوانات نزدیک یا عین زندگی چهارپایان بود.

همت مردم قبل از بعثت،جز شهوت،شکم،غارتگری،دزدی،جنایت، ظلم،خیانت،تعدی و تجاوز چیز دیگری نبود.

در آن دنیای تاریک و پر هرج و مرج،خدای متعال پیغمبر اسلام را مبعوث به رسالت کرد تا جامعه بشر را از کارهایی که مخالف حقیقت انسانیت و بشریت بود باز دارد،و مردم را از عواقب وخیم سوء اخلاق برحذر بدارد.

ص:562

آن رهبر عالیقدر نزاعی با علم انسانیت نداشت؛بلکه با آنهایی که می خواستند در برابر معبود حقیقی و یکتا قد علم نمایند مخالفت داشت.

آن حضرت می خواست شرک و بت پرستی و زشتی های اخلاقی که باعث بدبختی و شقاوت بشر بود را از میان بردارد،و خرافاتی که در دل و جان و اعمال آنان فرو رفته ریشه کن نماید،و جهانی از مردم خداشناس و با تقوی و درستکار تشکیل دهد.

روی همین مبنا بود که پس از مدتی کوتاه اقوام و ملل دسته دسته داخل منطقه تربیت آن بزرگوار می شدند و برای ادامه دادن تحصیلات اخلاقی و صفات پسندیده و خداشناسی،نام خود را برای همیشه در دفترش ثبت می نمودند.

شاگردانش هم مردمانی خداشناس،وظیفه شناس،با تقوی،خداترس،شریف، عالم،باحقیقت،شجاع،سخی،بزرگوار،عزیز بودند و جز خدای بزرگ معبود دیگری نداشتند به طوری که تمام اعمال و رفتار آنان برای خدا بود.

آیین مقدس اسلام به وسیله قرآن مجید و نبی عظیم القدر،با نفوذ فوق العاده خود مردم،جهان را به اخلاق انسانی دعوت می نماید و آنان را از هرگونه تبهکاری،فساد و بدبختی بر حذر می دارد.

اسلام دنیا و آخرت مردم را در نظر داشته و برای عمران هریک از آن دو، قوانینی متین و محکم وضع نموده است.

رسول گرامی اسلام در یکی از مجالس مکه،در اوایل بعثت،ضمن یک سخنرانی مهمی خطاب به مردم فرمود:

انّی قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَیْرِ الدُنیا وَ الْآخِرَهِ (1).

«من برای آباد کردن دنیا و آخرت شما آمده ام».

1- ((1)) -بحار الانوار:191/18،باب 1،حدیث 27؛امالی طوسی:581،مجلس یوم الجمعه التاسع من ربیع،حدیث 1206-11؛شرح

نهج البلاغه:210/13.

جانشین بلافصل او امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:صورت خلافت و حکومتم در آن مدت کوتاه به گونه ای بود که هیچ خانه ای در کشورم نبود مگر آنکه از گندم و آب خوشگوار بهره نداشته باشد.

دین مقدس اسلام که اساس آن بر توحید و یکتاپرستی است،بشر را به پاکی درون و برون،درستکاری،امانت،راستگویی،صداقت،پاکیزگی،مساوات و مواسات،و به تمام خوبی ها دعوت می نماید،و این همان اصول و قواعدیست که توده بشر را از جهل و گمراهی و انحطاط اخلاقی به شاهراه تکامل و بالاترین درجه عظمت و ترقی می رساند.

عمل کردن به واجبات دین اسلام و قوانین پاک آیین مقدس و کناره گیری از آنچه حرام کرده،نه تنها آسان و مفید است؛بلکه هیچ ناسازگاری و انحرافی با سیر تمدن و تجدد نداشته و مؤید و وسیله پیشرفت حقیقی آن می باشد.

رسول خدا در اواخر عمر خود،پس از آن زحمات طاقت فرسا،بنا به دستور پروردگار،دوازده جانشین برای حفظ آیین اسلام و اصول انسانی در میان جوامع بشری معرفی نمود که اول آنها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و آخرین آنها حضرت مهدی حجه بن الحسن علیهم السلام است.پیغمبر اسلام در زمان حیاتش به معرفی دوازده جانشین خود تصریح فرمود و مردم را به اطاعت از آنان دعوت کرد.

1- در جلد دوم کتاب«ینابیع الموده»صفحه 174 (چاپ تهران) از جابر جعفی روایت شده است که:

قٰال قُلْت لِلْباٰقِرْ یَا ابْنَ رَسولُ اللّٰه إنَ قَوْماً یَقُوُلونَ انَّ اللّٰهَ تَعٰالٰی جَعَلَ اْلاِمٰامَهَ فی عَقَبِ الْحُسَیْنِ.قٰالَ یاٰ جٰابِرْ انَّ اْلائِمَهَ هُمْ الَّذینَ نَصَّ عَلَیْهمْ رَسولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله بِاِمٰامَتِهِمْ و هُمْ اثْنٰی عَشَر و قٰالَ لَمّٰا اسْرٰی بی الَی الْسَّمٰاءِ وَجَدْتُ اسْمٰائَهُمْ مِکْتُوبَهٌ عَلٰی سٰاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورْ اثْنٰی عَشَرَ اسْماً اوَّلُهُمْ عَلیٌّ و سَبْطٰاهُ [الحسنُ

ص:564

و الحسینُ] و عَلیٌّ و مُحمِّدٌ و جَعْفَرٌ و موسیٰ و عَلیٌّ و مُحمَّد و عَلیٌّ و الْحَسنُ و مُحمَّدٌ الْقٰائِمُ الْحُجِه الْمَهْدی علیهم السلام (1).

«جابر جعفی می گوید:به امام پنجم عرض کردم:مردم می گویند خدای متعال امامت را در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داده،امام باقر علیه السلام فرمود:ای جابر ! ائمه کسانی هستند که پیغمبر اسلام در زمان حیات خود به آنان تصریح فرمود که پس از آن حضرت،رهبران اسلامند و عدد آنها دوازده نفر است.نبی اکرم فرمود:شبی که مرا به معراج بردند نام آنها را بر پایه عرش دیدم که به وسیله نور نگاشته شده بود و دوازده نفر بودند،اول آنان علی و سپس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی و امام الحسن عسگری و محمد حجه بن الحسن علیهم السلام».

عن جابر بن سَمْرَهِ قٰالَ:جِئْتُ مَعَ ابی الیٰ الْمَسْجِدِ وَ رَسوُلُ اللّٰهِ یَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ یَقوُلُ یَکونُ مِنْ بَعْدی اثْنٰی عَشَرَ یعنی امیراً ثُمَّ خَفَضَ صَوْتَهُ فَلَمْ ادر یَقوُلُ فَقُلْتُ لِاَبی:مٰا قٰالَ ؟ فَقٰالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ (2).

«از جابر بن سَمُرَهْ روایت شده که گفت:با پدرم به مسجد رفتم نبی اسلام مشغول خطابه بود،شنیدم که فرمود:بعد از من دوازده نفر رهبر و جانشین اند،سپس صدای او آهسته شد،گفتم:پدر جان چه می گوید ؟ پدرم گفت:نبی اسلام می فرماید: همه آنها از قریش اند».

رهبران عالیقدر عالم تشیع که به فرمان خدای متعال و به تصریح رسول اکرم (در دویست و هفتاد و یک حدیث بنا بر نقل عامه و خاصه برای راهنمایی بشر بعد از پیغمبر) جانشین آن حضرت بودند،از اول تا دوازدهمین نفر برای

1- (1) -بحار الانوار:357/36،باب 41،حدیث 226؛کفایه الاثر:246.
2- (2) -خصال:469/2،حدیث 13؛کفایه الاثر:50.

هدایت انسان ها همانند نبی اکرم کوشش ها کردند و علاوه بر زحمات ایام حیات،سخنان پر ارج و گرانبهایی از خود به یادگار گذاشتند.

من در این نوشتار گوشه ای از فرمایشات رهبر بزرگ عالیقدر پیشوای چهارم حضرت زین العابدین سید الساجدین علیه السلام را برای افرادی که بخواهند خواسته ها و تمایلات خود را مطابق با رضایت خدای متعال قرار دهند نقل کرده ام و به صورت اختصار شرحی بر آن نگاشته ام.از خدای توانا می خواهم که جمیع مسلمین را در پیروی کردن از دستورات قرآن و کلمات پیشوایان دین و ائمه هدی موفق گرداند و آنان را از خطر غرب زدگی و استعمار اجانب و بیگانگان در پناه عظمت خود حفظ نماید.

شخصیت شناسی امام سجاد علیه السلام

اشاره

در کتاب«کافی»از ابی الجارود روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«هنگامی که شهادت امام حسین علیه السلام رسید،دختر بزرگ خود فاطمه را خواست و کتاب سربسته و وصیت ظاهره ای به او داد.

علی بن الحسین علیهما السلام در این حال سخت بیمار بود و به خود مشغول؛اما فاطمه آن کتاب را به امام چهارم داد به خدا سوگند که آن کتاب به ما رسیده است».

من گفتم:خدای متعال مرا قربان تو گرداند در آن کتاب چیست ؟ فرمود:

«به خدا قسم هر چه اولاد آدم از روز آفرینش آدم تا پایان دنیا نیاز دارند در آن است،به خدا تمام حدود و مجازات ها در آن ثبت است،حتی مجازات یک خراش در بدن» (1).

1- (1)) -کافی:290/1،باب ما نص اللّٰه عز و جل و رسوله علی...،حدیث 6؛بحار الانوار:50/26،باب 1،حدیث 96.

این حدیث دلالت دارد که امام سوم آن کتاب را به دختر خود داد تا بعد از شهادت،به امام بعد از او بسپارد و آنچه برای تربیت اجتماع،بعد از قرآن لازم بوده در کتاب مخصوصی که از امام سوم به امام چهارم داده شده مندرج بوده است.

سیره علی بن الحسین علیه السلام

مردمی که تابع عالم مادی گشته و در مراحل زندگی از آن متابعت می کنند،در نخستین قدم زندگی در گرایش به امور معنوی و مبارزه با تمایلات نفسانی مأیوس گشته و در نتیجه در قید مادیت و محیط مادیگری غوطه ور می شوند و اجتماع،مدنیت،سیاست،معیشت و سایر زمینه های حیات آنها،از فضیلت خالی می ماند و از راهنمایی های معنویت بی بهره می گردند.این مهمترین عامل گسترش فساد،ظلم و بیدادگری است.

اما اسلام می گوید:خدای متعال انسان را در زمین جانشین خود قرار داد و یک سلسله وظایف را برای او مقرر نمود و برای انجام دادن آن،کالبد زیبای بدن را به روح او ارزانی داشت؛بنابراین از نظر اسلام،بدن زندان روح نیست؛ بلکه محل فعالیت های روحی است.

عبادت در اسلام فردی و اجتماعی است؛از نظر عبادات فردی،امام چهارم ملقب به«زین العابدین»و«سید الساجدین»شد و از نظر اجتماعی کتب حدیث و تاریخ از حیات روشن و زندگی درخشان آن حضرت را یاد کرده است.

گروهی از مسلمانان برای انجام فریضه حج حرکت کردند،پس از چند روزی استراحت و توقف در مدینه،به سوی مکه معظمه به راه افتادند.

در بین راه مکه و مدینه،در یکی از منازل،قافله حج،با مردی روبرو شد که با

آنها آشنا بود،آن مرد متوجه شخصی در میان قافله شد که در سیمای اولیاء حق بود و با اشتیاق تمام مشغول خدمت و رسیدگی به کارهای اهل قافله بود ! در همان لحظه اول او را شناخت،با تعجب از مردم پرسید:آیا این شخصی که مشغول انجام کارهای شماست را می شناسید ؟

گفتند:نه ! این شخص از مدینه به قافله ما ملحق شده و مردی درستکار و پرهیزگار است،ما از او نخواسته ایم کاری برای ما انجام دهد،او خودش میل دارد در کارهای دیگران شرکت کند و به آنها کمک نماید.

آن مرد گفت:معلوم است او را نشناخته اید،اگر او را شناخته بودید این چنین به ساحت مقدّسش جسارت نمی کردید و حاضر نمی شدید چون یک خادم به کار شما رسیدگی کند.

پرسیدند:مگر این شخص کیست ؟ !

گفت:این شخص علی بن الحسین،زین العابدین و سید الساجدین است.

اهل قافله با تعجب برخاستند و خواستند برای عذرخواهی دست و پای امام را بوسه زنند،آنگاه به عنوان گله عرض کردند:یا ابن رسول اللّه ! چه کاری بود کردید ؟ ممکن بود از طرف ما نسبت به شما جسارتی شود و ما مرتکب گناهی بزرگ شویم.

امام علیه السلام فرمود:چون مرا نمی شناختید شما را برای همسفر بودن انتخاب کردم؛زیرا گاهی با کسانی که مرا می شناسند سفر می کنم و آنها به خاطر رسول خدا زیاد به من مهربانی می کند و نمی گذارند من عهده دار خدمت شوم،به همین خاطر مایلم همسفرانی را انتخاب کنم که مرا نمی شناسند من نیز از معرفی خود،خودداری می کنم تا بتوانم به سعادت خدمت به دوستان نائل شوم (1).

1- (1) -عیون اخبار الرضا علیه السلام:145/2،باب 40،حدیث 13؛وسائل الشیعه:430/11،باب 46،حدیث 15177.

اخلاق حضرت سجاد علیه السلام

هر عمل ارادی که از انسان صادر می شود«سلوک»نامیده می شود.برای سلوک و اعمال ارادی،احساس های نفسانی مانند:غریزه و عادت وجود دارد که منشأ اعمال و سلوک ماست و جمیع کردار ما از آن احساس های نفسانی صادر می گردد.

ما متوجه احساس های نفسانی نمی شویم؛ولی آثار آن را حس می نمائیم.

آثار احساس های نفسانی،سلوک و اعمال ارادی ماست،ما غرایز را حس نمی کنیم؛ولی چیزهائی که از غریزه ها صادر می شود حس می نمائیم،پس هر عملی که از ما صادر می شود از یک غریزه و مصدر نفسانی سرچشمه گرفته است.

علم اخلاق که یکی از علوم پر بهای بشری است،فقط از ظواهر اعمال بحث نمی کند؛بلکه در اساس و منشأ عمل توجه دارد.همان طوری که علمای علوم دیگر به نظر ظاهر موجودات قانع نمی شوند،مگر علل و اسباب آن را بشناسند، همین علمای اخلاق در اساس سلوک توجه نموده و اساس را اگر بد است معالجه و اگر خوب است تشجیع می نمایند.

رهبران اخلاقی جامعه انسانی انبیا و ائمه هدی هستند که کردار و اعمال آنان، ترازوی شناخت فضائل اخلاقی است.یکی از نمونه های کامل و بارز اخلاق انسانی حضرت سجاد،زین العابدین علیه السلام است.

امام چهارم علیه السلام با اصحاب خود در مسجد نشسته بودند،یکی از بستگان حضرت وارد شد و نسبت به امام اسائه ادب کرد،حضرت در جواب او چیزی نفرمود،آنگاه صبر کرد تا تاریکی شب همه جا را فرا گرفت؛امام به در خانه آن شخص رفت،صاحب خانه به در منزل آمد،امام فوراً به او سلام کرد و فرمود:

«ای برادر اگر در گفته های امروز خود راستگو بودی و آنچه گفتی در من بود خدای متعال از من بگذرد و اگر درست نبود خدای متعال ترا ببخشد،اکنون سلام و رحمت خدا بر تو باد»سپس خداحافظی کرد و رفت.آن شخص با تعجب دنبال حضرت آمد،امام را از پشت سر نگاه داشت و در حالی که می گریست عرض کرد:کاری در حق تو کردم که سزاوار نبودی،مرا ببخش ! حضرت فرمود:ترا از آنچه گفتی حلال کردم و بخشیدم (1) .

همچنین در روایت دیگری آمده است که:روزی یکی از کنیزان حضرت برای وضوی آن حضرت آب تهیه می کرد،کنیز غفلت کرد و ظرف آب از دست او رها شد و به سر مبارک علی بن الحسین افتاد و سر آن حضرت شکست،امام سر خود را به جانب کنیز برداشت،کنیز بلافاصله عرض کرد:یا ابن رسول اللّٰه !خدای متعال در قرآن می فرماید:

«وَ الْكٰاظِمِينَ الْغَيْظَ (2) ».

حضرت فرمود خشم خود را فرو خوردم.عرض کرد:

«وَ الْعٰافِينَ عَنِ النّٰاسِ (3) ».

فرمود:از تو گذشتم.عرض کرد:

«وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (4) ».

فرمود:برو در راه خدا آزادی (5) :

1- (1) -بحار الانوار:54/46،باب 5،حدیث 1؛ارشاد:154/2.
2- (2) -آل عمران (3):134.
3- (3) -آل عمران (3):134.
4- (4) -آل عمران (3):134.
5- (5) -مستدرک الوسائل:345/1،باب 41،حدیث 801-3؛مناقب:158/4؛ ارشاد:146/2.

سید و سالار و مولا سرور روی زمین است این ولی حضرت حق را حبل المتین است

فخر ابنای بشر گلدسته باغ رسالت سرو بستان ولایت مقتدای عالمین است

عارف اندر حق او باشد حریم کعبه دل

بهر او نبود ضرر گر آنکه نشناسی تو او را

ملجأ بیچارگان و رهنما و هادی دین قبله راه حقیقت کعبه اهل یقین است

جد پاکش سید لولاک زهرا جده او نور چشمان حسین سبط امیر المؤمنین است

گوهر دریای بخشش یوسف آل محمد سید سجاد زیب عرش زین العابدین است

ای امام الحق بیان الحق ز تو دارد تمنی چونکه دست جود تو دائم بیرون از آستین است (1)

ص:571

1- (1) -بیان الحق.

اشاره

قِیْلَ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام کَیْفَ اصْبَحْتَ قٰال علیه السلام اصْبَحْتُ مَطْلُوباً بِثَمٰانِ خِصٰالٍ:

1-اللّٰهُ تَعٰالیٰ یَطْلُبُنِی بِالْفَرٰائِضِ.

2-وَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِالسُّنَّهِ.

3-وَ الْعَیٰالُ بِالْقُوتِ.

4-وَ النَّفْسُ بِالشَّهْوَهِ.

5-وَ الشَّیْطٰانُ بِالْمَعْصِیَهِ.

6-وَ الْحٰافِظٰانِ بِصِدْقِ الْعَمَلِ.

7-وَ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالرُّوْحِ.

8-وَ الْقَبْرُ بِالْجَسَدِ.

فَاَنَا بَیْنَ هٰذِهِ الْخِصٰالُ مَطْلُوبٌ (1).

شخصی از حضرت سجاد علیه السلام سؤال کرد:چگونه صبح کردی ؟ فرمود:در حالی که هشت طلبکار هشت چیز را از من مطالبه می کنند،عرض کرد:یا ابن رسول اللّٰه ! کیستند آن هشت طلبکار ؟ امام به طور اختصار فرمود:

1-خدای متعال،عمل به واجبات را طلب می کند.

2-نبی اسلام،عمل به سنن را طلب می کند.

3-اهل و عیال،روزی حلال را طلب می کند.

4-نفس اماره،شهوت را طلب می کند.

5-شیطان،نافرمانی از حق را طلب می کند.

6-رقیب و عتید،عمل صالح را طلب می کند.

ص:572

1- (1)) -بحار الانوار:15/73؛سفینه البحار:3/2.

7-ملک الموت،روح را طلب می کند.

8-زمین،بدن و کالبد را طلب می کند.

طلبکار اول:خدای متعال

اشاره

(1)

ص:573

1- (1)) -انسان فطرتاً تشنه آزادی است و از هر کس و هر چیزی که مانع آزادی او باشد متنفر،و مدافع سرسخت طرفداران آزادی خویش است.بسیاری از مردم بویژه جوانان بر اثر تهاجم غرایز درونی و خواسته های حیوانی و افکار بیرونی ضد دینی طلبکاری خدای متعال را مانع آزادی خود می دانند ! این امر سبب تنفّر و دین گریزی آنان شده است.به طوری که یا از مجموع امور دینی و عمل به آن دست کشیده اند و یا در حالت تحیّر و بلا تکلیفی قرار گرفته اند.اینان مدام با خود کلنجار می روند که مگر خدای متعال ما را آزاد خلق نکرده است و مگر نه این است که بزرگان دین برای آزادی بشر به مقام رهبری رسیده اند ؟ پس چرا این همه دستور ؟ آیا این دستورات به معنای سلب آزادی بشر نیست ؟ در پاسخ از سؤال فوق از آنچه نباید غفلت کرد این است که:دستورات حضرت حق فقط و فقط متوجه انسان است و سایر موجودات عالم که از روی غریزه و جبری زندگی می کنند و حاکم مملکت وجودی آنان غرایز است،در نوع اعمال و رفتار خود مجبورند و از آزادی و اختیار بهره ای ندارند بنابراین از تکلیف ساقطند اما انسان از اختیار برخوردار است و مهمترین امتیاز وجودیش آزادی اوست.همین اختیار مهمترین عامل بروز تکلیف است.شاهد مهم نکته فوق این است که از نظر شرعی انسان مجبور مکلف نیست و در صورتی که مجبور باشد اگر حرامی را هم مرتکب شود عقاب و مجازاتی ندارد.بنابراین تکالیف از عامل مهمی به نام آزادی و اختیار سرچشمه می گیرد و دستورات خدای متعال و تکالیف الهی هیچ منافاتی با آزادی و اختیار انسان ندارد. نکته دیگر اینکه:کسی که به دنبال آزادی است آیا غیر از این است که هر کاری را که خواست بتواند

انجام دهد ؟ آیا غیر این است که به قدرتی دست یابد که تحت تأثیر قدرت دیگران قرار نگیرد ؟ و...اگر به دنبا چنین آزادی هستیم تنها در پرتو عمل به دستورات حضرت حق به دست می آید چرا که خود فرمود: «بنده ام ! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم،من زنده ای هستم که نمی میرم،تو را نیز زنده ای قرار دهم که نمیری.من بی نیازی هستم که محتاج نمی شوم تو را نیز بی نیازی قرار دهم که محتاج نشوی.من به هرچه بگویم باش پس می باشد تو را نیز به گونه ای قرار دهم که به هر چیزی گفتی باش پس باشد.» اگر کسی بگوید من می خواهم پاسخ غرایز درونی و تمایلات نفسانی خود را آزادانه بدهم،نباید فراموش کند که با گرایش امور نفسانی میل به آن را در وجود خود تقویت می کند و تقویت آن میل مساوی با ارتکاب پی در پی آن است و چنین شخصی با این ارتکاب،سند اسارت خود را امضا کرده است.مهمترین آثار شوم این گرایش بی قید و شرط این است که اگر زمانی پشیمان شد و خواست آزادانه در برابر خواسته های درونی خود تصمیم بگیرد و مرتکب محرمات نشود،به آسانی موفق نمی شود چرا که تمام پل های پشت سر خود را خواب کرده و راه بازگشتی باقی نگذاشته است.این نکته دارای شواهد و نمونه های تاریخی است که می توانید به کتاب:توبه آغوش رحمت نوشته استاد انصاریان مراجعه کنید.

انسان این مسئله را با عقل خود درک می کند که آن چنان آفریده شده است که به حال خود واگذار نیست،بلکه قدرتی بر او و به سراسر جهان هستی و مراحل آن حاکم است که بیرون رفتن از محیط قدرت او،برای موجودی میسر نیست.

آن قدرت چیزی جز قدرت ذات اقدس لایزال نیست که از خلقت موجودات منظور و هدف داشته و خصوصاً برای تکامل بشر قوانینی وضع کرده و از تمام انسان ها اجرای آن قوانین را به صورتی منظم خواستار شده است.

در حقیقت عمل کردن به مقتضای رضایت خدای متعال مراعات دستورات اوست و آن کس که مطابق با وسعت تکلیفش رفتار کند،حق خدای متعال را رعایت نموده است و از عهده پرداخت حقوق الهی برآمده است.اینک به مختصری از طلب های خدای متعال (طبق نقل حدیث مورد بحث) توجه کنید:

ایمان

ایمان عبارت است از معرفت و یقین قلبی و اقرار داشتن به زبان و عمل بر طبق آن؛یعنی انسان هرگاه قلبش به خدای متعال یقین داشت و مطابق آن یقین به زبان اقرار کرد و طبق آن اقرار به تنهایی ایمان نیست،تصدق به تنهایی هم ایمان نیست؛بلکه تصدیق و اقرار و عمل هر سه با هم معنای ایمان است.

خدای متعال در قرآن سوره بقره آیه 58 می فرماید:

«نیکی آن نیست که روهای خود را به سوی مغرب یا مشرق کنید،آن شخص که به خدا و روز جزا و فرشتگان آسمانی و پیامبران ایمان دارد،از مال خویش که آن را دوست دارد به خویشان و یتیمان و تنگدستان و براه مانده و بیچارگان و در راه آزادی بردگان دهد،و نماز به جای آرد و زکات دهد و آنان که چون پیمان بندند و به پیمان خویش وفادارند و نیز بردباران در هنگام سختی و مرض و هنگام جنگ هستند،همین کسان هستند که راستی پیشه خود کرده اند و همچنان پرهیزکارانند».

مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد:مرا موعظه کن،حضرت فرمود:

«از آنها مباش که توقع دارند بدون عمل در آخرت مزدی نصیبشان شود و به واسطه آرزوهای درازی که دارند توبه را به تأخیر می اندازند و گناه می کنند و می گویند بعد توبه خواهیم کرد.

درباره دنیا مانند اشخاص زاهد حرف می زنند که گویی اعتنا به آن ندارند؛ اما عملشان مانند کسانی است که یگانه محبوبشان دنیاست.هرچه از دنیا به آنها بدهند سیر نشوند و به اندک خودشان قانع نیستند،شکر آن مقدار نعمتی که به دستشان می آید نمی توانند به جا آورند.

دیگران را از کار بد نهی می کنند و خودشان کار بد می کنند سایرین را به کار خوب امر می کنند؛اما خودشان نمی کنند،اشخاص نیک را دوست دارند؛ ولی مانند آنها عمل نمی کنند،گناهکاران را دشمن دارند؛ولی خودشان بواسطه گناهانی که کرده اند از مرگ می ترسند و باز همان گناهان را مرتکب می شوند!!» (1).

1- (1)) -لاٰ تَکُنْ مِمَّنْ یَرْجُوا الْاخِرَةَ بِغَیْرِ عَمَلٍ وَ یُرَجِّی التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ یَقُولُ فِی الدُّنْیٰا بِقَوْلِ الزّٰاهِدینَ وَ یَعْمَلُ فِیهٰا بِعَمَلِ الرّٰاغِبینَ...(نهج البلاغه:کلام 497؛مستدرک الوسائل:312/11.

نیکوکاری دارای دو اصل است:اول:آن که آدمی را به خدایش مرتبط می سازد؛یعنی در برابرش می ایستد و مناجات می کند،در این حال عظمت خدای متعال باعث خشوع و اطمینان قلبش می گردد و سنگینی زندگی دشوار،از دوشش برداشته با عزمی راسخ مجهز می شود.

دوم:آنکه رابطه انسان را بر اساس عواطف با هم نوعانش برقرار می نماید تا در سختی و بدبختی با هم شریک باشند و با تبادل عواطف و احساسات به کمک یکدیگر بشتابند.بنابراین به دست آوردن ایمان در سایه عمل به اوامر حق و رابطه با خداست (1).

ص:576

1- (1)) -مهمترین فرقی که میان«ایمان»و«اسلام»ذکر شده است این است که اسلام اقرار است؛امّا ایمان همراه با عمل است.بنابراین مؤمنان حقیقی کسانی هستند که اعتقادات خود را در میدان عمل به اثبات می رسانند و قبل از آنکه به گفتار و زبان عقاید خود را به نمایش بگذارند و با هیاهوی سخن ابراز دین داری نمایند،در عمل و اجابت دستورات حضرت حق همّت می گمارند. خدای تعالی در قرآن می فرماید: «قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ الْإِيمٰانُ فِی قُلُوبِكُمْ» [حجرات:14]. «بادیه نشینان گفتند:ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم.بگو:ایمان نیاورده اید،بلکه بگویید:اسلام آورده ایم؛زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.». از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: «اَلْاِيمانُ اقْرارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْاِسْلامُ اقْرٰارٌ بَلاٰ عَمَلٍ». «ایمان اقرار (به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر) به همراه عمل است و اسلام اقرار بدون عمل». کوتاه سخن آنکه عمل در سعادت انسان و رسوخ ایمان در شراشر وجود آدمی نقش مهمی را دارست.آن قدر توجه به عمل مهم است که رسول گرامی اسلام به دختر بزرگوار خود حضرت صدیقه طاهره علیها السلام می گوید: يٰا فٰاطِمَةُ اعْمَلِی لِنَفْسِكَ فَاِنّی لاٰ اغْنِی عَنْكِ شَيْئاً. «ای فاطمه ! برای خودت عمل کن،که من تو را از چیزی بی نیاز نمی کنم». طبق نص صریح قرآن کریم،خدای متعال می فرماید:روز قیامت تمام حَسَب و نَسَب ها از بین می رود: «فَإِذٰا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلاٰ أَنْسٰابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لاٰ يَتَسٰاءَلُونَ» [مؤمنون (23):101]. «پس هنگامی که در صور دمیده می شود،پس در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند». «مَنِ اهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ» [

اسَراء (17):15]. «هر کس هدَایت یافت،فقط به سَود خَودش هدایت می یابد و هر کس گمراه شد،فقط به زیان خودش گمراه می شود.و هیچ بردارنده بار گناهی بار گناه دیگری را به دوش خود بر نمی دارد». بنابراین هر کس خواستار رسیدن به حقیقت ایمان است باید در میدان عمل نقش آفرینی کند و از اجابت دستورات حضرت حق غافل نشود. آتش روی بتان بر خود مزن ورنه از آتش گذر کن چون خلیل یا مکن با پیل بانان دوستی یا بنا کن خانه ای در خورد پیل

امام هشتم از پدرانش،از نبی مکرم اسلام،از جبرئیل،از خدای متعال نقل فرموده که خدای متعال فرمود:

کَلِمِهُ لاَ الٰهَ إِلا اللّٰه حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنی امِنْ مِنْ عِذابی (1).

«کسی که در منطقه ایمان وارد شد از عذاب و رنج در دنیا و آخرت ایمن خواهد بود».

نماز

برای این که پرستش و توجه عبادی به خدای متعال آن خدایی که از تمام شئون ماده منزه و به دور است،از مرحله قلب و باطن بگذرد،و در منطقه اعمال هم وارد شود؛یعنی علاوه بر عبادت قلبی عبادت بدنی هم صورت گیرد،هیچ چاره ای نیست مگر این که توجهات مخصوص قلبی با ملاحظه خصوصیات آن در قالب افعال و حرکات مناسبی ریخته شده و انجام گیرند،به عنوان مثال خضوع کامل و ذلت باطنی به صورت سجده و تعظیم و بزرگ شمردن خدا به

1- (1) -کشف الغمه:308/2؛بحار الانوار:127/49.

صورت رکوع و احترام به صورت قیام و پاکیزگی و تطهیر باطن به صورت وضوء و غسل مجسم گردد.

تمام این حالات ظاهر و باطن را آیین مقدس اسلام از طرف خدای متعال برای بندگان به صورت عملی جالب که دارای روابط فردی و اجتماعی است به عنوان«نماز»تشریح کرده و از مسلمین خواسته است تا در شبانه روز در پنج نوبت نماز به جای آورند.

امام صادق علیه السلام فرمود:هرگاه امیر مؤمنان علیه السلام را دچار مشکلی می شد مشغول نماز می شد.

مُعٰاوِيَةَ بنَ وَهَبٍ قالَ سَأَلْتُ ابَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ افْضَلِ مٰا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبٰادُ الیٰ رَبِّهِمْ وَ احَبُّ ذلِكَ الیَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ما هُوَ فَقٰالَ مٰا اعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ افْضَلَ مِنْ هٰذِهِ الصَّلوهِ أ لٰا تَریٰ انَّ الْعَبْدَ الصّٰالِحَ عِيْسَی بْنَ مَرْيَمَ قٰالَ وَ اوْصٰانِی بِاالصَّلٰوهِ (1).

«معاویه بن وهب گفت:از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:بالاترین عملی که مردم را به خدای متعال نزدیک می کند کدام است ؟ امام فرمود:چیزی بعد از ایمان مانند نماز نیست،نمی بینی خدای متعال در قرآن از قول عیسی بن مریم بنده شایسته اش نقل می کند که او گفت:خدای متعال مرا وصیت به نماز نموده است».

سُئِلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عَنْ افْضَلِ الْاَعْمٰالُ قٰالَ الصَّلاهُ لِاَوَّلِ وَقْتِهٰا (2).

«از نبی اکرم پرسیدند:بهترین اعمال کدام است ؟ فرمود:نماز در اول وقت».

1- (1) -کافی:264/3،باب فضل الصلاه،حدیث 1؛تهذیب:210/1،باب فضل الصلاه،حدیث 634.

2- (2) -بحار الانوار:225/79،باب 1،حدیث 50؛دعوات:28،حدیث 49؛ عوالی اللآلی:110/1،الفصل السابع،حدیث 14.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله لَیْسَ مِنِّی مَنِ اسْتَخَفَّ بِاالصَّلٰوهِ لا یَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ لا وَ اللّٰهِ (1).

«امام صادق علیه السلام فرمود:رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمود:از من نیست کسی که نسبت به نماز سهل انگارند؛به خدا سوگند!روز قیامت کنار حوض بر من وارد نخواهد شد».

قٰالَ الرِّضٰا علیه السلام الصَّلاٰهُ قُرْبٰانُ کُلِّ تَقِیٍّ (2).

«امام هشتم فرمود:نماز نزدیک کننده پرهیزکاران به خدای متعال است».

قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله الصَّلاٰهُ عَمُودُ الدِّینِ (3).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:نماز ستون دین است».

روزه

تمام افراد بشر،در آرزوی سعادت جاودانی هستند؛اما عده ای از راه آن منحرف شده و راهی را که به سوی فنا و بدبختی است انتخاب کرده اند و در دریای غفلت غوطه ورند.اینان نمی دانند که خوشبختی و بدبختی در نهاد همه کس از روی اختیار نهفته شده است،هر کس می تواند به وسیله غفلت،دروغ، ریا،تقلب،ناپاکی و فساد،خود را گرفتار طوفان بدبختی گرداند؛اما خوشبختی گنجی است که بدون رنج میسر نمی شود و چون آهوی وحشی است که به اندک غفلتی از آغوش آدمی فرار می کند.

کسانی که اوقات گرانبهای خود را بیهوده بگذرانند،کسانی که هزاران کار

1- ((1)) -وسائل الشیعه:4/،باب 6،حدیث 4420؛بحار الانوار:9/80،باب 6،حدیث 4.
2- ((2)) -کافی:265/3،باب فضل الصلاه،حدیث6؛وسائل الشیعه:43/4،باب 12،حدیث 4469.همان.
3- ((3)) -وسائل الشیعه:27/4،باب 6،حدیث 4424؛امالی شیخ صدوق:641،مجلس 93.

زشت از آنها سرزند،ناگفته واضح است که چون کرم ابریشم تار بدبختی را به دور خود می تنند.عجیب اینجاست که آن هنگام که خود را در دام بلا گرفتار دیدند از روزگار شاکی و از دیگران ناراضی می شوند و گناه خود را به گردن دیگران می نهند،نمی دانند که از ماست که بر ماست!!

برای شکستن حصار فساد و بدبختی،خدای متعال مقرر فرموده که از دوازده ماه سال،افراد مسلمان،یک ماه آن را روزه بگیرند تا یکی از درهای خوشبختی به روی آنها بازگردد.

کسانی که معنای رمضان و حوادث و خصایص آن را خوب درک کرده اند،یک نوع الهام جان بخشی از آن می گیرند که عبارت از نقطه آغاز یک آهنگ سفر روحانی است.

در این ماه مؤمن،خود را از زندگانی تاریک مادی خلاصی داده و قدم به دایره یک زندگی روشن می گذارد.

از تیرگی ها و اندوه دنیا فارغ شده و به لذتی سرگرم می شود که در آن هیچ دردی را احساس نمی کند.هر روز خود را با عبارت:«خدایا برای تو و به فرمان تو روزه می گیریم»آغاز کرده و با جمله«خدایا برای تو و به فرمان تو افطار می کنیم»آن را به پایان رسانده و در بقیه اوقات نیز بهره وافی از دعا و تلاوت قرآن و نماز توجه به مقام ربوبی خواهد داشت.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:لِلصّٰائِمِ فَرْحَتٰانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ الْاِفْطٰارِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقٰاءَ رَبِّهِ (1).

«نبی مکرم اسلام فرمود:روزه دار دو خوشحالی دارد:هنگام افطار و هنگام ملاقات با پروردگار».

ص:580

1- (1) -کافی:65/4،باب جاء فی فضل الصوم،حدیث 15؛من لا یحضره الفقیه:76/2،باب فضل الصیام،حدیث 1780.

قال رسول اللّٰه صلى الله علیه و آله:مَنْ صٰامَ شَهْرُ رَمَضٰانٍ ایْمٰاناً وَ احْتِسٰاباً وَ کَفَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ لِسٰانَهُ عَنِ النّٰاسِ قَبِلَ اللّٰهُ صَوْمَهُ وَ غَفَرَ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مٰا تَأَخَّرَ وَ اعْطٰاهُ ثَوٰابَ الصّٰابِرینَ (1).

«پیغمبر اکرم فرمود:کسی که ماه رمضان را روزه بگیرد،به خاطر ایمان و احتسابش نسبت به خدای متعال و گوش و چشم و زبان خود را از آزار مردم حفظ کند،خدای متعال روزه او را قبول می کند و گناهان دور و نزدیکش را می بخشد و ثواب صابران را به او عطا می کند».

حج

یکی از ارکان بزرگ اسلام و طلب های پروردگار حج است.آن کس که این فریضه بزرگ را ترک کند،هنگام مردن او را مخیر می کنند که یهودی یا نصرانی از دنیا برود.خلاصه تارک حج در آستانه و مرز کفر قرار دارد.

مسلمانان جهان به قصد انجام اعمال حج،یک کنفرانس جهانی با یک جمعیت فشرده،بر اساس یگانگی و بندگی خدا تشکیل می دهند و در سایه همین اجتماع در میان آنها برادری و اتحاد ایجاد می شود.برنامه حج پایه های یک نهضت جهانی را از قدیم ترین زمان که مسلمانان دعوت خدا را لبیک گفته اند به خواست خدا،تا آخر نیز اجابت خواهند کرد،پی ریزی می نماید.

حج در حقیقت یک نوع جهاد مالی و بدنی است و در یک کلام می توان حج را جهاد معنوی دانست.

مسلمین در ایام حج به حرم امْن خدا قدم می گذارند تا با سر و پای برهنه، فارغ از آلودگی ها،پروانه وار گرد کعبه مقدس طواف کنند.می روند تا در مقام پیشوای موحدین ابراهیمی نماز گذارند و در برابر خدای یکتا سر بر خاک نهند.

1- ((1)) -وسائل الشیعه:164/10،باب 11،حدیث 13124؛ثواب الاعمال:290؛المقنعه:305،باب 7.

می روند تا شعائر الهی را بزرگ بدارند و هروله کنان جاه و جلال و تعیّنات زندگی را در درگاه باعظمتش فرو ریزند؛تعیّناتی که حصاری محکم برگرد دل های آنان کشیده و از خالق مهربانشان دور نگاه داشته است.می روند تا عهد بندگی و اطاعت خود را تجدید کنند.می روند تا اعلام کنند که مال و جاه و همه پیوندهای زندگی قربانی فرمان خداست.می روند تا از مظاهر شرک و نفاق و آیین جهل و تفرق اظهار انزجار نمایند.

آری ! حج بپاخاستن موجود ضعیف و بی مقداری است که در برابر بی نیاز مطلقی به پا خیزد و گِرد خانه اش بسان عاشق واله ای که خانه محبوب را یافته طواف کند.

حج بپاخاستن و گرویدنست،که مسلمین در عرفات چون سربازانی قوی و استوار و فداکار می ایستند و گرد خانه خدا طواف عهد و پیمان به جا می آورند این بپاخاستن و گردیدن آخرین سیر بنده مؤمن به سوی پروردگار است،و این دو به منزله دو رکن اساسی اسلام است.

مسلمانان در طواف خانه خدا،مطامع،شهوات و تمایلات خود را در این راه سرکوب می کنند و عنان هوی و هوس خود را به دست عقل و ایمان می سپارند.

همه کس و همه چیز حتی حیوانات وحشی و حشرات،از گزند آنان در امان است و بالاخره از ارضای غرایز خود،سر از مجادله و انحراف اجتناب نموده و پاک و منزه با اراده ای قوی و روحی مالامال از معرفت الهی باز می گردند.

می روند تا در کنار برادران مسلمان خود،از هر ملت و قوم قرارگیرند و با لباس یکسان بدون تجمل در یک حال و در یک محیط عبادت کنند و در صف واحد سر تعظیم در مقابل خدای متعال فرود آرند و جبین بر خاک نهند.

می روند تا از حال یکدیگر مطلع شوند و قدرت و عظمت اسلام و جمعیت مسلمین را مشاهده کنند،و در جهان پر آشوب،خود را تنها احساس نکنند و از

موفقیت های علمی،اخلاقی،مادی و صنعتی هم کیشان خود و از مصایب آنان آگاه شوند،و در بازگشت،محیط خود را با گزارش سفر تحت تأثیر قرار داده و همه را با این احساس آشنا سازند.در انجام این اعمال که خواسته های خداست تمام منافع به سوی انسان و در سرپیچی از آن،تمام زیان به او برمی گردد.

طلبکار دوم:پیغمبر اسلام

اشاره

هرکس سرّ مقدس عالم را در نهاد خود می یابد و در باطن امر،به خدای متعال قرار دارد؛اگرچه به صورت ظاهر انکار کند.

اگر سؤال شود این دستگاه نظام آفرینش را چه کسی خلق نموده و پیدایش ماده اصلی از چیست ؟ جوابی جز این داده نخواهد شد که رشته این عالم از مبدئی سرچشمه می گیرد که تمام شدنی نیست و فنا و زوال ندارد.

پس هر کسی اقرار و اعتراف دارد،یا لااقل در باطن امر عقیده مند است که برای جهان و موجودات آن،پروردگاری است که خلقت و اداره کردن این مملکت پهنار و به دست اوست.

خلاصه این که تمام افراد بشر ذاتاً به این عقیده پای بندند و گاهی این عقیده چنان در انسان قوی می شود که اثرات آن ظاهر گشته و در مقام عمل هم متوجه او شده و دست زاری به طرف او دراز می کند.

برای این که توجه به مبدأ در بشر ارادی و همیشگی باشد؛یعنی انسان جز ذات او چیز دیگری اراده نکند و نیت خود را از تمام آلودگی ها پاک کرده و برای او خالص گرداند،افرادی از طرف حق برگزیده شده اند که بشر را به یاد حق آورده و همان چیزی که فطرت بشر خواهان اوست در مقام عمل هم متوجه او نماید و حق را مراد و مقصود زندگی گرداند.این افراد که پیامبران الهی بودند،

اول آنها حضرت آدم و آخرین آنان محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله بوده که نبوت به او ختم شده و آیین مقدسش تا روز قیامت برای بشر کافی است.

نبی مکرم اسلام گوهری بود که دست قدرت،او را در عالی ترین معدن هستی پرورش داد،و نهال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوی سرسبز و سیرآب ساخته بود.

هنگام بعثت او جهان در دریای آشوب غرق بود و بشر بویژه مردم عرب در آتش فجور می سوختند.

برای نخستین بار که فرشته سعادت این آیه آسمانی را که«خدای یگانه را بپرستید تا رستگار شوید»به نیروی خدا در فضای خاموش گیتی طنین انداز ساخت،معلوم است که مردم با چه وضعی با او روبرو شدند.

ولی روح استقامت که بر بالای مقاصد و اهداف مقدسش آشیانه داشت،از سنگباران قوم و زبان بدگوی دشمن،ترک آشیان خود نگفت.

آری! او آن مرد آسمانی و آن رجل الهی و آن آیه رحمت ربانی،مردم را دعوت کرد تا از دروغ گویی،دشنام،ظلم،جنایت،تقلب،خیانت،دزدی، آدمکشی،کم فروشی،بی عفتی،بی عصمتی،فساد،قمار،شرابخواری، رباخواری،غارتگری،سوء اخلاق،بپرهیزند و به درستی،فضیلت،حریت، آدمیت،عفت،عصمت،پاکی،مهربانی،مواسات،برادری،دوستی،صلح، صفا،یگانگی،یکرنگی،عزت،صمیمیت،واقعیت،شجاعت،سخاوت،روی آورند،که هر یک از این صفات دارای شرحی مفصل است.

اینها و هزاران نوع از نمونه های فضیلت هدف نبی اکرم را تشکیل می داد که با این صحنه ها هرگز آیین او کهنه نخواهد شد.

بر روح پاک توانای محمد صلی الله علیه و آله آفرین باد که بر آسمان فضایل درخشیدن گرفت،و آثار انبیای گذشته را در پرتو همّت خیره کننده خود پنهان ساخت.

نبی مکرم اسلام با تعلیمات مقدس قرآن مجید،در وحشتکده حجاز بهشت عشق و آشنایی به وجود آورد،و آن ریگزار سوزان و تفتیده را به نام بزرگترین و عالی ترین مدارس علم،به جهان معرفی فرمود.

محمد صلی الله علیه و آله به دنبال تمام پیامبران به دنیا آمد و پیشاپیش همه پیامبران قرار گرفت و فرمان برتری خویش را با امضای خدای متعال دریافت کرد.

چند درخواست

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

انْصُرْ اخٰاکَ ظٰالِماً اوْ مَظْلُوماً انْ یَکُ ظٰالِماً فَارْدُدْهُ عَنْ ظُلْمِهِ وَ انْ یَکُ مَظْلُوماً فَانْصُرْهُ (1).

«نبی اکرم فرمود:برادر خود را چه ظالم باشد و چه مظلوم یاری کن.اگر ظالم است او را از ظلم باز دار و اگر مظلوم است او را یاری کن و نصرت ده».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

انَّ احَبَّ النّٰاسَ الَی اللّٰهِ تَعٰالیٰ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَ ادْنٰاهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً امٰامٌ عٰادِلٌ وَ ابْغَضَ النّٰاسَ الَی اللّٰهِ تَعٰالیٰ وَ ابْعَدَهُمْ مِنْهُ امٰامٌ جٰائِرٌ (2).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:محبوبترین مردم و نزدیکترین مردم به پروردگار در قیامت رهبر عادل و دشمن ترین و دورترین آنها حاکم ستمکار است».

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله:

عنْ شَدّادِ بنِ اوسٍ قال:دَخَلتُ عَلی رَسولِ اللهِ فَرأیتُ فِی وَجهِهِ ما ساءَنِی،فَقُلتُ:

مَا الَّذیِ بکَ ؟ فَقالَ اخافُ علیٰ امَّتِی الشِّرکَ فَقُلتُ أَ یُشرِکُونَ مِن بَعدِکَ؟ فقال اما

1- (1)) -کنز العمال:114/3،حدیث 7205؛الجامع الصغير:420/1 حدیث 2739.

2- (2)) -عوالی اللآلی:372/1،با کمی اختلاف.

اِنَّهُم لا تَعبُدونَ شَمساً وَ لا قَمراً وَ لا وَثَناً وَ لا حَجَراً وَ لٰكِنَّهُم يَراؤُنَ بِاَعمالِهِم وَ الرِّياءُ هُوَ الشِّركُ (1).

«شداد بن اوس می گوید:بر رسول خدا وارد شدم،در چهره اش آثار ناراحتی دیدم که مرا نیز ناراحت کرد،عرض کردم:چرا ناراحتید ؟ فرمود:از شرک ورزیدن امتم می ترسم،گفتم:آیا پس از شما آنها شرک می ورزند؟ فرمود:آگاه باش ! آنها خورشید،ماه،بت و سنگ نمی پرستند و لکن در عمل ریا می کنند و ریا همان شرک است».

طلبکار سوم:اهل و عیال

حس غریزه جنسی که به منزله ابزار زندگی محسوب و هر فردی از افراد بشر آن را داراست،به هر یک از دو جنس مرد و زن اجازه داده (بلکه لازم شمرده) که وقتی به حد رشد رسیدند و این حس در آنها به فعلیت رسید،همسری برای زندگی خود انتخاب نمایند تا شریک زندگیشان باشد و در تمام حالات پست و بلند روزگار دست از هم برندارند و چون همسر خود را در گرفتاری و شکنجه روزگار ببیند او را دلداری داده و تسلی خاطر او را فراهم نماید و این وظیفه بیشتر به عهده زن است؛چرا که آفریدگار جهان خلقت زن را برای پرورش بنی آدم و تفقد بیچارگان و درماندگان آفریده و غریزه رأفت را در آنان بیشتر قرار داده؛امّا مرد را برای نبرد زندگی خلق فرموده و هر یک را بر فطرت خود سرشته است.

نخستین و مهمترین مؤسسه در جامعه انسانی محیط خانواده است.بنیاد جامعه کوچک خانواده و پیدایش افراد آن با زناشویی زن و مرد برقرار می شود.

محیط خانواده مؤسسه پر قیمتی است که تمام افراد بشر آنجا تربیت می شوند

1- (1) -مستدرک الوسائل:109/1،باب 11،حدیث 113- 17؛مجموعه ورّام:233/2.

و در این محیط کوچک است که آنها را به منظور محبت و برابری و خیراندیشی برای تحمل عواقب تمدن انسانی مهیا می سازند.خانواده مؤسسه ای است که گردانندگان آن از صمیم قلب دوست دارند افراد نیک و صالح از خود به یادگار گذارند.

اساساً انسان مسئول اعمال خویش است؛امّا به حکم ارتباط افراد جامعه، نسبت به یکدیگر،نمی توان افراد جامعه را مستقیماً مسئول اعمال دیگران ندانست.

آیا فرزندی که نادان و بی تربیت بار آمده مسئولیتش متوجه مربی او نیست ؟ بدیهی است که بی انتظامی خانواده را مردم منتسب به رئیس خانواده می دانند.

خلاصه هرکس نسبت به حوزه ای که در آن می تواند بیشتر اعمال نفوذ کند مسئولیت دارد.

از آیات اولیه قرآن این آیه مکی است که می گوید:

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» (1).

و همچنین:

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نٰاراً» (2).

بنابراین حقیقتی را که نمی توان انکار کرد این است که خانواده ریشه اصلی تمدن بشری است و صحت و سلامت تمدن وابسته به سلامت این ریشه است؛ از این جهت می بینیم اسلام از میان تمام مسائل به آن اهمیت بیشتری داده و قوانینی وضع کرده که سازمان خانوادگی را بر اساس صحیح و محکمی استوار سازد.

از نظر اسلام یگانه مرحله صحیح معاشرت،در میان زن و مرد این است که

1- (1) -شعراء (26):214.
2- (2) -تحریم (66):6.

هر یک از آنها با خشنودی کامل آنچه را که به نتایج زندگی و خانواده وابسته است تقویت نمایند،تا بر اساس آن بنیاد خانوادگی استوار گردد.

از طرفی تأثیرات عوامل مختلف در جهان خلقت بویژه تأثیرات غذایی از نظر ظاهر و باطن،بر احدی پوشیده نیست سلامت بودن غذا از نظر بهداشتی ضامن صحت بدن و از نظر حلال بودن ضامن سلامت روح است.

این مسئله یعنی تهیه خوراک حلال بر عهده مدیر خانواده است؛زیرا خاندان هر کسی واجب النفقه آن فرد است،پس بر پدر خانواده لازم است که برای زن و فرزند خود غذای حلال را فراهم آورد تا این غذا بر نورانیت روح آنان بیفزاید و از آوردن غذای حرام بپرهیزد که غذای حرام باعث کسالت و تنبلی روح از عبادت حق است و این سستی در عبادت و اطاعت برای جامعه بزرگتر که از خانواده تشکیل شده است عواقبی خطرناک دارد.

طلبکار چهارم:نفس اماره

طبیعت بشر از نظر بُعْد حیوانی،سرکش،خودخواه،شهوتران و متعدی است.با آنکه استعداد هزار گونه ترقی را دارد و آماده تربیت و فراگرفتن دانش است،جهالت و غفلت او را از آشنایی با استعدادهای پنهان خود بازداشته است، او هیچ گاه تکلیف خود را ندانسته؛ولی آنچه طبیعی اوست جلب نفع و دفع ضرر است.از برای احراز برتری و تأمین سود و قدرت بر دفع زیان،به تمام وسائل متوسل می شود و چون نیرومند باشد همان نیرو را وسیله تعدی و دست اندازی به حقوق دیگران قرار می دهد.به همین جهت است که این موجود عجیب که بالقوه هم فاسد است هم مصلح،هم دانشمند است هم

ص:588

جاهل،هم خیرخواه است هم بدخواه،هم مهربان است هم بی رحم،باید در تحت تربیت قرار گیرد و راهنمایی شود.

منظور از این راهنمایی این است که پرده جهل،ظلمت و غفلت از برابر او برداشته شود تا به مصالح خود آشنا گردد و وظیفه خود را نسبت به خالق و خلق بداند.

در اصطلاح علم اخلاق هوس حرکت اضطراب انگیزی است که در نفس انسان نسبت به موضوعی حادث شده است و شخص هوسناک را آرام نمی گذارد.مانند حب،بغض،عشق،کینه،خشم و خلاصه آنکه هر دم هوسی داشته باشد بو الهوس خوانده می شود و بو الهوس و بی قرار قادر نیست حتی یک قدم رو به کمال بردارد.

شرط عمده سیر کمالی،آرامش خاطر است و تا هوی و هوس باقی است آرامش خاطر میسر نیست و عقل بر نفس حکومت ندارد.

کودکان از آغازین روزهای تولد دارای خوی مادی و حیوانی هستند و می توان گفت هوس بر آنها حاکم است؛بنابراین باید آنها را مراقبت کرد که آن امور مادی و هوی و هوس در وجودشان رسوخ نکند و هوسناک بار نیایند.

زن نیز طبعاً مغلوب هوس است و چون جزیی از مرد است به صورت دیگر دارای هوی و هوس است؛بنابراین باید به وسیله تعلیم و تربیت آن غریزه سرکش را به اطاعت از دین و عقل درآورد.

در هر حال برای بقای اجتماع و ایجاد سلامت و امنیت بر تمام افراد انسان لازم است از ادا کردن طلب طلبکار چهارم خودداری کنند؛زیرا دعوت این طلبکار جز به سوی تباهی و فساد چیز دیگری نیست.

از نبی اکرم نقل شده است که دشمن ترین دشمنان نسبت به انسان«نفس

اماره»است.جلوگیری از شهوات غلط را خدای متعال از نظر جزا با بهشت برین برابر دانسته است،آنجا که می فرماید:

«وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ» (1).

«و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛*پس بی تردید جایگاهش بهشت است.».

تمام معصیت ها و نافرمانی ها به وسیله نفس اماره و تحریک آن انجام می پذیرد که با عامل بازدارنده مذهب و اعتقاد به حق می توان از خطرات آن جلوگیری کرد.

طلبکار پنجم:شیطان

امروزه که تحولات حیرت انگیزی در اصول زندگی بشر روی داده است و از نیم قرن گذشته تا به حال دامنه علوم وسعت عجیبی پیدا کرده است و به وسیله آن علوم،بسیاری از امور مشکله حیاتی حل گردیده و مخصوصاً اصول تعلیم و تربیت در این عصر صورت نوینی به خود گرفته است،در چه مکتبی ممکن است شخصیت هایی را پرورش داد که در راه اصلاح جامعه بشری قدم های مؤثری برداشته و تحول عظیم و اساسی در شئون زندگی ایجاد نماید ؟

آیا آموزشی که امروز مورد تعظیم تمام ملل دنیاست،قدرت تربیت یک فرد دلسوز به جامعه را دارد ؟

باید اعتراف کنیم که:دنیا با همه پیشرفت هایی که در امور مادی نموده است هنوز به حقیقت تعلیم و تربیت روحی و معنوی نرسیده و توجهی به اصول

1- (1) -نازعات (79):40-41.

تربیت حقیقی ننموده است.

هنوز از عالم ماده به سوی جهان معنویت نگرائیده و آن اصولی را هم که فرهنگ امروز دنیا،در تعلیم و تربیت پیش گرفته است،فقط با همان ترقیات مادی که مورد نظر فرهنگیان امروز است سازش دارد و آن اصول هیچ گونه تأثیری در نفوس ندارد.از این جهت است که نتیجه علوم،جز ایجاد جنگ و انسان کشی و پایمال کردن حقوق دیگران چیز دیگری نیست.

هر روز و در هر مکان با چشم خود می بینیم و با گوش خود می شنویم و یا در جرائد کثیرالانتشار مطالعه می کنیم که هرج و مرج اخلاقی در سراسر جوامع بشری شیوع پیدا کرده است،و تا حقیقت تعلیم و تربیت معنوی مورد توجه مصلحین جهان قرار نگیرد،دامنه فساد و شیوع اعمال ننگین،روز به روز در تمام بلاد و کشورها،وسعت پیدا خواهد کرد و همه افراد بشر را دیر یا زود با تمام محصولات علمی خود،به سوی فنا و زوال سوق خواهد داد.این روش را در علم ٍدین روش شیطانی می خوانیم و کتاب خدا قرآن مجید از این روش شدیداً نهی فرموده است:

«إِنَّ الشَّيْطٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (1).

«بدون شک شیطان برای انسان دشمنی آشکار است».

«لا ٰتَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ» (2).

«و از گام های شیطان پیروی نکنید».

«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰا بَنِى آدَمَ أَنْ لا ٰتَعْبُدُوا الشَّيْطٰانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (3).

1- (1)) -یوسف (12):5.
2- (2)) -بقره (2):208.
3- (3)) -یس (36):60.

«ای فرزندان آدم ! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست ؟».

برای دوری از شیطان بهترین پناهگاه آیین مقدس اسلام است که روش تربیتی آن توأم با تربیت جسم و روح است و انسان را از نیستی و هلاکت نجات داده و به آخرین منزل خوشبختی که بهشت اعلاست می رساند.خدای متعال در سوره آل عمران فرموده:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلاٰمُ» (1).

«مسلماً دینِ [واقعی که همه پیامبرانْ مُبلّغ آن بودند] نزد خدا اسلام است».

طلبکار ششم:رقیب و عتید

«مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (2).

«هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز اینکه نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است».

جهان موجودات با عجایب حیرت انگیزی که دارد،در پرتو نظامات ثابت و لایتغیری در حرکت و تکاپو است،و تمام ابعاد مشابه و اجزاء مختلف آن،با هم پیوسته اند،و هر حادثه ای که در کیان هستی واقع می شود،واقع شدنش حتمی و خلاف ناپذیر است.

انواع بدیع و گوناگون مخلوقات،که محصولات این کارگاه عظیم و فراورده های این سازمان پهناورند،هر یک مجهز به جهازات و نیروهایی هستند که با مقاصد حیاتی و هدف های کمالی آنها،کمال مناسبت دارد و به هر

1- (1) -آل عمران (3):19.
2- (2) -ق (50):18.

یک آنچه لایق بوده داده شده است،و راه راستی در مسیر کمالی آن قرار گرفته است.

اما سیر و حرکت انسان بر صراط مستقیم،با سائق طبیعت انجام نمی گیرد؛ بلکه چون این نوع در تحصیل مقاصد حیاتی خویش با اراده و علم و انتخاب سفر می کند به ناچار صراط مستقیم او صراط عملی است و با قائد علم و اندیشه پاک می تواند در جاده مستقیم سعادت قدم گذارد.

«إِنّٰا خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشٰاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنٰاهُ سَمِيعاً بَصِيراً» (1).

«ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه،از علقه به مضغه،از مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم،پس او را شنوا و بینا قرار دادیم».

تمام مبانی حیات انسان،بر اصول و قواعد عملی است.

منطقه خواسته های عملی بشر بر دو قسم است:یا خواسته های عملی مطابق با رضایت خالق است،یا مطابق نیست در هر دو صورت خدای متعال دانا در قرآن می فرماید:هیچ عملی از شما سرنمی زند مگر این که من حافظ آن هستم، اگر عمل در صراط مستقیم حق انجام گیرد انسان به سعادت اصلی رسیده و اگر در غیر راه حق،انسان دچار هلاکت شده است.

این است که خدای متعال مأمورانی به نام«رقیب»و«عتید»بر انسان گماشته که تمام اعمال انسان را در دفتر مخصوص و مربوط ثبت کنند به طوری که چیزی از نظر آنان پنهان نخواهد ماند.

ص:593

1- ((1)) -انسان (76):2.

«إِنَّ کِتٰابَ الْأَبْرٰارِ لَفِی عِلِّیِّینَ» (1).

«بلکه پرونده نیکان در علیّین است».

«إِنَّ کِتٰابَ الفُجّٰارِ لَفِی سِجِّینٍ» (2).

«یقیناً پرونده بدکاران در سجّین است».

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ* وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ» (3).

«پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند،آن نیکی را ببیند.*و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند،آن بدی را ببیند».

طلبکار هفتم:ملک الموت

(4)

1- ((1)) -مطففین (83):18.
2- ((2)) -مطففین (83):7.
3- ((3)) -زلزله (99):7.
4- ((4)) -غفلت یکی از مهمترین عوامل سقوط و انحطاط انسان است.هرگاه انسان از مقام،جایگاه و موقعیت خویش غافل شد و حقیقت زندگی را از زیر خاک روبه های رذایل نفسانی خود آگاه نکرد و برای عمر و زندگی قداستی قائل نشد،دیوانه وار به سوی اشباع غرایز نفسانی و حیوانی خود سرعت گرفته و تمام ارزش و منزلت خویش را در کاسه ای از شراب شهوت سر می کشد. از اساسی ترین عوامل بازدارنده انسان،از گرایش به امور مذموم اخلاقی یاد مرگ است.این که انسان باور کند که ملک الموت بسان طلبکاری جسور انتظار فرا رسیدن زمان سرآمدن فرصت و پایان عمر را می کشد و برای قبض روح آدمی لحظه ای تحمل نمی کند،زمینه خیال پردازی و فریب خوردن را تا حدّ زیادی بر انسان مسدود می نماید. یاد مرگ و اعتقاد به حوادث پس از آن،بادهای غرور نخوت،عجب و خودپسندی را از دماغ آدمی خارج می کند و او را به زندگی شرافتمندانه ای دعوت می نماید. بیشتر انسان ها هنوز باور نکرده اند که

روزی خواهند مرد و ملک الموت طلب خود را از آنان باز خواهد ستاند و لحظه ای درنگ نخواهد کرد.وجود مبارک امیر مؤمنان علیه السلام در -

خدای متعال در سوره جمعه فرموده:

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاٰقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیٰ عاٰلِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهاٰدَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِماٰ کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (1).

«بگو:بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد،سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید،پس شما را به اعمالی که همواره انجام می دادید،آگاه خواهد کرد».

ص:595

1- (1) -جمعه (62):8.

16 المعاد فی الکتاب و السنه

اشاره

ص:597

المقدّمه

ما من شكّ من ان ابرز الظّواهر التّاريخيه،الّتى و اكبت الحياه الانسانيه جمعاء هي الرّسالات الالهيه الّتى جاء بها الانبياء المرسلون،اولئک الذين منحهم اللّه الرّشد و الكمال،و اختارهم لينقذ بهم البشريه من مختلف المهالک و الاخطار.

و هؤلاء الانبياء هم اكمل الناس و امثلهم من وجهه العقل و البصيره و الايمان،و من وجهه العمل و الاخلاق و السلوک و قد اعطاهم اللّه ميزه العضمه فى جميع ابعاد حياتهم الرساليه المثقله بالمعضلات.

و قد جعل اللّه سبيل الانبياء هو السّبيل الاقوم،و الصراط،المستقيم الّذى هدى إليه الناس و وصّاهم به.

و لم تستطيع البشريه-عبر التاريخ كلّه-انسان تثبت استغناها عن الانبياء كما لم تستطع ان تثبيت ذلک الى آخر يوم من حياتها اذ الانبياء هم المصابيح التى تضيئى طريق الناس،و تنير نفوسهم و تحيى فيهم الحبّ و الحياه.و هم الذّين يستجيبون لحاجاتهم المعنويّه:و التربويّه،و يعلّمونهم الحكمه و يزكّونهم،و يهدونهم الى طريق الحقّ و الصّواب و الانبياء هم الذين وهبوا الناس الحياه،و صقلوا ارواحهم،و شحذوا مواهبهم،و ايقظوا فطرتهم،و امروهم بالمعروف،و نهوهم عن المنكر.

فالحياه التى لا تتّصل بمنبع النّبوه ليس لها قيمه،و التاريخ الذى لا يستنير بهدايتهم قد ملأت بالظّلمه.

و المجتمع الذى حرمت اعماقه من الدين،و خلا محتواه من الوحى،فانّ الانسان

ص:599

الذی یعیش فیه دابه شریره،و حیوان مفترس،بل هو اضلّ من ذلک.

و فی ایّه مدرسه رسالیّه توجد النماذج المثالیّه من الناس،کما یتواجدون،فی ساحه الانبیاء،و فی مدارسهم الالهیّه.و انّی توجد معالم الفضیله و النّور،و الاصاله و الشّرف، و المعرفه و الواقعیّه و الوعی و البصیره و الصّدق و الفلاح،و الحکمه و الانسانیه المثلی:ما لم یکن مبدءه و لا منتهاه الانبیاء و رسالاتهم.

فانّ الانبیاء هم معین العلوم المادیّه و المعنویّه و اذا ما استثنینا هولاء العمالقه،و نحّینا بآثارهم و دورهم،و رسالاتهم السماویه التی بعثوا لها-عن حیاه المجتمعات فی العالم فاننا لم نجد حضاره انسانیّه تستحقّ الذّکر و البقاء.

و یستحسن بنا ان تستشهد-فی هذا الصدد-باقوال سیّد الموحدین،و امام العارفین، و قطب رحی الواصلین:امیر المؤمنین علیه السلام فی تمجید الانبیاء،و تثمین دورهم فی اعداد البشریّه صیاغتهم و تغذیتهم بالوحی و الهدایه:

«و اصطفی سبحانه من ولده انبیاء،اخذ علی الوحی میثاقهم و علی تبلیغ الرساله امانتهم،لمّا بدّل اکثر خلقه عهد الله الیهم،فجهلوا حقّه،و اتخّذوا الانداد معه،و احتالتهم الشیاطین عن معرفته،و اقتطعهم عن عبادته فبعث فیهم رسله، و واتر الیهم انبیاءه،لیستادوهم میثاق فطرته و یذکّروهم منسّی نعمته، و یحتجّوا علیهم بالتّبلیغ،و یثیروا لهم دفائن العقول» (1).

اجل..انّ الانسان-کما صوّره امام العاشقین-حینما لا یرتبط باللّه فانه یستوثق بالشیطان،و حین لا یکون له نصیب من المعرفه الالهیّه فانه یصاب برکود العقل و جموده، حیث یکون عمله إذ ذاک عملاً شیطانیّاً،و سلوکه سلوکاً حیوانیّاً لا محاله.

فانّ الامام علی علیه السلام انّما یعلن.فی نهجه ما یرجوه-للبشرّیه من خیر و صلاح حین یقول:

1- (1) -نهج البلاغه:خطبه 1؛بحار الانوار:60/11،باب 1،حدیث 70.

«نسأل اللّه منازل الشهداء،و معایشه السعدّاء و مرافقه الانبیاء» (1) .

و حقّاً انّ السعاده تمکن فی طریق الشّهاده،فانّ الحیاه الواقعیّه و حیاه السعداء انّما هو فی مرافقه الانبیاء و اتّباعهم،و الانقیاد لهم.

و قد خطب سیّدالشهداء و المظلومین،و قدوه المبارزین،و روح المجاهدین،و عشق العاشقین و نور العارفین،و مقصد السّالکین،الامام الحسین علیه السلام لیله عاشوراء فی صفوه اصحابه المجاهدین فی سبیل اللّه و فی خلال خطبته تلک الّتی صدح بها و هی لم تکن الّا قول الحقّ،و قد خرج من فم الحسین علیه السلام و هو یجسّد فیها انّ کرامته علی اللّه،و کرامه اهل بیته و اصحابه ما هی الّا من کرامه النبوه و الرساله،صادعا بذلک و هو-یومذاک علی قمّه التاریخ،و قُلّه الانسانیه المثلی:

«اثنی علی اللّه احسن الثناء،و احمده علی السرّاء و الضرّاء اللّهمّ انّی احمدک علی ان اکرمتنا بالنّبوه،و علمتنا القرآن،و فقّهتنا فی الدّین،و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئده،فاجعلنا من الشاکرین» (2) .

و قد بعث الانبیاء لیعالجوا امراض المجتمع المادّیه و المعنویّه،الفردیه منها و الاجتماعیّه،من حیث الاسره و المحیط العام و لیصلحوا عقائد الامم و یصحّحوا اعمالهم و یهذّبوا اخلاقهم و نفوسهم،و لم یالوا جهداً فی اداء رسالتهم هذه و لم یدّخروا وسعاً فی ان یضحوا من اعماقهم فی امتثال البشریه من براثن الجهل و الشقاء اذ وقفوا مواقفهم الصلاه امام الاحداث الجسمیه و القوی الشرّیره المضاده لحرکتهم،فدکوا صروح الجبابره من امثال:قارون،و سلاطین الجور و الشیاطین الماردین،و عبده الدّنیا فی حین لم یتوقّعوا جزاء و لا شکورا حیال خدماتهم هذه،و ما بذلوا فی سبیل انقاذ البشیریه من

1- (1) -نهج البلاغه:خطبه 23؛کافی:57/5،باب الامر بالمعروف،حدیث 6.
2- (2) -ارشاد:91/2؛بحار الانوار:392/44،باب 37.

هوّه الذلّه و المسكنه و الاسر و كان الاجر الوحيد الّذى يتوقّعونه من الناس هو اتّباع سبيلهم،و الجرى على هديهم،و احياء دين اللّه،و الاستقامه فى العقيده:

«قُلْ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً» (1) .

و قد جاء فى نهج الامام على عليه السلام ما يرجع الى الانبياء عليهم السلام قوله:

«بعث اللّه رسله بما خصّهم به من،رحمته و جعلهم حجّه له على خلقه لئلّا تجب الحجّه لهم بترک الاعذار إليهم،فدعاهم بلسان الصدّق إلى سبيل الحقّ» (2) .

كما صوّر للمسلمين معطيات البعثه النبوّيه،و ما كان قد اصيب به الناس من الشقوه و الضّلاله و الانحطاط قبل ذلک،حيث يقول:

«و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله،ارسله بالدّين المشهور و العلم المأثور، و الكتاب المسطور و النّور الساطع،و الضّياء اللّامع،و الامر الصّادع،ازاحه للشّبهات،و احتجاجاً بالبيّنات و تحذيراً بالايات،و تخويفاً بالمثلات،و النّاس فى فتن انجذم فيها حبل الدّين،و تزعزعت سوارى اليقين،و اختلف النجر و تشتّت الامر و ضاق المخرج،و عمى المصدر فالهدى خامل،و العمى شامل،عصى الرّحمن،و نصر الشّيطان و خذل الايمان،فانهارت دعائمه،و تنّكرت معالمه، و درست سبله،و عفّت شركه أطاعوا الشّيطان فسلكوا مسالكه و وردوا مناهله...» (3) .

1- (1)) -الفرقان (25):57.
2- (2)) -نهج البلاغه:خطبه 144؛شرح نهج البلاغه:84/9؛بحار الانوار:315/5،باب 15،حديث 11.
3- (3)) -نهج البلاغه:خطبه 2؛شرح نهج البلاغه:135/1؛بحار الانوار:333/74،باب 14 حديث 19.

و لم یالوا الانبیاء جهداً فی تبلیغ ما یرشد الناس الی اللّٰه و ما یصل بهم إلی رشدهم و کمالهم،و کان من اهمّ هذه العلل،العوامل:تلک التوجیهات و الهدایات التهذیبیّه، و القوانین الالهیه البُنّاه الّتی ظلّت تلمع فی حیاه الانسان و تاریخه،ذلک:لأنّ الانسان کما هو مهدد من جانب المخاطر الخارجیّه الّتی تحیط به فانّه مهدّد-کذلک-من جانب المخاطر النفسیّه الکامنه فیه،و لذلک فهو بحاجه ملحّه إلی قوّه قاهره تیکئ،علیها فی سبیل الوصول إلی سعادته الدنیویّه و الاخرویّه والی ما ینجیه،علی ضوء ما جاء به الانبیاء الکرام،ودعوا إلیه.

و لهذا:فانّ الانبیاء قد رکزوا علی مسألتین اساسیّتین لصیانه البشریه عامه و هما:

الف-المبداء:ای وجود اللّٰه تبارک و تعالی،و ما یتّصف به من صفات.ب-المعاد:و ما یترتّب علیه من الثّواب و العقاب علی الاعمال.

المسأله الاولی:انما تبتنی علی اساس انّ انبیاء اللّٰه قد بیّنوا الرشد من الغیّ،و میّزوا الحقّ من الباطل،و الحلال من الحرام،و ما یرجع إلی ذلک فی الشؤون المادیّه و المعنویّه و کان الضّمان لکلّ ذلک هو الاعتقاد باللّٰه،و الاذعان بالرقابه الالهیّه و انّ العباد ما لم یجعلوا اللّٰه نصب اعینهم لا یمکنهم التعبّد بما جاء به الانبیاء،و لا اداء ما حملوا بها من واجبات، اجل،لا یمکن ان تتعبّدوا بکلّ ذلک ما لم یعتقدوا باله سمیع بصیر محیط شهید و هو علی کلّ شیء قدیر،و هو یحیط بعلمه و قدرته لا یخلو منه مکان،لئلّا یجد الانسان ما یخرجه من سلطانه و حکمه،لیتسنّی له ان یعصی اللّٰه تعالی،أو یضرب بفروضه تلک عرض الجدار.

ذلک اله عالم بکلّ ما یرتبط بالانسان من شؤون ذاتیّه و خارجیّه لا یعزب عنه شی من ذلک،و هو یراقب افعاله و حرکاته کما یقول امیر المؤمنین فی دعائه لکمیل.

«و کلّ سیّئه امرت باثباتها الکرام الکاتبین،الذّین وکّلتهم بحفظ ما یکون منّی،

ص:603

و جعلتهم شهوداً علیّ مع جوارحی،و کنت انت الرّقیب علی من ورائهم، و الشاهد لما خفی عنهم...» (1) .

و کان من هذا المنطق ضروره الشّخوص الی اللّه،و ذکره فی کلّ لحظه من لحظات الحیاه،حیث قال الامام السادس علیه السلام فی جواب رجل یسأله:(علی ما ذا بنیت امرک) اذا جاء به باجوبه اربع،کما احدها:

«علمت انّ اللّه مطّلع علی فاستحییت» (2) .

اجل کنت أجد أنّه لا یخلو منه مکان و لا یعزب عنه شی،و لا یغادر صغیره و لا کبیره الّا و یحصیها،فصدّنی حیائی عن ان اعصی اللّه طرفه عین ابدا.

و لهذا...فقد وردت فی الاحادیث المعتبره مسأله ذکر اللّه تعالی فی احسن تفاسیره:

انّ ذلک امنع حصن،و اقوی ضامن لامتثال الطاعه،و ترک المعصیه.

و عن أبی عبد اللّه علیه السلام حیث قال:

من أشدّ ما فرض اللّه علی خلقه ذکر اللّه کثیراً ثمّ قال:لا اعنی سبحان اللّه، و الحمد للّه،و لا اله الّا اللّه،و اللّه اکبر،وان کان منه،و لکن ذکر اللّه عند ما احلّ و حرّم،فان کان طاعه عمل بها،وان کان معصیه ترکها (3) .

و علی اساس هذا الواقع القرآنی الملموس:ادلی الزعیم القائد امل المستضعفین و المضطهدین فی العالم،امام الامه الخمینی الکبیر روحی فداه-فی کلمه عرفانیه تربویه:

(العالم ماثل امام اللّه لا تعصوا اللّه امامه).

و ذلک کما یقول القرآن الکریم:

1- (1)) -مفاتیح الجنان.
2- (2)) -مستدرک الوسائل:172/12،باب 101،حدیث 13806-15؛بحار الأنوار:228/75،باب 23،حدیث 100.

3- (3)) -کافی:80/2،باب اجتناب المحارم،حدیث 4؛وسائل الشیعه:252/15،باب 23،حدیث 20428.

«وَ إِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ» (1).

اذ لو وجد الانسان فی کلّ حین نفسه محضراً عند الله فسوف لا یسمح لنفسه تفوته طاعه من طاعاته،أو یتأتّی له ان یقترف شیئاً من حرماته.

و المسأله الثانیه:الّتی صدع بها الانبیاء و هی تکفّل و تضمّن شؤون الانسان التربویّه و تقیده بمعرفه الحلال و الحرام،هو توجیه الانسان إلی الاذعان بالمعاد،ذلک الذی اخبر عنه الباری تعالی فی جمیع کتبه السماویّه،و علی الاخصّ فی القرآن الکریم،الّذی بسط فیه هذه العقیده،بعد ان صدع به جمیع الانبیاء تباعاً،و هم 124000 نبّی عدا الائمه المعصومین علیهم السلام.

و مسأله العدل القائم باللّه نتلمس آثاره فی عالم الخلیقه کلّها و لذلک یقتضی ان یکون من وراء هذا العالم المادّی المحدود عالماً ابدیّاً یجزی فیه المحسنون علی احسانهم، و یعاقب فیه المسیئون علی اساءتهم.

و ما من شکّ:انّ انکار المعاد هو انکار لکلّ الشؤون و المعطیات الالهیّه بل المثل الانسانیّه العلیا جمعاء.

فهل هناک من یرتضی للانبیاء العظام من امثال ابراهیم،و موسی و عیسی و الرّسول الاکرم و امیر المؤمنین،و الائمه المیامین علیهم السلام ان یجزون علی عظیم سعیهم و عبادتهم، و ما تحملوه من الاذی فی سبیل انقاذ اممهم من شرک الشیطان،و شرور النّفس الامّاره بالسّوء،و من الهلکه،و التّردی،اجل هل یجد ربّهم من بعد هذا العنت و الجهاد ان تطوی صفحات حیاتهم،و هم لا یجزون علی قلیل من اعمالهم،أو یجزون قلیلاً علی اعمالهم الجبّاره تلک.

و هل هناک من یقنع بهذا..ان یهلک فرعون و نمرود و شدّاد،و هیرودیس،و قوم عاد

ص:605

1- (1)) -یس (36):32.

و ثمود و اشباههم،و ابو لهب و ابو سفيان،و معاويه و یزید،و بهلوی و هتلر،و جنگیز و تیمور،و آتیلا و نرون،و ماکیاولی،و کارتر،و ریگان،و بگین و صدّام ودایان و غیرهم، ممن عاشوا فی الملذّات و جمعوا الثروات،و افظع من ذلک انّهم نهبوا اموال العباد،سفکوا دماءهم و هتکوا اعراضهم،و قد طویت صحائف حیاتهم،و لم ینالوا جزاء ما اقترفوا من ذلک.

اجل،بما ذا توازن اعمال النّاس و تضحیاتهم،ممن نذروا انفسهم للّه و هل تسع الدنیا کلها ظرفا الجزاء بعض اعمالهم،اضف الی ذلک الشهداء الّذین سلکوا سبیل الحقّ، و التضحیه،و کذلک الجبابره و الجناه الذین قتلوا الناس،و استعبدوهم،فهل یمکن ان یجزون علی سفک دم واحد من الابریاء فی هذا العالم الضیق المحدود.

المعاد فی القرآن و ادلّتها

و حقاً انّه لم یبق موضع لانکار المعاد،و یوم القیامه،و فی القرآن الکریم دلائل جلّیه محکمه فی ایمان النّاس به،و هذه الآیات انّما هی نمازج حیّه من القرآن تجّسد لنا حقیقه المعاد و ماهیّته.

و هذه الآیات دلائل متینه فی مسأله المعاد فی القرآن:

«یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاکُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلیٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلاٰ یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَ تَرَی الْأَرْضَ هٰامِدَهً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْهَا الْمٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ* ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتیٰ وَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* وَ أَنَّ السّٰاعَهَ آتِیَهٌ

لا ٰ رَيْبَ فِيهاٰ وَ أَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ» (1) .

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولىٰ فَلَوْ لا ٰ تَذَكَّرُونَ» (2) .

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ سُلاٰلَهٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنٰاهُ نُطْفَةً فِى قَرٰارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظٰاماً فَكَسَوْنَا الْعِظٰامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ* ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَهِ تُبْعَثُونَ» (3) .

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوٰاتاً فَأَحْيٰاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (4) .

«أَ وَ لَمْ يَرَ الْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذٰا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ* وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظٰامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِى أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* اَلَّذِى جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نٰاراً فَإِذٰا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ* أَ وَ لَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَ هُوَ الْخَلاّٰقُ الْعَلِيمُ» (5) .

«لا ٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰامَهِ* وَ لا ٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَهِ* أَ يَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ* بَلىٰ قٰادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّىَ بَنٰانَهُ» (6) .

«قُتِلَ الْإِنْسٰانُ مٰا أَكْفَرَهُ* مِنْ أَىِّ شَىْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ

1- ((1)) -الحج (22):5-7.
2- ((2)) -الواقعه (56):62.
3- ((3)) -مؤمنون (23):12-16.
4- ((4)) -بقره (2):28.
5- ((5)) -يس (36):77-81.
6- ((6)) -القيامه (75):1-4.

اَلسَّبِيلَ يَسَّرَهُ* ثُمَّ أَمٰاتَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذٰا شٰاءَ أَنْشَرَهُ» (1) .

و كثير من امثال هذه الآيات الكريمه الّتى تطرح مساله المعاد و القيامه على اساس متقن و متين من الاستدلال و البداهه،حيث لم يبق أى مجال لانكار حقيقه العدل بعد انقراض هذا العالم و نهايته.

موقف الانسان من فناء العالم و ما بعده

لا ريب انّ اولئک الذين يلازمون الصراط المستقيم و لا يشاققون اللّٰه تعالى و الذين يجتنبون كبائر الاثم و العصيان،و يجعلون انفسهم عباد اللّٰه،و هم بامره يعملون و يؤدّون، مسؤولياتهم الفرديّه و الاجتماعيّه و العائليّه و هم كما تقول هذه الآيات يرون يوم مماتهم يوم حياتهم،ينتقلون به من عالم محدود الى عالم ابدى و يرون انفسهم يسيرون الى الحقّ و اليقين،فانّ ساعه الموت عندهم هى نهايه الهجران و غايه وصول العاشق الى معشوقه.

و قد المح القرآن الكريم الى هذه الحقيقه فى عده آيات،و على هذا الاساس نرى انّ عباد اللّٰه المخلصين،و عشّاق الفضيله يتوقون الى لقاء هذه السّاعه الحبيبه اليهم.

«و اللّٰه لابن أبى طالب آنس بالموت من الطّفل بثدى امّه» (2) .

«فزت و ربّ الكعبه» (3) .

«اذاً لا نبالى بالموت» (4) .

و غير ذلک من امثال هذه الكلمات التى اثرت عن اولياء اللّٰه،و هى تدلّ على مسيرتهم فى لقاء الموت.

و يصرح القرآن الكريم على هذا الصعيد:

1- (1) -عبس (80):17-22.
2- (2) -نهج البلاغه:خطبه 6.
3- (3) -شرح نهج البلاغه:207/9.

4- (4)) -مثير الأحزان:44؛بحار الأنوار:367/44،باب 37.

«وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» (1).

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (2).

«وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلاً كَبِيراً» (3).

«وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (4).

و امّا موقف المسیء غیر التائب و المتوغّل فی غیّه و عماه،و من ظلّ اسیر الهوی و النّفس.

الاماره بالسّوء فانّه یشعر الفناء بالموت،و یفرّ منه فرار المغزی من الذئب کما یذکر ذلک القرآن الکریم،و الاحادیث المأثوره،و هی الّتی تصوّر شعور المؤمن و غیر المؤمن بالموت.

و قد ورد فی الحدیث انّه سئل عن الحسن بن علی علیهما السلام ما الموت الذّی جهلوه فقال:

«اعظم سرور یرد علی المؤمنین اذ نقلوا عن دار النکد الی النّعیم الابد،و اعظم ثبوراً یرد علی الکافرین اذ نقلوا عن جنتهم الی نار لا تبید و لا تنفد (5).

و قال الحسین علیه السلام:

«انّ أبی حدّثنی بذلک عن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم الدّنیا سجن المؤمن و جنّه الکافر،

1- ((1)) -بقره (2):25.
2- ((2)) -بقره (2):223.
3- ((3)) -أحزاب (33):47.
4- ((4)) -یونس (10):2.
5- ((5)) -معانی الاخبار:288،باب معنی الموت،حدیث 3؛بحار الانوار:154/6،باب 6،حدیث 9.

و الموت جسر هؤلاء إلى جنّاتهم،و جسر هؤلاء إلى جحيمهم،ما كذبت و لا كذبت» (1).

و قيل لعلّى بن الحسين عليهما السلام:

ما الموت ؟ قال:لمؤمن كنزع ثياب وسخه قملّه،و فكّ قيود و اغلال ثقيله و الاستبدال بافخر الثياب و اطيبها روائح،و اوطأ المراكب،و آنس المنازل، و للكافر كخلع ثياب فاخره،و النّقل عن المنازل الانسته و الاستبدال باوسخ الثياب و اخشنها،و اوحش المنازل و اعظم العذاب (2).

و قيل لمحمد بن على الباقر عليهما السلام:

ما الموت:قال هو النّوم الذى ياتيكم فى كلّ ليله الّا انّه طويل مدّته لا ينتبه الى يوم القيامه،فهم من رأى فى منامه من اصناف الفرح ما لا يقادر قدره و منهم من رآى فى منامه من اصناف الاهوال ما لا يقادر قدره،فكيف حال فرح فى النوم و وجل فيه هذا هو الموت فاستعدّوا له (3).

و قال رجل لابى ذر رحمه الله:ما بالنا نكره الموت فقال:لانّكم عمرّتم الدّنيا و خرّبتم الآخره،فتكرهون ان تنقلوا من عمران الى خراب و قيل له كيف ترى قدومنا على اللّه قال:

امّا المحسن فكالغائب يقدم على اهله،و امّا المسىء فكالابق يقدم على مولاه قيل فكيف ترى حالنا عند الله:قال:اعرضوا اعمالكم على الكتاب،انّ اللّه عزّ و جلّ يقول:

1- ((1)) -معانى الاخبار:288،باب معنى الموت،حديث 3؛بحار الانوار:297/44،باب 6،حديث 9.
2- ((2)) -معانى الاخبار:289،باب معنى الموت،حديث 4؛بحار الانوار:155/6،باب 6،حديث 9.
3- ((3)) -معانى الاخبار 289،باب معنى الموت،حديث 5؛بحار الانوار:155/6،باب 6،حديث 9.

«إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ* وَ إِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِی جَحِیمٍ» (1).

قال الرجل:فاین رحمه اللّه،قال،رحمه اللّٰه قریب من المحسنین (2).

اجل..انّ ذکر الموت،و الامعان فیما بعد الموت و البرزخ و عقباته و اهواله،و نفخ الصور و الخروج من القبور،و اهوال المحشر و الورود فیه،و المثول بین یدی اللّٰه، و الوقوف امام المحکمه الالهیّه العادله انّما هو افضل داع للعبودیه،و امتثال اوامر اللّٰه، و التنکّب عن معاصیه.

و لذلک نقرأ فی کلمات الحکماء:ان التّفکیر فی الموت من اهمّ العوامل التهذیبیّه المؤثره فی وجود الانسان.

فجدیر بمن الموت مصرعه،و التراب مضجعه،و الدّود انیسه و منکر و نکیر جلیسه، و القبر مقرّه،و بطن الارض مستقرّه،و القیامه موعده و الجنّه و النّار مورده ان لا یکون له فکر الّا فی الموت،و لا ذکر الّا لاجله و لا تطّلع الّا الیه،و لا تعرج الّا علیه،و لا اهتمام إلّا به،و لا حوم الّا حوله،و لا انتظار و لا تربّص الّا له.

و حقیق ان یعدّ نفسه من الموتی،و یراها فی اصحاب القبور،فان کلّ ما هوات قریب و البعید ما لیس بآت.و قد قال علیه السلام:

«الکیّس من دان نفسه،أی یحاسبها و عمل لما بعد الموت» (3).

و لن یتیسّر الاستعداد لشی الّا عند تجدّد ذکره علی القلب،و لا یتجدّد ذکره الّا عند التذکّر بالاصفاء الی المذکّرات له،و النّظر فی المنبّهات علیه.

و قال النّبی صلی الله علیه و آله:

1- ((1)) -انفطار (83):13-14.
2- ((2)) -کافی:458/2،باب محاسبه العمل،حدیث 20؛بحار الانوار:137/6،باب 4،حدیث 42.
3- ((3)) -مستدرک الوسائل:155/12،باب 95،حدیث 13762-6؛مجموعه ورام:64/1 باب العتاب.

«اکثروا ذکر هادم اللّذات الموت» (1) .

و قال عطاء الخراسانی:مرّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم بمجلس قد استعلاه الضحک فقال:شوبوا مجلسکم بذکر مکدّر اللّذات قالوا:و ما مکّدر اللّذات،قال الموت (2) .

و سئل صلی الله علیه و آله و سلم:من اکیس النّاس و اکرم النّاس یا رسول اللّه فقال:

«اکثرهم ذکراً للموت،و اشدّهم استعداداً له اولئک هم الاکیاس ذهبوا بشرف الدّنیا و کرامه الآخره» (3) .

و فی الکافی عن ابی عبیده قال:قلت لأبی جعفر علیه السلام:حدّثنی ما انتفع به،فقال:

«یا أبا عبیده اکثر ذکر الموت،فانّه لم یکثر ذکره انسان الّا زهدّ فی الدّنیا (4)».

و عن أبی بصیر،قال شکوت إلی أبی عبد اللّه علیه السلام الوسواس،فقال یا ابا محمد اذکر تقطع اوصالک فی قبرک،و رجوع احبّائک عنک اذا دفنوک فی حفرتک،و خروج بنات الماء من منخریک،و اکل الدود لحمک،فان ذلک یسلی عنک ما انت فیه،قال ابو بصیر فو اللّه ما ذکرته إلّا سلی عنّی ما انا فیه من همّ الدّنیا (5) .

اعلم انّ الموت هائل و خطره عظیم،و غفله النّاس عنه لقلّه فکرهم فیه،و ذکرهم له، و من یذکره لیس یذکره بقلب فارغ،بل بقلب مشغول بشهوات الدنیا،فلا ینجع ذکر الموت فی قلبه فالطّریق فیه یفرغ العبد قلبه عن کلّ شی الّا عن ذکر الموت الّذی هو بین

1- ((1)) -مستدرک الوسائل:103/2،باب 17،حدیث 1540-10؛بحار الانوار:167/79،باب 20،حدیث 3.
2- ((2)) -مجموعه ورّام:268/1.
3- ((3)) -مجموعه ورّام:219/1،باب ذکر الموت.
4- ((4)) -کافی:255/3،باب النوادر،حدیث 18.

5- (5)) -کافی:255/3،باب النوادر،حدیث 20؛وسائل الشیعه:434/2،باب 22،حدیث 2570.

يديه كالّذى يريد ان يسافر إلى مفازه مخطره أو يركب البحر فانّه لا يتفكّر الّا فيه،فإذا باشر ذكر الموت قلبه فيوشک ان يؤثر فيه،و عند ذلک يقلّ فرحه و سروره بالدّنيا و ينكسر قلبه.

و اوقع طريق فيه ان يكثر ذكر اشكاله و اقرانه،الّذين مضوا قبله فيتذكّر موتهم و مصرعهم تحت التّراب،و يتذكّر صورهم فى مناصبهم و احوالهم و تتفكّر كيف محا التراب آلان حسن صورتهم،و كيف تبدّدت اجزاءهم،فى قبورهم،و كيف ارملوا نسائهم و ايتموا اولادهم و ضيّعوا اموالهم،و خلت منهم مساجدهم و مجالسهم و لتقطعت آثارهم، و اوحشت ديارهم،فمهما تذكر رجلاً رجلاً و فصّل فى قلبه حاله و كيفيّه حياته،و توّهم صورته،و تذكر نشاطه،و تردّده و امله فى العيش و البقاء،و نسيانه للموت،و انخذاعه بموء آتاه الاسباب،و ركونه الى القوه و الشباب،و ميله إلى الضحک و اللّهو،و غفلته عمّا بين يديه من الموت الذريع،و الهلاک السريع،و انّه كيف يتردّد،والان قد تهدّمت رجلاه و مفاصله،و انّه كيف كان ينطق و قد اكل الدّود لسانه و كيف كان يضحک و قد اكل التراب اسنانه و كيف كان يدبّر لنفسه ما لا يحتاج اليه الى عشر سنين فى وقت لم يكن بينه و بين الموت الّا شهر،و هو غافل عمّا يراد به،حتى جاءه الموت فى وقت لم يحتسبه،فانكشف له صوره الملک،و قرع سمعه النداء،امّا بالجنه أو بالنّار،فعند ذلک ينظر فى نفسه انّه مثلهم،و غفلته كغفلتهم،و ستكون عاقبته كعاقبتهم ! !

الثّواب و العقاب

و قد اسلفنا انّ من الضروره ان تقوم من بعد عالمنا هذا نشأه اخرى تقتضيه العدل لتجزى كلّ نفس بما كسبت من خير حسن الثّواب و بما اقترفت من شرّ سوء العقاب،و انّ جحود ذلک العالم جحود لكل القيم،و المثل العليا.

و انطلاقا من تلک الآيات الكريمه،و ما جاء به الانبياء المرسلون،و الائمّه المعصومون،لم يبق شکّ و لا ترديد فى معطيات الموت،و ما يستتبعه من اهوال و عقبات.

و فی القرآن الکریم آیات عظیمه یتبیّن منها اجر العاملین،و عذاب المجرمین تملأ الانسان عبودیه و زلفی و تمنحه القدره علی مقاومه الذّنوب کما تتضّمن الاحادیث المأثوره ما یلفت النظر إلیها،کما هو فی کتاب (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال) (1).نقرء فی القرآن:

«یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ* فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّٰارِ لَهُمْ فِیهٰا زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ» (2).

«یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْداً* وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلیٰ جَهَنَّمَ وِرْداً» (3).

«إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفٰاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ» (4).

«وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا وَجَدْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ کٰانَ الشَّیْطٰانُ یَدْعُوهُمْ إِلیٰ عَذٰابِ السَّعِیرِ» (5).

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِیناً» (6).

«وَ مٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنٰا زُلْفیٰ إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزٰاءُ الضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ» (7).

ص:614

1- ((1)) -سبأ (34):37.
2- ((2)) -من تألیفات شیخنا العظیم الصدوق رحمه الله.
3- ((3)) -هود (11):105-106.
4- ((4)) -مریم (19):85-86.
5- ((5)) -نور (24):19.
6- ((6)) -لقمان (31):21.
7- ((7)) -أحزاب (33):57.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحٰاتِ كٰانَتْ لَهُمْ جَنّٰاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً* خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يَبْغُونَ عَنْهٰا حِوَلاً» (1).

«وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (2).

«لٰكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰاتُ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (3).

و من الندره ان نستقصى سوره من سور القرآن و لم نجد فيها ما يركز على مبداء ثواب المحسنين و عقاب المسيئين.

و حيث لا تسع هذه المقدّمه ان نرد فيها آيات اخرى يتعرّض هذه الحقيقه...فما اجدر بالقراء من ان يتمزّجوا بالقرآن،وان يتدبّروا آياته وان لا يغفلوا عن العمل بها.

هدانا اللّٰه الى طاعته،و عصمنا عن معصيته.

و الحقيقه انّه لا يمكن التوّصل الى حقائق المعاد،و لا استثمار الاعتقاد به الا الترابط بالقرآن المجيد،و التّطلع الى الاحاديث الّتى تجسّد مسيره الانسان من اوّل مراحل الموت الى ساحه المحشر،من المحشر الى الوقوف على ابواب الجنّه أو الجحيم.

فكان دأب الأنبياء و الائمّه و الأولياء فى صدد معالجتهم للمنحرفين ان يقيموا أودهم فى شخوصهم الى المبدء و المعاد،وان يعطوا على ابعادهم بذلک عن التّهاون فى العبوديّه، و من التلوّث بالذنوب.

اذ من الممكن ان يستمع احد من النّاس الى آيه العمل فى قوله تعالى:

1- ((1)) -كهف (18):107-108.
2- ((2)) -هود (11):115.
3- ((3)) -توبه (9):88-89.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ شَرًّا يَرَهُ» (1).

و يذعن اليها،و يستيقن بها،ثمّ يبتلى بالضعف بالعبوديّه و المتوفى المعصيه و الظلم و التجاوز و الخيانه.

فان الخوف من العذاب،و الامل بالثّواب فى سبيل نيل الرّحمه الالهيّه،و الفرار من غضب اللّه جناحان يطير بهما العبد الى اللّه،و يستعين بهما فى الصعود الى مدارج الرقى و الكمال.

و إذا أجد لزاماً على ان ابسط هذه الحقيقه فى هذه المقدّمه اليسيره فاننى ادعوا القراء الى ممارسه سطور هذا الكتاب لمعرفه حركه الانسان منذ رحيله من الدّنيا الى آخر منازل الآخره و ما يعطى من اجراء و مكافاه.

ص:616

1- (1)) -الزلزله (99):7-8.

17 بحث فی التفسير

ص:617

نزل القرآن الكريم:على صدر الرسول الأكرم-منجّماً-طيله ثلاثه و عشرين عاماً، و هو الكتاب الذى خطّط للمجتمع الإنسانى طريق الهدايه و التكامل،و تعهّده بالصيانه و الأمانه،كما شرّع له كلّ ما يتطلّبه من حاجات فرديه و اجتماعيه سواء بسواء.

و قد نزلت آياته و سوره وفق مقتضيات الحياه،و ما تصلحها من دساتير و توجيهات تقيم فيها العدل،و تحقّق لها السعاده،فإنّ هذه الآيات و المعجزات قد ناشدت خصومها محاكاه هذا الإعجاز و معارضتها،الأمر الذى كشف عن عجزهم و استسلامهم أمام تحدّى القرآن و قاطعيّته،و بالتالى جلا عن عجزهم و عصبيّتهم تجاه حكومه القرآن و اعجازه.

و القرآن:هو المعجزه الإلهيه الخالده التى جاء بها أعظم الرُّسل و أكرمهم و لذلک فإنّ النهوض بحقّه هو من أعظم الحقوق و أخطرها،كما أنّ إقامه سننه و واجباته هى من أخطر الفروض و الواجبات.

و القرآن:هو الكتاب الذى يصعد بالإنسانيه إلى أرفع مدارج الكمال،و يهديها إلى سواء السبيل،و ينشد لها السعاده الأبديّه،التى تمنحها العزّه و الرفعه،و تجنّبها الذلّ و الشفاء،و هو الكتاب الذى يغدق على الإنسانيه كلّ معانى القدره و المنعه فى مجالات حياته الماديّه و المعنويّه.

و القرآن:هو الكتاب الذى يهدف-فى ذاته-إلى التصعيد بالقوى العقليه،و المواهب الفطريه إلى أفق الابداع و الابتكار،الأمر الذى يهدم فى روع الإنسان رواسب الخرافات و العادات الإجتماعيه السيّئه،و التقاليد الموروثه الباليه،كما يهدف إلى دعم الروح

الإنسانيه فى إدراكاتها و تصوّراتها السماويه المجرّده،و ما يرتبط بها من أسرار النفس و مزاياها.

و القرآن:هو الكتاب الذى تلوح فيه المبادرات العلميه و الحضاريه التى تأخذ بالبشريه إلى المسير الذى يتحوّل فيها جميع إبداعاتها و إدراكاتها،كما يأخذ إلى استجلاء الأسرار و الكوامن التى كان يجهلها،إلى جانب أسرار التوحيد المتمارجه فى هذه الخليفه،و هكذا يأخذ بها هذا الكتاب إلى المبداء و المعاد،و إلى سائر الآيات الإلهيه فى براهينه و قصصه،و هداياته و أنواره.

يقول الإمام الصادق عليه السلام:

القرآن هدى من الضلاله،و تبيان من العمى،و استقاله من العثره،و نور من الظلمه،و ضياء من الإحداث،و عصمه من الهلكه،و رشد من الغوايه،و بيان من الفتن،و بلاغ من الدنيا إلى الآخره،و فيه كمال دينكم،و ما عدل أحد عن القرآن إلّا إلى النار (1).

و القرآن هو الكتاب الذى يخوض حقائق كثيره مختلفه تمثّل الجانب الآخر من إعجازه،إذ يكشف الستار عن أسرار الخليقه،كما يتمثّل فيه الجانب الآخر من إعجازه، و هو إعجاز الاسلوب،و النظم،و البلاغه،و هكذا يخوض الإخبار عن الغيب،و مستقبل العالم،و ما وراء الطبيعه،و العالم الأخرى التى لم تصل المعرفه إليها إلّا عن طريقه،كما يتميّز القرآن بالتخطيط السوىّ للحياه البشريه المتأرجحه بما فيه من معالجه النوازع الوجوديه التى تنتابه فى عرض هذه الحياه و طولها.

و كتاب:هذا مستواه،و هذا محتواه،كيف يوجد فيه أدنى اختلافٍ و هو وحى من اللّه يتحدّى بآياته كلّ بليغ و كلّ مبدع،بل و كلّ عبقرى مفكّر.

و حسبنا أن يعجز عن معارضته فى الاسلوب-فضلاً عن الحقائق-كلّ الأجيال المختلفه طيله أربعه عشر قرناً.و حتّى الإنسان المعاصر،الذى شهد عصر العلم و الإبداع إنّما يريد

1- ((1)) -كافى:600/2،كتاب فضل القرآن،حديث 8؛بحار الانوار:89،26،باب 1،حديث 28.

أن یستدرّ من القرآن الکریم حضارته و ثقافته،و فتوحاته العلمیه و الاجتماعیه المختلفه.

و الکتاب الذی بین أیدینا یجسّد لنا کلّ هذه النوااحی فی إعجاز القرآن بالمعاییر و الواقعیه،و لذلک فإنّی أناشد الباحثین و المحقّقین أن یتبیّنوا هذه الخطوط العلمیه،و هذه الحقائق الناصعه الأصلیه بالنظره الدقیقه،و الإدراک النافذ.

و مؤلف هذا الکتاب هو الأستاذ المحقّق الحجّه الشیخ محمّد اللنکرانی«الفاضل»أحد الشخصیات العلمیه المرموقه فی الأوساط و الحوزات.

و قد ارتشفت من مناهل علمه طیله الأیّام الدراسیّه التی قضیتها فی قم،مکّباً-عنده - علی دراسه الفقه و الأصول.و اذا أعتزّ أن أکون أصغر تلمیذ له فلا أجد فی نفسی من الأهلیّه أن أزن هذا الکتاب بمیزان معرفتی أو إعجابی،إلّا أنّ الباحثین و روّاد العلم هم الذین سوف یثمّنون هذا الکتاب،وهم یتبیّنون فیه المنهج العلمی العمیق،و الأصاله و الإبداع.

و قد مضی علی إعداد هذا الکتاب فتره من الزمن دون أن ینتهل من معینه روّاد العلم و المعرفه،و طلّاب القرآن،و فی مناسبه کریمه أسعدنی اللّه أن أحظی بلثم أنامله فی مدینه «یزد»و قد جری ذکر هذا الکتاب القیّم،فأولانی بالاطّلاع علیه و أجازنی بطبعه و إذاعته.

و ممّا یبعثنی علی الفخر و الاعتزاز أن أولی بهذه الخصیصه و النعمه العظمی فأسأله تعالی أن یوفّقنا-نحن المسلمین-إلی أن نسترشد معارف القرآن،و أن نقتدی بهداه،و أن نتّبع تعالیمه و توجیهاته.

کما أسأله تعالی أن ینشر علینا لواء الدین،و الجامعه العلمیه التی تقود العالم الإسلامی إلی عظمه القرآن و منعته،و إلی أتباع أهل البیت الأطهار،و التأسّی بهم،و الأخذ بسیرتهم.

واتّنی إذا أجد لزاماً علی أن انوّه عن التوجیهات التی أسداها فضیله الکتاب الإسلامی الکبیر الأُستاذ السیّد مرتضی الحکمی:أجد لزاماً علی أن ازجی له الشکر علی ما اضطلع به من مراجعه الکتاب و تنسیقه و الإشراف علی إخراجه.

و اللّه أسأل أن يوفّقنا إلى ما يحبّ و يرضى،كما أسأله أن يقرن ذلک برضا إمامنا الغائب - عجّل اللّه تعالى فرجه-حامل القرآن و شريکه فى الهدايه و العدل و الإصلاح.

ص:621

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109